

SHAHUDE
YARAN

شاهد یاران

دوره جدید | شماره ۱۰۱ اسفند ماه ۱۳۹۲ | بهای ۲۰۰۰ تومان

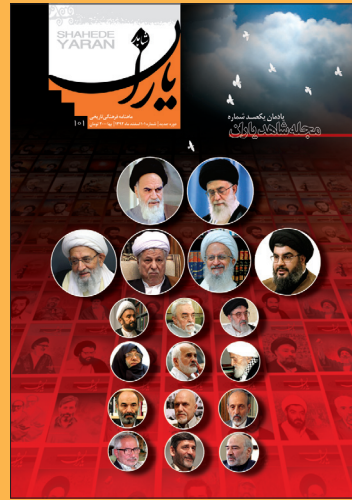
۱۰۱

ماهنامه فرهنگی تاریخی

یادمان یکصد شماره
مجله شاهد یاران



ماهانامه شاهد یاران
صاحب امتیاز:
بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: احمد مازنی
سر دبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: محمدرضا کائینی
طراح و مدیر هنری: علیرضا ذاکری
مدیر اجرایی: نادر دقیقی
همکاران تحریریه: جواد موقویی، محمد علیکرمی
سمانه صادقی، مونا قائمی
عکس: امیر امیری، مسعود اکبری
حروفچین: زهره جهاننده
چاپ و توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد



نشانی:
تهران، خیابان آیت الله طالقانی،
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)
شماره ۳، انتشارات شاهد
صندوق پستی: ۴۳۴۸ - ۱۵۸۷۵
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸
دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۴۹

Email: yan@shahedmag.com
www.shahedmag.com
www.shahed.issar.ir



- شاهد یاران از پژوهشهای محققان در باره موضوعات نشریه استقبال می کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسال آزاد است.
- آثار ارسال مسترد نمی شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاما موضع مجله نیست

دبیاچه

بازخوانی بیانات امام روح الله در جمع اعضای تحریریه ماهنامه شاهد دیدگاه ها

- ۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
- عالمان دین در زندان پانزده خرداد در گفت و شنود «شاهد یاران» با آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی
جستارهایی در منش فکری و عملی آیت الله طالقانی و عمل در گفت و شنود «شاهد یاران» با آیت الله محمدرضا مهدوی کنی
حجت الاسلام جمی، انقلاب و پس از انقلاب در گفت و شنود «شاهد یاران» با آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی
خاطرات اختصاصی علامه سید حسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان برای شاهد یاران
«شهید آیت الله سید محمد باقر صدر در عرصه علم و عمل» در گفت و شنود شاهد یاران با مرحوم علامه سید محمد حسین فضل الله
خاطرات اختصاصی آیت الله العظمی سید عزالدین حسینی زنجانی
خاطرات اختصاصی آیت الله حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی
خانواده های شهدا در صدر اسلام در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی
«جلوه هایی از عشق متقابل امام و مردم» در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم آیت الله محمدرضا توسلی
روایتی متفاوت از روزهای صبر و استواری و عمل در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی
حدیث مجاهدت برادر در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیدعبد العزیز حکیم
جلوه هایی از سلوک اخلاقی شهید آیت الله بهشتی در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین هادی مروی
مدرس و میراث مشروعه خواهان در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (منذر)
شهید مطهری و مبارزه در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر مروارید
شهید مهدی عراقی و هیئت های مولفه اسلامی در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حبیب الله عسگر اولادی
شهید آیت الله سید مصطفی خمینی و مبارزه در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم دکتر محمود بروجردی
شهید سعیدی و پیشگامی در مبارزات در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی
روایت یک دوستی طولانی با رهبر حزب الله در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن رحیمیان
جلوه هایی از سلوک مبارزاتی شهید منتظری در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا ناصری
جلوه هایی از سلوک عرفانی یادگار امام در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی
مکانت علمی شهید آیت الله قاضی طباطبائی در گفت و شنود «شاهد یاران» با آیت الله محسن مجتهد شبستری
جستارهایی در منش فردی و اجتماعی شهید آیت الله دستغیب در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم آیت الله سید محمد هاشم دستغیب
شهید آیت الله محمد صدوقی در قامت یک پدر در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین محمد علی صدوقی
شهید قدوسی و مدیریت مدرسه حقانی در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان
ربع قرن انس با زندان، از زندان قصر تا زندان اوین در گفت و شنود «شاهد یاران» با هاشم امانی
طیب حاج رضائی، زمینه تحول و نقش او در قیام ۱۵ خرداد در گفت و شنود «شاهد یاران» با محسن رفیق دوست
جلوه هایی از بینش و منش سیاسی شهید دکتر سید حسن آیت در گفت و شنود «شاهد یاران» با دکتر احمد توکلی
شهید صیاد شیرازی و وحدت ارتش و سپاه در گفت و شنود «شاهد یاران» با دکتر محسن رضایی
معنای هنر در اندیشه شهید سید مرتضی آوینی در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم دکتر محمد مددپور
شهید سید اسدالله لاجوردی و مواجهه با نفاق نقابدار در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم احمد قدیریان
شهید سید مجتبی هاشمی در عرصه جنگ های نامنظم در گفت و شنود «شاهد یاران» با مهندس مهدی چمران
یادها و یادمان هایی از روزهای آفتابی نوفل لوشاتو در گفت و شنود «شاهد یاران» با رسول صدر عاملی
شهید سید علی اندرزگو در سفر مبارزاتی به سوریه در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرضیه حدیدچی (دباغ)
شهید دکتر چمران و مدیریت جنگ های نامنظم در گفت و شنود «شاهد یاران» با فاطمه نواب صفوی
شهید هاشمی نژاد و مشارکت اجتماعی زنان در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحومه سیده فاطمه سید خاموشی



تاریخ شفاهی و ثبت خاطرات به صورت روش‌مند و موضوع‌محور بوده است. به عبارت دیگر در باره هر شخصیت یا هر موضوع، نکات مهم و بحث‌انگیز و یا مورد اختلاف را از جنبه‌های گوناگون به بحث گذارده و برای روشن شدن حقیقت امر تلاش کرده است. این تلاش محدود به شهدای انقلاب و جمهوری اسلامی نبوده و شهدای شاخص سایر نقاط جهان را نیز در بر گرفته است.

با توجه به تغییر ذائقه مطبوعاتی جامعه در دهه اخیر، شاهد یاران تلاش کرده است تا نشریه را به شکلی نفیس و چشم‌نواز عرضه کند. خوشبختانه این ۱۰۰ شماره مورد توجه و لطف نخبگان جامعه، از رهبر معظم انقلاب تا سایر مسئولین در رده‌های گوناگون قرار گرفته و نیز مورخان و راویان تاریخ با هر گرایش و نظری، همواره این ماهنامه را مورد لطف قرار داده‌اند.

در هر حال، شاهد یاران همچنان تلاش خواهد کرد به دور از غوغاهای سیاسی واجتماعی و شگردهای ناپسند ژورنالیستی، راه دشوار، اما ارجمند خود را با آرامش و سلامت ادامه دهد تا بدین وسیله ذخیره ارجمندی را برای تاریخ‌نگاری آینده این سرزمین به یادگار بگذارد. امید آن که این ماهنامه بتواند در این راه با دقت و صحت علمی و عملی گام بردارد و در شفاف‌سازی زوایای مبهم تاریخ معاصر رسالت فرهنگی خود را به انجام برساند.

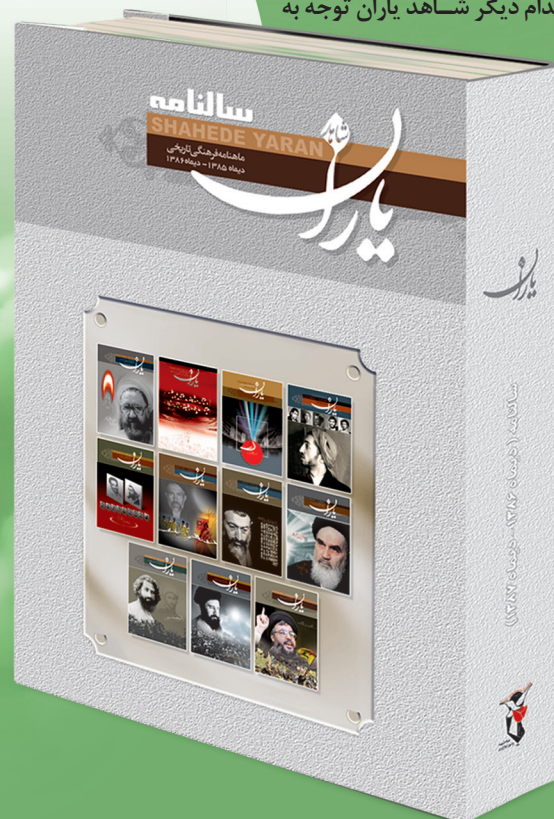
سردبیر

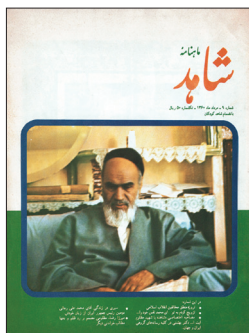
بنیاد شهید و امور ایثارگران انقلاب اسلامی در طول مدت فعالیت خود همواره بر آن بوده است تا در ترویج فرهنگ ایثار و شهادت گام‌های مؤثری بردارد و انتشار ماهنامه «شاهد یاران» نیز در جهت دستیابی به این هدف متعالی محقق گشت. اینک پس از انتشار یکصد شماره از این مجله مستند تاریخی، نگاهی اجمالی به محتوای صد شماره و اهداف آن امری ضروری به نظر می‌رسد.

نخستین وظیفه‌ای که شاهد یاران بر خویش فرض دانسته، آن است که محملی برای ثبت خاطرات و ناگفته‌های ایثارگران تاریخ انقلاب، با گرایش‌های گوناگون باشد تا پیش از آن که این افراد به دلیل کهنولت سن خاطرات خود را از یاد ببرند و یا از دست بروند، گفته‌های آنان ثبت و ضبط شود. این نکته تقریباً مورد اذعان همه آنان است که با ماهنامه آشنایی داشته‌اند، ایشان جمله‌گی بر آنند که این نشریه رویکرد مذکور را رعایت و از چهره‌های گوناگون با گرایش‌های مختلف برای خاطره‌گویی دعوت به عمل آورده و مسائل سیاسی و جناحی روز را، در این امر دخالت نداده است. تداوم نشریه شاهد یاران تا ۱۰۰ شماره در دولت‌های مختلف، دلیلی بر اثبات این مدعاست.

ره آورد دیگر نشریه اینک، بسیاری از چهره‌ها با راضی به خاطره‌گویی نیستند و یا دستی به قلم ندارند تا بتوانند خاطراتشان را تدوین کنند. شاهد یاران توانسته است، این افراد را متقاعد سازد تا ناگفته‌های خویش را بر اهل تحقیق بنمایانند. اگر این تلاش صورت نمی‌گرفت، چه بسا زوایای پنهانی از تاریخ معاصر، همچنان نامکشوف باقی می‌ماند. اقدام دیگر شاهد یاران توجه به

اشاراتی به یکصد شماره از مجله شاهد یاران





کسی که می‌خواهد مجله بنویسد باید مجهز باشد

بازخوانی بیانات امام روح‌الله در جمع اعضای تحریریه ماهنامه شاهد

اینکه اینها همه اصرار داشتند دانشگاه را منحرف کنند حسابشان صحیح بود. زیرا وقتی بنا شد در دانشگاه و جاهای مثل دانشگاه انحراف در کار ایجاد شود، دانشگاه نمی‌تواند افراد با استقلال فکری تربیت کرده و دردها را درمان کند. وقتی تبلیغات همه‌جانبه در دانشگاه مجلات، نوشته‌ها، روزنامه‌ها... همه وسایل انحرافی بود. مجله‌ای نبود که در آن چیز صحیحی باشد و بی‌پرده مطلبی بگوید. ممکن است در پرده گفته باشد، ولی این اسباب نمی‌شد زیرا که اکثریت روزنامه‌ها و مجله‌هایی که در دست آنها بود و همه برای این بود که شهوات و خواسته‌های حیوانی را در جوانان بیشتر کند. در شیراز در ملامت کار جنسی انجام دادند و عقد بین دو پسر، اینها مسائلی بود، مقدمه بود که این مسائل را در جامعه گسترش دهند.

بسم الله الرحمن الرحيم
باید خیلی از جوان‌ها و دانشمندا و آنهایی که نویسنده و گوینده هستند، خیلی کوشش کنند که آن کدورت‌هایی را که در ذهن جوان‌های ما در طول حکومت آن نظام فاسد، پیدا شده است جبران کنند. البته به خواست خدا ملت ایران یک جهشی کرد که در همه جهات تحول حاصل شد. آن همه جوانی که یا معطل مانده بودند و یا نیروی خودشان را نمی‌توانستند صرف کنند و کلمه حقی را بگویند و یک دسته از جوان‌های ما هم معالاف کشیده شده بودند به

یک انحرافاتی و الحمدالله این انقلاب که حاصل شد و زندان‌ها شکسته شد، تقریباً یک اکثریت قاطعی از ملت ایران راه صحیحی را طی می‌کنند. لاکن خیلی لازم است که کوشش شود در این مورد آنچه که بیش از همه در فرهنگ مردم تأثیر می‌گذارد مجله و فرم مجله است برای اینکه فرم مجله و نحوه ارائه آن خیلی تأثیر دارد. این اگر خودش مجله را نخواند، حتی ورق زدن این مجله، خودش در روحیه‌اش تأثیر می‌کند.

شما دیدید زمانی که مجله دست منحرفان بود، همان نوشتن‌ها و صفحه‌ها درشان تأثیر داشت. یکی جوانی که مجله را ورق می‌زند حتی اگر نخواند در روحیه‌اش تأثیر می‌گذارد اگر می‌خواند همه چیز انحرافی بود. و همه چیز را وارونه می‌کردند. فکرها را مقید کرده بودند در یک محدوده‌هایی و نمی‌گذاشتند نسل جوانی که تازه می‌خواهد وارد شود، در جامعه فکر آزاد داشته باشد و مسائل را خودش بررسی کند. این کودکان از دبستان گرفته تا هر کجا برود، تحت تأثیر این معلم‌ها و... آنها است. از بچگی، بچه تحت تأثیر واقع می‌شود. وقتی وارد دانشگاه شد یک مصیبت بالاتر. وقتی چنین شد از دانشگاه که می‌آید بیرون نمی‌تواند برای کشور مفید باشد.

شما دیدید زمانی که مجله دست منحرفان بود، همان نوشتن‌ها و صفحه‌ها درشان تأثیر داشت. یکی جوانی که مجله را ورق می‌زند حتی اگر نخواند در روحیه‌اش تأثیر می‌گذارد.

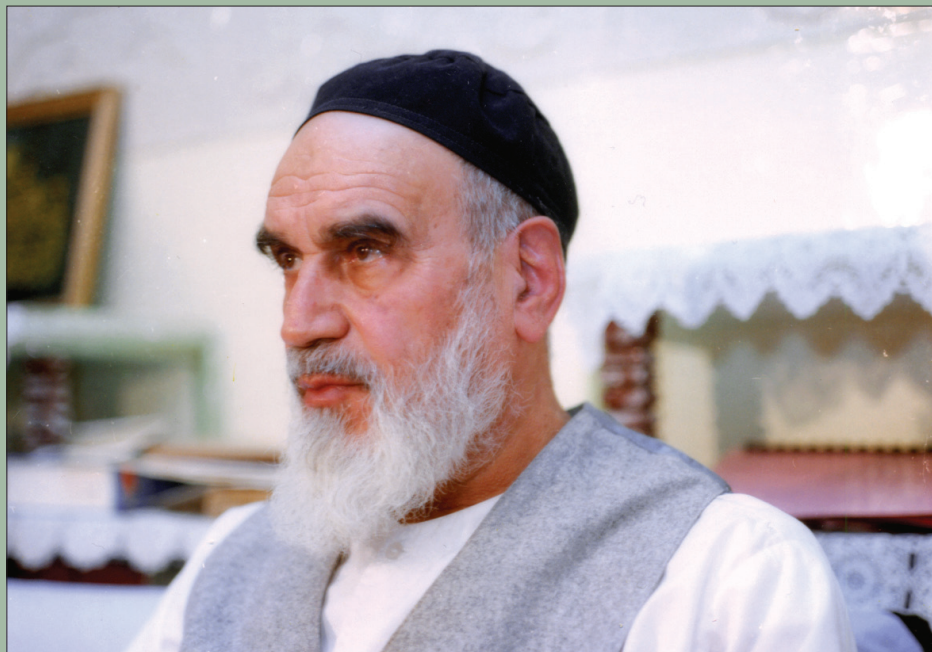
و این ملت همه چیزش را از دست بدهد، خداوند خواست که نجات بدهد این ملت را و البته آنها دست‌بردار نیستند. آنها ایران را از جهات مختلف هم شوروی هم امریکا، هم انگلیس، شرق و غرب طمع دارند. خداوند خواست که ملت را نجات دهد و گرنه می‌دیدید که کار به کجا می‌کشید. طمع به ایران و مخازن آن و مخازن ایران بیش از آن است که اطلاع دارید. سفری به همدان رفتم، و یکی از آقازاده‌های همدان پیش من آمد و یک ورقه بزرگ آورد که مال همدان بود. تمام جاهائی که در همدان است، دهات، روستاها در آن ثبت بود و نقطه‌هایی



درآمد

ماهنامه «شاهد» عقبه تاریخی گروه نشریات شاهد است. این ماهنامه در سالیان آغاز تاسیس، بس جریان‌ساز و مورد اقبال جامعه بود و در فضای فرهنگی و سیاسی آن دوران، حضوری نمایان و موثر داشت، از همین روی، در میان محدود نشریاتی قرار دارد که پدیدآورندگان آن بخت دیدار اختصاصی با رهبر کبیر انقلاب را یافتند و جرعه‌نوش هدایت‌های آن یگانه دوران گشتند.

اینک ۳۲ سال از آن رویداد می‌گذرد، اما مدیران گروه نشریات شاهد، به‌ویژه «شاهدیاران» همچنان خود را مخاطب رهنمودهایی می‌دانند که هنوز پرتراوت و سازنده‌اند. آفرینندگان شاهدیاران تا پایان برسر عهده خواهند بود که اسلاف آنان با آن پیر مراد بسته‌اند. نامش بلند باد.



داشته باشیم و رأی بگیرند. جمهوری دموکراتیک باشد یا اسلامی دموکراتیک، حتی متدینین می‌گفتند لفظ دموکراتیک را بگذارید. وقتی ما آمدیم دیدیم که می‌خواهند از اول منحرف کنند. و ما گفتیم همین اسلام را می‌خواهیم... ناشی‌گری کردند و خواستند رفرا ندوم کنند ولی نمی‌دانستند مردم چه هستند. فکر کرده‌اند اینها که سوت می‌کشند توده مردم هستند. در هر حال دست از ما بر نمی‌دارند. باید جوان‌های ما نسل آینده را تربیت کند. از الان باید همه مجلات به فکر آتیه و نسل بعد باشند. این نسل را نمی‌توان الان ذهنش را ببندند اصرارشان این است که دانشگاه باز شود. می‌گویند ما تخصص نداریم، می‌گویند اینها مخالف علم‌اند. کی بیشتر از قرآن از علم صحبت کرده است و ما روزنامه لازم داریم ولی روزنامه انقلاب اسلامی لازم نداریم. ما مجله می‌خواهیم، ولی مجله‌هایی که مثل مجله‌های رژیم سابق باشند احتیاج نداریم. متخصص می‌خواهیم ولی متخصص مثل شریف امامی نمی‌خواهیم. در هر صورت مسئله مسئله تخصص نبود، مسئله مسئله دانشگاه نبود، مسئله مسئله مطبوعات نبود و مسئله مسئله آزادی نبود. مسئله این بود که وحشت زده بودند که جای دیگر اینطور شود. این وحشت هست که اگر این سرایت کند به سایر کشورهای اسلام و حتی این انقلاب به آمریکا و سیاهان آمریکا منتهی شد، اینها این وحشت را دارند.

و اینکه می‌گفتند نمی‌شود بدون آمریکا نفس کشید، ولی چند سال است که بدون آمریکا نفس می‌کشیم، اینها می‌ترسند مبادا این مطلب ایران در جای دیگر برود، مثلاً در عراق و کویت برود. آنهایی که به خارج رفتند گفتند که آنجا مهیا است که انقلاب آنجا محقق شود. در هر صورت مجله‌نویسی آسان است ولی مجله صحیح نوشتن مشکل است. چهار

عکس، چهار مقاله و چهار شعر، چهار تا فکاهی، این آسان است تخصص نمی‌خواهد. باید مجله‌ای راه بیاندازید که وقتی جوانها باز می‌کنند شکل و وجهه و عکس‌های مجله و تیترهای مجله طوری باشد مقابل آنچه که ۵۰ سال ما را به نابودی کشید، شما باید جبران آن خرابی ۵۰ سال را بکنید.

۵۰ سال در جامعه ما مجله‌ای را باز کردند یا گوش به رادیو و تلویزیون دادند و همه انحرافی بود. همه برای این بود که از جوانها مبادا جوان صحیحی ساخته بشود که خداوند به داد شما رسید و مسائل جهش پیدا کرد و اینها دنبال این هستند که انقلاب را برگردانند به جای اولش.

هر کس مجله می‌خواهد بنویسد باید مجهز باشد که این نسل آینده را تربیت کند. برای نسل آینده فکری بکنید. اسلام همه نسل‌ها را مکلف می‌داند. پیغمبر اسلام مکلف بودند برای همه نسل‌ها. همچنین ما مکلفیم که برای نسل‌های آینده کار کنیم. باید تربیت ما از اولاد، در خانه و دبستان و دبیرستان‌ها باشد. انشاءالله موفق باشید که مجله‌تان تربیت‌کننده باشد.

زیاد نوشتن نباشد، خوب نوشتن باشد.

والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته

جلد ۱۴ صحیفه، صفحه ۴۹۶

صندوق مخالف یک دسته از اشرار بودند و جزو مخالفین یک الاغ را آورده بودند که رای بیاندازد. چنین رفرا ندومی را شکل دادند و قانون اساسی آمریکائی درست کردند. بعضی از این روحانیون را بیش از بیست سال تجربه کردم. اینها می‌خواستند این قشر را کنار بگذارند. و یک قشری بیاورند که مسلمان باشد ولی در نظرش آمریکا باشد ولی چون از شوروی مردم وحشت دارند آن را کنار بگذارند و به طرف آمریکا جذب کنند. ما خیلی محتاج به زحمت هستیم و من این نگرانی را داشتم. و مصمم هستم که یک وصیتی بنویسم و در آن بنویسم، در آن شرح بدهم که اینها از کجا می‌خواهند شروع کنند.

✓
باید مجله‌ای راه بیاندازید که وقتی جوانها باز می‌کنند شکل و وجهه و عکس‌های مجله و تیترهای مجله طوری باشد مقابل آنچه که ۵۰ سال ما را به نابودی کشید

و آنها فرصتشان نبود و خواستند از حالا شروع کنند ولی نشد، نه مجلس به درد می‌خورد و نه شورای نگهبان و نه قضاوت. می‌گفت اینها بی‌دین هستند. بنی‌صدر بارها گفت که این دولت را کنار بگذاریم. می‌خواست مرا دیکتاتور کند و من می‌خندیدم. و می‌گفتم اگر قدرت داری خود شما اینکار را بکنید. اینها قرار داشتند مجلس خبرگان را منحل کنند و می‌گفتند برگردیم به ۲۲ بهمن. باید بگویم همه غلط است و برگردیم به ۲۲ بهمن و آنوقت شروع کنیم نه مجلس و نه هیچ چیز دیگر و نه جمهوری اسلامی

به شکل‌های مختلف در آن دیده می‌شد. پرسیدم این نقطه‌ها چیست، گفت هر نقطه علامت این است که چیزی هستند مس هست، نفت هست، طلا هست، عکسبرداری کردند، نقطه‌هایی که علامت چیزی هست این را لاید شنیده‌اید وقتی اتومبیل نبود آنها می‌آمدند در ایران با شتر حرکت می‌کردند حتی کویرهای اینجا را دیده‌اند و از همه چیزهایی که داریم آنها مطلع هستند.

می‌دانید که چه مجموعه‌ای در ایران هست و ما باید مجهز باشیم برای مقابله، اگر بخواهیم مستقل باشیم. باید مهیا باشیم که با همه چیز مقابله کنیم و اینها با همه جهازاتی که دارند می‌خواهند ما را به یک صورتی درآورند که بی‌ثبات باشیم. اینها اینطوری شما را دعوت می‌کنند، البته صورت شاهنشاهی نیست می‌داند که مردم از آن استقبال نمی‌کنند. یک فرم دیگر یک فرم اسلامی مثل اسلام، بعضی از کشورها درست کنند و افراد آنها را از خود قرار دهند. خیلی هم صحیح به نظر می‌آید. خیلی به اسلام ابراز عقیده می‌کنند و آنها نمی‌روند کسی را که اسلام را قبول ندارند بیاورند، کسی را می‌آورند که بگوید اسلام را قبول دارم.

اینها از مملکتی که همه چیزش اسلام باشد می‌ترسند. نسل‌هایی که از مدارس و دانشگاه‌ها بیرون می‌آید اگر اینطوری تربیت شوند باید آنها بروند. وقتی دانشگاه بسته شد چه افرادی مهم مخالفت کردند. در دانشگاه اگر کسی می‌خواست نماز بخواند رویش نمی‌شد و در پنهان نماز می‌خواند. و اینکه اینها اظهار داشتند دانشگاه باز شود از اول معلوم بود مسائل آنها این نیست که دلشان برای اسلام بسوزد. باید چشمها را باز کنیم و اشخاص را مطالعه کنیم.

این صورتی که مرا گاهی رنج می‌داد آنها درصدد بودند رفرا ندوم کنند و با رفرا ندوم قانون اساسی را تحریم کنند. سنخ رفرا ندوم‌های دکتر مصدق، رفرا ندوم اینطور بود، یک صندوق برای مخالف و یک صندوق برای موافق می‌گذاشتند، ولی پای

جایگاه تاریخ نگاری انقلاب اسلامی و دفاع مقدس از دیدگاه مقام معظم رهبری:

جا دارد که کار هنری بشود، ثبت و ضبط بشود و کار تخصصی انجام بگیرد. الان مراکز هست و دوستانی کارهای حرفه‌ای و تخصصی خوبی انجام می‌دهند. در آن واحد دو کار: هم کار حرفه‌ای و تخصصی و مدیریت مطلع و عالمانه‌ی بر جمع‌آوری خاطرات، هم در کنار آن، استفاده‌ی از عموم کسانی که در جاهای مختلف خاطراتی از جنگ دارند و منحصر نکردن آن به یک کانال خاص که موجب محدودیت نشود.

* بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از ایثارگران (۸۵/۷/۲۹)

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (دام‌طله) در بازدید از غرفه نشر شاهد در نمایشگاه بین‌المللی کتاب در سال ۸۶ بر مجله شاهد یاران دستخطی را مرقوم فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال مولانا الرضا «ع»

صديق كل امرء عقله و عدوه جهله

دوست هر انسانی عقل او و دشمن اش
چهل اوست

■ خبرگزاری کتاب ایران / ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۷



روایت اهل نظر...

«شاهد یاران» در طول ۱۰۰ شماره حیات خویش، این اقبال را یافت که از تشویق و حسن نظر ارباب معرفت برخوردار گردد. دامنه این الطاف فراتر از آن است که بتوان در این مجال گزارشی از آن ارائه نمود. اینک تنها بسنده می‌کنیم به آنچه برخی صاحب نظران به گونه شفاهی یا کتبی درباره این صد شماره یا شماره‌هایی از آن گفته‌اند. پاره‌ای از ایشان هم اینک در میان ما نیستند که برایشان غفران و علو مرتبه آرزو مندیم و نیز برای سایرین عمری بلند را امید می‌بریم.



دکتر موسی فقیه حقانی
 حجت الاسلام والمسلمین محمد رضا زائری
 حجت الاسلام والمسلمین رضا مختاری
 محمد اسفندیاری
 قاسم تبریزی
 دکتر یعقوب توکلی
 محمد حسن رجبی
 دکتر محمد صادق کوشکی
 رحیم نیکبخت میرکوهی
 سید مهدی طالقانی
 دکتر سید حسین لاجوردی
 سید جواد هاشمی‌نژاد
 سید علی آیت
 ابوالقاسم طالبی
 جلیل سامان
 چیستا یثربی
 داریوش اسدزاده
 حسین مهدویان
 اصغر فردی
 مازیار بیژنی
 دکتر عماد توحیدی
 قاسم حسن‌پور

علامه سید حسن نصرالله
 حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی
 حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی
 آیت الله محمد علی گرامی قمی
 حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد حجتی کرمانی
 مرحوم حجت الاسلام والمسلمین شیخ مصطفی رهنما
 حبیب‌الله عسگراولادی
 اسدالله بادامچیان
 ابوالفضل حاج‌حیدری
 محمد مهدی عبدخدایی
 حجت الاسلام والمسلمین جعفر شجوهی
 دکتر جواد منصور
 حیدر رحیم‌پور ازغدی
 مرضیه حیدرجی (دباغ)
 دکتر سید محمود کاشانی
 دکتر محمد حسن سالمی
 حجت الاسلام والمسلمین ابوذر بیدار
 محمد حسین صفارهرندی
 حبیب‌الله بوربور





لایق آنچه نوشته اید نیستم

علامه سید
حسن نصرالله *

بسم الله الرحمن الرحيم
مولای عزیزم، جناب شیخ رحیمیان دام عزه
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

بعد از تحیت و دعا... می خواهم از جنابتان عذر بخوام من
خجل هستم، چون در آخرین دیداری که در تهران داشتیم
تعدادی سسوال به من دادید تا جوابش را بنویسم و آن را
در شماره‌های از مجله که ویژه من بود منتشر کنید و خودتان
زحمت کشیده و شخصا سسوالات را نوشته بودید، ولی
دقیقاً همان روز مجبور شدم به سفری بروم و از آن زمان
که به لبنان برگشتم سرم بسیار شلوغ بود و مدام به خودم
می گفتم جوابها را امروز می نویسم، فردا می نویسم، امروز
می نویسم، فردا می نویسم و... تا این که یک نسخه از آن
شماره نشریه که منتشر شده بود به دستم رسید و در آن
لحظه دیدم در باره شما کوتاهی کرده‌ام و به وعده‌ای که به
شما دادم وفا نکردم.

لذا اولاً مجدداً عذرخواهی می کنم و ابراز شرمندگی و ثانیاً به
خاطر شماره ویژه مجله [شاهد] یاران) و به خاطر حسن
ظنّتان به من از شما تشکر می کنم، در حالی که لایق آنچه در
آن نوشته شده است نیستم. در خاتمه تأکید می کنم همیشه
به برادری، دوستی و محبت شما تا آخر زندگی ام افتخار
خواهم کرد. (۱)

برادران، نصرالله / ربیع الثانی ۱۴۲۸

* دبیر کل جنبش حزب الله لبنان

۱. برگرفته از نامه منتشر نشده علامه سید حسن نصرالله به
حجت الاسلام والمسلمین محمد حسن رحیمیان



خدمتی به سزا و در خور تقدیر

مرحوم حجت الاسلام
والمسلمین علی دواتی *

با سلام، ضمن اعلام وصول چند شماره از نشریه وزین
شما و در پاسخ به درخواست اعلام نظر در باره مطالب آن،
نکات ذیل را معروض می دارد:

(۱) ماهنامه مذکور در مدت یک سال فعالیت خود ناگفته‌ها
و زوایای نامکشوفی از تاریخ معاصر را با محوریت شهدای
آن بازگو کرده و از این جهت قابل استفاده و تقدیر است.
(۲) شاهد یاران از این نظر که به مبهمات تاریخ حیات برخی
از شخصیت‌ها نزدیک می شود و سعی در تنویر اذهان در
باره آنان دارد، خدمتی به سزا و درخور انجام می دهد.
(۳) امیدوارم نشریه شما با ادامه انتشار این یادنامه‌ها برای
همه یا دست‌کم بخش قابل توجهی از شهدا و ایثارگران
تاریخ معاصر بتواند دین خود را به این منادیان استقلال و
عزت اسلام و ایران ادا کند.

۸۵/۱۰/۶

* پژوهشگر فقید تاریخ اسلام و ایران



هر شماره به سان یک دایره المعارف حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی *

چندین سال قبل وقتی نخستین شماره مجله «شاهد یاران»
منتشر شد، به ظاهر ضعیف و کم حجم بود و تصور کردم
خیلی دوام نمی آورد و پس از دو سه شماره متوقف
می شسود... اما چندی نگذشت که شماره‌های پر حجم و
پر محتوای «شاهد یاران» نشان داد این بار مجله‌ای به صحنه
آمده است که بماند و هر ماه پر بارتر، درخشان‌تر و شکوفاتر
بماند.

در واقع پس از این مرحله تکاملی که خیلی هم سریع بود،
«شاهد یاران» دیگر فقط یک ماهنامه نبود، بلکه هر شماره
آن یک «فرهنگ‌نامه» در باره مسائل گوناگون و متنوع بود
و البته بیشتر در زمینه‌های تاریخی-سیاسی فعال بود و هر
شماره آن ویژه‌نامه‌ای در باره یکی از شخصیت‌ها، عناصر
فرهینخته و رجال علم و سیاست که اغلب آنها شهید شده
بودند، به شمار می رفت و شامل مقالات و خاطرات رجال
و شخصیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی معاصر بود که
در باره شخصیت مورد نظر مطرح می شد و نویسندگان
و یا مصاحبه‌شوندگان هر کدام در موضوع خود به عنوان
شاهدی زنده و عینی حوادث، مسائل مربوطه و موضوعات
را بررسی، ارزیابی و تحلیل می کنند.

البته شخصیت‌های مورد نظر هر شماره از مجله «شاهد
یاران» عمدتاً رجال برجسته و شهدای تأثیرگذار در عرصه
علم، فرهنگ، سیاست و جهاد بودند، ولی در این میان رجال
و شهدای بلاد اسلامی دیگر هم فراموش نشده بودند که
از آن جمله می توان به شهید سید عباس موسوی دبیرکل
حزب الله، شهید عارف الحسینی عالم بزرگ شیعه در
پاکستان، شهید عماد مغنیه و... اشاره کرد.

البته نقل فهرست اسامی شخصیت‌های مطرح شده به درازا
می کشد، ولی به طور کلی باید گفت بسیاری از رجال



اهتمام قابل تقدیر به ثبت خاطر ات علما آیت الله محمد علی گراهامی قمی *

من در مجموع وضعیت تاریخ‌نگاری انقلاب،
به خصوص روند اخذ «تاریخ شفاهی» را مثبت ارزیابی
نمی کنم. البته این سخن بنده مبتنی بر «استقراء تام»
نیست، چون به علت اشتغالات چندان فرصتی برای
مطالعه کتب تاریخی پیدا نمی کنم و گهگاه برخی از
طلاب و مرتبطین، بخش‌هایی از این آثار را به من نشان
می دهند که مایه تعجبم می شود.

متأسفانه این عرصه گرفتار آفاتی مانند بی‌دقتی یا
غرض‌ورزی و خودنمایی شده که آثار سوء آن در آینده
آشکار می شود، چون آنچه در این باره گفته و ثبت
شده، در سال‌های بعد مورد استناد پژوهشگران تاریخ

تأثیرگذار و شهیدان ارجمند مطرح شده و تاریخ زندگی
و مبارزه هر کدام در یک ویژه‌نامه به تصویر کشیده شده‌اند.
از ویژگی‌های مجله «شاهد یاران» که اینک یکصدیکمین
شماره آن در اختیار علاقمندان قرار می گیرد، علاوه
بر محتوای پر بار ارزشی و کامل، نقل و چاپ اسناد و
عکس‌های نوعاً منحصر به فردی است که به همت
مسئولان و دست‌اندرکاران مجله و پس از تلاش و کوشش
فراوان و مستمر به دست آمده و مطالب مقالات و خاطرات
را مستند ساخته است.

اگر بگویم هر شماره از مجله «شاهد یاران» خود
فرهنگ‌نامه یادآورالمعارف ویژه در باره موضوع مطرح شده
در آن شماره است، گزاف نگفته‌ایم و بی‌تردید مجموعه‌های
کامل و تجلید شده آنها که با صحافی زیبایی آماده شده‌اند،
یک موسوعه کامل در باره شخصیت‌ها، رجال و عناصر
فرهینخته معاصر است و این تجلید و صحافی «کمال» محتوا
را «جمال» ظاهر هم بخشیده است.

نکته‌ای که باید با تأسف به آن اشاره کرد و به امید اصلاح
و تکمیل آن نشست... آن است که مجله علی‌رغم زیبایی
ظاهری، کاغذ خوب، صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی خوب
یک نکته و اشکال اساسی دارد و آن حروف بسیار ریز مورد
استفاده در همه شماره‌های آن است که برای درج حداکثری
مقالات و صرفه‌جویی در کاغذ انجام پذیرفته است.

امید و انتظار آن است که همه این آثار، مقالات و خاطرات با
موضوع‌بندی جدید و حذف بعضی از مقالات غیر ضروری
و یا تکراری احتمالی با حروفی مناسب و به شکل کتاب‌های
مستقل مثلاً در مجموعه‌های ۲۰ جلدی چاپ و منتشر شود
که بی‌تردید منبع و مرجع قابل اعتمادی برای پژوهشگران
و تاریخ‌نگاران معاصر و نسل آینده خواهد بود، زیرا اولاً
در اختیار همگان نیست و ثانیاً مراجعه به آن با توجه به
مشکلات فنی برای همه مقدور نیست.

البته این کار با مشکلات و زحمات زیادی روبرو خواهد
بود، ولی همت والای دوستان مسئول مجله «شاهد یاران»
می تواند همه آن مشکلات را برطرف سازد، همان طور که
تاکنون در تداوم و استمرار یافتن انتشار مجله همه مشکلات
امر با تلاش خستگی ناپذیر دوستان برطرف شده‌اند. و ما
کان لله، ینمو و بقی.

* پژوهشگر و مدیر پرت مرکز بررسی‌های اسلامی

قرار می گیرد و اشکالات آن می تواند سیر تحقیقات
آنها را به بیراهه ببرد. گاهی اوقات می بینیم که در باره
منقولات برخی از افراد متوسط یا کم‌سواد به شدت
تبلیغ می شود، در حالی که بسیاری از علما و اهل فضل
منزوی هستند و کسی خاطرات آنها را ثبت نکرده است.
بی‌شک منقولات این عده از وثاقت و صحت بیشتری
برخوردار است، زیرا از موضع علم و احاطه به احکام
شرع بیان می شوند.

تاجایی که بنده نشریه شما را دیده‌ام، به «ثبت خاطرات
علما» اهتمام خوبی داشته‌اید که قابل تقدیر است و
موجب شده‌اید که مشاهدات آنها در تاریخ ثبت شود.
متأسفانه در بسیاری از عرصه‌های جامعه آفت بی‌دقتی
یا بی‌صدافتی بیداد می کند و موجب پدید آمدن
مشکلات و پیامدهای سوئی شده است.

امیدوارم کار شما همچنان سلامت خود را حفظ کند و
در همین مسیر پیش برود.

* از مبارزان انقلاب و از مراجع و مدرسین حوزه علمیه
قم



**ذخیره‌هایی
برای آینده**

**ابولفضل
حاج حیدری***

در مورد مجله «شاهد یاران» - که توفیق داشته‌ام چند شماره آن را مطالعه کنم - نظرم این است که کار ارزشمندی است. بنده فکر می‌کنم این کاری که شاهد یاران کرده است و می‌کند، یعنی در باره بزرگوارانی که در راه مکتب و انقلاب به درجه شهادت رسیده‌اند، به صورت‌های مختلف نظر خواهی و راجع به انگیزه‌ها و تلاش‌های آنان، آثار و نقششان در انقلاب کنکاش می‌کند، نوعی ذخیره حقایق و روایت‌ها برای آینده است. بیان این گونه مطالب برای نوجوانان و جوانان امروز ما و حتی کسانی که در انقلاب هم بوده‌اند، اما این گونه شناخت را راجع به رویدادها و شخصیت‌ها نداشته‌اند، به نظر من قابل مطالعه و استفاده است. همان گونه که اشاره کردم، مهم‌تر از همه اینها نقش این روایت‌ها در شکل دادن به تاریخ نگاری آینده است، بنابراین پیشنهاد می‌کنم عزیزانی که این زحمت را پذیرفته و قدم‌هایی را در این مسیر برداشته‌اند، محکم و پیگیر کارشان را ادامه بدهند. به خصوص بعضی از نسخ این مجله خیلی قابل استفاده‌اند. دوستان دریغ نخورند و تصور نکنند از این هزینه و فرصتی که می‌گذارند استفاده مطلوبی نمی‌شود، زیرا بسیار اثرگذار است.

به سهم خودم از خداوند متعال توفیقات بیشتری را برای عزیزانی که در این جهت زحمت می‌کشند، درخواست می‌کنم. ان‌شاءالله که روز به روز بر کیفیت این نشریه افزوده گردد.

* از مبارزان انقلاب اسلامی



**ارزش کار شما را
درک می‌کنم**

**مرحوم حجت الاسلام
والمسلمین شیخ
مصطفی رهنما***

من از آغاز نوجوانی، یکی از مشتریان ثابت مطبوعات بودم. بعد هم به فاصله کمی نشریات متعددی را منتشر کردم که یکی از آنها نشریه «حیات مسلمین» بود، از این رو ارزش و اهمیت کار شما را درک می‌کنم.

تاریخ و بازخوانی کارنامه رجال سیاسی، به‌ویژه کسانی که ایثارگر بوده‌اند بسیار مهم و عبرت‌آموز است و این توفیق ارزشمندی است که شما به دست آورده‌اید. سعی کنید سراغ آن دسته از ایثارگرانی بروید که کمتر از آنها سخن گفته می‌شود و در محفلویت قرار گرفته‌اند. من یک بار به سردبیر محترم شما و همچنین به جناب آقای رحیمیان هم عرض کردم که مثلاً شخصیتی مانند مرحوم آیت‌الله سید محمدرضا واحدی و فرزندان ارجمندش شهیدان سید عبدالحسین و سید محمد واحدی را فراموش نکنید. اینها بر نهضت اسلامی ایران در دوران غربت آن خیلی حق دارند، مع‌الاسف کمتر کسی از آنها ذکری می‌کند. سعی کنید این گونه افراد را کشف کنید و به زندگی آنها بپردازید(۱)...

* از مبارزین و فعالان سیاسی - فرهنگی دوران
نهضت ملی و انقلاب اسلامی

۱. برگرفته از گفت‌وگو با دبیر تحریریه شاهد یاران، اسفند ۹۱



**شاهد یاران،
شمیم عطر شهیدان**

**حجت الاسلام
والمسلمین
محمد جواد حجتی
کرمانی***

نشریه کم‌نظیر «شاهد یاران» که به برکت خون پاک شهدای انقلاب اسلامی از رنگ و بوی ویژه‌ای برخوردار است و شکل و محتوای عطر آگین و چشم‌دل‌نوازش هر بیننده عاشقی را مجذوب خویش می‌کند، با همت ستودنی هر چند گاه یک بار، همچون جویباری صاف و زلال در گلستان عشق و شهادت، گل‌هایی تازه می‌پرورد و میوه‌هایی نوبه بار می‌نشانند.

این نگارنده کمترین که بارها مورد لطف خاص این برادر ارجمند قرار گرفته و چندین بار در نشریه فاخر شاهد یاران از من و دوستان هم‌زعم، به‌خصوص برادران «حزب ملل اسلامی» یاد شده است، بر خود لازم می‌دانم از تلاش و کوشش شبانه‌روزی و بی‌دریغ این یاداوران مخلص شهیدان تقدیر و تشکر کنم، به‌خصوص آن که تلاش فرهنگی این عزیزان گرانقدر که من از میان آنها تنها برادرم عباس خامه‌یار را نزدیک به ۳۰ سال است که می‌شناسم، نه تنها در ادای حق ادا نشدنی شهدا، بلکه در نکوداشت ایثارگران، آزادگان و بزرگان نام‌آوری چون مجاهد نستوه مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی تا آنجا که در توان دارند، سنگ تمام می‌گذارند و این به‌حق شایسته هر گونه تقدیر و تشکر است.

دوام توفیقات کلیه دست‌اندرکاران عاشق و سختکوش این نشریه ماندگار، به‌خصوص عزیز ارجمند محمدرضا کائینی را از درگاه ایزد منان خواستارم.

۱۴ بهمن ۹۲ به یاد بهمن تاریخ‌ساز ۵۷
* از مبارزان انقلاب و از اعضای حزب ملل اسلامی

است و نوشته‌اند. یک دوره تاریخ غیرمدون داریم که از کتیبه‌ها و آثار به دست می‌آوریم. یک تاریخ ماقبل از این تاریخ، هم داریم که از آثار باستانی به دست آمده است و کتیبه‌ای نیست، ولی از آثار اندکی که باقی مانده است به آن پی می‌بریم. بنابراین تاریخ هر نوعی که باشد مفید است، مخصوصاً تاریخ شفاهی که خود تاریخ ساز یا شاهد زنده است و دیده‌هایش را بیان می‌کند، به‌ویژه اینکه همراه با الفاظ، احساسش را هم می‌گوید و حالات و گاهی لحنش، گویای ناگفته‌های زیادی است و چون خودش حاضر بوده و رویدادها را دیده، بسیار مؤثر است.

به عنوان پیشنهاد، دوستان باید ببینند از چه جنبه‌هایی می‌شود نشریه را کامل کرد. اینها از شهدا و کسانی که رفته‌اند نوشته‌اند. بهتر است از کسانی هم که هستند، قبل از رفتنشان، اطلاعات لازم را بگیرند. متولیان شاهد یاران در صدمین شماره‌شان بررسی کنند که چه نکاتی را می‌توانستند بگویند و نگفته‌اند و حالا بگویند. آسیب‌شناسی که فقط گفتن نکات منفی نیست. شاهد یاران خوب کار کرده است، منتهی می‌تواند کامل‌تر هم عمل کند و بعد از این خوب است روند حرکت خود را کامل کند.

* از مبارزان انقلاب و عضو شورای مرکزی حزب
موتلفه اسلامی



**پشتوانه پژوهشهای
محققان**

**دکتر اسدالله
بادامچیان***



**گفت‌وگو با شاهد یاران،
ادای دین به نسل جوان**

**مرحوم حبیب‌الله
عسگر اولادی***

مجله «شاهد یاران» را نشریه بسیار خوب و موفقی ارزیابی می‌کنم. این مجله سعی کرده است تا آنجا که می‌تواند در مورد همه چهره‌هایی که در جریان انقلاب خدمت کرده‌اند، نکات و بحث‌های خوبی را مطرح کند، منتهی بیشتر از کسانی که از دنیا رفته‌اند سخن گفته و کمتر به کسانی که زنده‌اند پرداخته است، اما در مجموع بحث‌هایشان پخته و خوب است. نمی‌خواهم بگویم مطلق است، اما در کل یکی از نشریات ارزشمند است که به درد تاریخ آینده این کشور می‌خورد. هم محققین می‌توانند از آن استفاده کنند و هم دانشجویان برای تحقیقات دانشگاهی‌شان از آن بهره ببرند. مجموعه بسیار خوبی است.

تاریخ همه نوعش مفید است، چه مکتوب و چه شفاهی. در کتاب «روش در تاریخ» گفته‌ام که یک دوره تاریخ مدون داریم که همین تاریخی است که از زمان خط پیدا شده

...من انجام این گفت‌وگوها با شما را نوعی پرداخت بدهی و ادای دین به تاریخ انقلاب، به‌خصوص جوان‌ها می‌دانم. متأسفانه ما تا اواسط دهه دوم انقلاب، به دلیل مسئولیت‌ها و اشتغالات، چندان توجهی به این امر نکردیم، درحالی که بیان گذشته تاریخ انقلاب، نقش اساسی در حفظ نظام و انقلاب دارد و به جوانان و کسانی که آن دوران را درک نکرده‌اند، برای حضور در صحنه انگیزه می‌دهد.

از خداوند متعال مسئلت می‌کنم تا وقتی در قید حیات هستم بتوانم به این وظیفه عمل کنم و به سایر برادران فعال و شاهدان وقایع انقلاب هم توصیه می‌کنم از این وظیفه مهم غفلت نکنند... (۱)

* از مبارزان و فعالان سیاسی - فرهنگی دوران نهضت
ملی و انقلاب اسلامی

۱- بیانات در حاشیه گفت‌وگو و شنود با ویژه‌نامه شاهد یاران شهید طیب حاج رضایی



به سان یک الگو

دکتر جواد منصورى *

نشریه «شاهد یاران» به عنوان یکی از نشریات مهم در حوزه تاریخ معاصر ایران و همچنین شناخت شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی مطرح در آن، در نوع خود ابتکاری ارزشمند است و توانسته با ارائه مدل جدیدی از کار پژوهشی-تاریخی، الگوهای بسیار مهمی از پایداری و دینداری را در طول تحولات تاریخ معاصر ایران، به‌طور مشروح به نسل جوان معرفی کند. نکته مهمی که در این مجموعه شاهد آن هستیم، تجلیل از کسانی است که خدمات بزرگی به اسلام، ایران و حتی جهان اسلام کرده‌اند و این نشریه در واقع بخشی از دینی را که جامعه نسبت به کسانی که خود را وقف اهداف بزرگی کرده‌اند، به عهده دارد، ادا کرده و در واقع به نسل جوان نشان داده است که وضعیت موجود ما مدیون چه کسانی است و به نوعی به شکلی غیرمستقیم، به آنها یادآوری می‌کند که خدمت به اسلام و کشور، به هر حال و نتیجه، مورد تجلیل و تکریم مردم قرار خواهد گرفت و علاوه بر آن موجب رضای خدا نیز هست.

در این نشریه که در واقع مجموعه‌ای از تاریخ معاصر است، موقعیت جریان‌ها و گروه‌های انحرافی، سیاست‌ها و توطئه‌های دشمنان نیز، به اشکال مختلف تبیین شده است، به گونه‌ای که با مراجعه به این مجموعه، بسیاری از مصادیق و نمونه‌هایی از خیانت‌ها یا خدمات گروه‌ها و جریان‌های مختلف و شخصیت‌ها را می‌توان به‌طور مستند دید.

همچنین این مجموعه یک منبع مطالعاتی غنی برای علاقمندان به مباحث تاریخی، سیاسی، رجال‌شناسی کشور و محققانی است که می‌خواهند در ابعاد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و یا حتی روابط خارجی این مرزوبوم، پژوهش‌هایی داشته باشند. به عبارت دیگر این مجموعه توانسته با تلاشی پیگیر، اطلاعاتی پایه‌ای را که در سینه شخصیت‌ها و افراد گوناگون بوده اند، به صورت مصاحبه یا مقاله ثبت کند، تا جایی که می‌توان مدعی شد اگر بسیاری از مطالبی که در این مجموعه آمده، گردآوری نمی‌شد، قطعاً از لحاظ تاریخی این کشور پاک شده بود.

این مجموعه می‌تواند به عنوان یک الگو برای مراکز مختلفی که در زمینه‌های علوم انسانی کار می‌کنند، مورد استفاده قرار بگیرد. به عبارت دیگر نوع نگرش این مجموعه، می‌تواند به آنها کمک کند تا در رشته‌های مختلف علوم انسانی، با استفاده از نظرات دانشمندان و محققین، تمام دیدگاه‌ها و نظرات صاحب‌نظران را در آن زمینه گردآوری کنند.

در اینجا باید ذکر کنیم ما هنوز راه زیادی را در پیش داریم تا همه آنچه را که در تاریخ معاصر ما گذشته است، ثبت و ضبط کنیم، به همین دلیل به نظر بنده، امثال نشریه شاهد یاران باید خیلی جدی‌تر وظیفه ضبط، ثبت، تدوین و تحقیق در خاطرات و تاریخ شفاهی را پیگیری کنند، چون شخصیت‌های انقلاب، یکی یکی دارند از دست ما می‌روند که هر کدام در نوع خود سرمایه‌های فکری، معنوی و سیاسی بسیار مهمی برای تاریخ انقلاب بوده‌اند و در آینده افسوس خواهیم خورد که رفتند در حالی که می‌توانستند اطلاعات و اسرار و تحلیل‌های بسیار مهم و اساسی‌ای را راجع به وقایع تاریخ معاصر و به‌ویژه مسائل بعد از انقلاب برای نسل‌های بعدی بازگو کنند.

* از مبارزان انقلاب و مدیریت روابط عمومی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

به نظر من اگر این گونه تحلیل‌های تاریخی مهم، به این نشریه افزوده شود، ملاط، اتقان و دقت آن بیشتر و نشریه علمی‌تر می‌شود. نسل جوان ما باید بدانند چرا و چطور پیکان به این کشور آمد و چرا برادران خیامی شرکت ایران‌خودرو را راه‌اندازی کردند؟ شاه در کدام شرکت‌ها شریک بود؟ اگر مجموعه مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هر دوره مطرح شود، به نظر من کمک بسیار زیادی به شناخت شخصیت مورد نظر می‌کند.

به نظر بنده روند این نشریه در مجموع مثبت بوده است و اگر مواردی که اشاره کردم به آن اضافه شود، مثبت‌تر هم می‌شود. تاریخ شفاهی بسیار ارزشمند است، به این دلیل که هر کسی از منظر خود به تاریخ نگاه می‌کند. تا زمان ابن خلدون، ما تاریخ‌نگاری بر مبنای جامعه‌شناسی نداشتیم، بلکه تاریخ، وقایع‌نگاری‌هایی بود که گاهی در بیان آن افراط و تفریط می‌شد. حتی در مقتل‌نویسی هم افراط و تفریط شده است، اما از زمان ابن خلدون، مسئله علمی شدن تاریخ مطرح شد. برای علمی شدن تاریخ یک چیز کم بود که همین تاریخ شفاهی است. آدم‌ها در تاریخ شفاهی از دیدگاه خودشان، آنچه را که روی داده است بیان می‌کنند. مثلاً من می‌بینم در خیابان دعوا شده است. یک بار وقایع را می‌نویسم، یک بار تحلیل می‌کنم که علت این دعوا چه بوده است؟ قومی یا اقتصادی یا... بوده است؟ و بعد تحلیل نگاه خود را هم بیان می‌کنم.

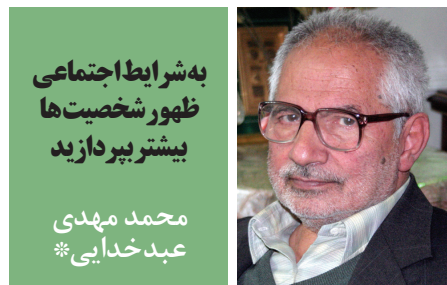
اشکال تاریخ شفاهی این است که اغلب وقایع سال‌های گذشته را با مقتضیات و شرایط امروز بیان می‌کنند، اما این خواننده است که استنباط می‌کند اتفاق چگونه بوده است. هیچ‌کس در ۵۰ سال پیش تصورش را هم نمی‌کرد انقلابی در ایران اتفاق بیفتد و رژیم شاه از بین برود. هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد، اما این اتفاق افتاد و شخصیتی مثل امام خمینی پیدا شد و این انقلاب را رهبری کرد و به ثمر رساند. شناخت بسترهای گوناگونی که اشاره کردم برای درک وقایع و بازبینی شخصیت‌های تاریخی از لوازم و ضروریات اصلی است.

* از فعالان نهضت ملی ایران و دبیر کل جمعیت فدائیان اسلام

کارهای اجرایی مشغول شدند و وقت تدوین خاطرات خود را نداشتند. برای ضبط خاطرات هم وقتی به دنبال آنها رفتند که بعضاً برخی وقایع را فراموش کرده بودند و اسناد هم به تدریج از دست رفته بودند، به همین دلیل کتب خاطرات برخی از آنها از جامعیت و غنای لازم برخوردار نیستند. از طرف دیگر دشمن هم از فرصت استفاده کرد و به ضبط خاطرات برخی بریدگان از انقلاب و همچنین غارت و سرقت اسناد پرداخت، از این رو احساس می‌شود که آنها در این زمینه بیشتر و بعضاً بهتر از ما کار کرده‌اند. بنابراین جا دارد که تا فرصت کاملاً از دست نرفته، موسسات و نهادهای مربوطه، این کار را با سرعت و دقت انجام دهند.

به هر حال در میان این فضای غفلت، مجله ارزشمند شاهد یاران وارد عمل شد و بخشی از این بار را به دوش گرفت. البته هیچ کاری مطلق نیست و طبعا اشکالاتی هم دارد، ولی کارنامه این نشریه، کارنامه بسیار ارزشمند و ارزنده‌ای است. امیدوارم در آینده هم این حرکت پربرتک و در عین حال بی‌جنجال و به دور از ریا ادامه پیدا کند و برکاتش بیش از گذشته نصیب تاریخ‌نگاری انقلاب شود.

* از مبارزین و فعالان سیاسی - فرهنگی نهضت ملی و انقلاب اسلامی

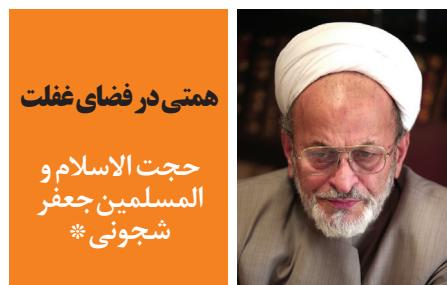


به شرایط اجتماعی ظهور شخصیت‌ها بیشتر بپردازید

محمد مهدی عبد خدایی *

ماهانامه «شاهد یاران» تلاش کرده است به شکلی بیطرفانه به معرفی چهره‌هایی بپردازد که در راه پیروزی انقلاب و حفظ آن کوشیده‌اند و در اثر مساعی آنان و رهبری حضرت امام (ره)، این انقلاب ارزشمند شکل گرفت. یکی از شیوه‌های کارآمدی که به نسل جدید این آگاهی را می‌بخشد تا بدانند استقلال چگونه به دست آمد، آشنایی با زندگی و ایثار همین شخصیت‌هاست.

تنها ضعفی که در این مجموعه مشاهده کرده‌ام این است که کمتر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی‌ای که این شخصیت‌ها در بستر آن شکل گرفته‌اند پرداخته می‌شود، در حالی که این شرایط در شکل‌گیری و تولد یک شخصیت نقش اساسی را ایفا می‌کنند. مثلاً برای شناخت شخصیتی که مربوط به دوران نهضت ملی است، باید بدانیم چقدر درآمد نفتی داشتیم؟ چقدر نفت صادر می‌کردیم؟ نفت را چند دلار صادر می‌کردیم؟ قیمت اجناس در آن موقع چقدر بود؟ گندم آن روز ۱۵ دلار بود، امروز ۵۰۰ دلار است. این زمینه‌ها را کمتر مطرح می‌کنند، در حالی که برای شناخت یک فرد باید زندگی شخصی او را در بستر مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه زمان خودش بررسی کرد. امریکا از چه موقع به ایران آمد؟ مستر شوستر چه موقع به ایران آمد که نظام مالیاتی را برای ایران درست کند؟ چرا اصل ۴ ترومن را منعقد کردند؟ طرح مارشال برای چه بود؟ پیمان‌های نظامی برای چه بودند؟ پیمان سینو و پیمان سنتو چه بودند؟ بدون طرح این مسائل تاریخی، شناخت یک شخصیت به شکل دقیق صورت نمی‌گیرد و صرفاً تبدیل به نگارش یک زندگی‌نامه عادی می‌شود.



همتی در فضای غفلت

حجت الاسلام و المسلمین جعفر شجونی *

انتشار «شاهد یاران» را حرکتی مبارک تلقی می‌کنم و رسیدن آن به شماره صدم را به متولیان این کار خیر تبریک می‌گویم. واقعیت این است که ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب در باره حفظ اسناد و خاطرات این حرکت بزرگ، کار مهم و درخوری انجام نداده‌ایم. این مسئله چند علت دارد که یکی از علل آن می‌تواند بی‌توجهی بسیاری از مبارزان انقلاب به این امر باشد. واقعیت این است که بخش عمده‌ای از ما در دوران مبارزه، حتی احتمال پیروزی انقلاب را هم نمی‌دادیم و زیر سایه سنگین و فشار شدید ساواک بودیم، به همین دلیل بسیاری از اسناد و عکس‌ها و مدارک به دلیل ترس از گیر افتادن از دست رفتند.

بعد از انقلاب هم بسیاری از چهره‌ها انقلابیون به

آن چندان وارد نبوده‌اند و گاه کسانی را مورد بی‌توجهی و غفلت قرار می‌دهیم که در آن دوران نقش شاخصی داشتند و فعال بودند و الان به هر دلیل، در شرایطی قرار دارند که ما رفتار آنها را نمی‌پسندیم. باید بدانیم که نباید این طور مسائل را در تاریخ‌نویسی دخالت داد. علاوه بر این هیچ‌گاه فراموش نکنیم که گاه نقل یک خاطره، سرنوشت فرد یا افرادی را تغییر می‌دهد.

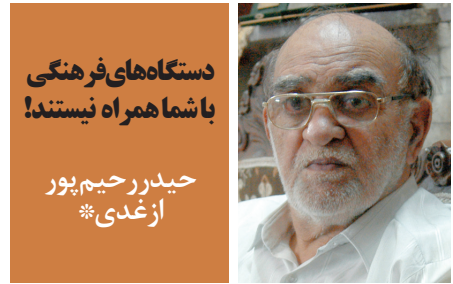
خاطریم هست چندی پیش برای فیزیوتراپی به مطب پزشکی رفته بودم. ایشان بعد از این که مرا شناخت، خاطره جالبی را نقل کرد. او گفت: «من دو دختر داشتم که در آن زمان در تحت تاثیر فضای فرهنگی حاکم بر دانشگاه‌ها تصمیم داشتند چادر خود را بردارند. به‌طور اتفاقی فردی کتاب خاطرات شما را به من هدیه داد و دخترانم هم آن را خواندند. آنها بر اثر خواندن ماجرای چادر شما و خاطراتی که درباره آن نقل کرده‌اید، از تصمیم خود صرف نظر کردند. همیشه در نظر داشته باشید که کارتان بسیار مهم و موثر است. موفق باشید.»

✳️ از مبارزان انقلاب اسلامی



**گاه یک خاطره،
سرنوشت یک نفر را
عوض می‌کند!**
مرزیه حدیدی
(دباغ) ✳️

شماره‌هایی از مجله «شاهدیاران» را دیده‌ام. دست‌کم شماره‌هایی که خود در آنها مصاحبه‌هایی داشته‌ام. همتی کردید و در این دوره غفلت و فراموشی، یاد چهره‌هایی چون شهیدان آیت‌الله سعیدی، سیدعلی اندرزگو، مهدی عراقی، محمدعلی رجایی و غیره را زنده کردید. افرادی که به روند اخذ و انتشار تاریخ شفاهی در کشور می‌توان وارد کرد این است که گاهی در انتخاب سوژه‌ها توازن رعایت نمی‌شود. گاه به سراغ کسانی می‌رویم و به آنها پر و بال می‌دهیم که در روند انقلاب و سختی‌های



**دستگاه‌های فرهنگی
با شما همراه نیستند!**
حیدر رحیم‌پور
ازغدی ✳️

من قبل از اظهار نظر در باره نشریه شما، ناچارم به یک واقعیت تلخ اشاره کنم. بدنه حجیم و کثرت اداری، نه تنها با اهداف نظام همسو نیست، بلکه در بسیاری از موارد برعکس وظیفه ذاتی خود عمل می‌کند.

این واقعیت در خروجی بسیاری از دستگاه‌ها، از جمله دستگاه فرهنگی کشور مشاهده می‌شود. مثلاً در همین بخش تاریخ به‌رغم تمام هزینه‌هایی که از اول انقلاب تا کنون صرف شده، چند اثر درست و درمان و جامع که بتوان بر آن تکیه کرد و با نمونه‌های خارجی آن قابل رقابت باشد، تولید شده است؟ در موضوع تاریخ شفاهی آنهایی که باید حرف بزنند، معمولاً نمی‌زنند یا خودسانسوری دارند، در نتیجه بخش زیادی از وقایع انقلاب یا نهضت ملی هنوز به‌درستی گفته نشده است! خود من از دوره نوجوانی و دوره دکترمصدق تا الان در صحنه بوده‌ام. از خیلی‌ها، از جمله مرحوم علی شریعتی هم زودتر به میدان آمدم. وقتی ما کار می‌کردیم، سه گروه به نام «مؤتلفین اسلامی» که از گروه‌های مرحومان محمدتقی شریعتی، حاجی عابدزاده و شیخ محمود حلبی تشکیل شده بود، به نفع مصدق فعالیت می‌کردند. در دوران ملی شدن نفت کار این گروه به قدری بالا گرفت که نبض سیاسی شهر در دست اینها بود و بسیاری از وقایع دیگر.

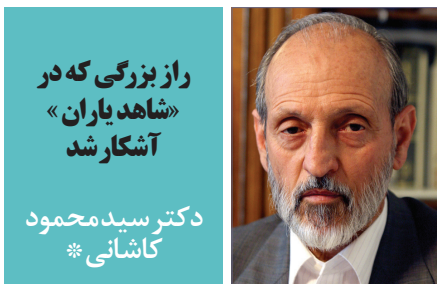
تا به حال ندیده‌ام که حتی در یک کتاب به شکل کامل و جامع این قضایا آمده باشد. در هیچ جای دنیا با تاریخ و مفاخر خودشان این طور رفتار نمی‌کنند. مدتی قبل در خدمت رهبری بودم. ایشان هم گله‌مند بود که متولیان این کارها، کار خود را درست انجام نمی‌دهند. خوب معلوم است وقتی ما این طور رفتار می‌کنیم، طرف مقابل که دست روی دست نمی‌گذارد. دیروز برای رضاشاه و محمدرضاشاه فیلم ساختند، فردا هم در فضیلت شعبان بی‌مخ می‌سازند! شما عده‌ای از جوانان مخلص و بی‌ادعا با تمام علاقه‌تان مجله «شاهد یاران» را در می‌آوردید، اما وقتی بدنه دستگاه‌های فرهنگی با شما همراه و هماهنگ نیستند، توقع دارید کارتان چقدر تاثیر داشته باشد؟

✳️ از مبارزان نهضت ملی و انقلاب اسلامی در شهر مشهد

از اشغال ایران تا ۱۳۴۰ در کشور ما بوده است. این مبارزات طولانی که به پیروزی نهضت ملی ایران انجامید در جای خود از برگ‌های زرین مبارزه در راه آزادی و برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه و راه یافتن نمایندگان حقیقی مردم به مجلس شورای ملی بوده است. در واقع اجرای اصول قانون اساسی مشروطیت که با پشتیبانی علمای بزرگ ایرانی مقیم عراق به پیروزی رسید، هدف ارزشمندی بود که آیت‌الله کاشانی در سراسر مبارزات طولانی زندگی سیاسی خود دنبال کرد و اگر این نهضت به نتیجه می‌رسید، کشور ما می‌توانست در پرتو این نهضت مسالمت‌آمیز از مردم‌سالاری واقعی که همانا تشکیل یک پارلمان نیرومند و نظارت مؤثر مجلس بر دولت‌ها باشد برخوردار شود و آزادی‌های فردی نیز تضمین گردد. تجربه تاریخی نیز نشان داده است که تنها راه مبارزه با فساد و ایجاد زمینه‌های لازم برای پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تضمین حقوق به رسمیت شناخته شده مردم و برقراری مردم‌سالاری به معنای حقیقی آن است.

با این حال از آنجا که قدرت‌های بزرگ جهان و دولت ساخته و پرداخته آنان در فلسطین اشغالی، وجود یک ایران نیرومند در این بخش حساس از خاورمیانه را بر نمی‌تابند، نهضت ملی ایران از درون مورد حمله قرار گرفت. انگلستان که بیشترین نفوذ تاریخی و عوامل داخلی را در ایران در اختیار داشت، با وارد کردن مهره‌های خود به درون این نهضت و جاسازی آنان در پست‌های کلیدی توانست هدف‌های این نهضت بزرگ مردمی را در اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات مجلس و انجمن‌های شهر با ناکامی روبرو سازد و این نهضت را به شکست بکشاند. پس از آن هم با انتشار صدها عنوان کتاب و هزاران مقاله و سپس با نفوذ در روزنامه‌ها و صدا و سیما، دست به تبلیغات گسترده برای سرپوش گذاردن بر مداخله در امور ایران زده‌اند که همچنان ادامه دارد.

در چنین اوضاع و احوالی انتشار ماهنامه تاریخی و فرهنگی شاهد یاران نقش بزرگی در ثبت و ضبط خاطرات این



**راز بزرگی که در
«شاهد یاران»
آشکار شد**
دکتر سید محمود
کاشانی ✳️

انتشار ماهنامه تاریخی - فرهنگی شاهدیاران گام بزرگی در شناخت رویدادهای تاریخ معاصر ایران بوده است. کشور ما اگر چه دارای تاریخی کهن و پیشینه‌های درخشان است، ولی برقراری استبداد تاریخی در ایران، مانع از شکوفایی استعدادها و پیشرفت‌های علمی و فناوری‌ها در چند سده گذشته در کشور ما گردید.

با جهانی شدن روابط کشورها در سده بیستم و موقعیت راهبردی کشور ما در بخش حساس خاورمیانه و کشف ذخایر نفتی، ایران در معرض طمع‌ورزی‌های قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. تجاوز متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی به دستاویز حضور تعدادی از کارشناسان صنعتی آلمانی در ایران را در همین راستا می‌توان ارزیابی کرد.

کشوری که از ثبات و امنیت برخوردار بود، در پی این تجاوز خلاف حقوق بین‌الملل دچار آشفتگی اوضاع، مشکلات اقتصادی، قحطی و ناامنی شد و در عمل حاکمیت در اختیار نیروهای متجاوز و اشغالگر قرار گرفت. با این حال پس از گذشتن بیش از ۷۰ سال از این رویداد مهم، هنوز بسیاری از واقعیت‌های تاریخی اشغال ایران برای ملت ایران و حتی پژوهشگران تاریخ معاصر ایران هم روشن نیست. انبوهی از کتاب‌ها از سوی هواداران سیاست انگلستان در ایران انتشار یافته‌اند که در مقام موجه جلوه دادن این تجاوز برآمده‌اند.

با اشغال ایران، مبارزات آیت‌الله کاشانی در برابر اشغالگران و پیشگیری از مداخله دولت‌ها در انتخابات مجلس شورای ملی مهم‌ترین رویداد سال‌های پس

رویداد مهم تاریخی داشته است. از جمله در شماره ۱۶، اسفند ۱۳۸۵ این ماهنامه که خاطرات اشخاصی را که در ارتباط مستقیم با آیت‌الله کاشانی بوده‌اند، منتشر کرده، سند گرانبهایی در روشن کردن زوایای پنهان رویدادهای نهضت ملی ایران و دلایل ناکامی آن است که هیچ پژوهشگر تاریخ معاصر بی‌نیاز از مطالعه و بهره‌برداری از آن نیست.

برای نمونه به یکی از خاطره‌ها که در گفتگو با آقای مهندس سید ابوالحسن کاشانی آمده است اشاره می‌کنم که در هیچ یک از کتاب‌های تاریخ نهضت ملی ایران نیامده است.

حزب توده که تشکیل و فعالیت آن به موجب قانون اقدام‌کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور در سال ۱۳۱۰ خورشیدی غیرقانونی اعلام و سپس در سال ۱۳۲۷ منحل اعلام شد، در دوران نخست‌وزیری مصدق وارد صحنه سیاسی کشور گردید که در جای خود از شگفتی‌های رویدادهای کشور ماست. نهضت ملی ایران با مبارزات نیروهای مذهبی و نمایندگان شجاع مجلس، با رهبری آیت‌الله کاشانی به پیروزی رسید و برای دستیابی به هدف‌های خود از پشتیبانی کامل علما و مراجع در سراسر کشور، مجلس و مردم برخوردار بود.

حزب توده نه نقشی در مبارزات نهضت ملی ایران داشت و نه در ایدئولوژی کمونیستی که برگرفته از مرام اتحاد شوروی سابق بود، در روند مردم‌سالاری و برگزاری انتخابات آزاد جایگاهی داشت. در شوروی سابق انتخابات آزاد برگزار نمی‌شد و اصولاً در اندیشه‌های مارکسیستی، وجود یک مجلس و پشتیبانی از حقوق مردم، به‌ویژه احترام به حق مالکیت جایگاهی نداشت.

بنابراین پرسش مهم این است که چرا و چگونه مصدق پس از پیروزی قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ فعالیت‌های سیاسی حزب توده را آزاد کرد و به این حزب غیرقانونی فرصت داد وارد صحنه سیاسی کشور شود؟ آن هم حزبی که وابستگی او به بیگانه در غائله تجزیه‌طلبی آذربایجان آشکار و از این همین رو سرکوب شده بود. این راز بزرگ نهضت ملی ایران و یکی از دلایل اصلی ناکامی آن است.

اگر چه در آن سال‌ها حضور این حزب در صحنه سیاسی کشور مورد اعتراض آیت‌الله کاشانی و نمایندگان پیشگام نهضت ملی ایران و شخصیت‌های مذهبی قرار گرفت و موجب تفرق عمومی شد، ولی با گذشت زمان و انتشار اسناد تاریخی، این واقعیت آشکار شد که مصدق به این حزب وابسته به بیگانه اجازه فعالیت داد تا بتواند از نیروی ویرانگر آن برای گرفتن اختیارات قانون‌گذاری از مجلس و سپس برگزاری فرماندوم نمایشی برای منحل کردن مجلس بهره‌برداری ابزاری کند.

این طرحی بود که انگلستان برای دستیابی به هدف‌های خود تدوین کرده و مصدق مجری آن بود. به هر حال حزب توده توانست با تبلیغات فریبکارانه خود و برخوردار از پشتیبانی دولت مصدق، گروه بزرگی از مردم را منحرف و شبکه بزرگی از افسران ارتش را در دام تبلیغاتی خود گرفتار کند. ولی مصدق پس از آنکه به هدف‌های ضدمیهنی خود یعنی ترور شخصیت آیت‌الله کاشانی و منحل کردن مجلس دست یافت،

برای آنکه راه را بر تسلیم قدرت دولتی به زاهدی هموار کند، در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ دستور سرکوب هواداران حزب توده را صادر کرد و گروه بزرگی از آنان در این روز دستگیر شدند.

در سال‌های ۱۳۳۲ و ۱۳۳۳ فعالیت‌های خطرناک این حزب زیرزمینی بود، ولی سرانجام با کشف سازمان سری افسران حزب توده، گروه بزرگی از افسران توده‌ای دستگیر و به اعدام محکوم شدند. در روزهای ۲۷ مهر، ۸ آبان و ۱۷ آبان ۱۳۳۳، ۲۱ تن از این افسران اعدام شدند که در جای خود مورد اعتراض قرار گرفت، ولی واقعیت این بود که این افسران توده‌ای قربانی اقدامات خائنانه سران این حزب و از سوی دیگر توطئه خلاف مصالح ملی مصدق شده بودند که به این حزب غیرقانونی اجازه فعالیت داده بود.

این تجربه تلخ را باید مقایسه کرد با قانون ممنوعیت فعالیت احزاب دارای مرام اشتراکی که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در زمان رضاشاه به تصویب رسید. در آن هنگام اندیشه‌های کمونیستی در حال شکوفایی و پیشرفت در سطح جهان بود، ولی تصویب و اجرای این قانون، مانع از تشکیل و گسترش فعالیت این گونه احزاب در ایران شد و در نتیجه مردم و نیروهای مسلح کشور از این که در دام تبلیغاتی و انحرافی سیاست‌های بیگانه فرو افتند در امان ماندند، در حالی که اجازه فعالیت به حزب غیرقانونی توده از سوی مصدق زمینه‌ساز حضور این حزب در صحنه سیاسی و به دام افتادن گروه بزرگی از جوانان و نظامیان در این حزب شد و سرانجام این حزب توانست به رویارویی با نیروهای مذهبی و مجلس بپردازد و راه را برای اجرای برنامه‌های شوم بیگانگان در کشور هموار کند.

به هر حال پس از دستگیری حدود ۶۶۰ تن از افسران عضو حزب توده و اعدام سه گروه از افسران توده‌ای در روزهای ۲۳ مهر، ۸ و ۱۷ آبان ۱۳۳۳، خانواده‌های افسران وابسته به این حزب که در معرض صدور احکام اعدام بودند و در نگرانی به سر می‌بردند، دسته‌جمعی به قم رفتند تا آیت‌الله بروجردی برای پیشگیری از اعدام آنان نزد شاه شفاعت کند، ولی تحصن این خانواده‌ها در قم و سپس در تهران در خانه آیت‌الله سید محمد بهبهانی بی‌نتیجه بود. دلایل آن هم روشن بود. حزب توده در سراسر کشور با جذب جوانان به دام فریب خود، دست به تبلیغات موهوم برای مرام کمونیستی و اشتراکی می‌زد و باورهای ارزشمند مذهبی مردم را به سُخره می‌گرفت و متزلزل می‌کرد.

از سوی دیگر این حزب وابسته به بیگانه توانسته بود با جذب گروه بزرگی از افسران و درجه‌داران ارتش، شبکه بزرگی را در درون ارتش ایران در اختیار بگیرد که خطر وقوع یک کودتای کمونیستی را در کشور امکان‌پذیر کرده بود، از این رو مرجع تقلید وقت و علما پس از کنار رفتن مصدق از قدرت، از برطرف شدن خطر حزب توده خشنود بودند و در موقعیتی نبودند که نیروی مذهبی خود را برای نجات افراد و اعضای این حزب خطرآفرین به کار گیرند.

از نکات فاجعه‌آمیز این بود که روزنامه‌ها و شبکه افراد وابسته به این حزب در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ در ترور شخصیت آیت‌الله کاشانی و بدنام کردن ایشان

نقش مؤثری داشتند، بنابراین خانواده‌های این افسران به خود اجازه نمی‌دادند برای نجات فرزندان و یا همسران خود به آیت‌الله کاشانی متوسل شوند، ولی هنگامی که همه درها را به روی خود بسته دیدند و صدور و اجرای احکام اعدام در باره گروه دیگری از این افسران قریب‌الوقوع بود، دسته‌جمعی وارد بیرونی خانه آیت‌الله کاشانی شدند و تحصن کردند.

آیت‌الله کاشانی سال‌های درازی از زندگی سیاسی خود را در مبارزه با سیاست‌های بیگانه سپری کرده بود و در همه این مبارزات سیاسی به دنبال اجرای اصول قانون اساسی و دفاع از حقوق مردم و برقراری مردم‌سالاری حقیقی در کشور بود. او به این واقعیت توجه داشت که این گروه از افسران فریب خورده‌اند و اعدام آنان زمینه‌ساز گسترش خشونت در جامعه و بی‌سرپرست شدن خانواده‌های آنان خواهد شد، بنابراین با دوراندیشی و از خودگذشتگی، به یک ابتکار بی‌سابقه و انسانی برای نجات جان این افسران دست زد؛ کاری که برای خانواده‌های آنان هم قابل تصور نبود. آیت‌الله کاشانی با نادیده گرفتن همه رفتارهای نامردمی این حزب در حق خود، در یک تماس تلفنی با شاه، عفو آنان را درخواست کرد. شرح این گفتگوی تلفنی که برای نخستین بار میان آیت‌الله کاشانی و محمدرضا شاه انجام شد و موافقت شاه با تخفیف کیفر اعدام ۵۱ تن از افسران توده‌ای، از رویدادهای بی‌مانند تاریخ کشور ماست که تنها در شماره ۱۶ ماهنامه شاهد یاران در صفحه ۲۸ آمده است.

از شگفتی‌های تاریخ نهضت ملی ایران این است که در آن هنگام روزنامه‌ها این خبر بسیار مهم را که یک سوی آن آیت‌الله کاشانی و در سوی دیگر آن شخص اول مملکت و ثمره آن نجات جان ۵۱ تن از افسران ارتش بود کاملاً سانسور کردند! دلیل آن هم این بود که آیت‌الله کاشانی در نیمه دوم سال ۱۳۳۲ راه مبارزه با دخالت دولت در انتخابات دوره هجدهم مجلس را در پیش گرفته و در نیمه نخست سال ۱۳۳۳ مبارزه گسترده‌ای را برای پیشگیری از تصویب قرارداد کنسرسیوم نفتی در مجلس انجام داده بود. بنابراین دستگاه دولتی و وابستگان به سیاست‌های بیگانه نمی‌خواستند با انتشار این خبر مهم توجه مردم نسبت به این اقدام شجاعانه آیت‌الله کاشانی جلب شود.

نویسندگان تاریخ نهضت ملی ایران نیز که در بخش‌های عمده‌ای، واقعیت‌های این دوران را تحریف کرده‌اند، در این زمینه نیز سکوت اختیار کرده‌اند. شگفت‌انگیزتر این است که سران حزب توده مانند نورالدین کیانوری در خاطرات خود و یا فرد دیگری به نام «جوانشیر» نیز که به سرگذشت حزب توده و اعدام گروهی از افسران توده‌ای پرداخته‌اند، به این رویداد مهم و عفو ۵۱ تن از این افسران در پی درخواست و پافشاری آیت‌الله کاشانی اشاره نکرده‌اند.

ماهنامه شاهد یاران که بخش مهمی از زوایای پنهان زندگی آیت‌الله کاشانی را روشن کرده قابل ستایش است. امیدوارم دست‌اندرکاران این ماهنامه در پرتوافکنی بر بخش‌های دیگر تاریخ معاصر و رویدادهای کشور همچنان فعال و موفق باشد.

✽ حقوق‌دان و فرزند آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی

اشخاصی را که به عنوان محور انتخاب کرده‌اید و همین‌طور افرادی را که با آنها مصاحبه کردید کلاً خوب بوده است. در مجموع شاهد یاران راحرکتی مبارک می‌بینم و به شما خسته نباشید می‌گویم. تنها ایرادی که دارم این است که گاه در پیاده کردن مصاحبه‌ها کمی بی‌دقتی می‌شود. مثلاً در مصاحبه خودم مربوط به شهید سعیدی «رحمه الله علیه» اشتباهاتی را دیدم و دیگر هم نشد که آنها را اصلاح کنیم. اگر زمانی فرصتی دست داد، باید آن اشتباهات اصلاح شوند که در تاریخ خطایی باقی نماند. این مجله نشریه مفید و خوبی است. اگر در پیاده کردن مصاحبه‌ها و حروفچینی آن دقت بیشتری شود، کار تمام است.

***از مبارزان انقلاب اسلامی در استان آذربایجان**

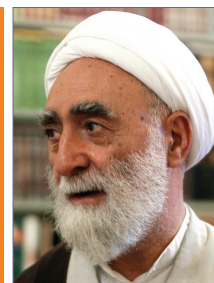
روند شوند. باید کاری کنیم که مردم برای خواندن این خاطرات ترغیب شوند. دلم می‌خواهد «شاهد یاران» از بعضی از نشریات که آنها هم در این حوزه خیلی کار می‌کنند جلوتر باشد.

باید وجود کسانی را که در حال حاضر حیات دارند و اشخاصی هستند که از گذشته سیاسی و فرهنگی کشور خبر دارند، مغتنم شمرد و با آنها در باره مشاهداتشان، گفتگوهای بلند انجام داد. پیشنهادم این است که این فکر را از مغزمان خارج کنیم که چون فلانی در خط ما نیست با او گفتگو نکنیم. باید با آنها هم گفتگو و خاطرات مربوط به آنها را هم گردآوری کنیم، چون حیثیت است و بخشی از اطلاعات تاریخی از بین می‌روند.

در باره مجله شما، آن نشریاتی را که مطالعه کرده‌ام،

حرکتی مبارک

حجت الاسلام
والمسلمین ابوذری
بیدار *



مقدمتاً باید اشاره کنم به‌رغم تلاش‌هایی که برای ثبت خاطرات افرادی که در انقلاب نقش داشته‌اند، این روند هنوز ضعیف است و حتی می‌توانم بگویم «ضعف» است. باید این حرکت را قوت ببخشیم تا بخش زیادی از علاقمندان به مطالعه برای دانستن این مطالب انگیزه پیدا کنند و جذب این

بردن افکار و دانش و فهم مردم، مقالات نویسندگانی بی‌مایه با تکیه به اسناد نادرست و جانب‌گیری‌هایی، از خوف دیگران حقایق را از ملت پنهان می‌کنند تا مردم در جهل ابدالدهر بمانند. قضاوت در مورد رهبران ملت‌ها به ذکر نشست و برخاست آنها نیست، بلکه آنچه تاریخ می‌طلبد، شرح کردار و از خودگذشتگی آنهاست.

در روزهای اول انقلاب اسلامی مرحوم دکتر کیانوری دبیر کل حزب توده به دکتر سنجابی در یک نامه سرگشاده جزو افتخاراتش نوشته بود که ما بودیم که کاشانی را یک پول سیاه کردیم!! یکی از نامه‌های زنده یاد آیت‌الله کاشانی را برایش فرستادم که به من نوشته بودند: با وجود دشمنی حزب توده به من، دسته پنجمی اعدای‌های افسران توده‌ای را از مرگ رهانیدم. به من قول عدم اعدام دکتر فاطمی را هم دادند، ولی اینها قولشان با...شان یکی است!.

مرحوم کیانوری با خط خودش و کاغذ رسمی دبیر خانه حزب توده برایم تشکر نوشت و خواست که من مدارکم را بفرستم تا ایشان تاریخ نهضت ملی را بازنویسی کنند!

نوشتنی فراوان است، ولی از این مطالب خواستم این‌گونه نتیجه بگیرم که تنها مجله‌ای که بی‌حب و بغض و از روی حق و انصاف، وظیفه ژورنالیستی خود را بدون پاداش انجام می‌دهد و در آگاهی ملت ما تأثیرگذار بوده، «شاهد یاران» است که صادقانه و مجدانه به روشنگری در باب تاریخ سرزمین کهنسال ما می‌پردازد و امروز با سربلندی صدمین شماره آن را منتشر می‌کند. هزار آفرین و صد بارک‌الله به مسئولین خردپرو و شایسته شاهد یاران.

با آرزوی تندرستی و دنیا به کامی و موفقیت روزافزون همه دست‌اندرکاران آن.

*** از فعالان نهضت ملی ایران و خواهر زاده آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی**

سوء اغراض بعضی وقایع‌نگاران است. لہذا به حکم دولت، همه آن جراید قدغن و ممنوع از ورود به داخله ایران گردید و چون در آئینده هم به همین علت، یعنی دوری از مملکت و دایره دولت ممکن نیست رفع این مفاسد و عیوب از آنها بشود، بعد از این ابتدا اجازه ورود و دخول به ایران را نخواهند یافت.

اما اگر روزنامه نگاران فارسی زبان به داخله ایران بیایند به ترتیباتی که در تمام دول مرعی و معمول است، به آنها اجازه طبع روزنامه در ایران داده خواهد شد.

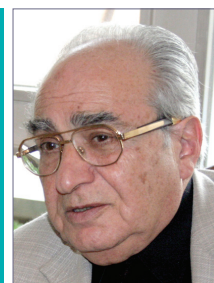
چون مؤیدالاسلام مدیر حبل‌المتین چاپ هند به وام گرفتن از روسیه انتقاد کرده بود، اتابک این اعلامیه غلاظ و شداد را داد و جریده حبل‌المتین که محبوب بود، چهار سال از ورود به ایران ممنوع گردید. جریده حبل‌المتین در ۲۴ صفحه هفتگی از سال ۱۳۱۱ قمری در کلکته منتشر می‌شد و اولین روزنامه انتقادی بود که به قلم جلال الدین مؤیدالاسلام بعد از روزنامه اختر متعلق به میرزا طاهر در استانبول انتشار یافت و همزمان با آن، جریده میرزا علی محمد کاشی از مصر به ایران فرستاده می‌شد.

برخلاف قولی که اتابک به صاحبان جراید داده بود و عده‌ای از فضلا و حکم‌گذاران ملک ادب مانند ذکاء الملک فروغی روزنامه تربیت در تهران و محمدعلی داعی‌الاسلام، مدیر مجله الاسلام در اصفهان را بنیاد نهادند که در تنویر افکار ملت ایران بسیار مؤثر بودند، ولی الاسلام بعد از انتشار اولین شماره به وسیله امین‌السلطان به مدت پنج ماه توقیف گردید و این اولین بدعت بد توقیف جرائد در ایران شد.

دولت‌ها و دربارها از زمان ناصرالدین شاه که اولین روزنامه در سال ۱۲۵۴ قمری در آن به مسئولیت میرزا صالح شیرازی در تهران به زیور چاپ آراسته گردید و حتی وقایع اتفاقیه امیرکبیر در آن زمان اجازه بی‌پروائی و حق‌نویسی نداشتند، ولی از طرفی تا به امروز صاحبان جراید عدیده مخصوصاً در حکومت شادروان دکتر محمد مصدق به جای سعی در بالا

شاهدی صادق

دکتر محمد حسن
سالمی *



«برهیچ کس پوشیده نیست که از مبادی جلوس میمنت ما نوس همایون شاهنشاهی خلدالله تعالی و سلطانه تا به حال نظر به کمال میل و توجهی که خاطر خطیر همایون سلطنت را به جلب انواع وسائل و اسباب ترقیات مادی و معنوی این دولت و مملکت بوده ترویج و توسعه دایره روزنامه‌جات و آزادی اقدام و افکار روزنامه‌نگاران را تا یک درجه از وسائل حصول این مقاصد مقدسه دانسته‌اند، نهایت مساعدت و انواع مرحمت و اعانات را تا حال در باره جراید فارسی زبان راجع به ایران مبذول فرموده‌اند، ولی از آنجا که در تمام ممالک متمدنه عالم معمول است که روزنامه مربوط به حالات داخله هر مملکت خصوصاً راجع به مسائل سیاسی و مطالب رسمیه هر دولت آن است که در داخله آن مملکت به طبع و انتشار می‌رسد و شبهه نیست که روزنامه‌ای که در خارج از مملکتی و دور از مرکز دولتی نگارش یابد، روزنامه آن مملکت خواننده نمی‌شود زیرا مرآت حقایق احوال و اعمال آن دولت نیست و به جهات و علل عدیده، بری از شوائب کذب و خلاف و اشتباه نتواند بود. بنا علی ذالک نشر این گونه روزنامه‌ها در داخله مملکت و حوزه دولت به جای انتاج سود و فایده متضمن انواع مفاسد و مضرت است و روزنامه‌جات فارسی زبان که امروز راجع به احوال مملکت و دولت ایران در ممالک خارجه به طبع می‌رسد تقریباً همه همین حالت را به هم رسانیده و به هیچ وجه فایده‌تی که منظور دولت است از آنها حاصل نمی‌شود، چه غالب مطالب و مندرجات آنها از روی اشتباه یا مبنی بر



دارای «فضل تقدم»
حبیب‌الله بوربور*

شاید بتوان گفت که در فرآیند تاریخ‌نگاری، نهایتاً این تواریخ شفاهی هستند که به تاریخ مکتوب مبدل می‌شوند. البته اسناد از قبیل نامه‌ها و راپرت‌ها و غیره هم در تکمیل و متمیم پروژۀ تاریخ تأثیر زیادی دارند، اما وقتی ما بر تواریخ ادوار گذشته، مثلاً مشروطیت مروری می‌کنیم، می‌بینیم نقش شفاهیات و منقولات در شکل دادن به این تواریخ بیشتر است. بنابراین نقش ارزنده و مهم مجله «شاهد یاران»، ایجاد مقدمه و شرط لازم برای تاریخ‌نگاری محققان است.

نکته‌ای که در اینجا اشاره بدان بی‌مناسبت نیست این است که معمولاً عناصر تاریخ‌ساز با همه توانمندی‌های خود، علاقه و عنایت چندانی به حفظ و ضبط خاطرات خود ندارند. اساساً این گروه چنان در محدوده مشاغل و اجرائیات غرق شده‌اند که بعضاً فرصتی برای این کار ندارند. در باره رجال انقلاب اسلامی و جوانان انقلاب، این مشکل مضاعف شده است، چون اساساً برخی از آنها بیان نقش خود در جریان انقلاب را عرصه‌ای برای مطرح کردن خود تلقی می‌کنند و به همین دلیل هم از آن می‌پرهیزند.

مجموعه این عوامل و علل دیگر موجب شده‌اند که تاریخ‌نگاری انقلاب از غنا و گستره لازم برخوردار نباشد و مسلماً در این شرایط، تنها دشمن است که خشنود می‌شود و از خلاء پیش آمده سوء استفاده می‌کند. در حال حاضر مسئولان فرهنگی ما با مشاهده این کاستی متوجه شده‌اند که چه عرصه خطیری را به دشمنان انقلاب واگذار کرده‌اند، لذا تا دیر نشده، لازم است به خود آیند و با بسیج نیروهای کیفی فرهنگی و تحقیقی کشور، در حد توان این شکاف را پر کنند.

به نظر من شاهد یاران به عنوان اولین نشریه تاریخ شفاهی انقلاب و عرصه اینارگری، در این زمینه «فضل تقدم» دارد و به همین دلیل باید قدر دان آن بود.

*** دبیر کل جمعیت وفاداران انقلاب اسلامی**

شفاهی و این نوع روایت‌گری می‌توان به تعداد همه شاهدان، راوی داشت که خاطرات خود را بیان کنند و طبعاً درجه صحت مسائل روایت شده بالا می‌رود. فکر می‌کنم همه ما باید دفاعیه مستوفایی را از تاریخ شفاهی داشته باشیم.

بنابراین باید از تاریخ شفاهی به عنوان یک سبک ارزشمند تاریخ‌نگاری یاد کنیم. مدتی از این امر مهم غافل بودیم و عقب ماندیم و دیگران این کار را زودتر از ما شروع کردند، حتی جریان‌ات ضد انقلاب که در میزان خصومت‌شان نسبت به انقلاب و رهبری آن تردیدی نیست، خودشان راوی انقلاب برای ما شدند! و آنچه را که اختصاص به ما داشت، برایمان روایت کردند!

به نظر من در سال‌های اخیر کارهای خوبی در رجوع به کسانی که دل‌هایشان گنجینه اسرار تاریخ معاصر بود، انجام شده است. عده‌ای این گنجینه‌ها را گشودند و در معرض نگاه و قضاوت دیگران قرار دادند. یکی از آن کارها همین تلاشی بود که در نشریه «زین» شاهد یاران صورت گرفت. در حقیقت مجموعه شاهد یاران را باید تریبون مقدسی برای انعکاس ناگفته‌هایی در باره کسانی که به دلیل عدم شناخت دقیق و درست از احوالشان مظلوم واقع شدند، دانست، هر چند در دوره حیاتشان درخشش‌هایی داشتند. شخصیت‌هایی مثل شهید آیت‌الله بهشتی، شهید سیدعلی اندرزگو و بزرگانی از این دست که بخش مفصلی از زندگی آنها دیده نشده و آنها را می‌توان در خاطرات کسانی که با این بزرگان محشور بوده‌اند، استیفا کرد.

بمحمدالله شماره‌هایی از شاهد یاران را مطالعه کرده‌ام و معتقدم در کل منبعی به درخور در اختیار جامعه قرار داده‌اید. البته به این تک موردها نباید بسنده کرد و باید با زاویه نگاه‌های متفاوت و با رویکردهای چندگانه به سراغ کشف حقایق تاریخی رفت که بخشی از آنها را می‌توان در قالب داستان‌واره‌هایی از زندگی افراد بیان کرد. بخشی از آنها را می‌توان به آثار سمعی و بصری از قبیل فیلم و غیره در آورد. این کار شاهد یاران هم که تا به حال به لطف خدا دنبال شده است، برای مخاطب جذابیت‌های لازم را دارد و ان‌شاءالله که خداوند توفیقات شما را زیاد کند.

*** عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام**

تریبونی مقدس برای انعکاس ناگفته‌ها

محمدحسین صفارهرندی*



به نظر من تاریخ شفاهی یک منبع لایزال و تمام‌ناشدنی است، که تاکنون آن گونه که شایسته بوده است از این سرچشمه سیراب نشده‌ایم، شاید جرعه‌ای ناچیز از این آب گوارا را نوشیده ایم. دلیل آن هم این است که به تعداد حاضران در صحنه‌های مختلف، راوی وجود دارد. راویانی که چه بسا نمی‌توانند دست به قلم شوند و شاید آمادگی و ادبیات مناسب با کتابت را نداشته باشند. بسیاری هستند که نمی‌توانند یک انشای معمولی بنویسند، ولی وقتی به آنها امکان بدهید، می‌توانند ساعت‌ها از خاطراتشان بگویند. ضمن این که در خاطره‌گویی به انسان نوعی حالت شهود دست می‌دهد و می‌تواند در همان حال و هوایی برود که واقعه در آن رخ داده است.

امتیاز دیگر تاریخ شفاهی این است که با حضور یک پرسشگر، معمولاً بخش‌های مغفول مانده از نگاه اولیه راوی می‌تواند رو بیاید و برجسته شود، ضمن اینکه بسیاری از چیزهایی که ممکن است در بدو امر به ذهن محقق نرسد، با کمک یک راوی - مخصوصاً اگر در صحنه‌ای قرار بگیرد که چند راوی از یک واقعه حرف بزنند و نگاه‌ها به یکدیگر تقاطع داده شوند - می‌شود به نکات بسیار ارزشمندی از مسائل پنهان مانده دوره‌های مختلف تاریخی اشراف یافت.

البته طبیعی است در برگزیدن از نگاه‌های معارض، باید به دست مخاطب کلیدی داد تا بتواند از میان این اخبار متنوع و متضاد، به حقیقت نزدیک شود. این همان چیزی است که در تاریخ‌نگاری‌های سنتی و مرسوم گذشته، کمتر وجود دارد و ما در بعضی از موارد، تنها یک سخن را می‌شنویم. کسانی که تاریخ گذشته را می‌نوشتند معمولاً دبیران متصل به دستگاه‌های حکومتی بودند و نوع و زاویه نگاه آنها کاملاً متأثر از سفارش‌دهنده یعنی حکومت مرکزی بود. در تاریخ

دارند که ممکن است اطلاعات زیادی را با خود ببرند و دسترسی به آنها را غیر ممکن کنند.

البته تاریخ شفاهی هم آفات خودش را دارد، ولی از این جنبه که دست راوی در صورتی که بخواهد به دلخواه صحبت کند، رو می‌شود، می‌توان گفت یکی از منابع با اهمیت تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود.

از جمله آفات تاریخ شفاهی - که البته در تاریخ مکتوب هم هست - این است که وقتی فردی وقایع تاریخی را روایت می‌کند، گاهی اوقات خودش محور همه تحولات می‌شود! و خوش‌بینانه این که از منظر خودش به همه اتفاقات نگاه می‌کند. حل این معضل به عهده مخاطب هوشمند است که باید روایت‌های مختلف را در کنار هم بگذارد و به نتیجه مورد نظر برسد.

بعضی وقت‌ها افراد آنچه را که می‌گویند، نمی‌نویسند و این هم یکی از مزایای تاریخ

داریم. در این گونه موارد نکاتی به هر دلیلی از قلم می‌افتد. یا فرد احساس می‌کند نباید مطلبی را بنویسد یا قلم را به گونه‌ای روی کاغذ می‌گذارد که منظور خاصی از آن برداشت شود. در تاریخ شفاهی مخصوصاً اگر یک مخاطب هوشمند پای این صحبت‌ها ننشسته باشد، می‌تواند با چالشی که به وجود می‌آورد، اظهارات فرد را بسنجد و دست‌گرفته به اندازه نویسنده باز نیست.

از محسنات مهم این گونه از تاریخ‌نگاری این است که بسیاری از افرادی که در وقایع دخیل بوده‌اند، دست به قلم نیستند و نمی‌توانند خاطرات خود را بنویسند و اگر کسی مشاهدات آنها را ثبت و ضبط نکند، این خاطرات از بین می‌روند. به اعتقاد من هر چه در این زمینه منسجم‌تر و با برنامه‌تر وارد شویم بهره بیشتری می‌بریم، چون همان طور که اشاره شد، افراد در معرض انواع و اقسام آفت‌ها نظیر بیماری، فراموشی و مرگ قرار

جبران‌کننده بخشی از مظلومیت فرهنگی

دکتر موسی فقیه حقانی*



امروزه تاریخ شفاهی یکی از منابع مهم تاریخ‌نگاری است که شاید در برخی از موارد اهمیت آن از تاریخ مکتوب هم بیشتر باشد. در تاریخ مکتوب، نویسنده یا باید بر اساس تحقیقات و مشاهدات خود تاریخ بنویسد و یا فردی که در صحنه حضور دارد، دست به تاریخ‌نگاری بزند که نمونه‌هایی از آن را در کشورمان



شخصیت‌های تاریخ معاصر بوده است و این موفقیت به هر وسیله‌ای که حاصل شده باشد، باید مورد تقدیر و تحسین قرار گیرد. بعد از دوره ای که پرداختن به این موضوعات و حوادث و شخصیت‌ها بیشتر جنبه شعاری و تعارف‌آمیز و در بهترین حالت رویکرد ادبی و هنری داشت، این مجله به جای تجلیل رسمی و کلیشه‌ای از موضوعات خود، به سراغ اسناد و مدارکی رفت که گاه حتی انتشارشان با تعجب و ناباوری جدی مخاطبان روبرو می‌شد و همین خصوصیت، مجله را از نمونه‌های دیگر جدا می‌کرد که در آن گفتگو با چهره‌هایی منتشر می‌گردید که چه بسا خواننده گمان نمی‌کرد زنده باشند یا عکس‌ها و اسنادی عرضه می‌شد که گمان نمی‌رفت قابل دستیابی باشند.

۵- با همه این اوصاف هنوز کارهای فراوان هست که بر زمین مانده و موضوعات بسیار و شخصیت‌های گران‌سنگ و مهمی هستند که باقی مانده‌اند و به آنها پرداخته نشده و هر روز که می‌گذرد داریم زمان را از دست می‌دهیم. بسیاری از آنان با رسیدن به سن کهولت در بستر بیماری‌اند و دارند از دنیا می‌روند، حافظه‌هایشان را از دست می‌دهند، مدارک و مستندات دارند از بین می‌روند و یا عکس‌ها و مواد آرشیوی نیاز به ترمیم و بازسازی دارند. باید برای حفظ این فرصت‌ها کوشید و تلاش کرد و تعجیل به خرج داد.

۶- این‌گونه کارها همان قدر که ارزش افزون‌تر و اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند سخت‌تر و دشوارتر می‌شوند و هزینه بیشتری دارند. متأسفانه در کشور ما قدر و قیمت این کارها چندان روشن نیست و اهمیتی که کتابخانه‌های اروپایی یا مراکز مطالعاتی غربی در آمریکا و برخی کشورهای دیگر به این گونه امور دارند، به دلایل مختلف در ما و مسئولان ما دیده نمی‌شود. البته این درد را امیر مؤمنان (ع) از آغاز بر زبان مبارک آورد که: «عجبا من جد هؤلاء فی باطلهم و فسلکم عن حقکم». به‌طور طبیعی باید بودجه‌های سنگین این گونه کارها را تأمین و اقتضانات و ضرورت‌های این عرصه را درک کرد.

۷- نکته آخر و پایانی هم مربوط به شخص یا اشخاصی است که محور و اساس این توفیقات هستند. نمی‌دانم چگونه خلاصه دیدگاه خود را عرضه کنم تا گرفتار حذف دوستان ارجمند نشود و به خاطر تواضع و فروتنی خود، این شمع آخر را خاموش نکنند. واقعیت غیرقابل انکار در همه این امور این است که همیشه یک شخص خاص و یک فرد مشخص چنین توفیقاتی را سامان می‌دهد و این کارها قبل از این که به اداره و سازمان و چارت تشکیلاتی و تصویب هیئت مدیره و دستور و رهنمود این و آن ربطی داشته باشد، از همت و اخلاص و توانمندی و قابلیت یک فرد حاصل می‌شود که با سفارش هم تولید نمی‌شود و چنان که گفته‌اند: «به هر الفی الف قدی برآید». چنین فردی به جرم این که اهل دانش و فضل است باید بسوزد و سختی بکشد و اتفاقاً برخلاف انتظار، معمولاً هم کمتر قدر این گونه افراد دانسته می‌شود. اگر حضور چنین شخصی در این دوره نشریه نبود، می‌توان حدس زد که این کار هم مثل کارهای دیگر گرفتار همان رویکردهای شعاری و تعارف‌آمیز مرسوم می‌شد و مشخصاً یک فرد قابل با ویژگی‌های شخصی خود چنین سرنوشتی را برای مجله رقم زده که باید قدردان او و همکارانش بود.

برای این مجله و همه کارهای ارزشمند دیگر از این دست، آرزوی توفیق روزافزون دارم و امیدوارم به فضل الهی درخشش‌های ستودنی‌ترش را شاهد باشیم.

✽ نویسنده و فعال فرهنگی و مطبوعاتی

هفت بند یادداشت به جای صد شاخه گل

حجت الاسلام
والمسلمین
محمد رضا زاتری ✽



با تبریک رسیدن مجله به این قله، از آنجا که بضاعت اندک من به تقدیم صد شاخه گل یا فروختن صد شمع نمی‌رسد، با تقدیم هفت بند یادداشت در جشن صدمین شماره مجله همراهی می‌کنم:

۱- رسیدن به صدمین شماره در یک کار مطبوعاتی، شاید برای مخاطب عام و گذرا، تنها نمایشگر یک تجربه تاریخی و یک عدد باشد، اما برای همکاران حرفه‌ای و حتی مخاطب جدی، معنایی گسترده‌تر دارد و گواه فراز و نشیب‌های انتشار منظم و پیگیر یک عنوان و استمرار یک داستان طولانی است با همه شیرینی‌ها و تلخی‌ها. رسیدن به این مرحله به هزار و یک دلیل، متأسفانه نصب همه نشریات و تجربه‌های مطبوعاتی نمی‌شود، به همین دلیل رسیدن به شماره صد، مفهومی بسیار فراوان‌تر از یک عدد دارد و گواه واقعیت‌های متعدد از پشتکار و جدیت و موفقیت و کامیابی‌هایی است که به خودی خود و فارغ از ارزش‌گذاری کار حرفه‌ای یا موضع سیاسی و فکری یا حواشی و ملاحظات دیگر، جای شادباش و تبریک و تا اندازه‌ای نیز شگفتی و تعجب دارد!

۲- اهمیت موضوع "تاریخ شفاهی" در حوزه انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر و پرداختن به شخصیت‌های انقلابی و دینی کشورمان متأسفانه از اولویت‌های مغفول سال‌های گذشته است. ضرورت ثبت و ضبط خاطرات و مستندات شاید تا چند سال قبل این قدر که امروز آشکار و واضح است، عیان نبود، ولی اکنون که به‌وضوح تلاش‌های بیگانگان برای تاریخ‌سازی به چشم می‌خورد، می‌توان اهمیت و حساسیت این موضوع را بهتر درک کرد و خوشبختانه این موضوعی بود که در مجله شاهد یاران به‌خوبی مورد توجه قرار گرفت و بدان پرداخته شد.

۳- یکی از اقتضانات چنین کاری دیدن همه جانبه موضوع، ورود غیرجانبدارانه به حیطه تاریخ و دوری از مواضع شخصی برای بررسی حوادث است و کسی که می‌خواهد چنین باری را بردارد و چنین کاری را بیاغازد باید در خیمه خدمت‌ش جا برای همه داشته باشد و فارغ از تنگ‌نظری‌های سیاسی و محاسبات شخصی و دیدگاه‌های سلیقه‌ای و حتی مواضع اعتقادی، به این میدان وارد شود. بیان واقعیت‌های تاریخی اگر قرار باشد تحت تأثیر دیدگاه‌های سیاسی یا ملاحظات مختلف قرار گیرد، به‌مرور دچار آسیب جدی خواهد شد. عکس‌های تاریخی واقعیت‌های غیرقابل انکاری هستند و نمی‌شود هر روز قاب این عکس‌ها را کوچک‌تر گرفت و کسی را از آنها حذف کرد. واقعیت‌های تاریخی به خوشایند و بدایند ما مرتبط نیستند، بلکه مواد اولیه برای تحلیل و ارزیابی حوادث و پیش‌بینی آینده و درس گرفتن از گذشته‌اند و ناچار باید تسلیم واقعیت بود و در مقابل آن سر فرود آورد.

۴- یکی از امتیازات برجسته و شاید بزرگ‌ترین موفقیت مجله در این دوره، عرضه اطلاعات مستند و دست‌اول و شناسایی شاهدان عینی کمتر شناخته شده و عکس‌ها و مستندات دیده نشده از رویدادها و

شفاهی است که معمولاً دست مخاطب را از مطالبی دور از دسترس پر می‌کند. احتمال دارد فرد در شرایط خاصی و یا به دلایلی خاطره‌ای را عنوان کند که هیچ وقت آن را ننویسد. این اتفاق می‌تواند در یک مجلس خصوصی و یا یک جلسه رسمی برای بیان خاطرات بیفتد.

به همین دلیل پرداختن به تاریخ شفاهی می‌تواند خلأی را در تاریخ‌نگاری ما پر کند و به‌نوعی به سئوالات مخاطبین و گروه‌های هدف پاسخ بدهد. وقتی کسی مطلبی را می‌نویسد، اگر راه رسیدن به او وجود داشته باشد، می‌توان از او سؤال و ابهامات را برطرف کرد، ولی بعضی اوقات این امکان وجود ندارد. شما کتابی را می‌خوانید، ولی هیچ‌وقت به نویسنده‌اش دسترسی پیدا نمی‌کنید و احیاناً نمی‌توانید پاسخ سئوالاتان را بگیرید، اما چون در تاریخ شفاهی امکان پرسش و پاسخ وجود دارد و معمولاً پرسش‌کننده به دنبال رفع ابهامات خود یا جامعه مخاطب است، نتیجتاً هدفمندتر به سراغ فردی که صاحب خاطرات است می‌رود و توسط پرسشگر محدود می‌شود. ضمن این که فضایی فراهم می‌شود که می‌توان سئوالات مختلف و متعددی را مطرح کرد. کاری که شاهد یاران انجام داد، رونق دادن به این نوع تاریخ‌نگاری و تدوین منبع برای تاریخ‌نگاری مکتوب است. اگر این همت نبود و این کار صورت نمی‌گرفت، شاید بسیاری از خاطراتی که الان ثبت، ضبط و منتشر شده‌اند از دسترس خارج می‌شد.

شاهد یاران در این ۱۰۰ شماره‌ای که منتشر شد، کار ویژه‌ای را در حوزه ایثار و شهادت و گردآوری خاطرات در این زمینه انجام داد که قبلاً به صورت پراکنده دیده می‌شد، اما این روش که به صورت هدفمند و با محوریت افراد و موضوعات به گردآوری اطلاعات از شخصیت‌های مختلف پرداخته و این فرصت را به مخاطب داده که از طریق خاطرات شفاهی چاپ‌شده با نظرات چهره‌های گوناگون در خصوص اشخاص یا وقایع آشنا شود، دریچه تازه‌ای را در تحلیل تاریخ به روی مخاطب باز می‌کند. البته من همه این ۱۰۰ شماره را ندیده‌ام، اما شماره‌هایی را که دیدم، به نظرم کار با ارزشی انجام شده و خلأی را پر کرده است. شاهد یاران وارد موضوعاتی شده که ما، یا وارد آنها نمی‌شدیم و یا از زبان غیر می‌شنیدیم. روایت خودی را از غیر خودی شنیدن، به نوبه خود یک آفت است و می‌تواند باعث انحراف اذهان شود. کاری که در نشریه شما انجام شد این بود که ما روایت خودی را از خودی شنیدیم. شخصیت‌های مورد نظر شخصیت‌هایی هستند که در انقلاب اسلامی یا در تحولات ۱۰۰ سال اخیر در کشور ما مؤثر بوده‌اند، به‌ویژه چهره‌های دینی و تأثیرگذاری که تاریخ‌نگاری سکولار، در حق آنها جفا کرد.

شاهد یاران توانست بخشی از این مظلومیت فرهنگی را برطرف کند و بخشی از غبارهایی را که روی چهره‌های تاریخی ما افشاند شده بود، بزداید. از تعبیر «افشاندن شدن» به جای «نشستن» استفاده می‌کنم، چون معتقدم این غبار افشاندن روی برخی از چهره‌های تاریخی به شکل هدفمند انجام شده است و سعی کرده‌اند یاد آنها را به نحوی محو، مخدوش یا ملوک‌کنند. شاهد یاران توانست به قدر بضاعت خود به کمک تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و ایران معاصر بشتابد و از این روی درخور تقدیر است.

✽ مدیر موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



از شاهد یاران استفاده‌های زیادی برده‌ام

حجت الاسلام
والمسلمین رضا
مختاری*

چندین شماره از ماهنامه وزین «شاهد یاران» از جمله ویژه‌نامه مرحوم طیب حاج‌رضایی را دیده و شخصا از آن استفاده‌های زیادی برده‌ام، چون از بسیاری از حوادثی که در ظرف زمانی خاصی واقع می‌شوند، کسانی که مطلع هستند و جزئیات را می‌دانند، چه بسا توجهی به اهمیت جزئیات آن حادثه و رویدادهای متأثر از آن نداشته باشند و پس از آن که ۴۰، ۵۰ سال از آن رویداد سپری می‌شود، جزئیات آن حادثه در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد و اختلاف نظرها در باره آن زیاد می‌شود.

اگر اطلاعات کسانی که از نزدیک شاهد یک ماجرا بوده‌اند و اطلاعات حضوری و دقیقی دارند، جمع‌آوری و منتشر نشوند، بسیاری از حوادث و جزئیات آن به فراموشی سپرده می‌شوند. در ویژه‌نامه مرحوم طیب دیدم بیشتر اطلاعات، شفاف‌ی و مصاحبه با کسانی است که از جزئیات آنچه بر طیب رفته است، اطلاع داشته‌اند و این طور نبود که این اطلاعات در منابع قبلی آمده باشد. مسلماً اگر این مصاحبه‌ها انجام نمی‌شدند، همه این اطلاعات ارزشمند از بین می‌رفتند.

الان خود ما در مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه که اطلاعات مربوط به علمای سلف و از حوزه‌های علمیه به‌ویژه حوزه

نجف و قم را از آیت‌الله شبیری زنجانی در فواصل زمانی مختلف ضبط می‌کنیم، در خلال ضبط این خاطرات در می‌یابیم که بسیاری از جزئیات در هیچ جا ثبت نشده‌اند که حوادث مهمی هم هستند و اگر اینها مکتوب و تنظیم نشوند، از بین می‌روند. مثلاً در مورد مهاجرت آیت‌الله بروجردی از بروجرد به قم و عناصر و شخصیت‌هایی که در آوردن ایشان به قم دخیل بودند و تأثیر گذاشتند، اطلاعات ریز و درشت زیادی از این دست را در لابلای فرمایشات آیت‌الله شبیری در کتاب «جرعه‌ای از دریا» چاپ کردیم و همچنین از شخصیت‌های دیگر.

مقصود این که اگر عمده همت ما بر ثبت اطلاعات کسانی که حادثه‌ای را از نزدیک شاهد بوده‌اند و جزئیات را به خاطر دارند متمرکز شود، طبعاً تاریخ ما دقیق‌تر نگاشته می‌شود و حتی ممکن است برخی ذهنیت‌های رایج دچار تحول شوند. صاحبان این اطلاعات با ارزش بعضاً خودشان یا فرصت نکرده‌اند که بنویسند و منتشر کنند و یا اهل قلم نیستند.

از طریق این گونه مصاحبه‌ها، بسیاری از اطلاعات تاریخی حفظ می‌شوند. مثالی می‌زنم. از شهادت مرحوم مدرس «رحمه‌الله علیه» چندان زمانی نگذشته است، ولی در بسیاری از جنبه‌های زندگی ایشان ابهام وجود دارد، چون در آن زمان کسی آنها را ننوشته است و با کسانی هم که اطلاع داشته‌اند، به‌موقع مصاحبه نشده و لذا بسیاری از اطلاعات از دست رفته‌اند. مثلاً مرحوم مدرس به دلیل اینکه مدرس مشهوری بود، چنین نامی پیدا کرد و گر نه نام خانوادگی ایشان «مدرس» نبود. اوایل می‌گفتند سید حسن قمش‌های یا اصفهانی یا اصفه‌ای. بعدها به دلیل این که در تدریس خیلی موفق بود به مدرس معروف شد. الان اگر شاگردانش را جستجو کنید، شاید به پنج نفر هم برخوردید!

برای این که نام آنها در جایی ثبت نشده است و آنها هم که اطلاع داشته‌اند، در جایی ننوشته‌اند. تاریخ شهادت ایشان، هم در کتاب اعلام الشیعه شیخ آقا بزرگ طهرانی، هم در کتاب اعیان الشیعه آسید محسن امین، هم در کتاب تاریخ اصفهان مرحوم جابری که شاگرد مدرس بود و ادعای رفاقت با ایشان هم می‌کرد، چند سال این طرف و آن طرف نوشته شده است یعنی در یک حادثه مهم معاصر، این همه اشتباه وجود دارد.

اینها را از این نظر گفتم که اهمیت ویژه کارتان معلوم شود و ان‌شاءالله موفق باشید و بتوانید بهتر از قبل به کارتان ادامه بدهید. مطلبی که در نقل تاریخ شفاهی باید مدنظر قرار بگیرد ثقه و دقیق بودن راوی است. خیلی‌ها ثقه هستند، اما دقیق نیستند، یعنی قصد خلاف‌گویی ندارند، ولی مطلبی که می‌گویند اشتباه است. مثالی می‌زنم. در موضوع مخالفت آیت‌الله‌العظمی بروجردی «رضوان‌الله علیه» با تدریس اسفار علامه طباطبایی «رضوان‌الله علیه»، کسانی که آن را نقل کرده‌اند و دقیق نبوده‌اند، اشتباهاتی در نقل این ماجرا دارند، برخلاف کسانی که دقیق بوده و درست نقل کرده‌اند. وقتی این حادثه درست نقل می‌شود، می‌بینیم هم موضع آقای طباطبایی درست بوده است، هم موضع آقای بروجردی، هم موضع حضرت امام. یعنی همه اینها موضع حکیمانه‌ای را در این قضیه گرفته‌اند و هدف، غرض و مقصودشان هم روشن است، چون غرض‌ها در کار می‌آیند و افراد غیرثقه اظهارنظر می‌کنند و می‌نویسند و افراد ثقه غیردقیق هم همین طور. به نظر می‌رسد تنها راهش فقط اعتماد به نقل قول افراد ثقه و دقیق است و به بقیه، به‌خصوص در جایی که معارض داشته باشد، اصلاً نباید توجه کرد. امیدوارم در کارتان پیش از پیش موفق و برقرار باشید.

*نویسنده، پژوهشگر و مدیر مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه

خودنقش‌آفرینی کرده‌اند. حضور فعال هجده مرکز اسنادی و تاریخ‌نگاری و فعال شدن ده‌ها محقق و پژوهشگر تاریخ معاصر، وجود نشریات، مجلات و فصلنامه‌های تخصصی تاریخی، وجود افزون بر ۹۰ رشته تاریخی یا گرایش تاریخی در دانشگاه‌ها، فعال شدن حوزه‌های علمیه در عرصه تاریخ‌نگاری... همه نشانه‌های امیدبخش برای آینده است که این بار تاریخ ما را دانشگاه‌ها، روزنامه‌ها و برکلی و کمبریج و... نخواهد نوشت، حتی عوامل غرب علی‌رغم فعال بودن، در برابر این موج به‌نوعی منفعل و سرگشته شده‌اند.

در میان نشریات و مجلات تخصصی باید از «شاهد یاران» نام برد که در طی کمتر از ۸ سال به ۹۹ شماره رسیده است.

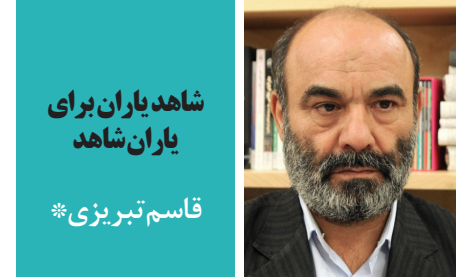
ارزش برجسته شاهد یاران پرداختن به چهره‌های مثبت و صالحان مصلح در تاریخ معاصر ایران است و این یکی از مهم‌ترین اقدام و حرکت مدیران، همکاران و تدوین‌کنندگان این نشریه تخصصی است. توجه به نقش امام خمینی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مدرس، شهید حجت‌الاسلام سید مجتبی نواب صفوی، شهید آیت‌الله مرتضی مطهری، شهید آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی، شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر، شهید دکتر شافقی، شهید حجت‌الاسلام سید علی اندرزگو، شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی، حجت‌الاسلام سید احمد خمینی، شهید محمد مهدی عراقی، شهید محمدعلی رجایی، شهید حجت‌الاسلام



دکتر محمدجواد باهنر، شهید سیداسدالله

قلمروی سازندگی و تخریب، بدین ادوار تقسیم می‌شود:

- ۱- بررسی، تحلیل و تحقیق رجال دوره بیداری.
 - ۲- بررسی، تحلیل و تحقیق رجال نهضت مشروطیت.
 - ۳- بررسی، تحلیل و تحقیق دوره کودتای انگلیسی سوم اسفند و دیکتاتوری ۲۰ ساله رضاخان.
 - ۴- بررسی، تحلیل و تبیین نقش رجال دهه (۱۳۲۰-۱۳۳۲) خصوصاً دوران نهضت ملی شدن نفت و پیامدهای آن تا کودتای آمریکایی انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.
 - ۵- بررسی، تحلیل، تبیین نقش رجال عصر نهضت اسلامی از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۳۲ علیه استبداد شاهنشاهی و استعمار غرب، خاصه آمریکا.
 - ۶- بررسی، تحلیل و تبیین نقش رجال عصر جمهوری اسلامی بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و دفاع مقدس... (۳)
- بدون تردید در تاریخ‌نویسی معاصر و شرح حال‌نویسی با وجود صدها هزار سند و خاطره و... الخ، مخصوصاً از دهه ۱۳۲۰ تا کنون که شاهدان و مبارزان حضور دارند، می‌توان زوایای پنهان، ناگفته و نانوشته تاریخ را روشن کرد.
- پس از پیروزی انقلاب اسلامی تاریخ‌نگاری رشد و گستره وسیعی پیدا کرد. یک سوی آن جریان‌ات‌چپ، راست، سلطنت طلب و غرب‌گرا بودند که توسط خود غربی‌ها خاصه آمریکا و انگلیس حمایت می‌شود. از سوی دیگر نسل انقلاب در طی دو دهه اخیر، در عرصه تاریخ‌پژوهی در حد امکان، توان و موقعیت



شاهد یاران برای یاران شاهد

قاسم تبریزی*

تاریخ معلم انسان‌ها و روشنگر نسل‌هاست. (۱) مورخ در ارائه تاریخ باید اصل عدالت، انصاف و تقوی را رعایت کند. در روایت‌های تاریخی، نقش رجال «صالح» و «رجال وابسته»، باید مطرح شود. بحث ادوارشناسی رجال، یکی از مباحث مهم و قابل توجه است که مورخان انقلاب اسلامی باید به طور ویژه بدان توجه کنند. خصوصاً انتشار اسناد، به ویژه اسناد «اطلاعاتی امنیتی» زمینه بررسی و تحلیل از نقش سازنده رجال صالح، فداکار، مبارز و نیز رجال درباری و وابسته به غرب و... نمایان می‌سازد. اگرچه منظور از ادوارشناسی رجال تنها شرح حال، زندگی‌نامه، تبارشناسی، تاریخ تولد و... نیست، بلکه نقشی است که آنها در دوران معاصر داشته‌اند. علاوه بر این نقش رجال سیاسی و احزاب و جمعیت‌ها نیز بس درخور اهمیت است. در یک نگاه کلی، رجال‌شناسی را باید به مراحل هفت‌گانه تقسیم کرد و به صورت جمعی یا تک‌نگاری به آن پرداخت. در تاریخ معاصر نقش رجال، در دو

که در مقطعی قرار داریم که تلاش‌های زیادی برای تحریف تاریخ انقلاب مشاهده می‌شود و این خط‌ها بسیار جدی است.

پیشنهاد دیگر من این است که اسناد مربوط به یک شخصیت یا رویداد هم در شاهد یاران منتشر شود، چون انتشار همزمان و به هم پیوسته اینها کمک بزرگی به شناخت شخصیت و موضوع خواهد بود و به کسانی که به شاهد یاران به عنوان یک فرصت مطالعاتی نگاه می‌کنند، کمک خواهد کرد، ضمن این که ضرورت دارد منابع ما در حوزه ایثار و شهادت به انسجام بیشتری برسند که به‌رغم تبلیغات افرادی که علاقه‌ای به این حوزه ندارند، متهم به شعاری سخن گفتن، دولتی بودن، ترویج و تبلیغی عمل کردن نشویم.

پیشنهاد دیگر این است که دوستان شاهد یاران هر بار که روی شخصیت یا موضوعی متمرکز می‌شوند، دیگر آثار تولید شده در باره سوژه را هم در پیوستی ارائه کنند، چیزی مثل کتابنامه که در بعضی از کتاب‌ها می‌آید که البته می‌تواند مفصل‌تر و مبسوط‌تر باشد و به محقق‌هایی که می‌خواهد در این حوزه مطالعه کند و تواتر دیدگاه‌ها را در یک موضوع ببیند، منابع مختلف دوست و دشمن را نشان بدهد. الان متأسفانه منابعی که نیروهای حامی نظام اسلامی تولید می‌کنند، با بعضی از نگاه‌های شبه روشنفکری یا شبه دانشگاهی کمتر مورد ملاحظت قرار می‌گیرند. خود من بارها شاهد بوده‌ام وقتی به این منابع می‌رسند، آنها را به عنوان منابع تبلیغی که ماهیت علمی، تاریخی و دانشگاهی ندارند، فوراً کنار می‌گذارند! این روند ممکن است برخی از منابعی را که در مورد انقلاب گردآوری شده است، به محاق امحا ببرد. داشتن این پیوست این امکان را فراهم می‌آورد که در حوزه فرهنگ شهادت این امحا به‌آسانی صورت نگیرد.

اما یکی دو انتقاد هم به مجموعه دارم. اولین آن هم این است که متأسفانه مجموعه شاهد یاران مثل بقیه کارهای بنیاد شهید، انتشار کافی پیدا نمی‌کند، توزیع درستی ندارد و این مشکلی است که ما در همه حوزه‌های فرهنگی کشور، خصوصاً در بین نیروهای انقلاب داریم. زحمات بسیار زیادی کشیده می‌شود تا یک اثر تولید شود و به مرحله انتشار برسد، اما در مرحله توزیع، متأسفانه کارآمدی نداریم و آن همه تلاش و صرف انرژی انسانی و اقتصادی از بین می‌رود.

نکته دیگر این است که به‌رغم این که دوستان شاهد یاران تلاش کرده‌اند مصاحبه‌ها، مقالات و گزارشات مختلفی را تولید کنند، برخی از مصاحبه‌های چاپ‌شده قدیمی را نیز در شماره‌های خود می‌آورند. نفس این کار درست است، اما لازم است زمان مصاحبه را اعلام کنیم تا خواننده به تصویر بهتری برسد، ولی اگر تاریخ مصاحبه را اعلام نکنیم و محقق، آن را به عنوان آخرین مصاحبه و نظر تلقی کند، ممکن است در فضای پژوهش‌ها خلل ایجاد شود.

*** پژوهشگر تاریخ معاصر ایران**



**کامی در راستای
تجمیع اطلاعات
اینارگری**

دکتر یعقوب توکلی*

انتشار «شاهد یاران» یک اتفاق درخور توجه در حوزه شخصیت‌شناسی و نیز ادبیات شهادت بود. خصوصاً به این دلیل که ما در ایران تجربیات متفاوتی از جمع‌آوری اطلاعات در مورد شهدا داشتیم. این جمع‌بندی‌ها بعضاً در حوزه ادبیات ترویجی و تا حدودی به شکل فرهنگنامه‌ای اتفاق افتاده بود و چیزی که در حوزه این ادبیات تجربه نشده بود، بحث روایت روایان و شهادت‌کسانی بود که با این شخصیت‌ها همراهی و معیت داشتند. البته در پاره‌ای از آثاری که در سال‌های اخیر نوشته شده‌اند، به مسئله روایت و گواهی دوستان شهدا و خاطرات شفاهی نیز توجه شده است، از جمله ما در فرهنگنامه «جاودانه‌های تاریخ» به این مسئله توجه کرده‌ایم، اما تولد مجله شاهد یاران از این نظر یک اقدام جدید و یک رویکرد درخور توجه بود. یکی از مشکلاتی که ما در حوزه شخصیت‌شناسی داریم، فقدان تجمیع اطلاعات است. به عنوان نمونه، بنده که الان که دارم در باره شهید آیت‌الله مطهری یک کار مطالعاتی نسبتاً مبسوط را برای نوشتن فیلمنامه او انجام می‌دهم، شاهد این واقعیت هستم که هیچ متن منسجمی در باره شهید مطهری وجود ندارد. حتی اطلاعاتی هم که در قالب چند کتاب تجمیع شده، از پراکندگی بسیار شدیدی رنج می‌برند و هنوز یک مجموعه منظم در این خصوص تدوین نشده است، لذا انتشار مجله شاهد یاران گام بسیار مثبتی در این حوزه است و در آینده به نویسندگان، محققان و خوانندگان کمک زیادی خواهد کرد تا بتوانند با یک شخصیت باجمعی درخور آشنا شوند.

اما چند پیشنهاد هم برای این مجموعه دارم، به اضافه یکی دو انتقاد که فکر می‌کنم ابراز آن مفید باشد. اولین پیشنهاد این است که موضوع شاهد یاران تا به اینجا شخصیت‌شناسی بوده است، بهتر است برخی از شماره‌های نشریه به موضوعات مربوط به شهادت هم اختصاص یابد. ما در ایران حوادثی داریم که در آنها شهادت جمعی از شهدا شکل گرفته که شاید به خود آن حوادث خیلی توجه نشده است. مثلاً آن قدر که در باره شهدای هفتم تیر نوشته داریم، در باره خود واقعه هفتم تیر مطلب نداریم، بنابراین علاوه بر حوزه شخصیت‌شناسی می‌توانیم راجع به موضوعات هم اقدام به گردآوری تاریخ شفاهی کنیم. شاهد یاران می‌تواند این خلاء را پر کند. این خطر را هم در پیش داریم که ممکن است در آینده در این خصوص تحریف بسیار صورت بگیرد، به خصوص

لاجوردی، شهید حجت‌الاسلام سید عبدالکریم هاشمی‌نژاد، علامه سید حسن نصرالله و... همه حاصل بخشی از تلاش و مجاهدت نسل انقلاب اسلامی است که می‌خواهد تاریخ معاصر را خود بنویسد. در پایان شاید این پیشنهاد مورد قبول برادران و مدیریت محترم قرار گیرد که مناسب است از شماره ۱ تا ۱۰۰ به صورت کتاب قطع وزیری به چاپ برسد که در کتابخانه‌ها در دسترس نسل جوان قرار گیرد. عموماً مجلات به آرشیو ارجاع داده می‌شود. خصوصاً مطالب مهم این مجموعه را کمتر یا اصلاً نمی‌توان در جای دیگر به دست آورد. امید است این نشریه تخصصی همچنان در آسمان مطبوعات ایران درخشانده بماند و بتواند در حد امکان و توان زوایای پنهان، ناگفته، نانوشته و تحریف‌شده تاریخ معاصر را بیان و نسل امروزین و نسل‌های متوالی را با الگوهای شایسته، صالح و مصلح آشنا کند. بدون تعارف با آن که کتب تاریخی، اسناد و... در اختیار مراکز تحقیقاتی هست، این نشریه خود مأخذ مستند و سازنده‌ای برای محققان، پژوهشگران و مورخان نیز هست.

پی‌نوشت‌ها:

*** پژوهشگر تاریخ معاصر ایران
پی‌نوشت: (۱) کلمات قصار امام خمینی**



کوشش مشکور

محمد اسفندیاری*

بزرگداشت نام و راه عالمان، خاصه شهیدان انقلاب اسلامی ایران فریضه‌ای است که روی تافتن از آن نسرذ و مجله شاهد یاران اهتمامی به‌سزا بدان کرده است.

مریزاد دستی که مر خستگان را
دوای دل و راحت جان فرستد

تردیدی نیست که عنایت به تاریخ انقلاب اسلامی و رجال گرانقدر آن و یادکرد مکارم اخلاقی و دیگرخواهی‌های ایشان، نسل امروز را رهروان شایسته راه پیشگامان می‌کند و به‌سان آنان رویین‌تن.

مجله شاهد یاران این توانایی را دارد که چونان ژانوس با دو چهره اسطوره‌ای، هم رو به گذشته داشته باشد و هم رو به آینده. گذشتگان را توقف‌گاه خود نکند، بلکه گذرگاه خود سازد که باید گذاری به آن کرد و با توشه‌گیری از ایشان خوراکی برای امروز و فردا فراهم ساخت.

کیست که نخواهد خادم خانواده شهیدان و اینارگران باشد؟ اما کیست که این توفیق را بیابد؟ شما این توفیق را یافته و شایسته‌اش بوده‌اید. «ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

کوشش شاهد یاران در خدمت به خانواده گران‌ارج شهیدان و اینارگران مشکور است و این کمترین بر این کلک بوسه می‌زند و بدان می‌بالد.

*** پژوهشگر تاریخ اسلام و ایران معاصر**



رعایت کننده اخلاق حرفه‌ای

محمدحسن
رجبی دوانی *

انتشار یکصدیکمین شماره مجله وزین شاهد یاران را به همه برادران و خواهران ارجمند و معتمد دست‌اندرکار تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای ایشان توفیقات روز افزون آرزومندم.

در طول سال‌هایی که این نشریه منتشر شده شماره‌هایی از آن را پس از انتشار بر حسب علاقه و یا رجوع جهت استناد در تالیف و تصنیف از نظر گذرانده و مطالعه کرده‌ام. اگر بخواهم نظراتم را پیرامون این مجله در چند جمله بیان کرده و نقاط قوت و ضعف آن را بر شمارم لازم است که به نکات زیر اشاره کنم:

۱. این مجله در عین پایداری به آرمان‌های انقلاب، اخلاق حرفه‌ای را کاملاً رعایت نموده و از ترندها و شیطنت‌های رایج در این حرفه که بر دست اندرکاران و خوانندگان هوشمند پوشیده نیست، آگاهانه اجتناب کرده است.

۲. مجله کوشیده تا از ورود به بازی‌های سیاسی خودداری ورزیده و از منظری غیر جناحی و صرفاً حرفه‌ای به بررسی عملکرد شخصیت‌های انقلابی و رویدادهای انقلاب پردازد و انصاف سیاسی را رعایت نماید.

۳. مصاحبه با برخی از بستگان، آشنایان، نزدیکان و شخصیت‌های موثر و آگاه به موضوع که در کمتر جایی می‌توان سراغ گرفت، بر تازگی و غنای مجله افزوده است.

۴. عکس‌های فردی و یا جمعی و غالباً با کیفیت و گاه منحصر به فرد، بر ارزش مجله افزوده است.

۵. موارد فوق سبب گردیده تا نه تنها مطالب مجله برای علاقمندان جالب باشد، بلکه مواد و اطلاعات مطمئن و متقنی برای مورخان تاریخ معاصر و شرح‌حال‌نگاران پدید آورد.

مواردی نیز از نظر محتوایی و ظاهری وجود دارد که شاید بتوان آنها را جزو نقاط ضعف مجله برشمرد که لازم است مورد توجه قرار گیرند:

۱. صفحات سه ستونه و حروف ریز و فاصله اندک سطور، گاه خواندن مطالب را با چشم طبیعی دچار مشکل کرده و موجب ملال و آزدگی خواننده می‌گردد.

۲. تعداد مقالات تحلیلی در مجموع مطالب کم است.

۳. لازم است که پس از پیاده سازی مصاحبه‌ها، ویرایش فنی بر روی آنها انجام شود و مطالب تکمیلی داخل [] افزوده شود تا ابهامات موجود برطرف گردد.

۴. لازم است که به مناسبت انتشار یکصدیکمین شماره، فهرست مقالات و مطالب صد شماره منتشر شود.

۵. همچنین آلبوم‌هایی از تصاویر فردی و جمعی شخصیت‌ها و یا رویدادهای سیاسی و تاریخی که در شماره‌های مختلف مجله درج گردیده، جداگانه به صورت کتاب و یا لوح فشرده انتشار یابد و در دسترس همگان قرار گیرد.

* پژوهشگر تاریخ معاصر ایران



آیندگان ارزش این گنج را درک می‌کنند

دکتر محمد صادق
کوشکی *

یکی از رسالت‌هایی که برای بنیاد شهید و امور ایثارگران تعریف شده، معرفی شهدا و فرهنگ شهادت به جامعه است و شاید یکی از جدی‌ترین کارهایی که در این عرصه صورت گرفته، انتشار «ماهنامه شاهد یاران» بوده است.

این ماهنامه با بسیاری از کارهایی که از این دست انجام شده‌اند، چند تفاوت جدی دارد.

اول این که دایره سوژه‌های این ماهنامه، برخلاف بسیاری از نشریات دیگر، محدود به شهدای انقلاب و جمهوری اسلامی نیست. این نشریه در هر جای جهان که شهید شاخصی وجود داشته، بدون توجه به ملیت و مباحث انحرافی‌ای از این دست، به آن پرداخته و این امتیاز این ماهنامه، بر موارد مشابه است.

دومین نکته این که این نشریه یکی از معدود نشریات تاریخ شفاهی در جمهوری اسلامی است که بایسته‌های حرفه‌ای این کار را رعایت می‌کند. در نمونه‌های دیگر، افراد غالباً سعی کرده‌اند پدیده‌های تاریخی را از صافی ذهن خود بگذرانند. ما باید انجام بحث‌های تحلیلی را به آینده واگذار کنیم. فعلاً زمان کوتاه است و اگر در مقوله تاریخ شفاهی جدی نباشیم، ممکن است بسیاری از کسانی که در این زمینه گفتنی‌هایی دارند، به خاطر کهنوت سن از دست بروند، حافظه‌شان ضعیف شود و یا مثل بسیاری از جانبازان جنگ تحمیلی به شهادت برسند. الان زمانی است که باید تاریخ شفاهی را بدون دخل و تصرف ثبت و ضبط کنیم و شاهد یاران انصافاً در این زمینه پیشگام بوده است.

این نشریه، برخلاف بسیاری از نشریاتی که با هدف جمع‌آوری تاریخ شفاهی و انتقال آن به نسل‌های بعد شروع به کار کردند، اما مدتی بعد در مسیرهای مثلاً تحلیلی افتادند و به انحراف کشیده شدند، در حوزه تاریخ شفاهی راه درستی را در پیش گرفت و مجموعه شاهد یاران تبدیل به یک مخزن پژوهشی غنی برای آیندگان گردید. بسیاری از مصاحبه‌هایی که در این نشریه انجام شده، از این نظر که دیگر گوینده در قید حیات نیست، به شهادت رسیده و یا خاطرات از حافظه‌اش پاک شده، منحصر به فرد است.

این نشریه خوشبختانه از مباحث جناحی، سیاسی و رویکردهای کوبه‌بینانه موجود در فضای کشور متأثر نشده و

بدون پیش‌داوری و تنگ‌نظری به سراغ مقوله ایثار و شهادت رفته است. خود این امتیاز بزرگی است که نشریه‌ای بدون خط‌کشی‌های تنگ‌نظرانه فعلی، فقط به گردآوری اطلاعات تاریخی پردازد و از افراد متفاوت با گرایش‌های مختلف، اطلاعات تاریخی را اخذ کند، نه این که چون این اطلاعات متعلق به فردی از جناح مقابل است، به سراغش نرود.

به هر حال در شماره‌هایی که در چند سال اخیر منتشر شده، عادت نشریه، پررنگ کردن مباحث سیاسی و جناحی نبوده است. یکی از گرفتاری‌های بزرگ تاریخ‌نگاری فعلی ما این است که گذشته تاریخی افرادی که به هر دلیلی الان مطلوب نیستند، نادیده گرفته می‌شود و شاهد یاران سعی کرده چنین نباشد.

یکی از نکات مثبت نشریه هم استمرار و پشتکار گردانندگان آن است. همین که نشریه‌ای توانسته هشت سال دوام بیاورد و ثابت قدم باشد و اصول و قالبش را حفظ کند، در حالی که قاعدتاً با مشکلات مختلف مالی، اداری و امثالهم روبرو بوده، ارزشمند است. این نشریه محصول یک کار جمعی و تلاش تمام افراد گمنامی است که با ثبات قدم پیش آمده‌اند. به اعتقاد من در ۶۰، ۵۰ سال آینده که از فضای معاصر بیرون برویم، مشخص خواهد شد که چه گنجی در اینجا گردآوری شده و به همین دلیل همه کسانی که در این کار نقش داشته‌اند، از آن کارگر ساده که در چاپخانه کار می‌کند تا کسی که گرافیسیت است و دیگر عوامل، همه در گردآوری این گنج ارزشمند معنوی، علمی و تاریخی سهیم و شریکند.

مهم‌ترین توصیه من به دوستان شاهد یاران این است که همین روند را، البته با توانایی‌ها و تجربه‌های بیشتری، ادامه بدهند و چندان هم معطوف به امروز نباشند. روند این نشریه در مجموع خوب بوده و اشکال خاصی در گردآوری مطالب ندیده‌ام. برخلاف سایر نشریات، یادداشت سردبیر، مقدمات و مؤخرات در حداقل ممکن است و این ناقلین تاریخ شفاهی هستند که حرف می‌زنند. اگر همین روند ادامه پیدا کند، ان‌شاءالله این گنج معنوی افزایش پیدا خواهد کرد.

فکر می‌کنم باید از کسانی که زحمت تهیه این نشریه را کشیده‌اند قدر دانی جدی بشود. این کار بدون جنجال انجام شده و لذا این نشریه مثل خود شهید، گمنام مانده که اتفاقاً دلیل اصلی سلامت آن است، چون اگر مثل بعضی از کارهای دیگر اسیر جنجال، هیاهو و شهرت‌طلبی می‌شد، نمی‌توانست این کیفیت را حفظ کند. با این همه اگر کار یک مقدار توسعه پیدا کند که تاریخ شفاهی باقی مانده در سینه‌ها از بین نرود و از حافظه‌ها پاک نشود، بسیار کار ارزشمندی خواهد بود.

* استاد دانشگاه و تحلیلگر مسائل فرهنگی و سیاسی



این نشریات را به مجموعه کتاب تبدیل کنید

رحیم نیکبخت
میر کوهی *

قرار بود یکصدیکمین مطلبی به مناسبت انتشار یکصدمین شماره ماهنامه شاهد یاران بنگارم. ذهنم مشغول درگذشت علی اکبر پرورش و این خبر بود که از وی مصاحبه‌ای در مراکز تاریخ انقلاب

اسلامی وجود ندارد، مگر در برخی از نشریات اوایل انقلاب و آن هم با حال و هوای آن ایام بگذریم. کارهای ویژه‌ای که طی چند سال اخیر در عرضه منابع تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی، از جمله انتشار ماهنامه شاهد یاران (که به یکصدمین شماره حیاتش رسید، بر عکس اغلب نشریات که با تغییر یک مدیر اغلب از میان رفته‌اند) به جامعه علمی عرضه شده‌اند، حکایت از آن دارند که فراسوی هیاهوهای روزمره، برخی بدون آنکه به چشم آیند، مشغول کار خود بوده‌اند و از این رهگذر منابع ارزشمندی را به‌مانند گوهرهای گرانبها ثبت و ضبط نموده‌اند.

متن و محتوای شماره‌های شاهد یاران،

شاهد ادعای نویسنده است .





احیاگر خاطره مجاهدان فراموشی شده

سید مهدی طالقانی*

کاری که در «شاهد یاران» انجام می‌شود، تهیه یک منبع از نوع «تاریخ شفاهی» است. دست‌اندرکاران این نشریه با مشکلات فراوان، چهره‌هایی رامی‌یابند که با شهدا یا شخصیت‌های بزرگ و ایثارگر، قرابت خانوادگی یا آشنائی داشته‌اند و با آنها به گفت‌وگو می‌نشینند. واقعا پیدا کردن این افراد، خود به یک پژوهش جداگانه نیاز دارد.

علاوه بر این بسیار مشکل است که انسان در فرآیند اخذ این خاطرات، سره را از ناسره تشخیص بدهد، چون سی و اندی سال از انقلاب گذشته و ما شهدا و بزرگانی داشتیم که در همان ماه‌های اول انقلاب یا به شهادت رسیدند و یا از دنیا رفتند. پیدا کردن کسانی که از آنها اطلاعات کامل و درستی داشته باشند، بسیار دشوار است.

به هر حال شاهد یاران این همت را به خرج داد و بخشی از این افراد را پیدا و با آنها مصاحبه کرد. شاید افرادی هم بوده‌اند که ادعا کرده‌اند با این شخصیت‌ها آشنائی دارند، اما شاهد یاران این را تشخیص داد که کدام درست و یا نادرست می‌گویند و نهایتا با سعه صدر، حرف‌هایشان را شنید و انعکاس داد.

در میان شماره‌های صدگانه شاهد یاران، ویژه‌نامه مرحوم آیت‌الله طالقانی مفصل‌ترین شماره بود و بارها هم تجدید چاپ شد. مدت‌ها بود یادمانی درخور برای مرحوم طالقانی منتشر نشده بود و این مسئله برای کسانی که به ایشان نزدیک و یا به او علاقه‌مند بودند، سؤال برانگیز شده بود. بعضی‌ها عمدا یا سهوا تلاش کردند تا نام طالقانی مطرح نباشد و چاپ این ویژه‌نامه در زمانی اتفاق افتاد که به آن نیاز بود.

خوشبختانه برای تهیه این ویژه‌نامه تحقیق و پژوهش مناسبی صورت گرفت. شاهد یاران با کسانی که از نزدیک با مرحوم طالقانی آشنا بودند، گفت و شنودهای خواندنی و مبسوطی را انجام داد. البته همان گونه که اشاره کردم شناسائی این افراد بعد از سپری شدن سه دهه، کار دشواری بود. به هر حال همتی بود که به خرج داده شد و جامعه هم به شدت از این یادنامه استقبال کرد. معمولا مجلات یک نوبت چاپ می‌شوند و برخی از آنها هم به فروش نمی‌روند و مرجوع می‌شوند، ولی این ویژه‌نامه به چاپ پنجم رسید.

به نظر من شاهد یاران تجربه بسیار خوبی بود که در مورد بسیاری از چهره‌های ایثارگر، غربالگری کرد و افرادی مثل شهید اندرزگو را که قبل از انقلاب شهید شد و حق بسیار بزرگی بر ملت ما دارند، از غربت و فراموشی به در آورد. متأسفانه در مورد بسیاری از شهدای قبل از انقلاب، کم‌کاری شده است. جا دارد که شاهد یاران، خاطره این شهدا را احیا کند. ممکن است هم‌زمان برخی از آنها زنده نباشند، ولی به هر حال امکان به دست آوردن اطلاعات و مدارک هست. باید این شهدا را به جامعه شناساند. بسیاری از نسل سومی‌های ما این افراد را نمی‌شناسند، کما این که برخی از نسل سومی‌ها، حتی مرحوم طالقانی را هم به درستی نمی‌شناسند. همین ویژه‌نامه‌ها و در نگاهی کلان‌تر، این دست کارها، موجب معرفی آنان به جامعه می‌شود.

*فرزند آیت‌الله سید محمود طالقانی

اطلاعات شناخت مصاحبه‌ها چون تاریخ، روز، ساعت و نام و مشخصات مصاحبه‌کننده و محل نگهداری فایل‌های صوتی یا تصویری و شماره آرشیو آنهاست. چه بسا بدون این اطلاعات، محقق سر در گم بماند.

*تک‌تک شماره‌های شاهد یاران همانند شخصیت‌ها و یا موضوعاتی که به آنها اختصاص یافته، ارزشمند و مملو از اطلاعات بکر و ناب است که بی‌شک از منابع تازه انتشار یافته تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند و نگارنده در راهنمایی محققان به استفاده از آن تاکید می‌کند.

علی‌رغم همه این زحمات‌ها، راه‌های نرفته بسیاری داریم:

*بنیاد شهید به عنوان متولی بزرگداشت شهدا و تاریخ آنها، تا چه میزان توانسته است از خانواده آنها به عنوان نزدیک‌ترین‌ها به شهدا، محقق و نویسنده در این حوزه تربیت کند و به عرصه آورد؟ دانشگاه شاهد در این مورد چه کرده است؟

*در کنار چهره‌هایی که به آن در یکصد شماره شاهد یاران پرداخته شده است، چهره‌های تاثیرگذار بسیاری به‌ویژه در شهرستان‌ها وجود دارند که اگر مبارزات آنها انعکاس یابد، چه بسا کمتر از چهره‌های معروف نباشند. به موارد زیر فی‌البداهه می‌توانم اشاره کنم:

الف: وکلای حضرت امام (ره) همچون آیت‌الله لواسانی، حجت‌الاسلام نصر الهس خلخالی و...

ب: شهدای همراه شهید محلاتی چون شهید مقدسیان، شهید موسوی دامغانی، شهید روحانی فرد و ...

ج: تک‌تک شهدای هفت تیر که بسیاری از آنها هم‌سطح شهید آیت‌الله دکتر بهشتی بوده‌اند. این بدان معنی نیست که قدر و منزلت شهید بهشتی را نادیده بگیریم، لکن شخصیت و موقعیت شهید بهشتی و جایگاه وی به دلایل متعدد باعث شده است دیگر شهدای هفت تیر کمتر مطرح گردند همانند: شهید شرافت، شهید معیری و شهید کلانتری

د: در کنار علمای شهید، در مورد برخی از شهدای روحانی، جای خالی حضور و تحقیقات شاهد یاران احساس می‌شود، از جمله شهیدان: میرزا علی نقه‌الاسلام تبریزی، شیخ محمد خیابانی، آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی که در شیراز مشهور است توسط حکومت پهلوی به شهادت رسیده است و یا آخوند خراسانی که توسط فرقه طاله مسموم شده است و...

*در مورد شهدای شهرهای مختلف و مجلات آنها تا کنون به شیوه شاهد یاران کاری انجام نگرفته است. گرچه در بسیاری از مجلات یادواره‌های شهدا برگزار می‌شود، لکن این یادواره‌ها بیشتر شامل سخنرانی پیرامون شهادت و نوحه‌سرایی است که لازم است با برنامه‌ریزی مراکز ذی‌ربط، هر یک از یادواره‌های شهدا، خروجی مشابه شاهد یاران داشته باشند.

*پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی

بدون آنکه بخواهم از دایره ارزیابی منصفانه خارج شوم، ناگزیرم موارد اهمیت شاهد یاران را به اختصار برشمارم و سپس اشاراتی به راه‌های نرفته کنم، شاید این درددل متصدیانی را به تأثر وادارد تا تاریخ انقلاب اسلامی و خاطراتی را که با صاحبانشان دفن می‌گردند، دریابند.

*در اهمیت خاطراتی که به گذر ایام و به رنج مدام در این نود و نه شماره فراهم آمده‌اند، کسی شک ندارد، از این رو لزومی به تذکار بنده نیست، لیکن نایبستی فراموش کرد که برای هر مصاحبه چه راه‌های دشواری هموار گردیده‌اند تا متنی منقح فراهم آید.

*در کنار خاطرات پر اهمیتی که برخی از گویندگان آنها از جمع ما رفته‌اند، اسناد و تصاویر ارزشمندی در هر شماره فراهم آمده است که اگر چنین از کنج آلبوم‌ها و پستوهای خموشی بیرون کشیده نمی‌شدند، چه بسا از میان می‌رفتند.

*هر شماره از شاهد یاران یک مجموعه علمی تاریخ شفاهی است که اگر معرفی و به شکلی مناسب عرضه گردند، کمتر از تاریخ شفاهی فلان دانشگاه خارجی نخواهند بود.

*پراکندگی شخصیت‌هایی که هر شماره از شاهد یاران به آن اختصاص یافته، ترکیب جالبی دارد. ای کاش فرصتی بود تا به تفکیک احصا می‌شدند: ارتشی‌های شاخص اعم از هوایی و زمینی، زنان مبارز، سپاهیان، علمای مجاهد و شهید تاریخ معاصر، علمای شهید تاریخ انقلاب اسلامی، شهدای جهان اسلام و...

*نود و نه مجموعه‌ای که ارایه گردیده حکایت از آن دارد که عزم جزمی، علی‌رغم مرارت‌ها و بی‌مه‌ری‌ها، بتواند و پرتلاش دامن همت به کمر زده و از رود در حال عبور خاطرات، گوهرهای ارزشمندی را برای تاریخ و نسل‌های آینده صید نموده است.

در کنار یادآوری اهمیت تک تک شماره‌های شاهد یاران، چند مورد را لازم به تذکر می‌دانم:

*توزیع نشریات عموماً و انتشارات بنیاد شهید خصوصاً از نارساترین‌هاست و این را خود در مورد کتابی در تهران شاهد بوده‌ام، چه رسد به شهرستان‌ها. *چنان که قبل‌تر هم در نوشتاری از این سنخ اشاره کرده‌ام، مجلات عموماً خیلی زود از دسترس خارج می‌شوند، یا بایگانی نمی‌شوند یا آنکه در انبار مطبوعه قرار می‌گیرند و از دسترس دور می‌شوند، اما کتاب چنین نیست. اگر این امکانی بود تا این مجموعه‌ها با انسداد تغییری به هیئت کتاب در می‌آمدند، عمر تاثیرگذاری آنها بیشتر می‌بود و در فرایند جستجو‌ها، بیشتر در دید محققان و علاقه‌مندان قرار می‌گرفتند.

علی‌رغم تمام زحمات دست‌اندرکاران آشکار و نهان شاهد یاران، به همین دلیل نمی‌توان انتظار داشت که نشریه با توزیع ناقص و فروش ناقص‌تر دهه‌ای، به شکلی بهینه به دست مخاطب برسد.

*عناوین انتخابی برای شماره‌های مختلف شاهد یاران عناوینی استعاره‌ای است و اگر کسی تصاویر شهدا را نشناسد و نداند، با عناوین نوشتاری پی به محتوا نمی‌برد.

*از مواردی که می‌بایست بدان توجه داشت، درج



**پوشی دهنده
ذائقه های
مختلف سیاسی**
**دکتر سید حسین
لاجوردی ***

در زمانی که همه ما درگیر مسائل معیشتی خود هستیم و گاه روزمرگی‌ها به خواب غفلت‌مان می‌برد، هر از چندگاهی انتشار ماهنامه‌های وزین و فاخر تلنگری است بر آن خواب‌نشینان بامداد رحیل‌مان که بیدار شو! و یادت باشد برای آن که تنفسی کنی و یا احیاناً گله و حق ناشناسی! چه زحماتی برای حفظ استقلال این آب و خاک کشیده است.

میرزا کوچک‌خان را به یاد داری؟
آیت‌الله مدرس، آیت‌الله کاشانی و دلواری را چطور؟
آیا زمینه‌سازان انقلاب اسلامی و رهبر فقید آن را به تکریم نشسته‌ای؟!

آیا می‌دانی یاران وفادار او برای استقلال، شرف، ناموس و عزت من و تو و برای حفظ و جیب به جیب از این آب و خاک چه سختی‌ها و بلاهایی را به جان خریدند؟

یاد چمران، بابایی و صیاد بخیر، چه صدا و قلم زیبایی داشت آوینی!

آیا به یاد داری زمانی که انقلاب‌مان هنوز نوپا بود، چگونه مغزهای متفکر و خدوم این انقلاب با شلیک گلوله‌های استکبار و ایادی داخلی‌اش به خون نشست؟!

یاد مطهری، مفتاح، رجایی و باهنر بخیر و چه عاشقانه پر گشود بهشتی!

خوب است سری به موزه عبرت بزنیم تا ببینیم این انقلاب با تحمل چه رنج‌ها و مارات‌هایی برای من و تو به یادگار گذاشته شده است!

باید بیدار شد و چشمان خود را با آب زمزم شستشو داد تا چشمان قلبمان با آشنا شدن با سرفرازان این مرز و بوم، هر چه بیشتر پیشینه خود را به نظاره نشیند و آن را چراغ راه حرکت خود در آینده قرار دهد.

ماهنامه شاهد یاران برایم همان تلنگر است که به خود بیا و بیدار شو و بدان نقش یک فرد در یک جامعه تا چه حد

در آغاز تشکر فراوان دارم از مجموعه دوستانی که در «شاهد یاران» فعالیت دارند. این نشریه وزین بخشی از خاطرات انقلاب اسلامی و به خصوص شهدای انقلاب و به‌طور ویژه کسانی را که در ایجاد بستر برای وقوع انقلاب اسلامی نقش به‌سزایی داشتند، ماندگار کرد و به تاریخ سپرد. نظیر شهدای بزرگی که قبل و بعد از انقلاب، همگام با حضرت امام نقشی اساسی در مبارزات داشتند و تلاش‌های آنان منجر به این انقلاب بزرگ شد. از این جنبه ثمرات این نشریه بسیار ارزشمند است؛ به‌خصوص اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که بخشی از تاریخ انقلاب اسلامی در ذهن و ضمیر افرادی است که شاهد مبارزات و جریانات آن دوران بودند. طبیعتاً با گذشت چندین دهه از انقلاب اسلامی و به‌خصوص دهه اول آن که نظام جمهوری اسلامی در حال پایه‌ریزی ساختارهای خود و در عین حال با توطئه‌های فراوانی مواجه بود، ثبت برخی از آن رویدادها مغفول ماند و برخی از چهره‌هایی که شاهد عینی آن دوران بودند، سن و سالشان افزایش پیدا کرد و برخی از وقایع را از یاد بردند. همین مسئله اهمیت کار کسانی را که در نشریه شما فعالیت

می‌تواند مؤثر و سرنوشت‌ساز باشد.

و اما اکنون به بهانه تولد یکصدیکمین شماره از ماهنامه شاهد یاران، برای قدردانی از دست‌اندرکاران خدوم این نشریه که بیست و هشتمین شماره خود را با عنوان دیده‌بان انقلاب به زندگی‌نامه و سیره شهید سیداسدالله لاجوردی اختصاص داده بودند، دست به قلم بردم تا گوشه‌ای از ویژگی‌های این ماهنامه را به رشته تحریر درآورم. امیدوارم چراغی که با انتشار اولین ماهنامه در آذر ۸۴ همزمان با سالگرد شهادت میرزا کوچک‌خان روشن و اکنون با انتشار یکصدمین شماره از این ماهنامه به چلچراغی مبدل شده است، با استفاده از تجربیات گرانقدر به دست آمده به نورافشانی بیش از پیش بپردازد.

در طول انتشار بی‌وقفه این یکصدمین شماره شاهد بودیم چگونه هر شماره از شماره‌های قبلی خود پربارتر و پرمحتواتر شد و شاید تفاوت محتوای بین اولین شماره ماهنامه با شماره‌های بعدی برای مخاطبان کاملاً محسوس بود.

امیدوارم از حیث محتوا و شمارگان، تمهیداتی اندیشیده شود تا این اثر خوب فرهنگی مانند گذشته به سیر تکاملی خود ادامه دهد و شمارگانی از این ماهنامه به بزرگ‌مردانی که هنوز در قید حیات‌اند اختصاص یابد.

چند ویژگی ماهنامه شاهد یاران:

۱- این ماهنامه با ظاهری آراسته و چشم‌نواز، صفحه‌بندی مناسب و محتوای متنوع توانسته است با انتشار هر ماهنامه که به صورت مستمر و منظم صورت می‌پذیرد، مخاطبین وفادار بیشتری را همراه خود کند.

۲- روشنگری مستمر در زمینه آشنایی مخاطبان با طیف وسیعی از چهره‌ها و مبارزین خوش‌نام و مؤثر در تاریخ معاصر ایران که تمام دوران حیات خویش را به مبارزه با نظام ظلم یا متجاوزین به این مرز و بوم و استعمارگران پرداخته و از تحمل سختی‌ها و رنج‌ها در این زمینه باکی به‌خود راه نداده و بعضاً حقانیت راه خود را با خون سرخشان امضا کرده‌اند، از دیگر ویژگی‌های این ماهنامه است.

۳- چند شماره از این نشریه به مبارزین فرامرزی و مجاهدین مخلصی همچون شهید احمدشاه مسعود قهرمان ملی افغانستان، شهید سید عباس موسوی رهبر

می‌کنند، بیشتر می‌کند و مدارک، اسناد و شواهدی که این دوستان گردآوری کرده‌اند و می‌کنند، بسیار ارزشمند است. اگر آیندگان بخواهند انقلاب اسلامی را بشناسند، بدون شناخت کسانی که دست‌اندرکار ایجاد انقلاب بودند، نقصان بزرگی وجود خواهد داشت. به نظر شاهد یاران در این قضیه بسیار خوب و موفق عمل کرده است.

اگر بخواهم به عنوان یک ناظر به نقطه ضعفی اشاره کنم که لزوماً به شاهد یاران برنمی‌گردد، بلکه به تأخیر یا نقصانی که در حوزه فرهنگی ما وجود دارد برمی‌گردد، باید بگویم که جای بسیاری از افرادی که زنده‌اند، اما به دلایلی در موقعیت‌های خاص اجتماعی قرار گرفته‌اند و یا به دلیل گذشت زمان طولانی بخشی از خاطرات از اذهان آنها محو شده، در این مجموعه خالی است. اگر می‌شد تدبیری اندیشید که به این مجموعه، خاطرات این افراد هم افزوده شود، بسیار سودمند خواهد بود. به عبارت دیگر پیشنهاد می‌کنم که شخصیت‌های زنده هم، سوژه اصلی شماره‌های شما را به خود اختصاص دهند.

طبعاً اگر صحبت‌ها و سخنان بزرگان ما که آن روز در کنار

فقید سابق حزب‌الله لبنان، همچنین رهبر وارسته و انقلابی حزب‌الله لبنان سید حسن نصرالله «حفظه الله تعالی»، شهید عماد مغنیه، شهید القسام و... اختصاص یافته که بر جذابیت موضوعی این ماهنامه افزوده و به نحوی آن را به فراسوی مرزها برده است.

۴- با توجه به گفتگو محور بودن ماهنامه، این نشریه موفق شده است به صورت کاملاً بی‌طرفانه، ذائقه‌های مختلف سیاسی و طیف وسیعی از نیروهای فعال سیاسی را پوشش دهد تا پنجره‌های متعددی از زوایای متفاوت برای شناخت ابعاد مختلف زندگی چهره‌های شاخص به روی مخاطب خود بگشاید و زوایای پنهان مبارزاتی و زندگانی آنان را به تصویری روشن بکشد و از سیاسی‌کاری و یکطرفه نگاه کردن به‌خصوص در بعضی از مباحث چالشی خودداری کند.

۵- ارائه اسناد تاریخی، دست‌نوشته‌ها و تصاویر منحصر به فردی که برای اولین بار به رؤیت مخاطب می‌رسد از دیگر جذابیت‌ها و ویژگی‌های این ماهنامه است.

۶- به نظر می‌آید این ماهنامه علاوه بر مفید بودن برای محققانی که در زمینه تاریخ معاصر فعالیت می‌کنند، یک واسطه ارزنده و پل ارتباطی میان افکار عمومی نسل سوم انقلاب با مؤثرین از نسل‌های پیشین خود که زندگی پرتنری داشته‌اند، است.

۷- یکی دیگر از ویژگی‌های مهم این ماهنامه، دسترسی آسان مخاطبان در اقصی نقاط کشور و جهان به محتوای دیجیتال این ماهنامه است که این به‌روز بودن و مؤلفه‌های محتوایی دیگر باعث شده است این ماهنامه به عنوان برگزیده سه جشنواره بین‌المللی رسانه‌های دیجیتال کشور معرفی شود.

شاید همین ویژگی‌ها و حرکت مستمر و ثابت‌قدمی باعث شده است تا این ماهنامه بسیار متفاوت از مجلاتی باشد که یکی دو سال مانند شمع نورافشانی می‌کند و سپس خاموش می‌شوند، مجلاتی که دو سه روز ورق زده و کنار گذاشته می‌شوند. همه اینها باعث شده است این ماهنامه برای توری دو سه روزه کارآیی نداشته باشد، بلکه توانسته است جایگاه ویژه خود را به عنوان یک کتاب مرجع حول محور شخصیت مورد بحث در کتابخانه محققان باز کند.

*فرزند شهید سید اسدالله لاجوردی



**نمادهای انقلاب را
ماندگار کردید**
**سید جواد
هاشمی نژاد ***

بسیاری از این شهدا حضور داشته‌اند، شنیده شود، می‌تواند برای نسل کنونی فضاهای جدیدی را باز کند. ما بسیاری از بزرگان را داریم که صندوقچه ارزشمند خاطرات انقلاب اسلامی را در سینه خودشان ذخیره دارند و این صندوقچه به هر دلیلی تا به حال باز نشده است. اگر دوستان شاهد یاران بتوانند در این زمینه همتی بکنند، بسیار بر ارزش زحماتی که دارند می‌کشد افزوده خواهد شد و کاری که دارند انجام می‌دهند، پرقیمت‌تر خواهد بود.

*فرزند شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد و مدیر کانون فرهنگی هاپیلیان



به وظیفه تاریخی خود عمل کرده‌اید

ابوالقاسم طالبی *

این که نشریات مکتوب ما به سمت تاریخ شفاهی می‌روند و سعی می‌کنند گوشه‌هایی از تاریخ را از زبان افرادی که شاهد قصه بوده‌اند، بازگو کنند کار مثبتی است. تاریخ شفاهی بسیار مهم و ضروری است، اما یک ایراد و شاید بشود گفت ویروس یا خطر دارد و آن این است که افراد، تحلیل خود را با رویدادی که دیده‌اند آمیخته می‌سازند. به عبارت دیگر با نگاه امروز و از جمله گرایش‌های امروزشان آن قصه را به جای روایت دقیق، تحلیل می‌کنند. افراد بعضاً این گونه هستند که عین مطلب را نمی‌گویند و بیشتر تحلیل و برداشت خودشان را می‌گویند. نمی‌خواهم بگویم واقعیت را نمی‌گویند، بلکه همه واقعیت را نمی‌گویند. مثلاً طوری از قول یک فرمانده جنگ یا حضرت امام یا کسانی که وقایع قبل از انقلاب را درک کرده‌اند، حرف می‌زنند که انگار آن رویداد امروز اتفاق افتاده است.

من از قول آقای بازرگان، مطلبی را از زبان فردی شنیدم و دیدم این بنده خدا دارد حرف آن روز آقای بازرگان را برای حرف امروز خودش شاهد می‌آورد، در حالی که پس از آن که رفته و اصل مطلب را مطالعه کردم، دیدم نظر آقای بازرگان اصلاً چیز دیگری بوده است و یا یکی از نزدیکان آیت‌الله مطهری از ایشان مطلبی را نقل می‌کرد، بعد که رفته و در کتاب خواندم، دیدم درست عکس مطلبی است که ایشان برام نقل کرد. من از تعبیر حبّ و بغض استفاده نمی‌کنم و می‌گویم تحلیل.

به نظر من تاریخ شفاهی را باید از افراد متقی شنید، والا نمی‌شود چندان به آن اتکا کرد. البته اگر یک رویداد از زبان افراد مختلفی که هم جناح و همفکر سیاسی نیستند، نقل شود، قاعدتاً می‌شود به آن اتکا کرد و از بین حرف‌های آنان به صحت و سقم قضیه پی برد، ولی اگر افراد هم‌جناح و همفکر باشند، می‌توانند اتفاق فکر هماهنگی داشته باشند و یک حرف خاص را تکرار کنند که نمی‌شود به آن اعتماد کرد. تاریخ شفاهی باید از افرادی گرفته شود که یک مقدار از دنیا بریده و بر خواسته‌های نفسانی خود تا حدودی مسلط باشند. خیلی نمی‌شود به حرف‌های کسانی که هنوز حبّ، جاه، ثروت و قدرت دارند، اتکا کرد. به کسانی می‌توان در تاریخ شفاهی اعتماد کرد که از تقوای الهی برخوردار و به ناظر خدا بودن باور داشته باشند. اگر کسی نظارت خداوند بر اعمالش را نبیند، بالاخره شیطان بر او غلبه می‌کند و منویات شخصی‌اش را روایت می‌کند.

یک خبرنگار باهوش و مسلط به تاریخ قاعدتاً می‌تواند در جاهایی برای خواننده مشخص کند آنچه را که راوی روایت کرده است، چقدر با واقعیت مطابقت دارد. از جمله افرادی که می‌شود به حرف‌های آنها اعتماد کرد، مادران، پدران و اعضای خانواده شهدا هستند. اینها کسانی‌اند که پای فرزندان خود سوخته‌اند. تفاوت است بین کسانی که پای شهیدی سوخته‌اند تا کسانی که تمایل دارند بر اساس منویات دیگران از یک شهید سخن بگویند. نشریه شاهد یاران سعی می‌کند با چنین شیوه‌ای به روایت تاریخ بپردازد، مادام که این گونه عمل کند به وظیفه تاریخی خود عمل کرده است.

* کارگردان سینمای ایران

در هر صورت، مقدمه متن را بلعید و از مرحله پرت افتادیم! همان طور که اشاره کردم تقریباً در طول زندگی کلیه مجلات، روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌های معتبر و هر نوع کتاب یا نشریه‌ای در باره مسائل روز کشور را که بویی از سیاست داشته باشد، چه موافق و چه مخالف با مشی سیاسی و خط فکری ام، مطالعه کرده‌ام و به جرئت و با قاطعیت اعلام می‌کنم ماهنامه‌ای به جامعیت، امانتداری و صداقت و محتوای «شاهد یاران» که از تمام زوایا و جوانب، شخصیت یک اندیشمند و سیاستمدار را منعکس کند، ندیده و مطالعه نکرده‌ام. چندین شماره از شاهد یاران را که به دست اینجانب رسیده است مطالعه کرده‌ام. به راستی از هر نظر در شناخت عمیق و همه‌جانبه شخصیت‌های مورد بحث سنگ تمام گذاشته است. شماره‌های ۷۵ و ۷۶ ماهنامه، مورخه بهمن و اسفند ماه ۹۰، راجع به شرح حال، تحصیلات و مبارزات شهید دکتر سید حسن آیت تهیه شده بود. برای بنده که برادر ایشان با فاصله سنی شش سال کمتر و در مسیر عقاید سیاسی و در پاره‌ای از موارد، مشاور و همراز بودم، آن گونه که دست‌اندرکاران ماهنامه شاهد یاران، دوستان، همفکران و هم‌زمان ایشان را شناسایی و تمام ریزه‌کاری‌های زندگی سیاسی، مبارزاتی و فرهنگی و ایشان را موشکافی کرده و به رشته تحریر درآورده بودند، شگفتی‌آفرین شد.

واقعاً زحمات فوق‌العاده طاقت‌فرسا، دقت و تیزبینی مجموعه تهیه‌کننده «شاهد یاران» قابل تحسین و تکریم فراوان است. بنده به دوستان و آشنایان، خصوصاً جوانانی که در مورد شهید آیت و سایر علما، مبارزان و انقلابیونی که شرح حال و زندگی اجتماعی و فرهنگی آنها در شماره‌های مختلف شاهد یاران گردآوری و منتشر شده است، می‌گویم شاهد یاران مربوط به آن شخصیت را مطالعه کنید، چون حتی بیش از اطلاعاتی که نیاز دارند مطلب و اطلاعات جدید در اختیارشان قرار می‌گیرد. جهاد و فداکاری فقط جنگ تن به تن و فیزیکی در جبهه‌های نظامی نیست. برای مثال شهید دکتر آیت دشمنان قسم‌خورده‌ای از طیف‌های مختلف چپ، منافق، لیبرال و به اصطلاح ملی-مذهبی و اخیراً اصلاح‌طلب و... داشت. نکته قابل توجه آن است که تمام همفکران و هم‌زمان ایشان را در مجلس خبرگان قانون اساسی و همکاران مبارز ایشان در قبل از انقلاب را نفر به نفر شناسایی و همگی را از صحنه اجتماع حذف کردند و به شهادت رساندند! آن شهید صاحب کدام حزب یا قدرت و امتیاز بود که اینک شرح حال مبسوط و زندگی مبارزاتی وی، توسط گروهی مومن و بی‌ادعا، این چنین در معرض دید و شناخت افکار عمومی قرار گرفته است؟ این نیست مگر اخلاص و ایمان به رضای خداوند متعال که ان‌شاءالله پاداش زحمات و فداکاری‌های مخلصانه این مجموعه را، هم در این دنیا و هم در آخرت صد چندان عنایت فرماید. بنده از این که فرصتی دست داد تا بتوانم تشکرات خالصانه خود را از تهیه‌کنندگان و به‌طور کلی دست‌اندرکاران ماهنامه وزین و فوق‌العاده با ارزش شاهد یاران ابراز کنم، قلباً راضی و سپاسگزارم.

در پایان عزت، تندرستی و موفقیت تهیه‌کنندگان، نویسندگان و همکاران ماهنامه شاهد یاران را از درگاه خداوند بزرگ خواهانم.

* برادر شهید دکتر سید حسن آیت

نماد جامعیت، امانتداری و صداقت سید علی آیت *



بنده از حدود ۶۰ سال قبل، در سال‌های ۳۰ و ۳۲ و دوران مبارزات نهضت ملی، با روزنامه و مجله و به‌طور کلی مطبوعات آشنایی داشتم و حدوداً از بدو شروع به تحصیل در کنار درس و مشق، اگر روزنامه یا نشریه و یا حتی نوشته‌های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی در باره مسائل و اخبار روز به دستم می‌رسید، با علاقه فراوان مطالعه می‌کردم. این البته - با عرض معذرت از همه سیاستمداران واقعی - بیشتر به خاطر آن بیماری موروثی-ژنتیکی علاقه به امور سیاسی است که برادر اینجانب شهید دکتر سید حسن آیت نیز به‌شدت به آن دچار بود و ما و اکثر خانواده و اطرافیان هم کم و بیش به این معضل خطرناک گرفتاریم و بدین سو متمایل! برای اثبات صحت این مدعا که ورود به سیاست یک نوع اعتیاد و بیماری است - البته نه برای افرادی که از ابتدا اهداف اقتصادی و سوءاستفاده‌هایی را که از این راه ممکن می‌شود رصد می‌کنند - بلکه سیاست به معنی مطلقاً منفی آن، به خاطرهای اشاره می‌کنم که خالی از لطف نیست. توفیقی دست داد که چند سال قبل، زمانی که لبنان و به‌خصوص سوریه توسط صهیونیست‌ها و اعراب خائن منطقه در جنگ داخلی گرفتار نشده بود، سفر چند روزی با خانواده به این دوکشور داشتم. برای دیدن محلی در بیروت به نام نهرالکلب (رودخانه سگ!)، سوار یکی از ماشین‌های شخصی مسافرش که یک بنز ۲۲۰ قدیمی به رانندگی یک آقای مسیحی مارونی بود، شدیم. هنگام سوار شدن، یک تکه کاغذ کوچک که زیر محل رادیو، جلوی دسته دنده نصب شده بود، نظرم را جلب کرد. روی آن متنی به زبان عربی تحت عنوان «السیاسه شر المطلق» نوشته شده بود که ترجمه دست و پا شکسته آن چند جمله به زبان فارسی بدین شرح است:

- ۱- سیاست درون انسان قلب و جگرش را آتش می‌زند.
- ۲- سیاست در خانواده اختلاف و نابسامانی به وجود می‌آورد.
- ۳- سیاست در شهر و محل زندگی دشمنی، کینه و گرفتاری به بار می‌آورد.
- ۴- سیاست در کشور باعث آشوب، بلوا و فتنه می‌شود.
- ۵- سیاست روی کره زمین جنگ، کشتار، بدبختی و مصیبت را به ارمغان می‌آورد.
- ۶- سیاست در آن دنیا موجب عذاب و عقاب الهی می‌شود و خلاصه «السیاسه شر المطلق و السیاس خسر الدنیا والاخره».

البته در کشوری مثل لبنان که تمام کشورهای مطرح این کره خاکی و سازمان‌های جاسوسی، در آن پایگاه و روزنامه و تشکیلات دارند و به اصطلاح کله‌گنده‌ها و سیاستمداران اش اکثراً وابسته به بیگانه و صاحب منافع، امکانات و پست و مقام هستند، این تفسیر از سیاست صادق به نظر می‌رسد.



**ماندگاری در پرتو
مکتوب کردن
تاریخ شفاهی**

دکتر جیستا یربای *

من به لحاظ این که عمده نمایشنامه‌هایم مایه‌های تاریخی داشته‌اند، ناگزیر به این عرصه ورود داشته‌ام، از همین روی به‌طور جدی معتقدم که در عرصه «تاریخ شفاهی» نکاتی را می‌توان یافت که بسیار صادقانه و حقایق نابی هستند که در تواریخ مکتوب نمی‌توان از آنها سراغ گرفت.

معمولاً تواریخ مکتوب، به‌ویژه مواردی که عمری به درازای صدسال دارند، متأثر از فضا و جریانات و نیز اراده‌های خاصی نوشته شده‌اند و بسیاری از حقایق را، عمداً یا سهواً نیاوردند. من تا کنون در باره چهره‌هایی چون میرزاده عشقی، پروین اعتصامی، ملک‌الشعراى بهار، نیما یوشیج و بسیاری دیگر از رجال فرهنگ و سیاست دست به تحقیق میدانی زده و نکاتی را یافته‌ام که در هیچ تاریخی نگاشته نشده‌اند. خاطر م‌همست از میرزاده عشقی دستخطی یافتم که نوشته بود: «گاهی گداپی، هنر است، ولی شرافت دارد!» که البته آن را در آغاز نمایشنامه عشقی آوردم و یاد مورد پروین اعتصامی به نتایجی متفاوت با مشهورات رسیدم. مشهور است که پروین به بیماری حصه مرد، درحالی که افسردگی شدید او را از پای درآورد. وقتی پدرش مرد، ناشران کتاب‌هایش را چاپ نمی‌کردند و همسرش به شکلی فجعج او را به خانه پدرش برگرداند. به همین دلیل افسردگی شدید گرفت و آن را تاب نیاورد. به هر حال برای بهره‌برداری بهتر از منبع سرشار تاریخ شفاهی باید چند اصل را مراعات کرد:

اول این که منابع را تا حدی که امکان دارد یافت و آنها را متنوع تر کرد، ولو این که در حد اطلاعات خانوادگی و با سپری شدن چند نسل باشند.

دوم باید دید گوینده روحیه تحقیق دارد یا مطالب را با شایعات و توهامات و تخیلات می‌آمیزد؟

سوم باید بتوان ربطی منطقی و توافقی میان منقولات شفاهی و تواریخ مکتوب یافت.

به هر حال اینها باید در نقاطی با یکدیگر مماس شوند و نوعی اتحاد و تواتر را بیافرینند. اینکه می‌شنوم نشریه شما به عنوان تنها نشریه تاریخ شفاهی به شماره صدم رسیده، خوشحالم می‌کند، چون بسیاری از منقولات شفاهی را به مکتوب مبدل و آنها را از خطر محو نجات داده و حقیقتی را در تاریخ ماندگار کرده و خود نیز در پرتو آن ماندگار شده‌اید.

***نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر**

اما تاریخ انسان را پیر هم می‌کند تا بدانجا که دیگر دلنشین‌ترین نغمه‌های پرندگان صبحگاهی و آسمان نیلگون کویر هم تجربه‌ای بکر و تاثیرگذار نیست، چون قبلاً بارها تجربه‌اش کرده‌ای و برای این که موقعیتی و شخصیتی تو را تحت تاثیر قرار دهد، باید خیلی پیچیده و با شکوه باشد و این هر چند برای یک نویسنده، خوب است و عبارش را بالا می‌برد، ولی زندگی‌اش را سخت‌تر می‌کند و ممارست در سیر در تاریخ، همان و دور شدن از بهشت نادانی همان!

دیگر هیچ چیز او را سر ذوق نمی‌آورد. درجه حرارت زندگی پایین می‌آید و فقط دوست داری در جایی آسوده بخوابی. انگار بارها عاشق شده‌ای؛ بارها پدر شده‌ای و ده‌ها عروس و داماد داری؛ به مقام و ثروت رسیده‌ای و تمام افتخارات دنیا را به دست آورده‌ای.

نوعی سیری و بی‌اشتهایی به همه چیز. همه چیز دور و برت احمقانه به نظر می‌رسد: هیاهوی بسیار برای هیچ! انگار انتهای هر چیزی را می‌بینی. وقتی سرگذشتی را می‌خوانی، انگار یک نسل دیگر زندگی کرده‌ای و مزه تلخ عمری را که گذشته است، چشیده‌ای و این یعنی دیدن رویدادهای پیرامون در گذشته، کسل‌کننده و بی‌اهمیت! کلمات ارزش واقعی‌شان را از دست می‌دهند و واژه‌ها دیگر انرژی گذشته را ندارند. البته من در میان همه مواد تحقیقی، زندگی‌نامه‌های خودنوشت و تاریخ شفاهی را ترجیح می‌دهم، چون دخل و تصرف کمتری در آنها صورت می‌گیرد و خالص‌تر از نوشته‌هایی هستند که دیگران تحت عنوان محقق و تاریخ‌نویس به خورد مخاطب می‌دهند. حال آن که سودای دیگری دارند.

تلاش «شاهد یاران» در جمع‌آوری اسناد، عکس‌ها و خاطرات شفاهی، شایان تقدیر است، به‌ویژه آن که با هزینه اندک و عشق بسیار و به دور از جنجال و هیاهوهای مرسوم انجام شده است. من چون همه شماره‌های آن را نخوانده‌ام، نمی‌دانم که آیا در همه جا دقت لازم به کار رفته است یا خیر؟ اما قدر مسلم این که منبعی به منابع تحقیق افزوده شده و بضاعت اندک ما در این زمینه را غنی‌تر کرده است، هر چند جای برخی از شهدا هنوز در این مجموعه خالی است.

امیدوارم شاهد یاران از آفاتی چون شتاب‌زدگی، خودسانسوری، سیاست‌زدگی، اعمال سلیقه‌کج سلیقگان و کوتوله‌های فرهنگی در امان بماند و گوهر تاریخ که حاصل آزمون و خطای بشر در طول نسل‌هاست، دست نخورده به بشر امروز و فردا منتقل شود.

***پژوهشگر تاریخ و کارگردان سریال‌های تلویزیونی «ارمغان تاریکی» و «پروانه»**

**کاری با هزینه
اندک و عشق بسیار**

جلیل سامان *



«اوقات خود را چگونه بگذرانیم؟» این سئوالی بود که ارسطو قرن‌ها پیش پرسید و ذهن ما هنوز در پی یافتن پاسخ آن است. احتمالاً ارسطو اولین کسی نبود که این پرسش بزرگ به ذهن‌اش رسید، بلکه این سؤال با آفرینش انسان آغاز شد و اصلاً شاید آدم چون جواب‌اش را پیدا نکرد، رفت سراغ آن درخت ممنوعه و مارا در به در کرد!

عمر آدمی برای یافتن پاسخ این سؤال، کوتاه نیست، اما ما معمولاً تا لحظه آخری که در این دنیا تشریف داریم جواب درست‌اش را پیدا نمی‌کنیم و خدا که این شاهکار آفرینش، یعنی من و تو را خلق کرده، همه انبیا و اولیا را فرستاده تا این معما را حل کنیم، اما گوش بچه آدم بدهکار نیست و دست به دامن فلسفه، علم، ادیان من در آوردی و هنر می‌شود که این آخری نور علی نور است و گمراه‌کننده‌ترین‌شان، آن هم وقتی که امثال فلینی و مارکز و مخملباف و... بخواهند پاسخ‌ات را بدهند.

اما در این میان مطالعه تاریخ از همه بیشتر به کارت می‌آید. خواندن تاریخ، تجربه همه عناصر زندگی است در اندیشه و خیال، بی‌خطر، بی‌گناه و بی‌هزینه. تاریخ خواندن، زندگی چند باره و چند باره است. برای یک نویسنده، مطالعه تاریخ از نان شب هم واجب‌تر است. تاریخ پر از حوادث و شخصیت‌هایی است که می‌توان از آنها الهام گرفت. تاریخ، قلم نویسنده را پخته‌تر می‌کند، اما خاصیت اصلی‌اش کمک به شناخت و معرفت نفس است. خواننده تاریخ مدام خود را در معرض حوادث و موقعیت‌ها قرار می‌دهد و پیوسته این سؤال در ذهن‌اش تکرار می‌شود که اگر من بودم چه می‌کردم؟ او با سر سوزنی انصاف و واقع‌بینی می‌تواند تصویری روشن از نفس خویش‌تن را در ذهن تداعی کند و بی‌آنکه خطر کرده باشد، سال‌ها تجربه را بر گنجینه تجارب خود بیفزاید. بهترین نوع مطالعه تاریخ، مطالعه خاطره و سفرنامه است، زیرا تجربه‌ای واقعی و تا حد زیادی میرا از تحریف است.

و نامرئی در برابر وجود دارند که منقولات مرا ابتر می‌کنند. ثالثاً در تاریخ‌نگاری به اسناد دست اول عنایتی نمی‌شود که «تاریخ شفاهی» در زمره مهم‌ترین آنهاست. شاید یکی از کاستی‌های تاریخ‌نگاری ما این باشد که قبلاً افرادی که باید به‌درستی و به‌تمامه خاطرات خود را بگویند، این کار را نکرده‌اند و اطلاعات دقیق و درستی برای تاریخ‌نگاری آیندگان باقی نگذاشته‌اند.

شاید اهمیت مجله «شاهد یاران» در این باشد که به جای تاریخ‌نگاری، امکان این کار را برای محققان آینده فراهم می‌کند و موجب می‌شود آنها ملاط لازم برای این کار را در اختیار داشته باشند. به عبارت دیگر زمینه‌سازی می‌کند برای تاریخ‌نگاری صحیح و از این جنبه درخور تقدیر است.

***بازیگر و پژوهشگر تاریخ هنرهای نمایشی**

که شاهد بسیاری از مسائل بوده‌ام و ثاباً برخی تواریخ منتشر شده را خوانده‌ام، باید عرض کنم که متأسفانه آثار تاریخی‌ای که عرضه می‌شوند، از آفت تحریف و اشتباه مصون نمی‌بینم. علت این امر را باید در چند چیز جستجو کرد.

اولاً نویسندگان آنها صلاحیت علمی لازم برای این کار را ندارند و صرفاً به آن به عنوان یک پیشه و حرفه نگاه می‌کنند و برای تاریخ‌نگاری کشور بلایی بالاتر از این نیست.

ثانیاً فضا هم برای بیان همه حقایق آماده نیست. به عنوان مثال، من علاقه‌ای به پهلوی‌ها ندارم، چون از نزدیک شاهد رفتارهایشان بوده‌ام، من در کاخ و در برابر خانواده سلطنتی تئاتر اجرا می‌کردیم و شاهد خصوصیات آنها، از جمله «خست» و «مساک» شدیدشان بوده‌ام، اما اگر بخواهم همین مسئله را هم با تمام لوازم آن نقل کنم، هزار جور مانع مرئی

**زمینه‌ساز
تاریخ‌نگاری
صحیح**

داریوش اسدزاده *



من، هم به دلیل علائق شخصی و هم به علت ضرورت‌های شغلی، از جوانی به مطالعه تاریخ علاقمند بوده‌ام و الان هم در باره تاریخچه هنرهای نمایشی در ایران، به‌ویژه تئاتر به تالیف کتاب‌هایی از جمله خاطراتم مشغولم، بنابراین اولاً به دلیل این

جریده است.

این نشریات نظر جامع‌الاطراف و فراگیری را به دنیای شهیدان معطوف کرده و طیف گسترده‌ای از شهدای محراب (مدنی - قاضی - صدوقی - اشرفی اصفهانی - دستغیب) تا شهدای رسانه را در افق دید خود گسترانده است که در این میان با عناوین غیرمنتظره‌ای مانند شکنجه‌خانه‌های شاه (زندان‌ها و زندانی‌های دوره‌شاهی و گذری بر ماجراهای کمیته مشترک ضدخرابکاری) - شهدای زن (این پنج زن) و در سوی دیگر اسرا و آزادگان ایرانی در شکنجه‌خانه‌های صدام (با یادنامه ابوترابی) مواجه می‌شویم.

شاید اینها برای عطف نگاه ژورنالیستی هم طبیعی بیاید، اما پایه و مایه این خوش‌فکری و بداعت مطبوعاتی با توجه این نشریه به موضوعات عجیب از جمله شهدای بمباران‌های شیمیایی و یا همسران جانبازان همچنان حیرت‌انگیز است.

در زمره و عداد این عنوان‌گزینی‌های غیرمتعارف، به شهدای جنبش‌های بومی تاریخ اخیر ایران مانند رئیس‌علی دلواری و میرزا کوچک‌خان نیز برمی‌خوریم (گرچه نمونه میرزا کوچک‌خان در شماره یکم و سیزدهم مکرر شده است که دلیل آن بر ما مجهول است). اما آنچه که بیشتر این مجموعه را به مقالات مستند مداخل دایره‌المعارفی تبدیل می‌کند که مقالات در باره شناخت احزابی مانند حزب ملل اسلامی - مؤتلفه و فدائیان اسلام از آن دسته است.

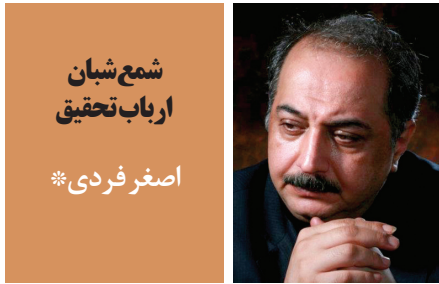
اما درون‌مایه این مستندات و مقالات و طیف پهناور آن با مقاله‌خواهی از چهره‌هایی مانند شادروان شمس آل‌احمد گرفته تا مصاحبه با مقام رهبری نمایان می‌شود. این نازکی‌ها و طرائف نیز از صاحب‌ذوقی مانند آقای محمدرضا کائینی و گروه همکارشان منتظر و مطلوب است.

گرچه در شماره‌های پیشین و لابلای تخصیص عناوین به شهدائی مانند طیب رضائی - هاشمی نژاد - حاج احمد و حاج مصطفی خمینی - مفتوح و مطهری - بهشتی - قدوسی - طالقانی - کاشانی - اندرزگو - محمدمنتظری - رجائی و باهنر - مدرس - آیت - لاجوردی - آوینی - سعیدی - عراقی - محمدی عراقی - شاه‌آبادی - صادق گنجی - شهدای هفت تیر و جهادسازندگی به سردارانی مانند صیاد - بابائی - چمران - هاشمی - تندگویان - محمد بروجرودی - جهان‌آرا - احمد کاظمی - شوشتری - شیروزی - آبشناسان - جعفری - لشگری التفاتی خاص ورزیده است، اما شماره‌های بخش واپسین این مجله ناگاه به سرداران نظامی اختصاص مطلق یافته و جز یک مورد تکرار توجه به شهید آیت‌الله غفاری، بقیه شماره‌ها مخصوص شهدای نظامی است که دلیل آن توجه و اطلاق یکباره برای ما نامعلوم است.

در این مجله برای چهره‌هایی غیر از شهدا مانند جمی و ویژه‌نامه‌هایی تدارک شده است.

در این ۹۹ شماره حدود ۲۰ شماره آن دو شماره در یکجا منتشر شده است که از اشکالات جریده‌نگاری است، مجله از حیث صفحه‌آرایی، جلدنگاری و کلا از جانب‌ه گرافیک از مجلات مطابق با استانداردها به شمار می‌رود.

✽ادیب و شاعر معاصر



شمع شبان ارباب تحقیق

اصغر فردی ✽

سال‌هاست که مجله‌خوانی را مانند خواندن رمان و کتاب‌های داستان از سفره مطالعات روزمره خود کناری گذاشته و رفته رفته چندان محدودتر کرده‌ام که شاید نظری سریع بر عناوین مقالات مندرج و به هنگام یافتن مقاله‌ای که ذیل موضوع آن کتابی جدی نخوانده باشم مورد مطالعه قرار می‌گیرد. اساساً مجله را به مثابه ساندویچی یافته‌ام که در صورت نبودن غذا یا مجالی برای نشستن بر سر خوان طعمی کامل می‌توان گاهی میل کرد. مجله در وجه اشتها آن ملغمه‌ای است از هر زمینه و موضوع که نصف و نیمه داده‌هایی را در بر می‌گیرد و یک نام دیگر آن جُنگ است که هر چیزی را در آن می‌توان یافت بی‌آنکه آن چیز شرح جامع و رادعی را در اختیار بگذارد.

اما گاه مجله‌ها و مجموعه‌هایی در قالب گاهنامه و فصلنامه و ویژه‌نامه تدارک شده است که به‌تنهایی اهلیت مأخذیت داشته‌اند. از قدیم در لابلای مجلات عیدیه، برخی را در قفسه کتابخانه باید نگه داشت که اختصاص به موضوع واحدی دارند و سردبیر و کاروران آن کافه خبره‌های موضوعی را شناسائی کرده و در حول آن موضوع عنوانی را در اختیار اهل قرار داده اند که آن گوشه و پاره را او شرح و ایضاح کند.

«شاهد یاران» از آن زمره مطبوعات منظم است که من هر شماره‌ای را که به دستم رسیده و با ذائقه من تطابق و توافق دارد، علاوه بر این که به دقت می‌خوانم و یادداشت برمی‌دارم و احیاناً هامشی می‌زنم، در ردیف کتاب‌های خود که ذیل موضوع احوال و تراجم رجال است نگهداری می‌کنم تا اگر روزی هنگام نوشتن مطلبی به شخصی رسیدم که از آن شخص دانشی گسترده را حاجت داشته باشم، آن‌ها به شاهد یاران رجوع کنم و زیر آیشاری از اطلاعات درست در باره آن شخص از زبان و قلم آگاه‌ترین کسان قرار گیرم.

این مجله با تهیه‌ای کاملاً حرفه‌ای توانسته است ضعف تحریکات فرهنگی تشکلی به عظمت شهید را جبران کند و به آن مجموعه کلان ماهیت فرهنگی ببخشد.

با مروری بر موضوعات و عناوین آن به خواننده و اهل نظر القاء می‌شود که بنیاد شهید دایره نگاه خود را فرا مرزی و مطابق منویات اسلام و انقلاب اسلامی تنظیم کرده و تنها مؤسسه‌ای ملی مانند بنیاد شهید ایران نیست و کل جهان اسلام را تحت توجه خود قرار داده است. اختصاص شماره‌هایی به نام شهدای نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی معاصر با انقلاب اسلامی مانند شهیدان محمدباقر صدر و سید محمدباقر حکیم از عراق، حزب‌الله لبنان - سیدعباس موسوی - القسام - عماد مغنیه - عارف الحسینی صالح الحسینی - فتوحی شقافی و شیخ راغب از لبنان، همچنین احمدشاه مسعود - علامه بلخی و مزاری از افغانستان نشانگر این پوشش جهان‌اسلامی

آئینه‌ای از تنوع روایت‌ها

حسین مهدویان ✽



اهمیت تاریخ شفاهی از این نظر است که ما روایت‌های گوناگونی را از افراد مختلفی که شاهد آن وقایع بوده‌اند به دست می‌آوریم و این به خودی خود واجد ارزش بالایی است، چون به هر حال ما داریم در دنیای روایت زندگی می‌کنیم. از این نظر لازم است تا رجال سیاسی و فرهنگی ما هستند و حیات دارند، خاطراتشان را از وقایع مهمی که در آن حضور داشتند داشته باشیم و دانسته‌های خود را از پیشینه کشور در ابعاد و حوزه‌های مختلف غنی‌تر کنیم.

کسانی که فکر می‌کنند این روایت‌ها ممکن است مغشوش باشند و یا با واقعیت چندان همخوان نباشند، به نظرم زیادی مته به خشخاش می‌گذارند. به نظر من این ایراد به تاریخ شفاهی نیست، چون به هر حال ماهیت آن این گونه است و تاریخ شفاهی روایت شخصی از وقایع است. این اشکال در ماهیت تاریخ شفاهی است و از ارزش آن نمی‌کاهد.

خودم در تحقیقاتی که برای آثار سینمایی و تلویزیونی انجام می‌دهم، هم بر تاریخ مکتوب متکی هستم، هم بر تاریخ شفاهی، منتهی تاریخ شفاهی برایم در اولویت است و ترجیح می‌دهم تاریخ شفاهی را از کسانی بگیرم که در آن واقعه مشارکت مستقیم داشته‌اند و به‌جای تحلیل، بیشتر به روایت واقعه می‌پردازند. برای تشخیص صحت و سقم روایات می‌توان آنها را با یکدیگر تطبیق داد و به عقل و مستندات رجوع کرد، ولی در نهایت خود روایت واجد ارزش است، چون هر روایتی شامل ادراکات حسی آن آدم هم هست. درک احساسی انسان نسبت به هر واقعه، جزئی از آن رویداد است و هر چند ممکن است به واقعیت شاخ و برگ داده باشد، اما خود این احساس می‌تواند درک و تجربه تازه‌ای را به انسان منتقل کند.

«شاهد یاران» از این جنبه که در مورد یک شهید یا رویداد با افراد مختلف از طیف‌های گوناگون گفتگو می‌کند بسیار جالب است، چون می‌توان با در کنار هم قرار دادن روایت‌های گوناگون از یک شخصیت یا واقعه، به درک حقیقت نزدیک شد، مخصوصاً هنگامی که در باره شخصیت‌هایی صحبت می‌شود که در باره آنها مطالب چندان زیادی در دسترس نیست. شاید بتوان نشریه شما را آئینه‌ای از تنوع روایت‌ها دانست که طبعاً یاریگر محققان و پژوهشگران خواهد بود. به نظر من آفت تاریخ‌نگاری تحلیل‌های عجیب و غریب در باره وقایع است و تاریخ شفاهی از این نظر که بدون واسطه تحلیل روایت می‌شود، ارزشمند است.

✽کارگردان مجموعه مستند «آخرین روزهای زمستان»

کمتر این کار را می‌کند، در حالی که در یک بررسی تاریخی دقیق باید یک شخصیت یا رویداد را از جوانب مختلف دید و ارزیابی کرد.

بزرگ‌ترین حسن شاهد یاران این است که تا جایی که در امکان و توان دست‌اندرکاران نشریه بوده است، تلاش کرده‌اند خاطرات کسانی را که از دست نرفته‌اند گردآوری کنند. ارزش این کار سال‌ها بعد که پژوهشگران می‌خواهند در باره تاریخ معاصر تحقیق کنند مشخص خواهد شد و اغلب این اسناد و گفتگوها ارزش زیادی پیدا خواهند کرد و به عنوان غنیمت تلقی خواهند گردید. این مواد خام برای تاریخ‌نگاری با شیوه مدرن و به‌کارگیری شیوه صحیح تاریخ‌نگاری در آینده بسیار به کار خواهند آمد. مخصوصاً که در مورد برخی از شخصیت‌ها از جمله مرحوم طیب، شهید اندرزگو، آیت‌الله سعیدی، شهدای سردشت و... در منابع دیگر نمی‌توان به موضوعات ارزشمندی دست یافت و شاهد یاران از این نظر نیز بسیار خوب عمل کرده است.

نکته مهم از نظر من گرافیک و صفحه‌بندی شاهد یاران است که در نوع خود بسیار شکیل و حرفه‌ای است و نکته دیگر دوام آوردن این نشریه است. نشریه‌ای که توانسته است در دولت‌های مختلف به بقای خود ادامه بدهد و تا شماره صدم برسد، نشان‌دهنده یک مدیریت عقلانی و از این بابت نیز شایسته تقدیر است.

***آهنگ‌ساز و مدرس موسیقی**



**جوانب گوناگون
تاریخ را ببینید
دکتر عماد توحیدی***

مقوله تاریخ شفاهی موضوع بسیار مهمی است و ماهنامه «شاهد یاران» تلاش کرده است به این مهم بپردازد و وقایع را از زبان شخصیت‌هایی که ممکن است دچار فراموشی شوند و یا به رحمت خدا بروند، گردآوری کند. با این همه نمی‌توان از نظر دور داشت که برای بازشناسی یک شخصیت، باید شرایط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوران او را هم مد نظر قرار داد.

نکته مهم‌تر این که رویدادها و شخصیت‌ها را نباید فقط از دید یک گروه و یک جناح خاص دید، چون به این ترتیب جنبه‌های فراوانی از حقایق مورد غفلت قرار می‌گیرند. در شرایطی که امکان این کار وجود ندارد، می‌توان با افزودن مقاله‌هایی که به صورت هوشیارانه و رندانه استناداتی به حرف‌های مخالفین کرده‌اند، بخشی از حقایق را نشان داد.

به نظر من «شاهد یاران» در کنار حسن‌های فراوانی که دارد، یک ضعف مهم دارد و آن هم این است که با کسانی که به هر دلیل در شرایط حاضر از عرصه سیاست کنار گذاشته شده‌اند، در باره شخصیت‌ها و رویدادهای قبل و بعد از انقلاب، گفتگو نمی‌کند یا



**راه‌تان پر رهرو باد!
ماز یار بی‌زنی***

بنده تعدادی از مجلدات ماهنامه «شاهد یاران» را دیده‌ام و آن تعدادی که خوانده‌ام، به اندازه‌ای هست که بتوانم راجع به کلیت کار نظر بدهم. خودم از علاقمندان به تاریخ و تحقیقات تاریخی هستم و علی‌الخصوص در باره تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی و ثبت احوال شهدای آن مشتاق و پیگیرم. این مجموعه را در کل از نظر رویکرد موضوعی و نیز امتیازات مثبتی که در طراحی و صفحه‌بندی به‌ویژه عکس‌های منحصربه‌فرد و تاریخی آن می‌پسندم. یک نکته هم که در ذهن بنده به عنوان دغدغه و نگرانی همواره وجود دارد، بحث تاریخ‌نگاری انقلاب و مبارزه با تحریف تاریخ گسترده‌ای است که دشمن سال‌هاست در فضای «وب» که عمده جوانان و نوجوانان در آن حضور دارند، آغاز کرده. از نمونه‌های بارز آن دانشنامه ویکی‌پدیاست که به اسم دانشنامه آزاد، هجوم وسیع و گسترده‌ای را برای تحریف تاریخ ایران و انقلاب صورت داده است. البته چیزی مانند آن در شبکه‌های ماهواره‌ای هم دنبال می‌شود. حال نمی‌دانم دوستان دست اندرکار این مجموعه‌ها تا چه اندازه در فضای وب حضور دارند، ولی خواهش من این است که فضای وب و مخصوصاً تاریخ‌نگاری برای نوجوانان را خیلی جدی بگیرید و غفلت نکنید. زیاده‌عرضی نیست. عزت زیاد... راه‌تان پر رهرو باد!

***طراح و کاریکاتوریست**

دچار مشکل می‌کنند، پس بهتر است کسانی که می‌خواهند به موضوع تاریخ شفاهی بپردازند، متوجه این نکته مهم باشند که این یک مصاحبه عادی و ساده نیست و آنان حتماً باید بر همه مسائل و دست‌کم امهات مطالب و قوف داشته باشند.

مثلاً ما در موزه عبرت زمانی که می‌خواهیم با فردی مصاحبه کنیم، اطلاعات لازم در باره سوابق وی را گردآوری و مطالعه و بعد با او مصاحبه می‌کنیم که اگر نکته‌ای را فراموش کرد، به او یادآوری کنیم و اگر اشتباه تاریخی کرد، با توجه به پرونده‌اش، آنها را به او متذکر شویم.

خوشبختانه شاهد یاران روی این نکته تأکید بسیار دارد. مخصوصاً در شماره‌هایی مثل یادمان شهید طیب حاج رضایی واقعاً اطلاعات ارزشمندی گردآوری شده است که در جاهای دیگر نمی‌شود به آنها دسترسی یافت. امیدواریم که این حرکت مبارک کماکان ادامه یابد.

***مدیر موزه عبرت ایران**

سیاسی مقداری کم حجم بود، ولی در ویژه‌نامه دوم به تفصیل، دقیق و کارشناسانه به موزه عبرت و تاریخچه آن پرداخته شده بود و طبیعتاً آیندگانی که می‌خواهند در زمینه تاریخ به پژوهش بپردازند، به منابع با ارزشی در مجموعه نشریات شاهدیاران دسترسی پیدا می‌کنند. این مجموعه شاید یکی از معتبرترین منابعی باشد که بدون کم و کاست و حذف و سانسور، تمام دیدگاه‌های مبارزاتی افراد را ثبت و ضبط کرده است.

در تاریخ شفاهی گاهی مصاحبه‌کنندگان راضی نیستند نظراتشان را بیان کنند، چون احساس می‌کنند در آنها دخل و تصرف صورت می‌گیرد. برخی از افراد اصلاً راضی به مصاحبه نمی‌شوند و به همین دلیل تاریخ شفاهی ما، به این دلیل، مشکلات عمده‌ای دارد. در تاریخ‌نگاری شفاهی چنانچه مصاحبه‌کننده از چنین تبحر و تسلطی بر موضوعات تاریخی و نیز مهارت کافی برخوردار نباشد، اشتباهات تاریخی فراوانی پیش می‌آیند و این اشتباهات در آینده برای تاریخ‌نویسان تضاد ایجاد و درک حقایق تاریخی دوران معاصر را



**روایتگری
بدون سانسور
قاسم حسن پور**

شاهد یاران دو شماره مستقل را به خاطر از زندانیان سیاسی اختصاص دارد و با عده‌ای از مبارزان سیاسی که نماینده تفکرات گوناگون بودند، مصاحبه و در این زمینه بسیار موفق عمل کرد. نکته جالبی که در این زمینه شایان ذکر است، این بود که حتی یک نکته را هم سانسور نکرد. در این سیزده سالی که موزه عبرت فعال هست، نشریات و کتب زیادی در این زمینه منتشر شده‌اند. نشریه «کمان» متعلق به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی هم بعضاً به این موضوع می‌پرداخت، اما «شاهد یاران» انصافاً با تمرکز و تخصص بالایی در این زمینه کار کرده است و ما به این نشریه می‌بالیم و افتخار می‌کنیم. شاید ویژه‌نامه اول زندانیان



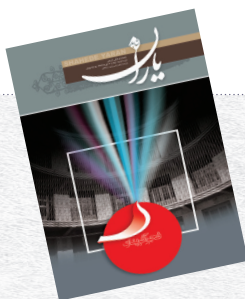
یادگاران مانا...

دوره ۱۰۰ شماره ای «شاهد یاران» مشحون از یادگارهایی است که اصحاب دانش و اطلاع، عمدتاً به گونه گفت و شنود و گاه به شکل مقاله بدان عرضه داشته اند. طیفی نسبتاً گسترده از کسانی که اینک در میان مانیسند، این ماهنامه را محملی مناسب برای ثبت خاطرات خویش یافتند که حسن نظر ایشان، ما را مباهی نموده است. اینک در این یادمان، شماری از این گفت و شنودها و نیز مقالات را به نحو اختصار، تقدیم به محضر فرهیختگان و تاریخ پژوهانی میکنیم که مایلند گزارشی مختصر از آنچه در این صد شماره رفته است، را مرور کنند. امید آنکه مقبول افتد.



مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، چندان اهل بازگویی خاطرات خویش نیستند، اما مرور خاطرات زندان سال ۴۲ و همصحبیتی با بزرگان علم و فضیلت در آن دستگیری تاریخی، ایشان را به واگویی این خاطرات ترغیب کرد، خاطراتی سرشار از نگاه امیدوار و شادمانه ایشان به زندگی و ماهیهایی از طنز و یژه این بزرگوار.

عالمان دین در زندان بازده خرداد در گفت و شنود «شاهد یاران»
با آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی



اجازه ندادم پلاک زندان بر سینه ام نصب شود!



را ببرد که ما می خوریم. عاشورا است. همه در مجالس عزاداری هستند و ما داریم علما و وعاظ را به زندان می بریم.» گفتگوی این دو پاسبان و رفتار رئیس کلانتری کاملاً نشان می داد که رژیم چگونه از درون پاشیده است. دو سه روز آنجا بودم که ائمه جماعات تهران را که در مجلسی جمع شده بودند، گرفتند و آوردند و تعداد ما ۵۳ نفر شد.

در زندان شهربانی، اوقات شما چگونه می گذشت؟ برنامه نماز جماعت داشتیم که مرحوم اثنی عشری (صاحب تفسیر اثنی عشری)، امامت آن را بر عهده داشت. یادم هست که ما هر چه اصرار می کردیم که غذای زندان را بخورند، نمی خوردند. من به ایشان گفتم، «آقا اینجا محل ضرورت است مثل «اکل میته»، اما ایشان زیر بار نمی رفت. یک وقت دیدم چیزی را

من داشتم به گلابدره و امامزاده قاسم می رفتم که ناگهان ماشین جیبی جلوی ماشین ما پیچید و دو مأمور پیاده شدند و پیش آمدند و مرا دستگیر کردند و به کلانتری در بند بردند. قرار شد رئیس کلانتری همراه چند پاسبان، مرا به زندانی شهربانی ببرند.

در روزنامه پیچیده و برایشان به زندان آورده اند. کمی نان و خرما بود و ایشان تا مدت ها به همان قناعت کرد. پس از آزاد شدن ایشان از زندان هم، آقای حاج آقا عبدالدین زنجانی امامت جماعت را به عهده گرفتند. برنامه های سخنرانی هم صبح ها و عصرها برگزار می شد.

این برنامه ها به چه شکل بودند؟

به تدریج، افراد آزاد شدند و جا باز شد. این بازداشتگاه شامل یک حیاط کوچک و یک اتاق بود. اواخر خرداد و هوا بسیار گرم بود، بنابراین ما نمی توانستیم زیاد در حیاط بمانیم و در همان اتاق جمع می شدیم. روزهای سختی بود. یادم هست که پشت اتاق ما، اسلحه خانه بود و مأموران شهربانی می آمدند و اسلحه برمی داشتند و من صدایشان را می شنیدم که گلابیه می کنند که بعضی از مأموران درست تیراندازی نمی کنند، چون ضرورت ایجاب می کند که با هر فشنگ، یک نفر از پا دریاورند و اینها بلد نیستند و تیرها را حرام می کنند!

چه شد که دستگیر شدید؟

در دهه عاشورا، در مسجد هدایت تهران سخنرانی تنیدی کردم که مردم را به هیجان آورد و رژیم روی آن سخنرانی، بسیار حساسیت پیدا کرد، به طوری که فردای آن روز، در مسجد را بستند. من داشتم به گلابدره و امامزاده قاسم می رفتم که ناگهان ماشین جیبی جلوی ماشین ما پیچید و دو مأمور پیاده شدند و پیش آمدند و مرا دستگیر کردند و به کلانتری در بند بردند. قرار شد رئیس کلانتری همراه چند پاسبان، مرا به زندانی شهربانی ببرند. هنگامی که سوار ماشین شدیم، رئیس کلانتری به من گفت، «شما را به آنجا می برند و می زنند. لطفاً اعلامیه ها را دور بریزید. من هم وسط راه پیاده می شوم و به خانواده شما تلفن می زنم و به آنها اطلاع می دهم که شما را گرفته اند.» و همین کار را هم کرد و وسط راه پیاده شد.

آیا واقعا می خواست تلفن بزنند یا دام بود؟

نه، او واقعا قصد خیر داشت و همین کار را هم کرد. هنگامی که از ماشین پیاده شد، دو پاسبانی که در ماشین نشسته بودند با یکدیگر شروع به صحبت کردند. یکی از آنها گفت، «عاقبت ما مثل یزید شده.» دیگری پاسخ داد، «بگو بدتر از یزید. مرده شوی نانی

جناب عالی در دوران طاغوت چند بار به زندان رفتید؟

بسم الله الرحمن الرحيم. من در دوران رژیم گذشته سه بار به زندان رفتم که دو بار آن کوتاه و یک بار نسبتاً طولانی بود.

نخستین زندان در چه سالی و به چه علتی پیش آمد؟

اولین بار در قم و قبل از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و به اتهام تحریک مردم علیه رژیم شاه دستگیر و زندانی شدم.

دومین زندان در چه سالی پیش آمد و رویدادهای آن کدامند؟

دومین زندان که طولانی ترین دوره هم بود، در شب ۱۵ خرداد و همراه با آقایان فلسفی و حاج شیخ عباسعلی اسلامی بود. ما سه نفر را با هم دستگیر کردند و پس از یک ماه و نیم با هم آزاد کردند.

شما را به کدام زندان بردند؟

زندان قرنطینه شهربانی، آن شب ما اولین کسانی بودیم که وارد زندان شدیم. آنجا ماندیم و به تدریج افراد جدیدی آمدند و تعدادمان به ۱۸ تن رسید. از آنجا که ۱۸، شعاع فرقه ای ضاله است (با خنده)، با خودمان به شوخی می گفتیم که ای کاش یا یک نفر از ما کم کنند یا یکی بیفزایند که در هر حال گرفتار عدد ۱۸ نباشیم. به تدریج افراد بیشتری را آوردند تا تعداد به ۵۳ نفر رسید.

پنجاه و سه نفر هم که مشکل گروه دیگری است!

در هر حال، ۵۳ نفر شدیم. جا به قدری کوچک بود که به هر نفر یک متر و ۳۰ سانت بیشتر جا نمی رسید. آقایان، مرا به عنوان ناظم جمعیت انتخاب کردند تا برای اموری چون نماز جماعت و سخنرانی، برنامه منظمی را اجرا کنیم. کمی که گذشت عده دیگری را هم آوردند و تعدادمان به ۶۰ نفر رسید. دیدم حتی اگر یک نفر دیگر را بیاورند، جا برای نشستن هم ندارد، بنابراین تصمیم گرفتیم دالان را اشغال کنیم. البته



هنگام بازجویی، آزار و اذیتی نبود. آنها ما را جمع کرده بودند تا در آن مقطع حساس بیرون نباشیم. ما حساس شده بودیم که از اخبار بیرون باخبر باشیم، ولی بی‌اطلاعی ما کمتر از بیرونی‌ها بود. کسانی که برای یکی از ما غذا می‌آورد و یا حتی بعضی از مأموران داخل شهربانی، این اخبار را داخل شیشه‌های کوچکی می‌گذاشتند و داخل غذایی، سوپی می‌انداختند. ما با قاشق آنها را بیرون می‌آوردیم و اخبار را می‌خواندیم. فقط در یک مورد درباره اعلامیه‌ای مرا با بهادران مواجه کردند و گفتند که مطالب را بنویسم. من نگران بودم و طرز نوشتن من نشان می‌داد که آرامش ندارم. آنها گفتند همین شیوه نشان می‌دهد که در مورد خبر نداشتن از منبع اعلامیه، راست نمی‌گویم. گفتم، «شما دارید به من تهمت می‌زنید و مرا ناراحت کرده‌اید، پس بدیهی است که ناراحت شوم و طرز نوشتنم خراب شود!»

پس از سال‌ها، هنگامی که به آن دوره فکر می‌کنید، چه احساسی در شما پدید می‌آید؟

بسیار دوره خوبی بود، محفل سازنده‌ای داشتیم. ما پس از ۴۰-۵۰ روز آزاد شدیم و خطرات جالبی را با خود به همراه آوردیم. انسان در آن شرایط پخته می‌شد و شخصیت حقیقی هم‌زمان خود را می‌شناخت. بعضی‌ها بی‌صبری می‌کردند و برخی بسیار صبور و مقاوم و با اراده بودند. برای ما جای خوبی بود. تنها مواردی که بسیار آزار می‌دیدیم در تبعیدگاه‌ها بود. در آنجا ما را اذیت نمی‌کردند، ولی با خطرات بی‌شمار مواجه می‌شدیم. خاطره جالبی که از دوره زندان دارم این است که می‌خواستند پلاک مخصوص زندانیان به گردنم ببندازند و عکس بگیرند که من مخالفت کردم

ما را اعدام کنند. بر اساس این شایعه، افراد وصیت می‌کردند، از جمله مرحوم شیخ عباس علی‌اسلامی بودند که به من وصیت کردند. ایشان ریاست جامعه تعلیمات اسلامی را به عهده داشتند و عالم محترمی بودند. من دیدم که کل ثروت ایشان منحصر است به یک خانه و یک ماشین!

غیر از جلسات بحث و استمرار تعلیم و تعلم، دیگر تمهیدات زندانیان برای تحمل آن وضعیت، چگونه بود؟

بسیاری از دوستان نماز شب می‌خواندند و به این ترتیب کسب روحیه می‌کردند. عده‌ای برای این که کسل و خسته نشوند، در همان حیاط کوچک زندان پیاده‌روی می‌کردند. جوان‌ترها هم با جوراب، توپ والیبال درست کرده و طنابی در حیاط بسته بودند و بازی می‌کردند. گاهی اوقات هم با طنز و شوخی روحیه خود را حفظ می‌کردیم، از جمله این که آن روزها، روزنامه توفیق، با این تعبیر که، «گفتی که نان ارزان شود، کو نان ارزانت و... قس علیهذا»، به رژیم طعنه زده بود و ما همین را می‌خواندیم و اسباب تفریح ما شده بود. مأموران شهربانی اغلب به هم می‌گفتند که، «اینها انگار که در زندان هستند و خیلی به آنها خوش می‌گذرد!» از دیگر تمهیدات، یادداشتها بود که البته همه آن نوشته‌ها را از ما گرفتند. بعد از انقلاب طی جریاناتی این نوشته‌ها به دست آمدند و شنیدم که اخیراً برخی از آنها چاپ شده‌اند.

مشکل اساسی شما در زندان چه بود؟

البته در زندان ما، حتی به

در این برنامه‌ها آقای فلسفی میباید بودند. یاد هست در بحث علمی اخلاقی، این بحث مطرح شد که آیا اصول اخلاق به همین چهار موردی که قدما می‌گویند منحصر است یا خیر؟ قدما معتقدند که دامنه اخلاق در حد فاصل افراط و تفریط قرار دارد. برخی نیز معتقدند که بعضی چیزها هر قدر هم که افزون گردد، باز در دامنه اخلاق قرار دارند. من طرفدار این نظریه بودم و مرحوم مطهری نظریه اول را می‌پسندیدند. در هر حال مدتی درباره این موضوع بحث ادامه داشت و مباحث جالب دیگری هم مطرح می‌شدند.

آیا از آن مباحث خاطره جالبی دارید؟

بله. مأموران شهربانی می‌آمدند و پشت پنجره‌ها می‌ایستادند و گوش می‌کردند. به رؤسای قوم خبر دادند و آنها آمدند و دستور دادند که همه پنجره‌ها را تیغه کنند و عملاً راه ورود نور و هوا را بستند. من گاهی اوقات به مطایبه به دیگران می‌گفتم، «اگر بحث نمی‌کردیم، پنجره‌ها را تیغه نمی‌کردند!»

از رفتار کسانی که با شما زندانی بودند، خاطره‌ای را نقل بفرمایید.

آن روزها شایع شده بود که می‌خواهند عده‌ای از

نسل‌های پس از انقلاب، باید در جریان آن سال‌ها و مطالبی که بر مبارزان و مردم رفته است قرار گیرند و بدانند این انقلاب، آسان به دست نیامده و باید در حفظ و پاسداری از آن، اهتمام ورزید.

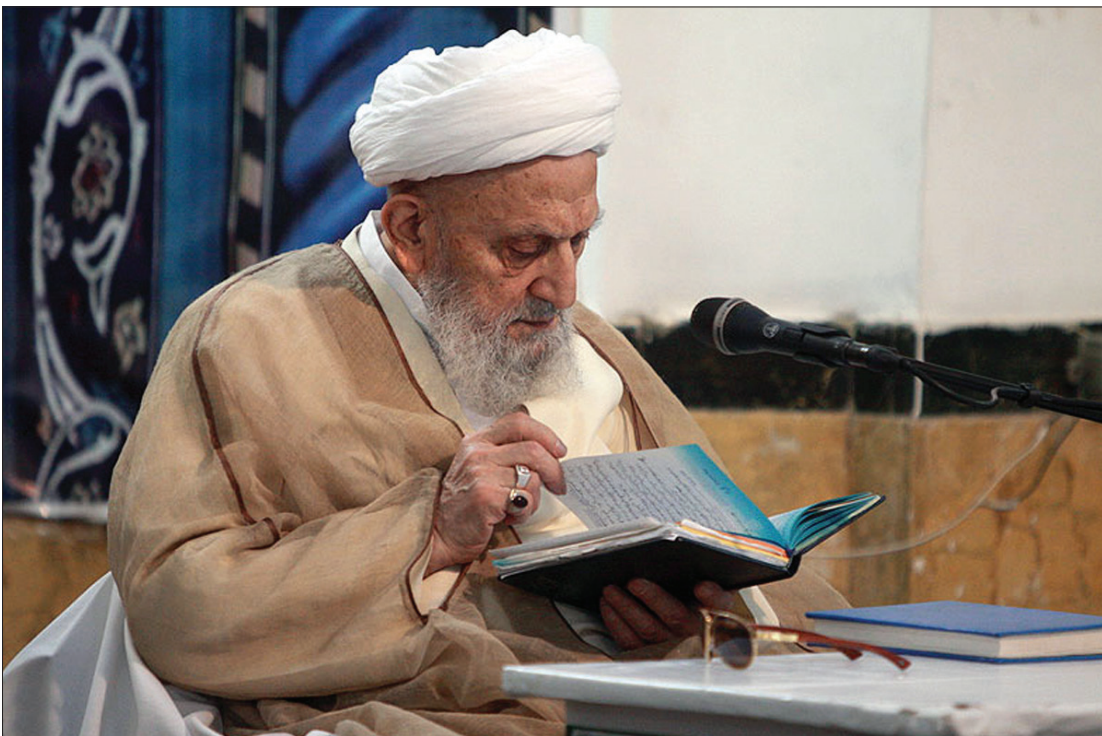
و گفتم حداکثر اینکه پلاک را به دستم می‌گیرم. پرونده‌های ساواک شما چگونه پیدا شدند؟ پس از انقلاب، پس از آنکه در شیراز، مردم ساواک را تسخیر کردند، پرونده‌ها را به خیابان ریختند. فردی پرونده مرا پیدا کرد و برایم فرستاد. آقای حسینیان از مرکز اسناد هم چند پاکت از اسناد آن دوره را برایم فرستادند. زندان‌ها و شکنجه‌های پیش از انقلاب، همراه با تندیس‌هایی از افراد شکنجه شده، در موزه عبرت، محل سابق کمیته مشترک، در معرض دید همگان است. به نظر شما در این مورد چیست؟ بسیار کار شایسته‌ای است، زیرا نسل‌های پس از انقلاب، باید در جریان آن سال‌ها و مطالبی که بر مبارزان و مردم رفته است قرار گیرند و بدانند این انقلاب، آسان به دست نیامده و باید در حفظ و پاسداری از آن، اهتمام ورزید.

7 ماه در تبعید
هر قدر به حل یک مشکل علاقه‌مندیم باید به همان نسبت برای پی‌جویی علل آن «شهامت» داشته باشیم
نوشته آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی



روش ایشان، روش جذب بود

جستارهایی منش فکری و عملی آیت الله طالقانی و عمل در گفت و شنود «شاهد یاران» با آیت الله محمدرضا مهدوی کنی



درآمد

خاطرات سالها مجالست با آیت الله طالقانی، به ویژه دورانی که در زندان در کنار هم سختی های آن دوران را تحمل می کردند، هنگامی که با روحیه لطیف و ذهن امیدوار حضرت آیت الله مهدوی در هم می آمیزد، چنان بر دل می نشیند که حلاوت آن همواره در ذهن انسان بر جای می ماند.

سخن را با نحوه و کیفیت آشنائی جنابعالی با مرحوم آیت الله طالقانی آغاز بفرمائید.

«بسم الله الرحمن الرحيم، الذين يبلغون رسالات الله و لا يخشونه ولا يخشون احدا الا الله و كفى بالله حسيبا» موضوع بحث ما از دوران جوانی شروع می شود و ارتباط علمی، و نه سیاسی ای که در آن دوران با ایشان داشتیم. هنگامی که در قم بودیم و تحصیل می کردیم، نوشته های مرحوم آیت الله طالقانی، چه تفسیر و چه نوشته های دیگری که ایشان در اصول عقاید، مسائل اجتماعی و سیاسی و به خصوص مطالبی در رد مارکسیسم نگاشته بودند، مورد مطالعه و علاقه ما بود. تفسیر ایشان و سبک ورودشان به بحث های تفسیری بسیار برای ما تازگی داشت.

بعد از اینکه بنده از قم به تهران آمدم، علاقه داشتم که با شخصیت های روشن بین علمی و دینی که مسائل را با دید دیگری نگاه می کردند و مطالعاتی داشتند، آشنا شوم. از جمله این شخصیت ها مرحوم آیت الله طالقانی بودند که ما از محضر ایشان استفاده می کردیم تا دورانی که مبارزات علنی شدند. مرحوم آیت الله طالقانی رسماً عضو جامعه روحانیت نبودند، ولی دوستان ما خدمت ایشان شرفیاب می شدند و از نظرات ایشان در مسائل سیاسی استفاده می کردند. یک امتیاز مرحوم طالقانی دینی بودن نگاه سیاسی ایشان و امتیاز دومشان ثابت قدم بودن و لذا دوران زندگیشان به زندان و تبعید گذشت و ایشان را، چه قبل از ۱۵ خرداد و چه بعد از آن، پیوسته در مسیری که انتخاب کرده بودند، یعنی آزادی و استقلال کشور در زیر سایه اصول اسلامی حاضر می بینیم.

دوران بعد از ۱۵ خرداد و شرایط، بسیار دشواری بود و ساواک همه چیز را تحت نظر داشت. ما دوستان مشترکی داشتیم که هم به مسجد هدایت می رفتند و همه به مسجد جلیلی می آمدند، چون مرحوم طالقانی هر شب نماز جماعت نداشتند و لذا مهندس بازرگان و سایر آقایان برای نماز جماعت به مسجد جلیلی می آمدند. در مراسم نیمه شعبان، همیشه همه از جمله خود آقا به مسجد جلیلی تشریف می آوردند. در شب احیای سال ۵۳، در شب ۲۳ رمضان که مرا دستگیر و تبعید کردند، ایشان تشریف داشتند.

به هر حال ارتباط به این شکل برقرار بود تا به زندان رفتیم. من و مرحوم آیت الله طالقانی در زندان یک پرونده مشترک داشتیم. ما به خانواده هایی که سرپرستان زندانی بودند، کمک می کردیم. به هر حال مدتی در کمیته مشترک بودیم و بعد به زندان اوین منتقل شدیم و با آقای طالقانی و آقای انواری و آقای منتظری و آقای لاهوتی و مرحوم آقای ربانی شیرازی و آقای هاشمی و افراد دیگری بودیم. آقایان قبل از من آمده بودند. شب خوبی بود و بعد از مدت ها شکنجه و زجر، با زیارت آقایان خیلی خوش گذشت. چند روزی هم در بهداری اوین بودیم و دوباره ما را منتقل کردند به کمیته مشترک. در آنجا باز جدا بودیم. دو سه روزی طول کشید و من نفهمیدم چه شد که ما را بردند کمیته مشترک و دوباره برگرداندند اوین. حتی از ما سؤال و جواب هم نکردند، فقط ما را آوردند و برگرداندند.

در مورد فتوا برخی معتقدند که مرحوم آیت الله طالقانی به اصرار دوستانشان پذیرفتند که آن را امضا کنند و بعد هم امضایشان را پس گرفتند. در این مورد نکاتی را ذکر کنید.

مرحوم آقای طالقانی این نوع برخوردها را تند می دانستند. روش ایشان، روش جذب بود و می گفتند که باید جوان ها را جذب کرد. حتی بعد از این فتوا هم، ارتباط ایشان با جوان ها، بهتر از ما بود. بیرون از زندان هم همین طور بود. ایشان برخورد پدرانه ای با جوان ها داشتند که به وضوح بالاتر از برخورد ما بود. البته چنین برخوردی برای ایشان شایسته بود و برای ما شاید نبود. شیوه ما در جایگاهی که بودیم باید همان گونه بود که برخورد کردیم، اما ایشان در جایگاه خودشان باید همین جور برخورد می کردند. ایشان ابتدا با این فتوا موافق نبودند. می گفتند که ما نباید کاری

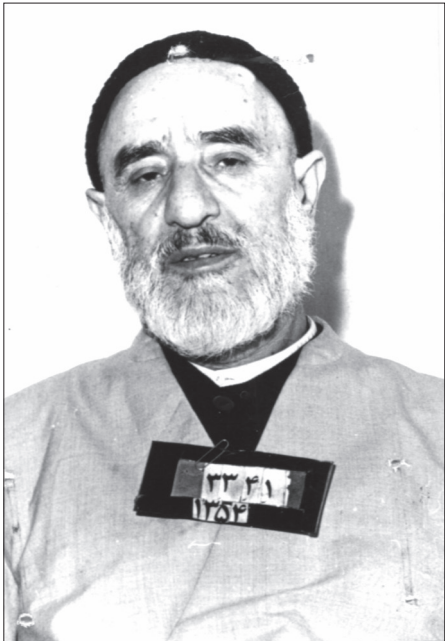
من و مرحوم آیت الله طالقانی در زندان یک پرونده مشترک داشتیم. ما به خانواده هایی که سرپرستان زندانی بودند، کمک می کردیم. به هر حال مدتی در کمیته مشترک بودیم و بعد به زندان اوین منتقل شدیم

کنیم که اینها را برنجانیم و دور کنیم، ولی دوستان گفتند، «مدت ها گذشته و با تمام روابط حسنه ای که زندانیان مسلمان و آقایان روحانیون با اینها داشته اند، هیچ یک جذب نشده اند و این احترامی که ما به آنها کرده ایم، تنها فایده اش این بوده که بچه مسلمان ها تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند. ما اعلام نظر می کنیم که اینها با ما تفاوت هایی دارند.» و ایشان هم پذیرفتند. مسئله پس گرفتن فتوا مطرح نبود

از ویژگی های اخلاقی آیت الله طالقانی چه نکاتی را به خاطر دارید؟

نکاتی را که در مورد آقای طالقانی در زندان یادم می آید، یکی سعه صدر ایشان در برابر زندانی ها، مخالفان و حتی مأموران ساواک بود. برخورد بسیار متبنی با همه داشتند و هیچ وقت تند یا عصبانی نمی شدند.

از تقید ایشان به عبادات و نوافل و نماز شب و قرائت قرآن عرض کنم. برخلاف آنچه که بیرون می گفتند که ایشان سیاسی است و لابد آدم سیاسی به زعم آنها نمی یابست مقید به این امور باشد، ایشان بسیار مقید بودند و بنده در زندان، شبی را ندیدم که نماز شب ایشان



کردند، بنابراین به طور نسبی ایشان را پسندیده بودند. حتی به قول بعضی‌ها در آن زمان غیر از مهندس بازرگان کسی نبود که بشود او را به عنوان نخست‌وزیر حکومت جمهوری انتخاب کرد. باید کسی می‌بود که سابقه مبارزاتی داشته باشد، دانشگاهی باشد و دنیا را بشناسد. در آن زمان غیر از مرحوم بازرگان انتخابی تصور نمی‌شد. بحث اینجاست که وقتی صفوف جدا شدند، آیا آقای طالقانی به آن صف می‌پیوستند؟ من چنین تصور نمی‌کنم. به نظر شما مهم‌ترین کارکرد ایشان در دوران پس از انقلاب در صورت تداوم حیات‌شان، چه چیز می‌توانست باشد؟

واقعا اگر ایشان بودند می‌توانستند جامع بین حقیق باشند. فرهنگ روحانیت یک کمی فهمش مشکل است. این آقایان یک کمی فرهنگ روحانیت را بلد نبودند. تعامل با روحانیت را بلد نبودند. اینکه ما دانشگاه امام صادق (ع) را تأسیس کردیم، یکی از علل عمده‌اش همین بود. می‌دیدیم که در شورای انقلاب که همه مسلمان بودیم، همه هم بحث از انقلاب و اسلام و احکام اسلام می‌کنیم، در مقام نظری و همچنین اجرایی، بر سر دو راهی قرار می‌گرفتیم. علتش این بود که حرف همدیگر را نمی‌فهمیدیم. همان داستان انگور، اوزوم و عنب مولاناست که گاهی در واقع همه‌مان یک چیز را می‌گوئیم، ولی حرف همدیگر را نمی‌فهمیم. ما طلبه بودیم و در حوزه درس خوانده بودیم و اصطلاحات خاصی داشتیم، آنها در دانشگاه یا اروپا تحصیل کرده بودند و قهرا در فهم حرف‌های همدیگر مشکلاتی داشتیم و این حلقه‌های مفقوده را باید یک کسی می‌آمد، پیدا و این پیوندها را برقرار می‌کرد. اگر آقا بودند شاید این وضع پیش نمی‌آمد. من همین حالا هم می‌گویم دوستان نهضتی کسانی بودند که اهل عبادت بودند و اهل خمس بودند. بعضی‌ها تا یکی دو سال قبل از فوت امام، وجوهانشان را می‌آوردند به من می‌دادند که بدهم به امام. آدم‌های متدین و مقید به خمس و این حرف‌ها بودند، نه اینکه فقط اسما مسلمان باشند.

می‌دانم با آنچه که گفتم، حق مطلب ادا نشد، ولی متأسفانه بعضی از مطالب از یادم رفته است. به هر حال امیدواریم که خداوند، منزلت مجاهدین راه خدا را به ایشان عنایت فرماید. ■

در این باره نکاتی را ذکر کنید.

من زودتر از آقا از زندان آزاد شدم و ایشان فرمودند من یک وصیت‌هایی دارم. اگر زودتر از شما از دنیا رفتم، به بچه‌هایمان بگویید که به آنها عمل کنند. وجوهات و سهم امام بود که در دفتری یادداشت کرده بودند که نزد خانمشان بود و گفتند که اینها را برای خودم خرج نمی‌کنم و اگر نیامدم شما بگیرید و در موضع مناسبش خرج کنید. من چون زودتر آزاد شدم، این را به من فرمودند، نه اینکه بنده امتیاز خاصی بر دیگران داشته باشم. خوشبختانه خودشان از زندان بیرون آمدند و این کارها را انجام دادند.

مرحوم آقای طالقانی یک مرد ملای روشنفکر سیاسی به معنی صحیح و انقلابی و مبارز بود. ایشان حالت جذبشان بیشتر از دفعشان بود و اعتقاد داشتند که اعضای این گروه‌ها غالباً حسن نیت دارند و اینها را باید جذب کرد و ما هم در جایگاهی هستیم که باید اینها را جذب کنیم و لذا برخورد ایشان با این گروه‌ها با ما تفاوت داشت. ایشان خیلی با ما فاصله داشت. قبل از اینکه اساساً ۱۵ خرداد شروع شود و امام، انقلاب را آغاز کنند، ایشان از دوره رضاخان مبارزه را شروع کرده بود و با ما فرق می‌کرد. از نظر برخورد هم با ما فرق داشت. شاید به دلیل همان سوابق سیاسی، از ما تجربه بیشتری داشت و با تجربه بیشتر و بهتر، برخورد با گروه‌ها را به شکل دیگری می‌پسندید.

از دیدگاه جنابعالی، نهضت آزادی پس از رحلت آیت‌الله طالقانی، تاجچه حد به منش ایشان وفادار مانده است؟

برخورد من هم با آقایان نهضت آزادی حذف مطلق که نبود. من در عین حال که در همان موقع بعضی از مواضع این آقایان را نمی‌پسندیدم، برخورد تند نمی‌کردم. اساساً شیوه من این طور نبود و نیست؛ ولی در اینکه مرحوم آقای طالقانی با آنها دوست و در برخی از جهات همفکر بودند تردیدی نیست و نمی‌شود انکار کرد. این بحث‌هایی که بعدها مطرح شدند، در آن زمان مطرح نبودند. خود حضرت امام، آقای بازرگان را نخست‌وزیر



ترک شود. البته نمازها را همان طور که مستحب است، جداگانه می‌خواندند. نماز ظهر و عصر را که به جماعت می‌خواندیم، ایشان نماز عصر را با ما نمی‌خواند. دوستان ایشان هم همین طور بودند. مثلاً مهندس بازرگان جمع‌ها می‌رفت مسجد جامع نارمک. نماز ظهر را که می‌خواندند، ایشان نماز عصر را نمی‌خواند، می‌آمد منزل و نماز عصر را بعداً می‌خواند.

از نظر اخلاقی هم انسان بسیار برجسته‌ای بودند. ایشان در آن هنگام نزدیک به ۷۰ سال را داشتند و با آن همه گرفتاری‌های ثابت، با محکومیت صبیبه‌شان به اعدام و حبس ابد و مشکلاتی که در بیرون و داخل زندان داشتند، واقعا ما در این دو سال از ایشان عصبانیت ندیدیم. در بعضی جاها، انسان اخلاق واقعی خود را بروز می‌دهد.

مرحوم آقای طالقانی یک مرد ملای روشنفکر سیاسی به معنی صحیح و انقلابی و مبارز بود. ایشان حالت جذبشان بیشتر از دفعشان بود و اعتقاد داشتند که اعضای این گروه‌ها غالباً حسن نیت دارند و اینها را باید جذب کرد

یکی سفر است و همخانه بودن و از همه بهتر در زندان در زندان انسان واقعا زیور رو و بواطن افراد را می‌تواند درک کند. رفتاری که ایشان در زندان داشتند، واقعا از عظمت روح ایشان حکایت داشت. ما هرگز غیبتی درباره کسی از ایشان نشنیدیم و اینکه پشت سر کسی حرفی بزنند. همیشه برخورد خوب، صحبت‌های خوب و تحلیل خوب و مسائل را با حسن نیت تحلیل کردن را از ایشان می‌دیدیم، به همین جهت هم بود که ایشان نسبت به ما امتیاز داشت. اخلاق و زمینه‌هایی که در ایشان بود، باعث می‌شد که زمینه پذیرش همه، برای ایشان بود. شما در سال ۵۹ در مراسم سالگرد مرحوم طالقانی در مسجد هدایت اشاره‌ای به وصیت‌های ایشان کردید.

شخصیت آقای جمی بیشتر در دوران جنگ و زمانی که آبادان به آن شکل در معرض خطر قرار گرفت، جلوه کرد. قبلاً همه علمای منطقه، فعال بودند و ما تفاوت زیادی را بین آنها نمی‌دیدیم.

صادرات نفت و سوخت که پیش آمد، تحمل رژیم تمام شد و لذا به روحانیت و به امام متوسل شد، در حالی که ما با آنها در حال مبارزه بودیم و شعار سقوط آنها را می‌دادیم، اما سران رژیم به قدری مستأصل شدند که به امام و روحانیت متوسل شدند و همین، نشانه اهمیت نفت و نقش آبادان است و این نقش را هم تا به آخر حفظ کردند.

نقش آقای جمی را در وحدت بخشیدن به قومیت‌های خوزستان که به ویژه در سال‌های جنگ، به نحو شایسته‌ای از آن بهره‌برداری شد، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

کاملاً معلوم بود که دشمنان انقلاب یکی از ابزارهای کار برای به شکست کشاندن نهضت به کار می‌گرفتند، مسئله قومیت‌ها بود که منحصر به اعراب هم نبود. در خوزستان هم زمینه مساعدی

نفوذ افکار انقلابی و شخصیت‌های انقلابی در آنجا چقدر بود؟

شخصیت آقای جمی بیشتر در دوران جنگ و زمانی که آبادان به آن شکل در معرض خطر قرار گرفت، جلوه کرد. قبلاً همه علمای منطقه، فعال بودند و ما تفاوت زیادی را بین آنها نمی‌دیدیم. البته آقای قائمی از لحاظ مدیریت، بزرگ‌تر آنجا بودند. سایر آقایان را هم نمی‌توانم رتبه‌گذاری کنم که به فعالیت‌های کدام یک می‌توان بیشتر بها داد. ما از مجموعه‌شان راضی بودیم و اینها هر وقت به قم می‌آمدند، از سوی نیروهای مؤثر حوزه مورد تکریم قرار می‌گرفتند.

از نقش آقای جمی در ایجاد زمینه‌های اعتصاب شرکت نفت و حفظ آن که به پیروزی منجر شد، چه خاطره‌ای دارید؟

اولین باری که شخصیت آقای جمی برجسته شد، در همان مقطع بود. اعتصاب شرکت نفت در سراسر خوزستان و به ویژه پالایشگاه عظیم آبادان که بخش اعظم سوخت کشور از آنجا تأمین می‌شد، در پیروزی انقلاب تأثیر بارزی گذاشت. من هر وقت که درباره عوامل مؤثر و تسریع‌کننده پیروزی انقلاب فکر می‌کنم، نمره بالایی به آبادان و کارکنان شرکت نفت می‌دهم، چون رژیم بقیه چیزها را به یک نحوی تحمل می‌کرد، ولی مشکل

آبادان از دیرباز، یکی از پایگاه‌های تبلیغاتی و دینی شما بوده است. علت این گزینش را بیان بفرمایید.

ما در آن ایام جاهای زیادی می‌رفتیم، مخصوصاً در ماه‌های رمضان و محرم. کارمان این بود. آبادان یکی از جاهایی بود که مکرر می‌رفتیم. علی‌هم‌داشست. یکی از علل هم این بود که در آن شرایط که اساساً به دلیل فشارهای رژیم، شرایط دشواری برای سخنرانی به وجود آمده بود، در آبادان شرایط مساعدتری وجود داشت. در آنجا آقایان علما فضا را خوب حفظ کرده بودند، از جمله مرحوم آقای قائمی مدیریت خیلی خوبی داشتند. بقیه آقایان، منجمله آقای صدر که شخصیت بارزی در آن منطقه بودند، آنجا را خیلی خوب اداره می‌کردند. شاه هم نسبت به آن منطقه ملاحظاتی داشت؛ چون توده‌های‌ها قبلاً در آنجا خیلی فعال بودند. محیط، کارگری بود و پالایشگاه نفت و مرزی بودن منطقه، بر حساسیت آن می‌افزود، لذا رژیم نمی‌خواست آنجا را متشنج کند و از سویی هم می‌دید که روحانیت آنجا نمی‌خواهد ماجراجویی کند و یک حدی از افشاگری‌ها و کارهای فکری و حرف‌های سیاسی را تحمل می‌کرد. عوامل دیگری هم در ذهن خود ما وجود داشتند، از جمله اینکه فکر می‌کردیم جوانان آن شهر نیاز به آگاهی دارند، چون توده‌های‌ها در آنجا فعالیت سابقه‌دار داشتند و خود ما برای آبادان اولویت قائل بودیم.

آشنایی شما با آقای جمی از چه مقطعی آغاز شد؟

من از همان اولین سالی که به آبادان رفتم، با همه آقایان روحانی آشنا شدم، چون روحانیون شاخص آنجا چند تایی بیشتر نبودند و یکی از آنها جناب آقای جمی بودند و ایشان را خیلی باصفا و صمیمی یافتیم. دیگران هم همین طور بودند. قبل از انقلاب مجموعه علمای آبادان برای ما دوست داشتنی بودند و همگی هم از آن به بعد از دوستان ما شدند. تاریخ آن سالی را که اولین بار به آبادان رفتم، الان یادم نیست و باید مراجعه کنم، ولی هر چه بود با همه آقایان آشنا شدیم و طرح رفاقت هم پیش آمد.

نقش آقای جمی در ایجاد زمینه مساعد برای

کار او فراتر از انتظار بود

حجت الاسلام جمی، انقلاب و پس از انقلاب در گفت و شنود «شاهدیاران» با آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی



درآمد

سخن گفتن در باره روزهای باشکوه مقاومت آبادان و نقش حجت الاسلام والمسلمین جمی در این حماسه به یاد ماندنی، از معدود موضوعاتی بود که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی را به گفتگو با شاهد یاران ترغیب کرد، خاطراتی که گویی غبار خستگی را از چهره ایشان زدود و لبخند رضایت را بر لبان ایشان نشانید.



گرفت، چه نقشی در آشناسازی نسل جدید با ارزش‌های انقلاب و آماده‌سازی آنها برای دفاع از این ارزش‌ها به هنگام ضرورت دارد؟

در مجموع تقدیر از انسان‌هایی که خدمت شایسته‌ای، از هر نوع، به جامعه، به کشور و به انقلاب می‌کنند، مروج راه‌های درست زندگی است. وظیفه ما این است که قدردانی کنیم و تاریخ با این چیزها زنده می‌ماند و الهامبخش است، چون اگر نگوییم، فراموش می‌شوند. شما فرض کنید اگر مراسم عاشورا هر سال برگزار نمی‌شد، چه پیش می‌آمد؟ در کربلا یک فاجعه‌ای روی داده بود و تمام می‌شد، مثل صدها فاجعه‌ای که در تاریخ اسلام داریم و فراموش شده‌اند. همین ذکر عاشورا، موجب حفظ آن شده است. البته واقعه عاشورا قابل مقایسه با جنگ ما نیست، ولی کلیت قضیه این است. انسان‌ها باید خدمات شایسته افراد را قدردانی کنند. قدرشناسی جزو ارزش‌های خوب است. کارهای آقای جمی از نوع کارهای تأثیرگذار در شرایط سیاسی و نظامی و دوران پرخطر تاریخ ماست. یعنی واقعا حد نهایت فداکاری است. هر کسی که آنجا می‌ماند، باید خود را آماده می‌کرد که هر لحظه گلوله خمپاره‌ای بیاید. من گاهی که در خیابان‌های آبادان راه می‌رفتم، در همان مدت کوتاه، صدای صفیر پرتاب خمپاره را بارها می‌شنیدم. کسی که می‌خواست آنجا زندگی و کار کند، درست مثل خط مقدم جبهه و شاید خطرناک‌تر از آن بود، چون در خط مقدم و در سنگرها، مسئله جنگیدن بود، اما در آبادان باید زندگی می‌کرد و همیشه خطر وجود داشت، بنابراین کسی که آنجا می‌ماند، بی تردید پیوسته آماده شهادت بود و این، ارزش بسیار بزرگی است و نباید بگذاریم فراموش شود. ■

در مجموع تقدیر از انسان‌هایی که خدمت شایسته‌ای، از هر نوع، به جامعه، به کشور و به انقلاب می‌کنند، مروج راه‌های درست زندگی است. وظیفه ما این است که قدردانی کنیم و تاریخ با این چیزها زنده می‌ماند

جنبه‌های اخلاقی، اسلامی و جهادی و همه چیز را تقویت کرد.

تأثیر روانی آقای جمی در آبادان به عنوان نماینده حاکمیت، در مسئولین در تهران چگونه بود؟

حضور ایشان بسیار الهام‌بخش بود. دعوت کننده به جهاد بود. نماد حیات مدنی آبادان بود. اکثر مردم آبادان از شهر بیرون آمده بودند، اما همین که می‌دیدند صفوف نماز جمعه قابل توجه است و آقای جمی هم آن گونه خطبه می‌خواند، به نظر موجب تقویت روحیه جهادی در طول دوران جهادمان شد.

به نظر شما نکوداشت‌هایی از قبیل آنچه که در مورد آقای جمی صورت خواهد

برای این کار وجود داشت. خوزستان نقش دوگانه‌ای را در انقلاب برای خود قائل بود. از یک سو به دلیل اعتصاب شرکت نفت و نقش مؤثر آن در انقلاب، خود را رکن محسوب می‌کرد و لذا کسانی که در پی ایجاد تفرقه و آشوب بودند می‌توانستند به آنها بگویند که شما باید مطالبات مهمی داشته باشید. نفوذ مجموعه روحانیت در آنجا بسیار کارآ بود.

هدف دشمن تسخیر آبادان بود. آیا تصور می‌کردید که آقای جمی بتوانند این گونه در آبادان مقاومت کنند؟

حداقل دستاوردی که دشمن برای خود متصور بود، تسخیر آبادان بود. آسیب‌پذیری آبادان به دلیل صنایع نفت هم این امید را در دل آنها بیشتر کرده بود که آبادان را قطعاً می‌گیرند. خرمشهری‌ها کار بزرگی کردند که مدتی آنها را در کنار دروازه شهر نگه داشتند و در این فاصله، کسانی که لازم بود از شهر بروند، رفتند و آسیب‌ها و خسارات انسانی، بسیار کمتر شد. به طور طبیعی کسی از بیرون انتظار نداشت که کسی مثل آقای جمی که برای دشمن حکم سیبل را داشت، در آن شرایط و در خط مقدم جبهه حضور داشته باشد. اگر ایشان می‌آمد این طرف آب و اهواز و شهرهای دیگر، کسی ایشان را سرزنش نمی‌کرد، کما اینکه دیگران آمدند و کسی هم حرفی نزد. آقای جمی کاری بیش از حد انتظار کرد و ماندن ایشان باعث شد کسانی که می‌خواستند بمانند و بجنگند و صحنه را خالی نکنند. البته نیروهای مسلح، ارتش، سپاه و نیروهای مردمی حضور داشتند و می‌جنگیدند، اما آن کسی که چهره‌ای مردمی داشت و مثلاً نماز جمعه را برگزار می‌کرد و مردم جمع می‌شدند و برای مردم کشور هم الهام‌بخش بود، ایشان بود. ماندن آقای جمی که تبلور ماندن مردم بود، حتی در برابر کسانی که به دلیل خطرناک بودن شرایط، ایجاد شبهه می‌کردند، مجوزی شد برای کسانی که می‌خواستند از خطر استقبال کنند. ماندن ایشان،





پذیرش درخواست شاهد یاران از سید حسن نصرالله برای ارسال پیامی به مناسبت دوازدهمین سالگرد شهادت دکتر شقاقی با محاصره کامل غزه توسط رژیم صهیونیستی و حملات مکرر آن قرین بود، اما ایشان به رغم گرفتاری و مشغله فراوان شاهد یاران را مورد لطف قرار دادند و پیام ذیل را برای ما ارسال کردند.



خاطرات اختصاصی علامه سید حسن نصرالله
دبیرکل حزب الله لبنان برای شاهد یاران



شهید شقاقی تا پایان در کنار انقلاب اسلامی ایستاد

در حالی که چشم‌پوشی از آنها، اعراب و مسلمانان را ناتوان، سرافکنده و خوار نگه می‌دارد، چشم‌پوشی از آن سه محور، اعراب و مسلمانان را در معرض یورش چپاولگران و غارتگران و فزون‌خواهان و تهاجم اشغالگران و زورگویان و تحت سلطه نظامی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی بیگانگان قرار می‌دهد.

این سه محور که شهید گرانمایه جان و زندگی خود را در راه آن فدا کرد عبارتند از:

اول: اسلام، زیربنای نهضت و عامل سربلندی امت
امت و این منطقه جغرافیایی حساس و حیاتی از جهان به منظور نهضت مجدد، بازسازی وحدت، پیشرفت و شکوفایی همه جانبه و داشتن جایگاه ویژه میان ملت‌های جهان و بر دوش گرفتن مسئولیت سنگین سازندگی زندگی برتر، توأم با سعادت، رفاه، ثبات، امنیت اجتماعی و تحقق اطمینان همگانی راهی جز بازگشت به اسلام ندارد. چرا که اسلام مبنای اعتقادی مردم، نظام زندگی و حیات اجتماعی، وابستگی فکری و فرهنگی و اصول مکتب‌رهایی‌بخش آنان را تشکیل می‌دهد. نخستین ابزار و شرط این وابستگی، خودداری از دامن زدن به اختلاف، تفرقه، پراکندگی و پرهیز از قرار گرفتن در دام فتنه‌انگیزی مذهبی میان شیعه و سنی و طرد اندیشه‌های خشونت‌بار و تکفیری است که آتش تعصب و کینه و شرارت و راه و روش خونین آن اندیشه مسلمانان را داغدار کرده است. شهید فتحی شقاقی، با اندیشه باز فرهنگی، روشنگرانه و اسلامی خود و به دور از تعصبات قومی، مذهبی، گروهی و منطقه‌ای، جهان‌بینی خود را متبلور ساخت. خط‌مشی خود را بر مبنای گفت‌وگو، همکاری، همزیستی و تکامل میان همه جریان‌ات مسلمان، ناسیونالیست و ملی‌گرا بر اساس حفظ یکپارچگی و رهنمون ساختن همه تلاش‌های زنده و امکانات بالقوه امت پایه‌گذاری

در فلسطین به روشنی تبلور و تجلی یافت، تا خط جهاد اسلامی، از سوی افکار عمومی به حقیقت و واقعیت انکار ناپذیر و الگو و سرمشق شناخته شود و بیت المقدس و مناطق پیرامون آن چه در لبنان و چه فلسطین به قبله‌گاه آزادی خواهان، و مردان شریف تبدیل گردد. و مجاهدان و سنگر نشینان اطراف آن مایه افتخار امت و سازندگان عظمت و عزت و پیش‌تازان آزادی و سربلندی قدس عزیز گردند.

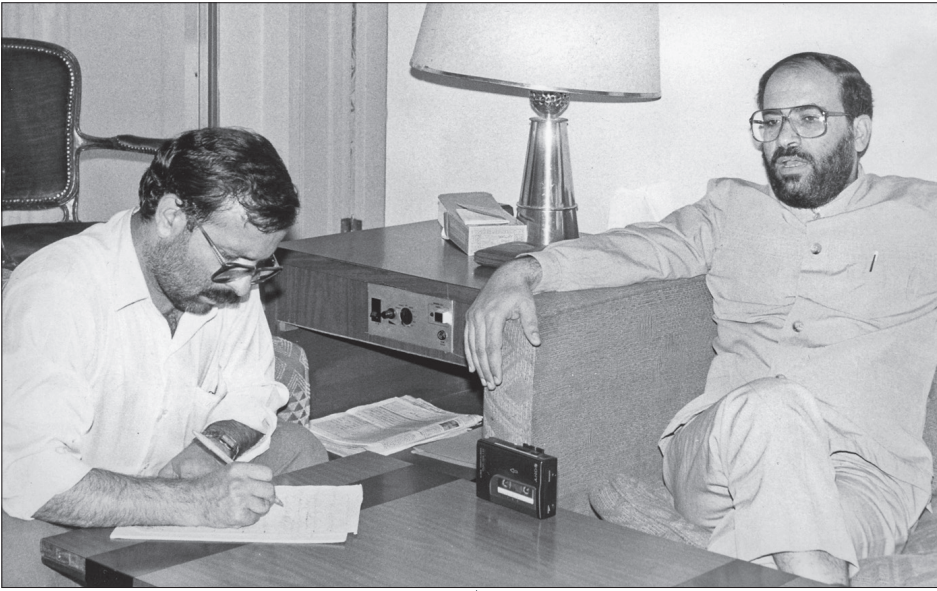
کسانی که از شخصیت و تجربه این شهید فرزانه، در روند فکر و اندیشه و جنبش و جهاد او شناخت دارند، به روشنی می‌دانند که شهید شقاقی همه تلاش، فکر، وقت و توان خود را روی سه محور متمرکز کرده بود. او با عزمی خستگی‌ناپذیر، اخلاص، صداقت، فداکاری، همه توان خود را برای تحقق اهدافش بر اساس آن سه محور به کار برد. این محورها به قدری با اهمیت هستند که برای تحقق آنها شایسته است انسان‌ها جان و مال و خون خود را نثار کنند. چرا که پایبندی به این سه محور، زمینه سازندگی، آزادی، استقلال، آینده درخشان، جایگاه توانمند، وحدت اعراب و مسلمانان را فراهم می‌کند.

شهید فتحی شقاقی، با اندیشه باز فرهنگی، روشنگرانه و اسلامی خود و به دور از تعصبات قومی، مذهبی، گروهی و منطقه‌ای، جهان‌بینی خود را متبلور ساخت. خط‌مشی خود را بر مبنای گفت‌وگو، همکاری، همزیستی و تکامل میان همه جریان‌ات مسلمان پایه‌گذاری کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم
آنچه که می‌خواهم درباره ابعاد شخصیت، و تجربه پر بار شهید دکتر فتحی شقاقی، در دوازدهمین سالگرد شهادتش بنویسم، از روی آگاهی و شناختی که از نزدیک از او داشتم دیدگاهم را بیان می‌کنم. چرا که به مدت هفت سال با یکدیگر دوستی صمیمانه داشتیم. از زمانی که در سال ۱۹۸۸ از فلسطین اشغالی به جنوب لبنان تبعید شد، تا سال ۱۹۹۵ که توسط عوامل جنایتکار موساد به دستور و با نظارت اسحاق رابین نخست وزیر پیشین دشمن صهیونیستی به شهادت رسید، به مدت هفت سال با یکدیگر دیدار و گفتگو می‌کردیم.

شهید شقاقی (ره) بنیانگذار جنبش جهاد اسلامی فلسطین، ضمن این که اندیشمندی توانا و تلاشگر مسلمان و اصیل بود، یکی از نخستین پیش‌تازانی به شمار می‌آید که جنبش اسلامی فلسطین را به میدان جهاد و مقاومت و رویارویی با طرح صهیونیسم در منطقه انتقال داد. او در حساس‌ترین، دشوارترین و خطرناک‌ترین مرحله از تاریخ معاصر امت اسلامی، و تاریخ منطقه عربی اسلامی، به مبارزه با اهداف و برنامه‌های رژیم صهیونیستی اصالت بخشید. با خون سرخ، فداکاری، شهادت، ایثار، بخشندگی، جهاد، مقاومت، بردباری، پایداری، اراده خستگی‌ناپذیر، شجاعت و صف ناپذیر، خردمندی و حسن تدبیر، مرحله نوینی را پایه‌گذاری کرد. مرحله‌ای که مجاهدان در آن اوج گرفتند، درخشیدند. پیروزی‌هایی که رزمندگان مقاومت در لبنان و فلسطین به ارمغان آوردند، دست‌آورد مرحله‌ای است که راه و رسم مقاومت در برابر اشغالگران و متجاوزان در آن استحکام یافت و نقش ارزنده جهادگران شاخه‌های نظامی وابسته به جنبش‌های اصیل و معاصر همچون حزب‌الله لبنان، جنبش جهاد اسلامی و جنبش مقاومت اسلامی (حماس)

■ شهید دکتر فتحی شقاقی در حال گفت‌وگو با خبرنگار روزنامه اطلاعات در تهران.



شهید دکتر فتحی شقاقی یکی از بنیانگذاران جنبش مقاومت جهادگرانه عصر حاضر است. او یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان و تئوریسین‌ها و از پیشگامان رهبران عملیاتی مقاومت بوده است. خداوند متعال، حیات او را با شهادت به پایان رساند

می‌کند. آخرین این پیروزی‌ها، پیروزی الهی و تاریخی و استراتژیک مقاومت اسلامی لبنان در رویارویی با تجاوزگری دشمن صهیونیستی در ژوئیه سال ۲۰۰۶ بوده است. این تجاوزگری کمتر از یک جنگ جهانی بر ضد حزب الله و مقاومت اسلامی لبنان نبوده است. این پیروزی، نتیجه پایداری و ایستادگی مردم ما بوده، و خداوند به ما کمک کرد و با لطف و توفیق و عنایت خود بر دل‌های ما آرامش نازل کرد.

بنابراین، تجربه ثابت کرده، مقاومتی که به ایمان متکی است و اولویت‌های مبارزه را تشخیص داده است، شایستگی تحقق پیروزی و بسیج و رستاخیز امت را دارد. مقاومت گزینه‌ای نیست که از میان گزینه‌های گوناگون آن را انتخاب کرده باشیم. چه در مسیر رویارویی با اشغالگری و تجاوزگری و سرنگونی طرح‌ها و توطئه‌های دشمنان، این سرنوشت حتمی و اجتناب‌ناپذیر ماست.

خلاصه کلام، به‌درستی که شهید دکتر فتحی شقاقی یکی از بنیانگذاران جنبش مقاومت جهادگرانه عصر حاضر است. او یکی از برجسته‌ترین اندیشمندان و تئوریسین‌ها و از پیشگامان رهبران عملیاتی مقاومت بوده است. خداوند متعال، حیات او را با شهادت به پایان رساند، و این مدال ارزشمند الهی را بر او منت نهاد، تا خون پاک او همچون چراغ فروزانی، روشنگر راه مجاهدان فی سبیل الله باشد، آن گونه که هنگام حیات با اندیشه و رفتار و روش خود روشنگر این راه بوده است.

ای ابا ابراهیم. خدای بزرگ تو را رحمت کند، بهترین پاداش را بر تو ارزانی نماید. سلام بر تو روزی که تولد یافتی.. روزی که شهید شدی.. و روزی که دوباره برانگیخته می‌شوی. ■

اشغالگران قرار دارد، و شبانه‌روز به مسجدالاقصی هتک حرمت می‌شود، جهاد.. چگونه می‌تواند جهاد واقعی باشد، اما فلسطین مقصد جهادگران و قبله انظار مجاهدان نباشد؟ مقاومت... چگونه می‌تواند مقاومت راستین باشد، اما جنگ با صهیونیست‌های غاصب برای توقف تجاوزگری آنها و رویارویی با اشغالگری آنها، عنوان اصلی و هدف نهایی مقاومت نباشد؟

شهید شقاقی، به‌روشنی درک کرده بود که امروزه مقاومت در برابر اشغالگران اسرائیلی در سرزمین فلسطین از برجسته‌ترین و شاخص‌ترین نوع جهاد است. او بر این باور بود که معادله «اسلام، فلسطین و مقاومت» تنها معادله‌ای است که از نظر آزادی‌خواهان و انسان‌های غیور و شریف امت، شک و تردید و شبهه ایجاد نمی‌کند. معادله «اسلام، فلسطین و مقاومت» از میان همه معادلات سیاسی، تنها معادله‌ای است که می‌تواند همه معادلات را دگرگون کند و پیروزی‌های درخشان و دستاوردهای ارزشمندی پدید آورد.

در پایان، احساس می‌کنم که شهید شقاقی میان ما حضور دارد، لحظه‌های تعالی و درخشندگی، چیدن میوه‌ها و برکات پیروزی‌های پی در پی در لبنان و فلسطین را تماشا

کرد. آنها را به سوی دفاع از حقوق و آرمان‌های امت و رویارویی با تهدیدها و چالش‌ها رهنمون ساخت. مردم را به شرکت همگانی و دوش به دوش هم در رستاخیز بزرگ رها بیخش فراخواند.

مرحوم شقاقی براساس این دیدگاه، از معدود کسانی بود که شتابان در کنار انقلاب اسلامی ایران ایستاد. این ایستادگی با صدور کتابی درباره امام خمینی (ره) به عنوان «امام خمینی تنها راه حل و جایگزین» تجلی یافت. شهید شقاقی که این کتاب را پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران منتشر ساخت، در آن امام خمینی (ره) را مرد قرن معاصر یاد کرد. او در طول حیات خود به پشتیبانی از انقلاب، دولت و رهبران جمهوری اسلامی ایران ادامه داد و انقلاب اسلامی را امید و آرزوی همه مسلمانان، صرف نظر از وابستگی‌های منطقه‌ای و مذهبی‌شان دانست.

دوم: فلسطین، عامل وحدت و رهایی امت

امروزه فلسطین محوریت و مرکزیت کشمکش میان امت و دشمنان غارتگر و استعمارگران، به‌ویژه آمریکا، هم‌پیمان استراتژیک رژیم غاصب و نامشروع صهیونیستی را تشکیل می‌دهد. چنانچه ادامه اشغال فلسطین، نمودار سرانجامی سقوط امت و بیانگر برتری طرح‌های سلطه‌گرایانه آمریکا و اسرائیل می‌باشد. آزادی این سرزمین از یوغ اشغالگران، نیز نشانگر ترقی، تعالی و توانمندی امت و فروپاشی و شکست امپراتوری شرور آمریکا و اعمار آن کشور به شمار می‌آید، چرا که استکبار، فساد انگیزی و طغیانگری روی کره زمین، امروزه در آمریکا تجلی یافته است. ما استقرار زرادخانه نظامی آمریکا در منطقه خویشت را سرآغاز تحمیل سلطه آمریکا بر سرتاسر جهان می‌دانیم.

نظر به جایگاه قدس و اهمیت و قداست آن برای مسلمانان جهان، صرف نظر از وابستگی‌های مذهبی‌شان، قضیه فلسطین، قضیه مرکزی و نماد وحدت سیاسی، دینی و جهادی آنان را تشکیل می‌دهد.

آری شهید فتحی شقاقی ابعاد و نقش پیوند سیاسی، دینی و جهادی مسلمانان پیرامون محوریت قدس را چنین شناخته و اندیشه و جهانبینی خود را بر این اساس متبلور ساخته بود.

سوم: نقش مقاومت در رویارویی با اشغالگری و تجاوزگری و گسترش آگاهی عمومی

در عصر حاضر، و در شرایطی که قدس عزیز، زیر یوغ





شخصیت جامع الاطراف شهید آیت‌الله صدر و نبوغ و ابتکارات علمی او که از نخستین سال‌های جوانی بروز و ظهور داشت، در سخن مرحوم علامه سید محمدحسین فضل‌الله جلوه و شکوه تازه‌ای می‌یابد و نکات مبهمی از زندگی آن شهید بزرگوار را آشکار می‌سازد. علامه فضل‌الله در مقطع تدوین یادمان شهید صدر، به پرسش‌های «شاهد یاران» به گونه مکتوب پاسخ گفت. روحش شاد.

درآمد



«شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر در عرصه علم و عمل» در گفت و شنود شاهد یاران با مرحوم علامه سید محمد حسین فضل‌الله

پشتیبان مطلق و بی‌چون و چرای انقلاب اسلامی بود

صدر در فقه و اصول و فلسفه، می‌تواند منشاء تأثیرات بسیار مثبتی در کل جهان اسلام باشد. علاوه بر اینها، نفس تلاش‌های روشننگر و مفید آقای صدر، مدت‌ها قبل از این تاریخ، موجب شده بود که به خودی خود، مرجعیت ایشان توسط بسیاری از افرادی که با شیوه‌های سنتی مرجعیت که در طول تاریخ وجود داشته، مخالف بودند، پذیرفته شود. کتاب‌های ارزشمند ایشان، از جمله «فلسفتنا»، «اقتصادنا»، «الانس المنطقیه لا الاستقرا» و همچنین دیگر کتاب‌های اصلی و فقهی و تقریراتی که بعدها از او چاپ شد، این زمینه را بیش از پیش تقویت کرد؛ بنابراین شاید بتوان ادعا کرد که مرجعیت آقای صدر، واجد یک ویژگی کمیاب بود و آن این که به جای اتکا به تبلیغ مریدان و علاقمندان، بیشتر منوط به پذیرش توانمندی وی در تصدی فکری و نظری جهان اسلام از سوی اندیشمندان مسلمان و عرب بود.

دیدگاه شهید صدر در باره انقلاب اسلامی بر چه پایه‌هایی استوار بود و علت این موضع‌گیری را چه می‌دانید؟

موضع ایشان نسبت به انقلاب اسلامی، پشتیبانی مطلق و بی‌چون و چرما بود. این موضوع به ویژه در تأیید شخصیت امام خمینی (ره) کاملاً روشن و آشکار بود.

شاگردان و مروّجین افکار ایشان در مقابل برخی از مخالفت‌ها اظهار می‌کردند که بسیاری از شاگردان بوده‌اند که برآستاد خود برتری داشته‌اند. البته حزب الدعوة هم نقش بسیار زیادی در روی آوردن بسیاری از مردم به تقلید از شهید صدر و پایبندی به مرجعیت ایشان داشت

ایشان به‌رغم اینکه عالم و مرجعی مستقل بود و طبیعاً به شخصیت دیگری اتکا نداشت؛ اما در سخن مشهور خود گفت، «در امام ذوب شویم، همان‌گونه که امام در اسلام ذوب شده است.» ایشان تحقق آرزوی بزرگ و دیرینه خود را در انقلاب اسلامی که بعد به حکومت اسلامی

سازمان‌های فرهنگی و حزبی و نقشی که ایشان در تکوین و تکامل این سازمان‌ها داشت، چه خاطراتی دارید؟

شهید صدر در آغاز به جنبش اسلامی به عنوان یک سازمان سیاسی توجه نداشت، ولی دیدارهایی که ایشان با برخی از شخصیت‌های اسلامی که عهده‌دار ایجاد این جنبش‌ها در سطح جامعه بودند، داشت و نسبت به تشکیل یک حرکت سازمان یافته در آینده، امیدوار بودند؛ روزنه‌ای را به سوی ایجاد یک تشکل و سازمان، در ذهن باز کرد. از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به شهید سید مهدی حکیم، شهید سید عبدالصاحب دخیل، شهید استاد محمد هادی سبیتی و شهید مرحوم شیخ عارف بصری و دیگران اشاره کرد. در دیدارهای ویژه‌ای که این افراد با آقای صدر داشتند، در مورد لزوم تشکیل یک سازمان اسلامی و وحدت بخش مبتنی بر خط ائمه (ع) تأکید می‌شد و این مسئله، سرآغازی برای تشکیل «حزب الدعوة الاسلامیه» شد. شهید صدر نقش بزرگی در تدوین پایه‌های فکری و اندیشگی و به‌طور ویژه، فقهی این تشکل داشت.

استقبال از مرجعیت شهید صدر در چه حد بود و در کشورهای شیعه نشین چه آثاری داشت؟

مرجعیت شهید آیت‌الله صدر، به شکلی محدود در بعضی از کشورها مثل لبنان، عراق و توسط برخی از شاگردانش که وی را از نظر علمی برتر از بقیه مراجع می‌دانستند، مطرح شد. شاگردان و مروّجین افکار ایشان در مقابل برخی از مخالفت‌ها اظهار می‌کردند که بسیاری از شاگردان بوده‌اند که برآستاد خود برتری داشته‌اند. البته حزب الدعوة هم نقش بسیار زیادی در روی آوردن بسیاری از مردم به تقلید از شهید صدر و پایبندی به مرجعیت ایشان داشت؛ زیرا این حزب به شکلی فراحزوی و با اندیشه‌ای نسبتاً باز، نیازهای جامعه را می‌دید و اعتقاد داشت که اجتهاد و شیوه بررسی‌های شهید



از چه مقطعی با شخصیت شهید آیت‌الله صدر آشنا شدید و در عرصه اندیشه و نظر، چه برجستگی‌هایی را در ایشان دیدید؟

ما با شخصیت آقای صدر از صحبت‌های رایج در محافل حوزه که پیرامون یک طلبه اهل علم و جوان و صاحب هوشی سرشار برای فراگیری دروس و تحقیقات حوزوی وجود داشت، آشنا شدیم. ظاهراً ایشان در محافل اهل علم، بحث‌های جالبی را مطرح می‌ساخت و همان‌ها موجب شده بود که قدرت نبوغ و درک او بر اهل حوزه آشکار شود و از این جهت کم‌کم به شهرت دست یابد.

فعالیت‌های فرهنگی ایشان از چه مقطعی آغاز شد و شما از آن مقطع چه خاطراتی دارید و اساساً شاخصه‌های نگرش فرهنگی ایشان کدامند؟

شهید صدر در دوران نوجوانی و بخشی از جوانی، بخش اعظم تلاش خود را متوجه پژوهش‌ها و تحقیقات علمی می‌کرد و فعالیت فرهنگی اسلامی گسترده‌ای نداشت. ایشان به تدریج در علم اصول، تحقیقات عمیق و ارزنده‌ای را انجام داد و به دلیل همین نگاه اصولی، از بسیاری از هم‌دوره‌های خود تمایز داشت. یکی از این ویژگی‌ها، تلاش برای پیوستن فلسفه قدیم از حشو و زوائد و آماده‌سازی و تقویت آن برای پاسخگویی به نیازهای زمان است.

در باره نقش شهید صدر در بستر سازی برای ایجاد

حاصل اندیشه‌ای متن و والا برای تشکیل حکومتی اسلامی است.

به نظر شما آثار شهید صدر غیر از تاثیری که بر نظام نوپای ایران گذاشتند؛ از نقطه نظر رویارویی با اندیشه‌های الحادی و التقاطی در کشورهای اسلامی و عربی چه تأثیراتی داشتند؟

کتاب‌های فلسفتنا و اقتصادنا به طور مشخص تأثیرات فراوانی در تقویت مبانی اسلامی در برابر مارکسیسم و نیز نظریه‌های فرهنگی و اقتصادی سرمایه‌داری موجود در آن زمان داشتند و از جمله نخستین کتبی بودند که تئوری‌های مذکور را به شکلی جدی به چالش کشیدند و بسا آنها به مقابله پرداختند. قبل از انتشار این کتاب‌ها تقریباً هیچ تجربه موفقی در این زمینه وجود نداشت. متأسفانه تحولات سیاسی و امنیتی آن دوره در جهان اسلام که بعدها هم تداوم پیدا کرد؛ مانع از نوآوری‌های اندیشمندان اسلامی شد و جز معدودی از متفکرانی که در خط شهید صدر بودند، در آثار دیگران نشانه‌ای از نوآوری و خلاقیت نبود و پس از وی به جز چند تن از اندیشمندان شاخص اسلامی در ایران و عراق کسی را نمی‌شناسیم که این قافله نوآوری و پاسخگویی به نیازهای زمان را پیش برده باشد و این واقعا سبب تأسف است.

از دیدگاه جنابعالی، مراکز علمی و دانشگاهی کشورهای اسلامی تا چه حد می‌توانند از عقاید و اندیشه‌های شهید صدر بهره برداری کنند؟

ما براین باوریم که مراکز علمی و پژوهشی جهان اسلام باید در حرکت فرهنگی خود از افکار خلاقانه و نوآوری‌های شهید صدر استفاده کنند. البته این اندیشه‌ها محصول چالش‌ها و شرایطی هستند که در دوره تولیدشان در عراق و کشورهای همجوار وجود داشته‌اند. بدیهی است که در حال حاضر شرایط جدیدی به وجود آمده و نوع مشکلات تغییر کرده است. آنچه که ما توصیه می‌کنیم، نه تکرار همان حرف‌ها که به کارگیری شیوه‌ای است که شهید صدر در مواجهه با این امواج فرهنگی اتخاذ می‌کرد. این سخن بدان معناست که اندیشه هر متفکری را باید در چهارچوب شرایط زمانی و مکانی خود بررسی کرد و نباید در چهارچوب آن تفکر، محصور ماند. اندیشه هر متفکری واجد ظرفیت‌ها و تجربیاتی است که می‌توان بخش‌هایی از آن را که متناسب با شرایط زمانی و مکانی هستند؛ اقتباس کرد و ضرورتی در به کارگیری کلیت آن نیست. شهید صدر افق‌های جدیدی را در جهان اندیشه و تفکر اسلامی به روی اندیشمندان پس از خود گشود. این متفکران باید این راه را به گونه‌ای بیمایند که پاسخگویی تحولات در اندیشه معاصر و چالش‌های تئوریک که پس از تاسیس حکومت اسلامی ایران پدید آمده‌اند، باشند؛ زیرا ما برای ایفای وظایف دینی و اجتماعی خود در شرایط جدید، به نقد تجربه‌های گذشته و بهره‌برداری از آنها به تناسب وضعیت فعلی نیازمندیم.

به هر حال به اعتقاد من، فقدان شهید صدر، ضایعه بسیار سنگینی است؛ زیرا این مرد بزرگ با اندیشه خلاق خود می‌توانست از بسیاری از معضلات گره‌گشائی کند و بسا نوآوری‌های راه‌های جدیدی را فرا روی اندیشه اسلامی بگشاید.

سلام علیک یوم ولد و یوم مات و یوم بیعتا حیاً. ■



دارد و شیوع این فکر و قوت گرفتنش، با توجه به حضور عالم نواندیش و تحوّل گرایی چون شهید صدر، بی‌تردید رژیم عراق را نگران می‌کرد.

آیا الگوی شهید صدر برای حکومت اسلامی عراق با توجه به شرایط اقلیمی و سیاسی و فرهنگی و مذهبی عراق طراحی شده بود؟

با بررسی آثار شهید صدر، به ویژه مطالبی که ایشان با عنوان «الاسلام یقود الحیاه» نوشته، در می‌یابیم که ایشان برای حکومت اسلامی، اعم از دولت اسلامی در ایران و حکومتی که قرار بود در آینده در عراق به وجود آید، برنامه‌ریزی کلی کرده بود؛ چون اصول اساسی اسلامی قابل تغییر نیستند و برای همه شرایط، یکسانند. البته شهید صدر در نظریه‌پردازی خود در مورد دولت اسلامی، کاملاً مستقل بود و طبیعتاً اگر حیات وی ادامه پیدا می‌کرد؛ ممکن بود به راهکارهایی متفاوت با آنچه که حکومت جمهوری اسلامی بر مبنای آن پایه‌ریزی شده است؛ دست یابد. به هر حال در جهان معاصر، سیر تغییرات به قدری شتابان است که یک عالم دینی باید پیوسته در جریان آخرین تحولات باشد تا بتواند دیدگاه اسلام را در باره موضوعات مختلف استنباط کند. شهید صدر با علم به تفاوت‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران و عراق، در کلیات و اصول کلان، بین آنها تفاوتی قائل نبود. طرح پیشنهادی وی برای ایران و عراق،

با بررسی آثار شهید صدر، به ویژه مطالبی که ایشان با عنوان «الاسلام یقود الحیاه» نوشته، در می‌یابیم که ایشان برای حکومت اسلامی، اعم از دولت اسلامی در ایران و حکومتی که قرار بود در آینده در عراق به وجود آید، برنامه‌ریزی کلی کرده بود؛ چون اصول اساسی اسلامی قابل تغییر نیستند و برای همه شرایط، یکسانند.

تبدیل شد.

یکی از فرق‌های اساسی آقای صدر با دیگر فقها این بود که آنها در محدوده یک سلسله مفاهیم و موضوعات نظری و ذهنی محصور مانده بودند، اما شهید صدر از همان ایامی که در صدد برآمد مبانی فکری و اقتصادی اسلامی را تبیین کند، معتقد بود که دین برای ساختن اجتماع آمده و طبیعتاً هر آنچه که فقها در طول تاریخ تبیین کرده‌اند، باید به شکل کلان در جامعه اجرا شود، به همین دلیل نسبت به حرکت اسلامی در ایران، بسیار خوش‌بین بود و همه نوع مساعدتی کرد تا این حرکت در مسیری صحیح پیش برود. شاید تأیید مطلق او از انقلاب اسلامی و نیز پیام امام خمینی (ره) خطاب به وی موجب

گردید که رژیم خودکامه عراق، او را خطر بزرگی برای موجودیت و دوام خود تلقی کند. متأسفانه این مسئله، موجب بروز تحولاتی منفی علیه وی در عراق شد و فشارها را علیه او تشدید کرد و سرانجام به بازداشت و شهادتش منجر شد. طبیعتاً این اقدام ناشی از ترس رژیم خودکامه عراق از وقوع انقلاب اسلامی در عراق و رویدادهای مشابه با ایران بود. مردم عراق پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌رغم اختناق و فشار شدید، جرئت اندیشیدن به این مسئله را یافتند که امکان تغییر شرایط در آنجا هم وجود



بیروت، شهید آیت‌الله سید محمد باقر صدر در کنار پسر عموی خود امام موسی صدر



بهلول و واقعه گوهر شاد

خاطرات اختصاصی آیت الله العظمی سید عزالدین حسینی زنجانی

گوشت و پوست و استخوان من از این دین است. اگر در مقام بیان احکام این دین کوتاهی بکنم، انصافاً در هر مرام و مسلکی مرا آدم ناسپاس و حق ناشناسی می‌دانند و حق دارند مرا جلوی توپ بگذارند.»

ابوی نقل می‌کردند که: «این حرف من خیلی این سرهنگ گرفت و گفت: برای آقا چای بیاورید. من گفتم: چای نمی‌خواهم. سرهنگ تصور کرد می‌ترسم مسموم بشوم. گفتم: نه، چای شما چای جالبی نیست، چون برای ما بهترین چای‌های لاهیجان را می‌آورند. من مطمئنم شما از آن چای‌ها ندارید، بنابراین نمی‌خورم.»

قضیه مسجد گوهرشاد هم در همین دوران اتفاق افتاد. من سن کمی داشتم و در زنجان بودم، منتهی اخبار توسط مؤمنینی که برای زیارت به مشهد مشرف می‌شدند، به ما می‌رسید. خاطر هم هست که بعد از آن واقعه، وقتی با پدرم به مشهد مشرف شدیم، آقای محترمی از مریدان ابوی، ما را برد و جایی را نشانمان داد و گفت: «در اینجا خندقی کنده و همه کشته‌های مسجد گوهرشاد را دفن کرده‌اند.» الان هم با وجود اینکه سال‌ها گذشته و اسنادی هم رو شده، هنوز به درستی معلوم نیست در آن حادثه چند نفر کشته شدند. شهود عینی می‌گویند در آن حادثه خیلی‌ها کشته شدند، چون عده زیادی در صحن شریف جمع شده بودند.

به هر حال سال‌ها گذشت و در سال ۱۳۵۰ شمسی ما در زنجان سخنرانی تندی علیه شاه کردیم و مثلی هم زدیم که آنها آن مثل را بر شاه تطبیق و لذا ما را به مشهد تبعید کردند.

این در زمانی بود که مرحوم آقای بهلول «رحمه‌الله علیه» از زندان افغانستان آزاد شده، به مصر و عراق رفته و به ایران برگشته بود. من این بزرگوار را در آن مقطع دیدم و از او پرسیدم: «داستان از چه قرار بود؟» ایشان گفت: «در آن سه چهار روزی که با مردم در مسجد گوهرشاد جمع شده و بست نشسته بودیم، فقط برای نماز از منبر پائین می‌آمدم و دائماً بالای منبر و مشغول سخنرانی بودم.»

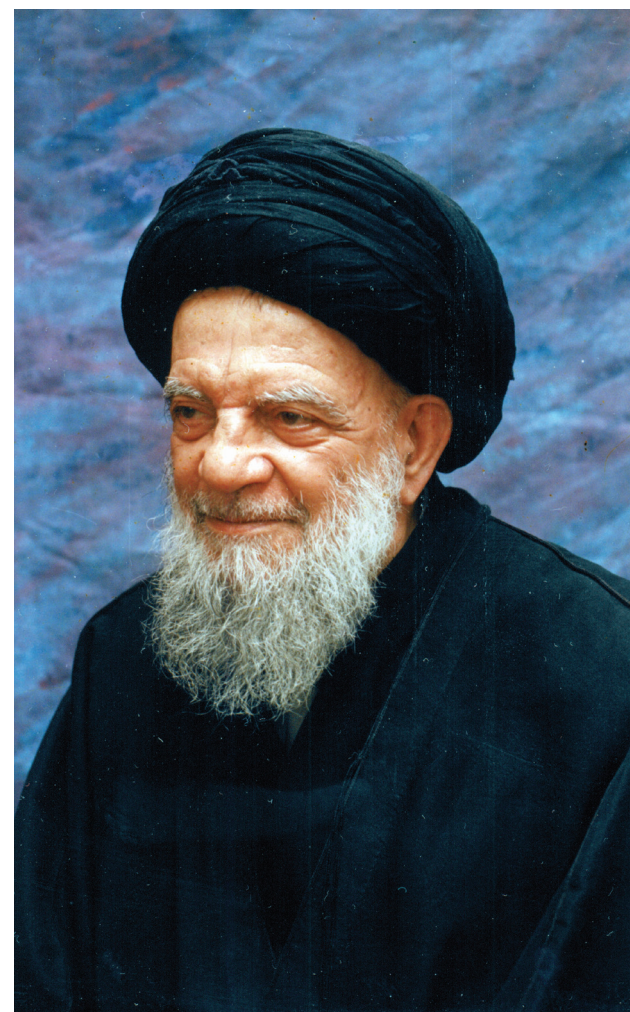
وقتی آن حادثه اتفاق افتاد، ظاهراً عده‌ای از مسئولین و مردم که به او ارادت داشتند، به ترتیبی او را فراری داده بودند که به افغانستان می‌رود و حدود ۳۰ سال در آنجا گرفتار می‌ماند. می‌گفت که او را در زندان‌های سختی هم نگه می‌داشتند و نقل می‌کرد یکی از زندان‌ها پر از مورچه‌های گزنده‌ای بود که از نظر آسیب زدن بدتر از زنبور بودند. او این قدر سختی کشیده بود، با این همه روحیه بسیار خوب و توکل بسیار بالایی داشت و به همین خاطر توانسته بود تحمل کند و عمر بسیار طولانی قریب به ۱۰۰ سال داشت. اهل سیر و سلوک بود و بر اذکار و نوافل و عبادات و تبلیغ معارف دین مداومت داشت و از نظر طاقت و توانائی هم آدم نامتعارفی به حساب می‌آمد. به هر حال این بزرگوار از نوادر روزگار ما بود. رحمه‌الله علیه رحمة واسعة ■

اینکه از این فرصت استفاده و جایگاهی پیدا کند، برای خوشامد رضاخان گفته بود که ما سندی برای ضرورت حجاب نداریم. رضاخان هم به فتوای این گونه افراد استناد می‌کرد. همیشه آدم‌ها و گروه‌هایی که می‌خواهند با دین ستیزه کنند، نمی‌آیند بگویند ما با اصل دین مخالف هستیم، بلکه به حرف‌های شاذ و نادر این سنخ افراد استناد می‌کنند. خاطر هم هست که وقتی از پدرم در مورد رضاخان استفتا کردم، ایشان حکم به ارتداد او داد، چون حجاب از ضروریات دین است و رضاخان منکر آن و بنابراین مرتد بود. آن روزها جو وحشتی سایه انداخته بود و برخی از روی مصلحت‌سنجی یا اشکالاتی که در ذهنشان بود، از پدرم در باره این فتوای که داده بود، سؤال پرسیدند. ایشان گفتند: «من در ارتداد رضاخان شک ندارم، بلکه شک دارم در کسی که در ارتداد و کفر رضاخان شک داشته باشد.» این فتوای ایشان بازتاب‌هایی هم داشت. خاطر هم هست در همان ایام، ایشان کاغذی به یکی از بستگانمان در زنجان نوشته بود که مراقب حجابتان باشید و حجاب را رعایت کنید. شاید احتمال داده بود که آن قوم و خویش ما آن طور که باید رعایت در امر حجاب ندارد. شهربانی مرکز ایشان را خواست و چند بار احضارشان کرد و ابوی نرفتند، ولی آخر الامر مجبور شدیم با هم به تهران برویم.

یک روز صبح که ایشان برای بازپرسی به شهربانی رفتند، تا ظهر منتظر شدیم و ایشان نیامدند. ساعت ۳ بعد از ظهر بود که یک نفر از طرف ایشان آمد و گفت: «آقا گفته‌اند

عمر بسیار طولانی قریب به ۱۰۰ سال داشت. اهل سیر و سلوک بود و بر اذکار و نوافل و عبادات و تبلیغ معارف دین مداومت داشت و از نظر طاقت و توانائی هم آدم نامتعارفی به حساب می‌آمد. به هر حال این بزرگوار از نوادر روزگار ما بود.

من کارم در اینجا تمام شده و به‌رمی‌گردم». وقتی ایشان برگشتند و ماوقع را پرسیدیم، فرمودند: «واقعاً حق با شارع مقدس است که فرمود «النجاة فی الصدق». در شهربانی سرهنگ جوانشیری بود که کاغذی را که برای یکی از قوم و خویش‌ها در زنجان فرستاده بودم، آورد و گذاشت جلوی من و گفت این را شما نوشته‌اید؟ گفتم: بله. گفت: مگر نمی‌دانید اعلیحضرت حجاب را منع کرده؟ شما چرا به حجاب توصیه کرده‌اید؟ جواب دادم: من کاری به این ندارم که دین اسلام و احکامش حق هست یا نیست. تمام



اقدامات رضاخان به الزام مردم در پوشیدن لباس‌های متحدالشکل و پس از آن کشف حجاب مقدماتی داشت که سعی می‌کنم به آنها اشاره کنم. می‌دانید که رضاخان در آغاز سلطنتش زیاد تظاهر به مذهب و علاقه به علما می‌کرد، اما به‌مرور و پس از آنکه پایه‌های سلطنتش تحکیم شد، باطن خود را نشان داد.

علاوه بر این یکی دو تا اتفاق هم موجب شد که او خیانت بیشتری از خود نشان بدهد. یکی از آنها سفر به ترکیه بود که آتاتورک روی او تأثیر زیادی گذاشت، چون او قبلاً در آنجا همین کارها را کرده بود. خاطر هم هست عده‌ای از مؤمنین که بعدها به نجف و به دیدن آیت‌الله حکیم آمده بودند، نقل می‌کردند که در ترکیه قبرهای چند طبقه‌ای هست که مربوط به علماست و آنها کسانی هستند که حاضر نشدند زیر بار قانون لباس متحدالشکل بروند و آتاتورک کلاه شاپو را با میخ بر سر آنها کوبید و جمع زیادی از علما را به این شکل شهید کرد که الان مقابر آنها هست.

هنگامی که رضاخان از آن سفر برگشت، سلسله اقداماتی از جمله اجبار لباس متحدالشکل و کشف حجاب را شروع کرد. او در این مورد هم می‌خواست برای خودش مستمسکی درست کند و حرف‌هایی هم می‌زد و می‌گفت دین به لباس نیست و به دل آدم هست و از یکی دو نفر آدم‌های دین‌فروش هم مجوزهایی را دریافت کرد. سیدالعلمائی در تبریز بود که تا آن تاریخ آدم محترمی بود. خاطر هم هست یک بار که او می‌خواست از زنجان عبور کند، اکثر مردم زنجان به استقبالش رفتند. رضاخان چون خودش در زمینه‌های گوناگون و به‌خصوص مسائل دینی شعور نفی و اثبات نداشت، از او سؤال کرده بود که آیا حجاب در قرآن یا سنت هست یا نه؟ او هم به خاطر



آیت‌الله کاشانی زمینه‌ساز انقلاب اسلامی بود

خاطرات اختصاصی آیت‌الله حاج شیخ احمد مجتهدی تهرانی



را ایجاد بکند، چون دستگاه انتظامی و ساواک به رفت و آمدهای منزل ایشان حساس بودند. ایشان در جواب من با لحن جالب و مطایبه آمیزی فرمودند، «ریاست نمی‌گذارد پیش من بیائی؟» این برای من بسیار جالب بود. یک بار هم پدر یکی از فضلاء حوزه مان، جناب آقای حبیبی را به ایشان معرفی کردم و گفتم که فرزندان ایشان، همگی متدین هستند و خوب تربیت شده‌اند. ایشان در پاسخ به این سخن من نکته‌ای را گفتند که از ذکر آن معذورم، ولی تا همین امروز یادآوری آن، مارا شاد می‌کند. به هر حال بیان و خوش محضر بودن ایشان برای عموم طبقات، جذاب بود.

آیت‌الله کاشانی اعتقاد داشتند که همه علما بر اساس سنت پیامبر وظیفه دارند در ریاست دخالت کنند و هیچ عالمی نمی‌تواند نسبت به این مسئله بی‌تفاوت باشد. خود ایشان هم با آنکه مشکلات زیادی برایشان ایجاد شد، هیچ وقت این اصل و پایبندی به آن را ترک نکردند و در سخت‌ترین شرایط، حاضر نشدند از این عقیده دست بردارند. یادم هست که ایشان را به قلعه فلک الافلاک در خرم آباد

از ویژگی‌های آیت‌الله کاشانی یکی این بود که به رغم حضور گسترده در صحنه مبارزات، نسبت به تعظیم شعائر اسلامی، به شدت پایبند بودند و این را در مقام عمل نشان می‌دادند

تبعید کرده بودند. این قلعه بر قله یک کوه قرار داشت و من آنجا رفته بودم و می‌دانستم که چه شرایطی دارد، با این وصف، ایشان همه اینها را تحمل می‌کردند و حاضر نبودند از اعتقادشان دست بردارند. آن داستان معروف را هم که از زبان امام شنیده‌اید که در همان قلعه، فردی از امرای شهربانی از طرف دستگاه، به ایشان گفته بود، «شما در سیاست دخالت نکنید و خودتان رابه زحمت نیندازید.» ایشان بلافاصله فرموده بودند، «خیلی خری، اگر من در سیاست دخالت نکنم چه کسی دخالت کند؟» یک بار امام در جماران، این داستان را تعریف کردند که غریب‌خنده حضار را به همراه داشت.

به هر حال شخصیت مقتدر ایشان چه از نظر علمی و چه از نظر سیاسی، در تهران وزنه‌ای بود. شخصیت مقتدر و محکمی داشتند و به هر حال مورد توجه و احترام قاطبه ملت بودند. ما هم به علت نزدیکی بودن مدرسه و محل سکونتشان، با آیت‌الله کاشانی انس داشتیم و از علاقمندان ایشان بودیم. ■

شهادت امام صادق(ع) که تا کنون هم ادامه دارد، یکی از یادگارهای ارزشمند ایشان است. البته ایشان خودشان مجلس نمی‌رفتند. شان ایشان بالاتر از این بود که بروند در مجلس بنشینند. نایب می‌فرستادند و از طریق نوایشان این را به نمایندگان اعلام و نمایندگان هم آن را تصویب کردند. من هر سال در سالروز شهادت امام صادق(ع) که طبق معمول همیشه در حوزه علمیه ما مجلس عزاداری بزرگی برگزار می‌شود، به همین دلیل از ایشان یاد و برایشان طلب مغفرت می‌کنم و در طول این سال‌ها، همیشه به این کار ادامه داده‌ام.

از دیگر ویژگی‌های آیت‌الله کاشانی این بود که نسبت به علم، علما و روحانیون احترام زیادی قائل بودند و من جلوه‌هایی از این احترام را از نزدیک دیده‌ام. این احترام، بسیار بارزتر از احترامی بود که ایشان نسبت به سیاسیون ابراز می‌کردند. یک شب روزه ای در منزل ایشان برقرار بود و من هم به اتفاق یکی از دوستان، رفیقیم و شرکت کردیم. نحوه برخورد و تفاوت رفتارشان با سیاستمداران و روحانیون، حتی در حد یک طلبه عادی، بسیار جالب بود. برخی از سیاستمداران، وکلای مجلس، چهره‌های شاخصی که در آن زمان، مردم آنها را خوب می‌شناختند، وقتی وارد مجلس می‌شدند، آیت‌الله کاشانی همان طور که نشسته بودند، با اشاره دست به او می‌فرمودند که برو و در جای مناسب بنشین، اما در همان مجلس، وقتی یک طلبه عادی وارد مجلس می‌شد، به احترام او، تمام قد می‌ایستادند و این، نوع نگاه ایشان به روحانیون و احترام و تکریمی بود که برای آنها قائل بودند. من نظیر چنین برخوردی را هم یک بار در منزل مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی دیده‌ام. ایشان در مواردی که برخی از مسئولین شهری قم و حتی برخی از مقامات کشوری وارد مجلس می‌شدند، بلند نمی‌شدند، ولی وقتی یک طلبه جزء وارد مجلس می‌شد، با آنکه نمی‌توانستند از جا بلند شوند و کسانی باید زیر بغلشان را می‌گرفتند، به احترام آن طلبه و به سختی از جا بلند می‌شدند و به این شکل احترام خود را نسبت به اصل علم نشان می‌دادند.

مرحوم کاشانی بسار خوش محضر بودند و به رغم این که در مجالس ایشان، مطالب سودمندی مطرح می‌شد، اما محضر ایشان از مطایبه و طنز هم خالی نبود و همین هم جذابیت زیادی به ایشان می‌داد. گاهی اوقات مطالبشان را در قالب مطایبه و به کنایه بیان می‌کردند. خاطرهم هست یک روز که ایشان به مدرسه ما تشریف آوردند، خدمتشان رفتم و از ایشان عذرخواهی کردم که نمی‌توانم زیاد به منزلشان رفت و آمد کنم، چون اشتغالات زیادی داشتم. آن دوره، اوج کار ما در تأسیس این حوزه بود و از آن گذشته، رفت و آمد ما به آنجا ممکن بود مشکلاتی

من معتقدم که انقلاب اسلامی پدیده‌ای است که ریشه در اعماق تاریخ شیعه دارد و به مرور زمان و با مجاهدات علمای مبارز به تکامل رسیده است. ریشه انقلاب ما بی‌تردید در نهضت حسینی است که با ایشار و از خودگذشتگی مجاهدین بزرگ رشد پیدا کرده و همچون کودکی که مراحل مختلف را طی می‌کند، به تدریج کمال یافته است.

یکی از چهره‌هایی که در ایجاد زمینه برای این نهضت و رشد آن نقش داشت، مرحوم آیت‌الله کاشانی بود که در آن سال‌های سخت، مجاهدات مؤثر و قابل تقدیری را انجام داد و او هم این سیر تکاملی را تسریع کرد. نهضت امام، مثل روحی بود که به کالبد مجاهدات طولانی علما در طول تاریخ دمیده شد و آن را به ثمر رساند، بنابراین هرگز نباید نقش علمای مجاهدی چون آیت‌الله کاشانی را در بسترسازی برای ایجاد انقلاب اسلامی از یاد ببریم و همیشه باید قدردان آنها باشیم.

آیت‌الله کاشانی سابقه مبارزه بسیار طولانی با استعمارگران، به ویژه استعمار انگلیس داشت و این را یکی از فصول مهم زندگی خود می‌دانست. کسانی هم که با او ارتباط داشتند، در این باره داستان‌های زیادی شنیده‌اند. در مورد همکاری با مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در نوره عراق، خود من یک بار حضور داشتم که ایشان این رویداد را برای اطرافیان نقل می‌کردند. در اوایل روزهای زندگی، هنگامی که ایشان در بیمارستان بازرگانان بستری بودند، آقای دکتر محمود کاشانی که مدتی هم در حوزه علمیه ما تحصیل می‌کرد، آمد و مرا به دیدن ایشان برد. وقتی رسیدم، دیدم ایشان برای عده‌ای از اطرافیان، جریان مبارزات عراق را نقل می‌کنند و به پایان نقل خود رسیده بودند و من این فراز را با همان لحن و لهجه شیرین شنیدم که فرمودند، «در پایان آن انقلاب، من پدر انگلیسی‌ها را در آوردم!» نحوه بیان این جمله و حالتی را که در آن لحظه در چهره ایشان وجود داشت، هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم.

از ویژگی‌های آیت‌الله کاشانی یکی این بود که به رغم حضور گسترده در صحنه مبارزات، نسبت به تعظیم شعائر اسلامی، به شدت پایبند بودند و این را در مقام عمل نشان می‌دادند که من به نمونه‌هایی از آنها اشاره خواهم کرد. در دوران ریاست ایشان بر مجلس شورای ملی، ایشان به پیشنهاد برخی از بازاری‌های متدین و برخی از علمای تهران، برای اولین بار، سالروز شهادت امام جعفر صادق(ع) را در کشور، تعطیل رسمی اعلام کردند. تعطیلی

دقت نظر، صداقت، انصاف و بیطرفی از شاخصه‌های بارز بیان رویدادهای تاریخی توسط مرحوم استاد علی دوانی بود، از همین رو می‌شود با اعتماد و اتقان فراوان به گفته‌ها و نوشته‌های او استناد کرد. آن بزرگوار بارها «شاهد یاران» را مضمون لطف خویش ساخت، که آنچه پیش روی شماست، یکی از همان موارد است.

خانواده‌های شهدا در صدر اسلام در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی

رسیدگی به ایثارگران، از جنگ بدر آغاز شد

نخستین نشانه‌های رسیدگی به خانواده‌های شهدا، مجروحین و اسرا را در تاریخ اسلام در کدامین فرازهای تاریخی می‌توان یافت.

بسم الله الرحمن الرحيم. نخستین نشانه‌ها را میتوان در جنگ بدر جستجو کرد. در این جنگ، چهارده نفر شهید شدند که پیامبر دستور فرمودند در همان جا دفن شوند. هفتاد مجروح و هفتاد اسیر را هم به مدینه آوردند. اسرا غالباً از اعیان مکه بودند و پیامبر به انصار فرمودند که از آنان خوب پذیرایی کنند و انصار هم حقاً سنگ تمام گذاشتند. پیامبر به اسرا فرمودند آنهایی که سواد دارند به کودکان مدینه سواد بیاموزند و آزاد شوند و به مردم مکه هم پیغام داد برای هر یک از اسرا، ۴۰۰۰ دینار بیاورند و اسیرشان را آزاد کنند.

در جنگ احد در تمام مدینه، صدای گریه و شیون از خانه‌ها بلند بود، اما از خانه حمزه صدایی نمی‌آمد. پیامبر به زنان مدینه امر فرمودند ابتدا در خانه حمزه عزاداری کنند و سپس برای کشتگان خود به عزاداری بپردازند. از حمزه دختری باقی مانده بود که به دستور پیامبر، به خاله‌اش تحویل داده شد. تاریخ درباره اینکه به مجروحین جنگ که تعدادشان هم زیاد بود، چگونه میرسدند، کاملاً مبهم و مجهول است. اوایل هم دست پیامبر کاملاً خالی بود و هر کسی در خانه‌اش به هر کیفیتی که بود از مجروح خود مراقبت می‌کرد. حضرت زهرا (س) همیشه مشغول مداوای زخم‌های حضرت علی (ع) بودند.

با توجه به ابهامی که به‌ویژه در این زمینه وجود دارد، با عنایت به این که عمری را صرف پژوهش‌های تاریخی کرده‌اید، خودتان حدس می‌زنید که حضرت رسول (ص) نسبت به این مسئله چه واکنشی نشان می‌دادند؟ قطعاً با توجه به شناختی که از سیره رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار داریم، آنان پیوسته به خانواده‌های شهدا و مجروحین سر می‌زدند، آنان را دلداری می‌دادند، برایشان دعا می‌کردند و تا جایی که در توان و قدرتشان بود، مسائل و مشکلات آنان را حل میکردند، اما همانطور که ذکر کردم، در دوره‌های نخست و در غزوه‌های اولیه، مسلمانان با حداقل امکانات می‌جنگیدند و همه در مضیقه مالی قرار داشتند. البته اشارات اندکی هم در تاریخ هست که اعیان شهر، گاهی برای این خانواده‌ها هدایایی می‌فرستادند.

آیا از خدمات افراد ثروتمند، شاهد مثالی وجود دارد؟ بله. خانم ثروتمندی در مدینه خانه نسبتاً بزرگی داشت و به دستور پیامبر (ص) از مهمان‌هایی که از شهرهای دیگر می‌آمدند، پذیرایی می‌کرد و صورت هزینه‌ها را به پیامبر می‌داد. این خانه به اصطلاح امروزی‌ها، چند منظوره بود، یعنی در اوقات مقتضی می‌شد از آن به عنوان بیمارستان هم استفاده کرد.

رفتار حضرت رسول (ص) با زنان اسیر چگونه بود؟ در یکی از جنگ‌ها، در میان زنان یهودی که اسیر شده بودند،



زن بسیار زیبایی به نام صفیه، دختر حبی بن احطب هم حضور داشت که شوهرش در جنگ کشته شده بود. پیامبر به بلال دستور فرمود که زنان یهود را به جای امنی هدایت کند و به ویژه سفارش کرد که این زن دارای منزلت بالایی است و با او

مطابق شئوناتش رفتار شود. بلال بیفکری کرد و زنان را از مقابل کشته‌شدگان عبور داد که حضرت رسول (ص) سخت به او نهییب زد که چرا به وضعیت پریشان آنها توجه نکرده است. صفیه همسر موقت حضرت رسول (ص) شد و حظه و عایشه سخت به او حسادت می‌کردند و یهودیزاده صدایش می‌زدند. حضرت رسول (ص) به او که بسیار ناراحت بود فرمودند به آنان بگو که من، هم شویم پیامبر است و هم جدم حضرت موسی (ع) پیامبر بود و به این ترتیب عایشه و حظه را به سکوت و ادار کردند.

در مورد اسارت دختر حاتم طایی مطالبی را ذکر کنید. در سال هشتم بود که پیامبر دستور حمله به قبیله طی (قبیله حاتم طایی) را صادر فرمودند. عدی، پسر حاتم طایی، قلاً مسیحی بود ولی اعتراف نمی‌کرد. در این جنگ، دختر حاتم اسیر شد و عدی فرار کرد. سپاه اسلام بتخانه او را ویران کرد و خمس غنائم جنگی را برای پیامبر، کنار گذاشت و بقیه را به نسبت ۲ به ۱ بین سوارها و پیاده‌ها تقسیم کردند. دختر حاتم را به همان خانه‌ای که ذکر کردم بردند تا ببینند تصمیم پیامبر درباره او چیست. می‌گویند که بسیار دختر شجاع و سخنوری بود. هنگامی که همراه با سایر اسرا در محضر پیامبر حاضر شد، گفت: «پدرم مرده، سرپرستم فرار کرده و من تنها مانده‌ام. منت بر من بگذار و آزادم کن. خدای آسمان‌ها بر تو منت بگذارد.» پیامبر پاسخی ندادند و عبور کردند. فردای آن روز بار دیگر همین وضع پیش آمد و حضرت علی (ع) از پشت سر پیامبر به دختر حاتم طایی اشاره کرد که درخواستش را تکرار کند و او نیز چنین کرد. پیامبر فرمودند که از او در نهایت احترام پذیرایی کنند. سپس دستور دادند بستگانش را خیر کنند. دو سه روز بعد عمومی او آمد. جامه زیبایی بر دختر پوشاندند، سپس شتر و چند گوسفند شیره به او دادند و او را با شکوه و جلال خاصی به سوی قبیله‌اش

راهی کردند. این رفتار خارق‌العاده رسول اکرم (ص) سبب شد که عدی، پسر حاتم طایی خود را به مدینه برساند و تا آخر عمر در رکاب پیامبر (ص) و پس از او در رکاب امیر مؤمنان علی (ع) باشد.

در مورد اسماء، همسر جعفر بن ابیطالب نیز اشاراتی داشته باشید.

در جنگ موته، جعفر بن ابیطالب شهید شد. پیامبر نزد همسر او اسماء رفت و از کودکش دلجویی کرد. اسماء با نهایت شهامت، شهادت همسر خود را شکر کرد و سپس از پیامبر (ص) خواست که بالای منبر درباره جعفر با مردم سخن بگویند تا مردم یاد و خاطره شهدا را از یاد نبرند. رسول اکرم (ص) چنین کردند و به فاطمه زهرا (س) فرمودند تا سه روز غذا بپزند و به خانه جعفر ببرند تا صاحبان عزادار زحمت نیفتند.

نظر شما درباره این رسم چیست؟

رسم بسیار انسانی، اسلامی و نیکویی است و من بارها در کنگره‌های مختلف گفته‌ام این وضعی که ما عمل می‌کنیم نه در مذهبمان هست و نه در هیچ عرف و آیینی. خانواده عزادار، به خصوص خانواده‌های شهدا، پس از فقدان عزیزشان، نیاز به دلجویی، استراحت و همدلی دارند، در حالی که تازه مکافات‌هایشان شروع می‌شود و باید غیر از درد سنگینی که دارند، از مهمانان هم پذیرایی کنند و این بسیار رسم بدی است. من خودم شخصاً در هیچ یک از این مراسمی که در آن پذیرایی می‌شود و شام و ناهار می‌دهند شرکت نمی‌کنم. در میان عشایر، رسم است که گوسفند و برنج و سایر مواد غذایی را به خانواده عزادار می‌دهند که کار پسندیده‌ای است، ولی باز هم زحمتش به دوش خانواده عزادار است. در سیستان رسم است که هر روز را یکی از بستگان نزدیک متوفی اداره میکند و خانواده عزادار، دچار زحمت نمی‌شوند.

بسیار رسم نیکویی است. ما در این سرزمین آداب و رسوم بسیار عمیق و اصیلی داریم که نمی‌دانم چرا به آنها عمل نمی‌کنیم. من به نگارش تاریخ سیستان علاقه خاصی دارم و این نکته‌ای که شما گفتید، مرا بر آن داشت که درباره آداب و رسوم آنان نیز مطالعات دقیق تری بکنم.

و سخن آخر؟

اسباب تأسف است که بسیاری از حقایق انسان‌ساز تاریخ اسلام مجهول مانده است. امید آن که پژوهشگران، مردانه همت کنند و به کشف و تبیین این گوشه‌های تاریک تاریخ بپردازند. ■

با توجه به شناختی که از سیره رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار داریم، آنان پیوسته به خانواده‌های شهدا و مجروحین سر می‌زدند، آنان را دلداری می‌دادند، برایشان دعا می‌کردند و تا جایی که در توان و قدرتشان بود، مسائل و مشکلات آنان را حل میکردند

امام می فرمود: من این مردم را بهتر از همه می شناسم

«جلوه‌هایی از عشق متقابل امام و مردم» در گفت و شنود شاهد یاران با مرحوم آیت‌الله محمد رضا توسلی



طور نیست. من این مردم را بهتر می‌شناسم». به یاد دارم بعد شب فاجعه هفت تیر، همه مسئولان وحشتزده بودند که انقلاب چه می‌شود، چون گروهی از بالاترین رده مسئولان مملکتی و به ویژه شخصیتی چون شهید بهشتی از دست رفته بود. صبح آن روز شهید رجایی و شهید باهنر به همراه جمعی از وزرا نزد امام رفتند. همگی خودشان را باخته بودند. هنگامی که از خدمت امام برگشتند، گفتند، «امام می‌فرمایند: حوادث در عالم زیاد است. با شهادت برخی از بزرگان، نباید مقصد را رها کرد.»

نگاه امام به مردم عادی و نحوه برخوردشان با آنها چگونه بود؟

امام علاقه عجیبی به مردم داشتند و از صمیم دل می‌گفتند که خدمتگزار مردم هستند و از این که مردم به خاطر آنها به رنج و زحمت بیفتند، به شدت ناراحت بودند. ایشان در زمستان‌ها می‌فرمودند، «ملاقات‌های عمومی را تعطیل کنید، مبدا مردم به خاطر ملاقات با من، به هنگام عزیمت از شهرشان دچار حادثه شوند و یا در سرمای زمستان صدمه بخورند.»

اخبار از چه کانال‌هایی به حضرت امام (ره) می‌رسید؟ از کانال‌های مختلف. از یک سو امام تمام رادیوهای خارجی را گوش می‌کردند، حتی آنهایی را که گوش

در روزهای قبل از پیروزی انقلاب، حتی بسیاری از نزدیکان امام هم سخت به وحشت افتاده بودند و به ایشان می‌گفتند، «آقا! قدری یواش تر! مردم دارند سرد می‌شوند. از پای در می‌آیند.» امام می‌فرمودند، «نه! این طور نیست. من این مردم را بهتر می‌شناسم.»

شما مسئول برنامه‌ریزی برای ملاقات‌های امام بودید. نحوه ملاقات ایشان با مردم، قبل از انقلاب چگونه بود؟

قبل از انقلاب تشکیلاتی نبود و مردم به تناسب خانه امام یا مسجد اعظم که محل تدریس ایشان بود می‌آمدند. گاهی هم ملاقات‌ها خصوصی بود، ولی امام با هیچ یک از مقامات مملکتی، ملاقات خصوصی نمی‌کردند و اگر کسی هم می‌آمد، به حاضران می‌گفتند، «شما هم در مجلس بمانید.»

و پس از انقلاب؟

ملاقات‌های جمعی امام در مدرسه فیضیه صورت می‌گرفت. اوایل ورود امام از تمام شهرهای ایران برای زیارت ایشان می‌آمدند و جمعیت خیلی زیاد می‌شد. در این ملاقات‌ها چند تن از بانوان در اثر کثرت جمعیت، در مدرسه فوت کردند و باز هم جمعیت کم نشد. امام ملاقات‌ها را به اطراف منزل مسکونی خود منتقل کردند. در آنجا ایشان بالای بام می‌رفتند و به ابراز احساسات مردم جواب می‌دادند.

چه شد این مسئولیت را به عهده شما نهادند؟

در دهم اسفند ۵۷ هنگامی که امام وارد قم شدند، با جامعه مدرسین قم دیداری داشتند. در آن جلسه قرار شد من و آقای مولایی عهده دار این کار بشویم. آقای مولایی دو جلسه‌ای آمد و بعد هم دیگر قبول نکرد و تولیت آستانه قم را به عهده گرفت. از آن هنگام من مسئول این کار شدم.

از برخوردهای امام در بحران‌هایی که در طول انقلاب و پس از آن پیش می‌آمدند، خاطراتی را بیان کنید.

در روزهای قبل از پیروزی انقلاب، حتی بسیاری از نزدیکان امام هم سخت به وحشت افتاده بودند و به ایشان می‌گفتند، «آقا! قدری یواش تر! مردم دارند سرد می‌شوند. از پای در می‌آیند.» امام می‌فرمودند، «نه! این



درآمد

سال‌ها مجالست و معاشرت نزدیک با امام و مشاهده شیوه‌های بگانه برخورد آن بزرگمرد با اقشار مختلف اجتماعی، به ویژه خانواده شهدا از زبان بار نزدیک ایشان شنیدنی و شورانگیز بود. مرحوم آیت‌الله محمد رضا توسلی در دوره‌ای با «شاهد یاران» به گفت و گو نشست، که به دلایلی کمتر گفت و گوهای مطبوعاتی را می‌پذیرفت. یادش گرمی باد.

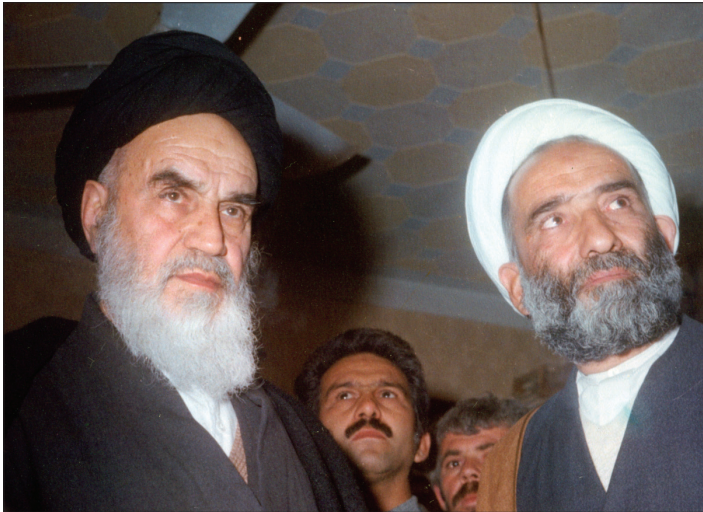
نخستین ملاقات شما با حضرت امام (ره) مربوط به کدام مقطع است. از آن محفل چه خاطراتی دارید؟

من در سال ۱۳۰۹ در محلات به دنیا آمدم و از کودکی در مجالس مذهبی شرکت می‌کردم. حضرت امام (ره) تابستان‌ها به محلات می‌آمدند. در یکی از این سفرها که مصادف با ماه رمضان بود، ایشان در مسجد شهر برای مردم درس اخلاق می‌گفتند. من در این جلسات شرکت می‌کردم و شیفته سجایای اخلاقی ایشان شدم.

حضرت امام (ره) در یکی از این سفرها در نزدیکی خانه ما منزلی اجاره کرده بودند. این خانه قناتی داشت که مردم از آنجا آب برمی‌داشتند. وقتی امام آنجا را اجاره کردند، مردم خجالت می‌کشیدند وارد خانه شوند. امام موقعی که متوجه این قضیه شدند، فرمودند، «روزی یک ساعت به غروب، در خانه را باز کنید و در اطراف هم کسی نباشد تا مردم بتوانند راحت بیایند و آب بردارند.» یک بار هم در ماه رمضان در مسجد بسیار متروک و دورافتاده‌ای که بیشتر از یک اتاق گلی نداشت، به اقامه نماز جماعت پرداختند. عده‌ای از علما به ایشان پیشنهاد کردند که در مسجد جامع شهر اقامه نماز کنند، ولی ایشان نپذیرفتند و فرمودند، «در مسجد جامع کسی هست که اقامه نماز جماعت کند، ولی در این مسجد کسی نیست و باید اینجا را احیا کرد.»

امام (ره) را به لحاظ اخلاقی چگونه یافتید؟

من چهل سال، یعنی از زمان طلبگی تا زمان رحلت امام، در خدمت ایشان بودم و به چشم خود شاهد بودم که امام رها از قیود مادی بودند. به همین دلیل هم درس اخلاق ایشان بسیار تأثیر گذار بود. تهجد امام شصت سال تمام طول کشید و تا آخرین لحظه حیات ترک نشد. نمازشان همیشه اول وقت بود و پیوسته دو ساعت مانده به اذان صبح بیدار می‌شدند و در این فاصله، قرآن می‌خواندند. هنگام راه رفتن ذکر می‌گفتند و نیم ساعت راه رفتنشان را با ذکر تنظیم می‌کردند نه با ساعت. امام می‌فرمودند که استادشان مرحوم شاه آبدی، خواندن سوره حشر، مخصوصاً آیات آخر را بسیار سفارش کرده بودند و امام هم همین سفارش را به مرحوم حاج احمد آقا می‌کردند. امام به هیچ وجه اهل تظاهر نبودند و در مقابل مردم، ذکر نمی‌گفتند.



حال امام بهتر است و بعد هم به شورای بازنگری قانون اساسی رفتم. از شورا که برگشتم، حاج احمد آقا زنگ زدند که فلانی بیا. همراه آقای خامنه‌ای و هاشمی به بیمارستان رفتم. امام حرف نمی‌زدند و فضا بسیار سنگین بود. اطبا همه تلاششان را کردند که حال امام بهتر شود. امام به حاج احمد آقا گفته بودند که فلانی در رادیو احکام می‌گوید و می‌خواهم دو سه نکته را به او گوشزد کنم. متأسفانه وقتی رسیدم که دیگر امام سخنی نگفتند. ساعت ده و بیست دقیقه شب بود که دل مهربان امام از حرکت ایستاد و صدای شیون و ضجه به آسمان رسید. مسئولان تراز اول اعلام کردند که همه آرام باشند، چون اعلام خبر در آن وقت شب صلاح نیست. حدود ساعت دو بعد از نیمه شب، جنازه امام را به خانه‌شان بردیم و این افتخار نصیب من شد که ایشان را غسل بدهم. سپس مشغول تکفین شدیم و برد یمانی‌ای را که حاج شیخ حسن صناعی آورده بودند روی آن پیچیدیم و قرآنی را روی سینه امام قرار دادیم. صبح به علت کثرت جمعیت تدفین امام انجام نشد و کفن از بین رفت و جنازه را به جماران برگرداندیم. در آنجا حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، بردی را که برای خود نگه داشته بودند، فرستادند، آن را روی همان کفن کشیدیم تا بعد از ظهر که امکان دفن پیکر امام فراهم شد.

همگان شما را در انتساب به امام می‌شناسند. آیا هرگز پیش آمده است که به خود بگویید کاش ستوالاتی را از امام می‌پرسیدم؟

بسیار زیاد. غالباً فکر می‌کنم که کاش هر روز دست کم یکی از خاطراتی را که پیش می‌آمد ضبط می‌کردم. آثاری هم که باقی مانده‌اند، همه نتیجه زحمات و تلاش‌های مرحوم حاج احمد آقا هستند. شاید می‌دانید که وقتی احمد آقا به نجف رفت، ضبط درس‌های امام شروع شد و قبل از آن در این مورد اهمی نداشت. وقتی هم که بنا بود مؤسسه نشر آثار امام تأسیس شود. احمد آقا مدیریت این مجموعه را به من پیشنهاد کردند اما چون کار بسیار دشواری بود نتوانستم به عهده بگیرم و خود ایشان این کار مهم را انجام دادند.

آیا تا به حال به فکر تدوین خاطرات خود از امام افتاده‌اید؟

به شکل پراکنده خاطراتی را نقل کرده‌ام، ولی به شکل جامع هنوز نه. البته تا زگی‌ها کارهایی را در این راستا شروع کرده‌ام که اگر عمری باقی باشد به سرانجام خواهیم رساند. ■

در مورد مستضعفان و توده‌های محروم که مورد علاقه ویژه امام بودند، آیا خاطره‌ای و سخنی را به یاد دارید؟

عشق امام و مستضعفان، عشقی متقابل و بسیار عمیق بود. امام (ره) با اندوهی عمیق می‌گفتند، «من شرمنده این مردم مستضعف هستم که در این مدت نتوانستم کاری برایشان انجام دهم. استکبار نگذاشت به بخشی از وعده‌هایی که به آنها داده بودم عمل کنم و برای محرومین به شکلی که می‌خواستیم کاری انجام دهم.»

از رویکرد امام به شهدا و خانواده‌های ایشان خاطراتی را نقل کنید.

امام نسبت به شهدا و خانواده‌های آنها عنایت ویژه داشتند. در سال‌های آخر حیات، همه ملاقات‌ها را حذف کردند، چون توانایی جسمی ایشان تحلیل رفته و اطبا استراحت مطلق را به ایشان تجویز کرده بودند، اما ملاقات با خانواده شهدا را تا آخر عمر ادامه دادند. امام پیوسته به مسئولین می‌گفتند، «اینها بودند که ما را به اینجا رساندند. نگذارید مردم به انقلاب و نظام بی‌علاقه شوند. کودتا نمی‌تواند نظام را ساقط کند، اما خلاف من و شما می‌تواند.» از خانواده‌های شهدا، جانبازان، معلولین و همسران شهید، اگر کسی قصد ازدواج مجدد داشت، امام خطبه عقد را برایشان می‌خواندند و به فرزندان شهدا عنایت بسیار ویژه‌ای داشتند.

آیا از برخورد امام با لشکریان اسلام خاطره‌ای دارید که تا کنون نقل نکرده باشید؟

روزی عده‌ای سر سه راهی بیت امام آمدند و فریاد «اماما! یک لحظه دیدار» را سر دادند. اواخر جنگ بود. امام همیشه رأس ساعت نه صبح، به امور مختلف رسیدگی می‌کردند. آن روز با شنیدن صدای این جوان‌ها به دیدارشان رفتند. جوان‌های ۱۶-۱۷ ساله بسیجی بودند که اشتیاق دیدار امام قبل از رفتن به جبهه، آنها را به آنجا کشانده بود. امام در آن جلسه گفتند، «وقتی شما را می‌بینم از خودم خجالت می‌کشم و شرمنده می‌شوم.» با این حرف چنان ولوله‌ای در آن جمع افتاد و به قدری آشفته شدند که ضجه می‌زدند و صدای ضجه آن جمعیت کثیر، حسینه را می‌لرزاند. امام گفتند، «به حال شما غبطه می‌خورم. کاش جای شما بودم.»

از آخرین ملاقات خود با امام صحبت کنید.

صبح آن روز مسئولین نظام و اطبا در بیمارستان جمع شده بودند. من صبح رفتم و دیدم

کردنش را برای مردم جایز نمی‌دانستند. یادم هست یک بار که از رادیو بغداد حرف‌های شیخ علی‌تهرانی را شنیدند، گفتند، «من هر شب برای شیخ علی‌دعا می‌کنم که از جنگال صدام و منافقین نجات پیدا کند.» امام خبرنامه‌های داخلی نهادهای مختلف را هم می‌خواندند. گاهی مطالبی را یادداشت و پیگیری می‌کردند. روزنامه‌ها هم که در اختیارشان بود. از طریق مسئولین و معتمدین هم که دائماً در جریان امور بودند. در هر حال از کانال‌های مختلف، اخبار را دریافت می‌کردند که بسیاری از آنها در اختیار کسی نبود و شائبه رسیدن اخبار سانسور شده به دست امام، کاملاً مردود است.

تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خبری که به امام (ره) رسید کدام بود؟

امام هیچ وقت نه از شنیدن خبر ناگوار بی‌تاب می‌شدند و نه از شنیدن خبر شادکننده‌ای بیش از حد، اظهار شادی می‌کردند. من فقط، یادم هست روزی که خبر فتح خرمشهر به امام رسید، بسیار متبسم و شاد بودند. هنگامی هم که بناچار قطعنامه را قبول و آن گفته تلخ را

غالباً فکر می‌کنم که کاش هر روز دست کم یکی از خاطراتی را که پیش می‌آمد ضبط می‌کردم. آثاری هم که باقی مانده‌اند، همه نتیجه زحمات و تلاش‌های مرحوم حاج احمد آقا هستند. شاید می‌دانید که وقتی احمد آقا به نجف رفت، ضبط درس‌های امام شروع شد و قبل از آن در این مورد اهمی نداشت.

بیان کردند من جام زهر را نوشیدم، بسیار محزون بودند. چرا؟

در هر حال امام شعاع جنگ جنگ تا پیروزی را مطرح کرده بودند. اما در آن اوضاع، احساس کردند نظام در خطر است. ایشان به قدری با مردم، یکرنگ بودند که می‌دانستند هر چه بگویند مردم بدون تردید خواهند پذیرفت و می‌دانند که امام، صلاح مردم و آیین و مملکت را می‌خواهند، اما در هر حال، پذیرش قطعنامه برایشان بسیار دشوار بود.



۱۳۶۴. حسینه جماران، مراسم تنفیذ حکم دومین دوره ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای

کسروی، جریانات ضد مذهبی راه انداخته بودند، چند جریان مقتدر مذهبی هم پیدا شدند، از جمله فداییان اسلام. این گروه‌ها افرادی مثل مرا به طور طبیعی جذب می‌کردند و من از همان زمان مرید مرحوم نواب صفوی بودم. فداییان اسلام در آبادان تشکیلاتی داشتند و نیروهای خوبی را هم جذب کرده بودند. علتش هم این بود که یکی از اصلی‌ترین پایگاه‌های تبلیغات کسروی، آبادان بود و لذا فداییان اسلام هم برای دفع و خنثی کردن این تبلیغات، عنایت خاصی به آبادان داشتند. من در آبادان برای فداییان اسلام، منبر می‌رفتم و منبرهایم هم داغ و انقلابی بودند.

چه کسانی در دینی‌تر کردن و سیاسی‌تر کردن فضای آبادان نقش داشتند؟

هدف ما و همه ملت از همه تلاش‌ها تحقق اسلام بود و طبعاً آن روز بیش از هر زمان خوشحال خواهیم بود که شاهد اسلامی باشیم که همه ملت برای تحقق آن تلاش کردند و امام راحل تمام هم خود را مصروف آن کرد

در درجه اول مرحوم آیت‌الله حاج عبدالرسول قائمی که در رأس روحانیت آبادان بودند. اساساً ایشان مأمن روحانیون آبادان و کسانی بودند که برای تبلیغ به آبادان می‌آمدند. حتی از یک نظر می‌توان گفت که ایشان از حیث مسائل دینی و مذهبی، احیا کننده آبادان هستند. شخصیت بسیار مدیر و امروزی و مدبری بودند و با آمدن ایشان به آبادان، یک حرکت دینی متناسب با شرایط آن روز آبادان شکل گرفت. از جهت سیاسی هم ایشان شیوه خاص خودشان را داشتند. همه دوستان ایشان می‌دانستند که مرحوم نواب در دوران

دوست دارم، اما حضرت امام در رأس آنها بودند. یکی از جنبه‌هایی که مرا شیفته ایشان کرد، این خصوصیت بود که وقتی انسان به شخصیت‌های بزرگی که آوازه‌ای دارند، نزدیک‌تر می‌شود و به واقعیت وجودی آنها بیشتر پی می‌برد، معمولاً ارادتش نسبت به آنها کمتر می‌شود، اما امام بالعکس بودند، یعنی انسان هرچه بیشتر به ایشان نزدیک می‌شد، ارادت و احترام بیشتری را برمی‌انگیختند و این هم ناشی از کمال و عظمت بسیار بالایی بود که در ایشان وجود داشت و نتیجه سال‌ها خودسازی بود.

تصمیمات قاطعی که امام در عرصه‌های سیاسی می‌گرفتند، ناشی از تعالی روحی ایشان بود و افراد زیادی هم به این واقعیت اذعان داشتند. در این مورد خاطره جالبی دارم. شاید بدانید که من یک ماه تحت تعقیب فرمانداری آبادان بودم و به تهران آمدم و در منزل آقای مطهری مخفی شدم. این دوران واقعا برای من نعمتی بود و چیزهایی از آن بزرگوار یاد گرفتم که پیوسته برابرم مغتنم بوده است. آقای مطهری جلساتی درباره انقلاب و مبارزات مردم داشتند و چهره‌هایی چون مرحوم طالقانی، شهید بهشتی، شهید مفتاح، شهید باهنر و دیگران در این جلسات شرکت می‌کردند. یک بار آقای مطهری هنگامی که از جلسه برگشتند گفتند، «امروز آقای طالقانی درباره امام چیزی گفتند. ایشان می‌گفت این حرکت‌ها و تصمیمات امام، عادی نیست. انگار این مرد با مبدأ ارتباط دارد و یا به او الهام می‌شود که چه کند.» این سخن از زبان مردی چون مرحوم طالقانی بیان شده که در مسائل سیاسی و اجتماعی، مرد بسیار هوشیار و زرنگی بود.

از چه زمانی وارد سیاست شدید؟

بعد از شهریور ۲۰ که رضا شاه از کشور رفت، آزادی بیشتری در کشور پیش آمد و نشریه‌های مذهبی منتشر شدند. از آنجا که افرادی مثل



شیرین‌ترین خاطره شما چیست؟

بهترین خاطره من پیروزی انقلاب بود، چون این پیروزی تمام زحماتی را که در طول قرن اخیر کشیده شده بود، به ثمر رساند. من در طول جریان نهضت نفت شاهد تلاش همه مردم و امیدشان به پیروزی بودم که البته به یأس تبدیل شد. با ظهور امام این امیدها مجدداً زنده شدند. من ایشان را قبلاً نمی‌شناختم، چون تا آن زمان خدمتشان نرسیده بودم. بعد از قضایای ۱۵ خرداد، هنگامی که ایشان از زندان آزاد شدند، همه به دیدنشان رفتند. ازدحام فوق‌العاده زیاد بود. من چند روزی صبر کردم تا منزل امام خلوت شود، سپس به اتفاق آیت‌الله سبحانی، خدمت امام رفتم. ایشان قبلاً اسم مرا شنیده بودند و از جلسات هفتگی ما در آبادان هم اطلاع داشتند. علاوه بر این برخی از اطرافیان‌شان هم درباره بنده مطالبی را خدمت امام گفته بودند. ایشان در آن دیدار خیلی به من محبت کردند و این اولین دیدار من با امام بود. از همان وقت بود که دل ما در گرو محبت و علاقه به ایشان قرار گرفت و تا پیروزی انقلاب هر کاری که کردیم، ناشی از همین علاقه و محبت بود.

بزرگ‌ترین آرزوی شما چیست؟

خوشبختی ما روزی است که ببینیم در این مملکت چیزی جز اسلام نیست و جز به منویات اسلام عمل نمی‌شود. هدف ما و همه ملت از همه تلاش‌ها تحقق اسلام بود و طبعاً آن روز بیش از هر زمان خوشحال خواهیم بود که شاهد اسلامی باشیم که همه ملت برای تحقق آن تلاش کردند و امام راحل تمام هم خود را مصروف آن کرد و طبعاً تمام مؤمنین و مجاهدین در این کشور هرگاه که ببینند این کشور، قدمی به سوی تحقق اهداف اسلامی پیش می‌رود، شادمان‌تر خواهند بود. آرزوی ما هم جز این نیست.

بهترین دوست شما در زندگی که بود؟

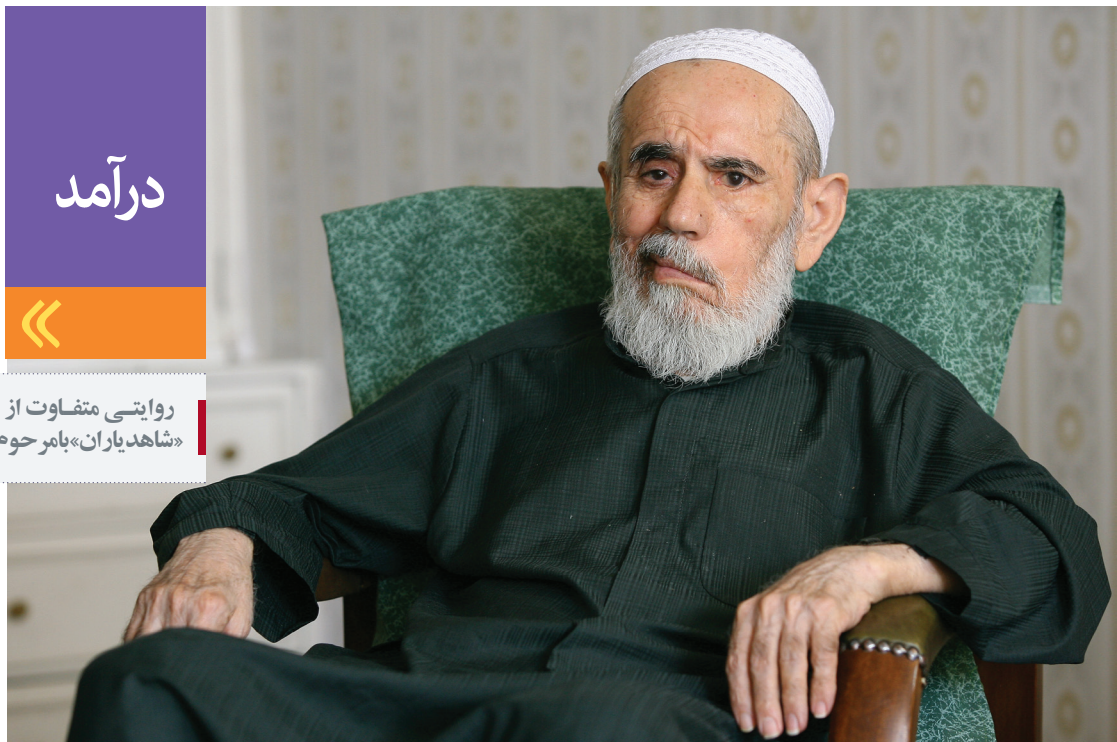
البته تعبیر دوست به کار نمی‌برم، ولی برای من محبوب‌ترین شخصیت در زندگی، حضرت امام بودند. البته من همه علما و خادمین و مروجین اسلام را

آن پیر جوان دل در روزهای حصر آبادان که نگاه نگران همه ایرانی‌ها متوجه آن خطه زرخیز بود، با صبر و استقامتی یگانه در آن شهر ماند و دیگران را نیز با حضور صمیمی و گرم خود به ماندن تشویق کرد و سرانجام همراه با یاران باوفای خویش، پیروزی را در آغوش کشید. این گفت و شنود در بردارنده واپسین گفته‌های مرحوم جمعی است که «شاهد یاران» توفیق شنیدن و نشر آن را یافت.

درآمد

روایتی متفاوت از روزهای صبر و استواری و عمل در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین غلامحسین جمعی

بهترین خاطره من پیروزی انقلاب بود





خیلی خوب می‌شناختند و در منبرهایشان حضور می‌یافتند. از شخصیت‌های دیگر آیت‌الله نوری همدانی، آیت‌الله جعفر سبحانی، آیت‌الله خزعلی، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین دوانی و مرحوم دکتر شریعتی بودند که هر کدام در دینی و انقلابی کردن فضای شهر، تأثیر به‌سزایی داشتند.

چگونه امام جمعه آبادان شدید؟

در اوایل انقلاب که نماز جمعه در تهران، رسماً توسط آیت‌الله طالقانی اقامه شد، به تبع آن در شهرهای دیگر هم این قضیه شروع شد. یکی از روحانیون مبارزی که به آبادان آمده بود، به من گفت که، «شما باید نماز جمعه را در آبادان اقامه کنید و از آنجا که مردم آبادان، شما را قبول دارند، اگر نماز جمعه را اقامه کنید، خواهد گرفت.» این گذشت و چند روز بعد، آقای شیخ حسن صناعی از دفتر امام در قم با من تماس گرفت و گفت، «امام فرموده‌اند شما در آبادان نماز جمعه بخوانید.» من هم طبیعتاً از همان موقع نماز جمعه را اقامه کردم. بخش اعظم شهرت شما در میان مردم ایران، مقاومتی است که در روزهای جنگ نشان دادید و در تقویت و پایداری نیروهای رزمنده در آبادان نقشی تعیین کننده را ایفا کردید. از خاطرات شیرین آن روزها، نکاتی را بیان کنید.

من واقعاً نمی‌دانستم سرانجام ما چه خواهد بود. در نمازهای جمعه به مردم وعده پیروزی می‌دادم، ولی خودم نمی‌دانستم سرانجام کارمان چه خواهد شد. در ایام حصر آبادان و به رغم تمام اخبار بدی که به ما می‌رسید، از جمله اخبار انفجارها و ترور شخصیت‌های بزرگی چون شهید بهشتی و ۷۲ تن یاران انقلاب، به حمدالله روحیه ما تضعیف نشد. این یک توان خدایی بود. خدا این روحیه را به ما داده بود که در اثر شنیدن این خبرها روحیه‌مان را از دست نمی‌دادیم. به رغم اینکه آبادان، شهری محاصره شده بود، من مردم را تشجیع می‌کردم که به مقاومت ادامه بدهند. هر جا چند تا رزمنده جمع می‌شدند، در آنجا حاضر می‌شدم و آنها را به مبارزه ترغیب می‌کردم و سخنان قوی می‌گفتم، اما خودم در درونم حال دیگری داشتم و نمی‌دانستم چه

می‌شود. همه ارتش‌های جهان برای جنگ با ما که بی‌سلاح بودیم، آمده بودند. من رزمنده‌ها را دل‌داری می‌دادم و تشجیع می‌کردم و خودم هم در درونم به خدا پناه می‌بردم و خدا هم حفظ فرمود.

در ایام حصر رابطه عاطفی شما با امام و پیام‌هایی که ایشان برای شما می‌فرستادند تا چه حد در حفظ روحیه‌تان تأثیر داشت؟

امام همیشه به ما وعده نصرت و پیروزی می‌دادند. البته همه به

اوج مبارزات خود، مکرراً در آبادان به منزل ایشان می‌آمد. البته من در آن مقطع در آبادان نبودم. در عین حال ایشان سعی داشتند رژیم را چندان نسبت به خود حساس نکنند. اگر این حساسیت ایجاد می‌شد، ایشان نمی‌توانستند نقش پدرا نه خود را در مورد روحانیونی که مبارزه سیاسی می‌کردند انجام بدهند و به آنها کمک کنند. مثلاً برای من که در آبادان به منبر می‌رفتم، از سوی ساواک مزاحمت‌هایی ایجاد می‌شد و فرماندار نظامی و شهرداری مزاحم من می‌شدند، ولی وقتی ایشان از من حمایت می‌کردند، این مزاحمت‌ها برداشته می‌شدند و ما در پناه حمایت‌های ایشان به کار خود ادامه می‌دادیم. ایشان با پیگیری این شیوه، به انقلاب و مبارزین خدمت کردند.

از شخصیت‌هایی که از دیگر شهرها به آبادان می‌آمدند، کدام یک در بسط گرایش اندیشه دینی در آبادان نقش داشتند؟

فکر می‌کنم بیش از همه مرحوم شهید مطهری بودند که به آبادان دعوت می‌شدند و روشنفکران و تحصیلکرده‌های آبادان از ایشان استفاده زیادی می‌کردند. ایشان مکرراً به دانشکده نفت آبادان می‌آمدند و یا در برخی از محافل دینی آبادان سخنرانی می‌کردند و به منزل ما هم به دلیل رابطه نزدیکی که با هم داشتیم، زیاد تشریف می‌آوردند. من مدتی به دلیل تشدید فشارها مجبور به فرار شدم

اینکه مملکت بلافاصله پس از رحلت امام، رهبر پیدا کرد و آن هم شخصیتی چون رهبر معظم انقلاب، از خاطرات خوش من است. من در آن جلسه خبرگان حضور داشتم و وقتی تأییدات امام نسبت به ایشان نقل شد، به ایشان رأی دادم

و همان‌طور که عرض کردم یک ماهی در منزل ایشان مخفی بودم. مرحوم مطهری با آنکه بارزترین شاگرد امام و از چهره‌های انقلابی و مبارزاتی بودند، اما در شیوه‌شان نوعی اعتدال، روشن‌بینی و توجه به مقتضیات زمان در پیشبرد انقلاب دیده می‌شد و یکی از علل توفیق ایشان هم همین بود. یکی دیگر از چهره‌هایی که فعالیت‌های شایان توجهی در آبادان انجام دادند، مرحوم شهید مفتح بودند که مکرراً به آبادان می‌آمدند. مردم آبادان ایشان را



آیت‌الله جمی در حال اقامه نماز در جمع رزمندگان دوران دفاع مقدس

ما نظر موافق داشتند. شرایطی بود که حتی یک ساعت در آبادان ماندن هم مشکل بود، اما هنگامی که رزمنده‌ها می‌دیدند که من مانده‌ام، انگیزه پیدا می‌کردند که بمانند و مقاومت کنند.

پس از شکسته شدن حصر آبادان، خاطره شیرین شما کدام است؟

اینکه مملکت بلافاصله پس از رحلت امام، رهبر پیدا کرد و آن هم شخصیتی چون رهبر معظم انقلاب، از خاطرات خوش من است. من در آن جلسه خبرگان حضور داشتم و وقتی تأییدات امام نسبت به ایشان نقل شد، به ایشان رأی دادم و بعد از آن هم یک روز به اتفاق آقای جزایری و عده‌ای از مردم خوزستان خدمتشان رفتم. ابتدا ما صحبت کردیم و بعد هم ایشان صحبت کردند. آن روز هم از اوقات خوش زندگی ماست.

چه پیامی برای مسئولین نظام و مردم، به ویژه مردم آبادان دارید؟

پیامم از همان ابتدا معلوم بود و آن هم اینکه اسلام، مایه نجات همه ماست. پیامی که پیامبر (ص) و پس از آن ائمه معصومین (ع) آوردند و این همه برای تحقق آن فداکاری کردند. آرزویم این است که اسلام در همه عرصه‌ها پیروز شود و همه ما مسلمان باشیم، نه مسلمان اسمی بلکه مسلمان واقعی. تحقق آن چیزی که اسلام خواسته، آرزوی قلبی من است. اگر علمای ما و مسئولین ما هماهنگی کامل داشته باشند و به آنچه که وعده می‌دهند، عمل کنند، حتماً خداوند هم وعده نیک و لایتنیغیر خود را محقق خواهد کرد. می‌بخشید که من در شرایطی قرار دارم که خیلی نمی‌توانم صحبت کنم. بعضی از مسائل را فراموش کرده‌ام و به علت بیماری، صحبت برابرم دشوار است. خداوند انشاءالله به همه شما توفیق بدهد.



درآمد

شهید محراب آیت الله سید محمد باقر حکیم، شصت و سومین شهید از خیل شهدای ۶۴ نفری خاندان حکیم، عمر با برکت خود را با چالش‌های سنگین سیاسی، علمی و اجتماعی سپری ساخت و در راه ترویج معارف شیعی جان بر سر پیمان نهاد. گفت و شنود با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیدعبد العزیز حکیم در شرایطی انجام شد که وی با بیماری دشوار سرطان ریه دست و پنجه نرم میکرد اما حاضر شد تا حدیث مجاهدت برادر را برای «شاهد یاران» واگویی کند. یادش گرامی باد.

حدیث مجاهدت برادر در گفت و شنود «شاهد یاران»
با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین سیدعبد العزیز حکیم

شهید صدر برادر را با لقب «بازوی فداکار من» ستود



است. بی تردید او بیشترین وقت ذی‌قیمت خود را در برنامه ریزی و اجرای دیدارهای سازنده به منظور ارتقای کیفی سطح حوزه صرف کرده است. از سوی دیگر، وی به نمایندگی از سوی پدرش آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدحسن حکیم مرجع وقت تقلید شیعیان جهان در بسیاری از جشن‌ها و آیین‌های مذهبی و گرد همایی‌های سیاسی همچون مراسم جشن سالانه و میلاد امام حسین (ع) در شهر کربلا و سایر جشن‌های سیاسی و مذهبی که در شهرهای بغداد، بصره و دیوانیه برگزار می‌شد، شرکت می‌کرد. در این جشن‌ها از ده‌ها تن از شخصیت‌های بین‌المللی و اندیشمندان جهان اسلام دعوت به عمل می‌آمد و با آنها درباره مسایل و مشکلات جهان اسلام بحث و تبادل نظر می‌کرد. در عین حال مرجعیت دینی نیز دیدگاه‌های خود را درباره مسایل سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کشور مطرح می‌ساخت.

ایشان افزون بر آن به نمایندگی از جانب پدرش در بسیاری از همایش‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت می‌کرد. البته آرزوها و رؤیاهای شهید محراب به این اندازه محدود نبوده است. او برای گسترش آگاهی و رهایی ملت عراق آرزوها و رویاهای بلند و ارزشمندی در سر می‌پروراند، اما، شرایط آن روز عراق برای تحقق این خواسته‌ها مساعد نبود، چرا که نظام‌های حاکم، به ویژه رژیم حزب بعث که با کودتای شوم ژوئیه سال ۱۹۶۸ قدرت را در دست گرفت، خصومت و دشمنی جدی با اعتقادات و باورهای اسلامی داشتند، و به هیچ وجه اجازه باروری و شکوفایی اندیشه اسلامی را نمی‌دادند.

حوزه علمیه نجف اشرف پس از کودتای ژوئیه سال ۱۹۶۸ حزب بعث چه سرنوشتی داشت؟

بعثی‌ها حدود یک سال پس از دست یابی به قدرت، کار تضعیف و نابودی حوزه علمیه نجف اشرف را آغاز کردند، ده‌ها تن از علمای بزرگ و برجسته را در شهرهای گوناگون به قتل رساندند. صدها تن از اساتید و علما و طلاب به ویژه روحانیون غیر عراقی را تبعید کردند که در نتیجه، حوزه

چگونگی شکل‌گیری و تحول مفاهیم اسلامی تالیف کرد. شهید محراب آیت‌الله حکیم در پرتو تدریس برنامه‌ها و مفاهیم قرآن کریم در دانشکده اصول دین در بغداد، به افق‌های روشنی در زمینه شناخت معجزات قرآن کریم دست یافت. در نتیجه این تحقیقات دامنه‌دار، کتابی را تحت عنوان «شبهه‌های مستشرقان درباره قرآن» تالیف کرد. تدریس برنامه‌های آموزشی قرآنی، باعث شد که شهید بزرگوار همواره با قرآن انس و الفت بگیرد و پژوهش و تحقیق در مفاهیم قرآن کریم، را ادامه دهد. او در طول زندگی و پیکار سیاسی و سخنرانی‌ها و تالیفات گسترده به آیات قرآن کریم استناد و از قرآن بحث‌های تئوریک و عملی استخراج می‌کرد. این گونه تحقیقات تأثیر به‌سزایی در رفتار و عملکرد وی در درون حوزه علمیه هنگام تحصیل و تدریس و در جریان پیکار سیاسی او داشته و این امکان را برای او فراهم کرده تا با نوآوری و خلاقیت، دور نمای اندیشه و تفکر اسلامی را گسترش دهد.

فعالیت‌های علمی و فرهنگی ایشان در حوزه نجف، حول چه محورهایی تمرکز داشت و به چه نتایجی رسید؟

ایشان به هنگام اقامت در حوزه علمیه نجف اشرف و پیش از تبعید به خارج از عراق، مسئولیت سنگینی در آموزش و تربیت کادرهای عراقی و عرب و توانمندسازی استعدادهای ذهنی و شکوفایی ابتکارهای آنها در ابعاد گوناگون داشته

حضور در کنار استاد شهید آیت‌الله صدر فرصت گرانبهایی را در پیشرفت علمی شهید محراب در زمینه‌های گوناگون فراهم کرد. در نتیجه این تحقیقات و بازنگری تاریخ اسلامی، کتاب‌های متعددی درباره چگونگی شکل‌گیری و تحول مفاهیم اسلامی تالیف کرد.

شهید محراب آیت‌الله سید محمد باقر حکیم در طول عمر با رژیم بعث عراق مبارزه کرد. شما این مسیر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. رژیم حزب بعث از سال ۱۹۶۸ میلادی برای رویارویی با نهضت آگاهی بخش اسلامی که روز به روز گسترش می‌یافت، تهاجم و حشيانه و خونینی را آغاز کرد. در این میان شهید محراب آیت‌الله سید محمد باقر حکیم یکی از پیشگامان این نهضت فکری بود و در کنار استادش آیت‌الله شهید صدر در تالیف کتاب «فلسفه ما» حضور داشت و شهید صدر ضمن قدردانی از این همیاری، شهید محراب آیت‌الله حکیم را در مقدمه آن کتاب «بازوی فداکار من» توصیف کرده است.

از سوی دیگر ایشان در چهارچوب اجرای فرامین و رهنمودهای پدر، مرجع تقلید شیعیان وقت آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدحسن حکیم، دانشسرای علوم اسلامی را در حوزه علمیه نجف اشرف تأسیس و اداره کرد. دانشسرای علوم اسلامی اولین مدرسه کلاسیک است که در چهارچوب نهادهای علمی و آموزشی حوزه علمیه نجف اشرف تأسیس می‌شود. در این دانشسرا دروس جدید مانند تفسیر قرآن، فلسفه، عقاید، نهج‌البلاغه و شیوه سخنوری و سایر برنامه‌های آموزشی تدریس می‌شده است.

ایشان در زمینه مدیریت این دانشسرا و ارزش یابی دانشجویان که بیشترشان عراقی بودند نیز در زمینه تدریس و سخنرانی و برگزاری سمینارهای این دانشسرا ضمن ادامه تحصیلات علوم حوزوی و فراگیری علوم گوناگون اسلامی مشارکت فعال داشت.

با توجه به آرزوها و علاقه‌مندی ایشان به اهمیت لزوم گسترش فرهنگ و آگاهی، به مطالعه و تحقیق در معارف اسلامی ادامه داد. حضور در کنار استاد شهید آیت‌الله صدر، فرصت گرانبهایی را در پیشرفت علمی شهید محراب در زمینه‌های گوناگون فراهم کرد. در نتیجه این تحقیقات و بازنگری تاریخ اسلامی، کتاب‌های متعددی درباره



هنگامی که شهید محراب آیت‌الله حکیم از عراق هجرت کرد، افق‌های تازه و فرصت‌های تاریخی در برابر او گشوده شد. او با مهاجرت به جمهوری اسلامی ایران و در سابه انقلاب امام خمینی (ره) فرصت‌ها را برای ایجاد تحول فکری و نهضت فراگیر علمی مساعد یافت.

گوناگون جهان نیز رسیدگی می‌کرد.

نظر به اوضاع خفقان آور در سایه رژیم عراق و حاکمیت استبدادی رژیم حزب بعث، وبا توجه به اینکه ایشان مهم‌ترین دوران عمر خود را خارج از عراق سپری کرد، تا کنون فرصت کافی برای مردم عراق به منظور آشنایی با اندیشه‌ها و دیدگاه‌های او فراهم نشده است، اکنون هزاران تن از اساتید و طلاب و کادرهای ورزیده که در نهادهای فرهنگی و علمی شهید محراب پرورش یافته‌اند، می‌کوشند مردم را با این اندیشه‌ها آشنا و آگاه کنند. بی‌تردید هر اندازه مردم عراق با اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها سازنده شهید محراب آشنا شوند. این امر تأثیری ژرف‌تر بر تحول و پیشرفت جامعه خواهد داشت.

اساتید ایشان چه کسانی بودند؟

او در محضر درس فقهای بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف به ویژه امام سیدابو القاسم خوئی و آیت‌الله‌العظمی شهید سیدمحمد باقر صدر تلمذ کرد و به مرحله اجتهاد رسید و جناب آیت‌الله شیخ مرتضی آل یاسین در سال‌های دهه ششم قرن گذشته برای ایشان مجوز اجتهاد صادر کرد. شاید آیت‌الله حکیم از مراجع دیگری نیز مجوز اجتهاد داشته که من به یاد ندارم.

آیا شهید محراب در دوران تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف فعالیت‌های فرهنگی نیز داشته است؟

فعالیت فرهنگی و اجتماعی شهید محراب گسترده بود. به طور مثال در دانشکده اصول‌الدین بغداد تفسیر قرآن کریم و در حوزه علمیه نجف اشرف نیز دروس فقهی و دینی تدریس می‌کرده است. افزون بر آن در دوران مبارزه فعالیت سیاسی و اجتماعی نیز داشته است.

ایشان نسبت به مسئله حکومت اسلامی و یا حکومت ولایت فقیه چه دیدگاهی داشت؟

شهید محراب به نظریه ولایت فقیه اعتقاد داشت و نوشتارها و سخنرانی‌های او در این زمینه گواهی می‌دهند. ■

متون گوناگون فکری و علمی و انتقال چکیده آن به جامعه توانست یک نهضت بزرگ فکری در جوامع عربی ایجاد کند. برپایی کلاس‌های درس بحث خارج فقه برای برخی افراد مشخص و نیز ایراد سخنرانی‌های توجیهی برای مردم عراق و سایر توده امت عربی و اسلامی و شرکت در همایش‌های فکری و دینی و گفت و شنود با اندیشمندان مسلمان، بعد دیگر تلاش‌های او را تشکیل می‌دهد. افزون بر فعالیت‌های یاد شده، بسیاری از وقت گرانبهای خود را در بیکار سیاسی و فعالیت‌های مذهبی اختصاص داد.

شهید محراب به‌طور هفتگی مجلس سخنرانی عمومی در شهر مقدس قم برگزار می‌کرد و با ایراد خطابه و سخنرانی‌های روشنگرانه، عراقی‌های مقیم این شهر را به وظایفشان آشنا می‌ساخت. افزون بر آن برای کادرهای فعال در حوزه بیکار سیاسی جلسات خصوصی برگزار می‌کرد، و با این شیوه توانست اندیشمندان و شخصیت‌های بیکارگر و مبارز زیادی را تربیت و با حضور فعال در حوزه اطلاع رسانی و رسانه‌های ارتباط جمعی و همچنین شرکت در مناظرها و گفت و شنودها، زمینه تبادل آراء موافق و مخالف و هم‌گرایی آنها را فراهم کند.

کارنامه فرهنگی شهید آیت‌الله حکیم در دوره حضور در ایران، واجد چه نکات و امتیازاتی است؟

ایشان از نخستین روز مهاجرت به ایران تا بازگشت مجدد به عراق که حدود دو دهه طول کشید به تأسیس مدرسه خصوصی طلاب عراقی در حوزه علمیه قم و پشتیبانی از طلاب غیر ایرانی همتی ویژه مبذول داشت. در نتیجه این تلاش‌ها حدود چهار هزار استاد و طلبه عراقی وارد حوزه علمیه قم شدند. او ضمن تصدی مسئولیت ریاست

مجمع جهانی تقریب

بین مذاهب اسلامی در

بسیاری از همایش‌ها و

سمینارهای فکری این

مجمع حضور فعال داشت،

و با شرکت‌کنندگان در این

گردهمایی‌ها، همفکری و

همدلی نشان می‌داد. وی

همچنین در همایش‌ها و

جلسات مجمع جهانی

اهل بیت (ع) حضور فعال

داشت و در نتیجه این

حضور به مشکلات پیروان

اهل بیت در کشورهای

علمیه و شهرهای عراق از وجود روحانیون و ائمه جمعه و جماعات خالی شد. بعثی‌ها ستیزه جویی با اسلام را از ضعیف‌ترین و کوچکترین حوزه علمیه که همانا حوزه علمیه شهر سامرا است آغاز کردند. حوزه علمیه سامرا صد سال پیش توسط میرزای بزرگ آیت‌الله شیرازی در کنار مرقد امام هادی و امام حسن عسکری (ع) تأسیس شده است. سپس کار تضعیف حوزه‌های علمیه شهرهای کاظمین و کربلا را ادامه دادند. دیری نپایید که نوبت حوزه علمیه نجف اشرف که بزرگ‌ترین حوزه دینی آن روز جهان اسلام بود، فرا رسید. پیش از ارتحال آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم حدود هفت هزار استاد و طلبه در این حوزه حضور داشتند.

در این دوره بر حوزه نجف چه گذشت؟

در این مقطع، اقدامات ده‌ها تن از علما، اندیشمندان و سخنوران بازداشت و به زندان افکنده شدند. در این میان و عاظ و خطبای مجالس عزاداری سرور شهیدان امام حسین (ع) که نقش چشمگیری در گسترش آگاهی عمومی داشتند از تعقیب مأموران امنیتی حزب بعث مصون نبودند. روشن است که برگزاری آیین‌های سخنرانی مذهبی و عزاداری پیروان اهل بیت (ع) منع شد. به هیچ‌کسی اجازه تالیف و چاپ کتاب‌های آگاهی بخش و تجدید فکر اسلامی داده نمی‌شد. کسانی که توان تالیف ادبیات اسلامی و روشنگری دینی و فرهنگی و اجتماعی را داشتند، از دگرگونی وضع موجود ناامید شدند. در نتیجه این اقدامات، اندیشیدن و نوآوری متوقف شد، رکود و عقب ماندگی فکری سرتاسر جامعه را فرا گرفت. افزون بر آن به کتاب‌های پیشین اجازه چاپ مجدد داده نشد. فهرست کتاب‌های ممنوعه از هزاران عنوان فراتر رفت. رساله‌های علمی و عملی مراجع (توضیح المسائل) و کتاب‌های درسی حوزه علمیه مانند کتاب شرائع الاسلام و اللمعه الدمشقیه در فهرست کتاب‌های ممنوعه قرار گرفت. بنا براین هزاران تن از اندیشمندان و علمای بزرگ، اساتید و مراجع تقلید بزرگ و خاندان‌های مذهبی و فعالان اسلامی قربانی این توطئه شوم شدند.

هنگامی که شهید محراب آیت‌الله حکیم از عراق هجرت کرد، افق‌های تازه و فرصت‌های تاریخی در برابر او گشوده شد. او با مهاجرت به جمهوری اسلامی ایران و در سایه انقلاب امام خمینی (ره) فرصت‌ها را برای ایجاد تحول فکری و نهضت فراگیر علمی مساعد یافت. چرا که او اندیشمندی فقیه، و پژوهشگری نو آور بود و از این فرصت گرانبها برای گسترش آگاهی و نهضت فراگیر اسلامی به نحو مطلوب بهره برداری کرد. او با حرکت چند بعدی در حوزه‌های نویسندگی، پژوهش و تحقیق در منابع و



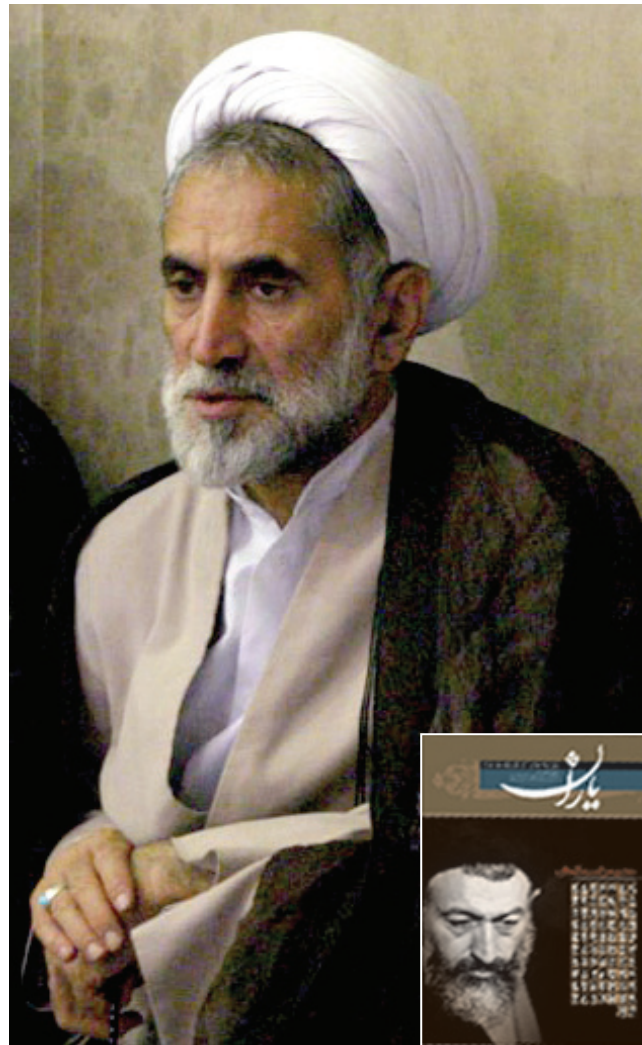
حجت‌الاسلام سید عبدالعزیز حکیم در کنار شهیدان آیت‌الله سید محمدباقر صدر و آیت‌الله سید محمدباقر حکیم

شهید مظلوم آمیزه‌های بود از ابهت و لطافت

جلوه‌هایی از سلوک اخلاقی شهید آیت الله بهشتی در درگفت و شنود
«شاهد یاران» با مرحوم حجت الاسلام والمسلمین هادی مروی

احتمالاً ساعتی بالای سرشان می‌گذارند که می‌توانند این طور به موقع و دقیق از خواب بیدار شوند، اما وقتی جستجو کردیم، متوجه شدیم ساعتی در کار نیست و ایشان خود را اینطور عادت داده‌اند. البته توجه به نظم و قانونگرایی در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی ایشان خودنمایی می‌کرد و همین تقید، برای ما درس‌های زیادی داشت. به یاد دارم در سال ۵۷ وقتی از زندان آزاد شدم، زنگ زدم خدمت ایشان، چون می‌خواستم اخبار درون زندان را برایشان نقل کنم. ایشان بدون رودربایستی فرمودند، «الان وقت خواب من است.» عرض کردم، «من قصد دارم بعد از آنکه اخبار را به شما گفتم بلافاصله به قم بروم.» فرمودند، «اتفاقاً من هم فردا می‌خواهم به قم بروم. آیا شما وسیله‌ای هم دارید؟» گفتم، «بله، من ماشینم را در تهران در منزل شهید سعیدی گذاشته‌ام و با آن می‌روم.» گفتند، «من هم با شما می‌آیم.» فردای آن روز ایشان را به قم رساندم و قرار شد غروب با هم برگردیم تهران. وقتی به تهران رسیدیم نیمه شب بود و خیابان‌ها خلوت. از خیابان دکترا شریعتی که آن موقع دروازه شمیران نام داشت، بالا آمدیم تا رسیدیم به یک چهارراه. من به رغم آنکه چراغ قرمز بود از آن عبور کردم. یک لحظه متوجه شدم که ایشان

جامعیت علمی آقای بهشتی برای همه طلاب جذاب بود. احاطه و تسلط او به بسیاری از مکاتب فکری جدید، به او جایگاه خاصی می‌داد. خاطریم هست یک روز که در خدمت ایشان به قم می‌رفتیم، در میانه راه علت مسافرتشان را سؤال کردم، گفتند، «برای تدریس فلسفه هگل به مدرسه حقانی می‌روم. معتقدم خیلی از افرادی که فلسفه هگل را مطرح و تدریس می‌کنند و حتی برخی از آنها که در این باره کتاب نوشته‌اند، کمتر توانسته‌اند به عمق روح این فلسفه پی ببرند و عموماً با واسطه برخی ترجمه‌ها، آگاهی‌هایی را در این



زمینه کسب کرده‌اند.»
آیا حضور شهید بهشتی در آلمان و آشنایی با اندیشه‌های جدید، احاطه ایشان به مبانی فقه و اصول و معارف سنتی حوزه را تضعیف کرده بود؟
به هیچ وجه، وقتی آقای بهشتی از آلمان بازگشتند، سفری به شهر مشهد داشتند که من به دیدار ایشان رفتم. در آن محفل برخی از چهره‌های مطرح حوزه مشهد و قم هم حضور داشتند. بحثی فقهی مطرح شد و همگان از تسلط ایشان بر دقایق فقه به رغم دوری چند ساله از حوزه علمیه حیرت کردند.
شخصیت و سیره و منش استاد خویش را چگونه توصیف می‌کنید؟

آقای بهشتی کارشان از تقید به نظم گذشته بود و نظم به صورت ناخودآگاه، ملکه و جزئی از زندگی ایشان شده بود. خاطریم هست روزی در شورای عالی قضایی جلسه داشتیم. ساعت ۲ بعدازظهر که شد، ایشان فرمودند، «من اندکی می‌خوابم و ۲/۱۰ دقیقه دوباره به جلسه برمی‌گردم.» اتافی در دفتر ایشان در شورای عالی قضایی بود که از آن برای استراحت استفاده می‌کردند. هنوز دقایقی از رفتن ایشان نگذشته بود که مراجعت کردند. اول تصور کردیم که ایشان استراحت نکرده‌اند اما وقتی ساعت را نگاه کردیم، دیدیم درست ۲/۱۰ است. حدس زدیم که

وقتی آقای بهشتی از آلمان بازگشتند، سفری به شهر مشهد داشتند که من به دیدار ایشان رفتم. در آن محفل برخی از چهره‌های مطرح حوزه مشهد و قم هم حضور داشتند. بحثی فقهی مطرح شد و همگان از تسلط ایشان بر دقایق فقه به رغم دوری چند ساله از حوزه علمیه حیرت کردند.

تکانی خوردند، اما در عین حال به من چیزی نگفتند. رسیدیم به چراغ قرمز دوم و همین که خواستم عبور کنم، آقای بهشتی گفتند، «آقای مروی اگر از این چراغ هم عبور کنی، دیگر نمی‌شود پشت سرت نماز خواند، زیرا عبور از چراغ قرمز اول گناه صغیره است و اصرار بر آن کبیره و موجب سلب عدالت از افراد می‌شود. ضمن اینکه من هم از ماشینی پیاده می‌شوم.» من که در آن زمان جوان دوآتشی بودم



درآمد

آشنایی دیرینه با شهید آیت الله بهشتی و دقت در گفتار و کردار آن شهید بزرگوار خاطرات مرحوم حجت الاسلام والمسلمین هادی مروی را از نکات بدیع سرشار می‌سازد، به گونه‌ای که احترام و محبت به شهید بهشتی از تک تک واژه‌های او پیدا بود و از سلوک آن سید شهیدان انقلاب هزاران نکته ناگفته در سینه داشت. این گفت و شنود، از واپسین گفتارهای مرحوم مروی است.

نقش شهید آیت الله بهشتی را در سازماندهی برنامه‌های مدرسه حقانی چگونه ارزیابی می‌کنید؟
به رغم اینکه مدیریت مدرسه را شهید قدوسی بر عهده داشتند، اما آیت الله بهشتی از ارکان اصلی هدایت و برنامه‌ریزی مدرسه بودند. اصلاً صرف حضور ایشان و آن تبسمی که همواره در برابر مشکلات بر لب داشت و نحوه برخورد و تعامل او با طلاب، قبل و بیش از هر چیز، خود یک کلاس درس واقعی بود.
شهید بهشتی شاگردان خود را چگونه با معارف و اندیشه‌های جدید آشنا می‌کردند؟



شهید است. در آن روز به ایشان گزارشهایی رسیده بود مبنی بر بدرفتاری با برخی از زندانیان. ایشان خیلی نگران شده بودند و با تأکید و قاطعیت خاصی به بنده و مرحوم شیخ عباس شیرازی و مرحوم ربانی‌املشی مأموریت دادند که در این مورد تحقیق کنید، من امشب به دفتر حزب می‌روم، بیایید آنجا و نتیجه را به من گزارش بدهید، من هم دوست دارم آن

غیبت ایشان را کرده بودند، پس از شهادت ایشان با چشمانی اشکبار کنار مزار می‌آمدند و از او طلب بخشش می‌کردند.

اعتقاد شهید بهشتی به مشورت و تسلیم در برابر رأی جمع، از دیگر ویژگی‌های بارز ایشان بود. آیا در این مورد خاطره‌ای دارید؟

بنی‌صدر به یکی از آقایان برای انجام فعالیتهای قضایی حکمی داده بود و طبعاً این، دخالت در

را ببینم» من شب رفتم دادستانی کل انقلاب تا گزارش را خدمت آقای قدوسی بدهم، ولی گفتند ایشان رفته‌اند. پس از آن برای دادن گزارش به شهید بهشتی، به سوی دفتر حزب در سرچشمه حرکت کردم. نزدیک بهارستان بودم که دیدم گرد و خاک عظیمی به هوا برخاسته و راه را هم بسته‌اند. از مأمورین پرسیدم، «چه خبر است؟» گفتند، «انفجاری رخ داده.» فکر نمی‌کردم دفتر حزب منفجر شده باشد. هر چه پیگیری کردم تا اطلاعات بیشتری به دست بیاورم، موفق نشدم. شب رفتم منزل و صبح ساعت ۷ رادیو را روشن کردم و خبر ناگوار شهادت ایشان و جمعی از همکاران را در اخبار شنیدم.

موج سنگین تهمت و افترا علیه شهید بهشتی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ به اوج خود رسید. شما به عنوان شاگرد و یار نزدیک ایشان، این ترور شخصیت را چگونه تحلیل می‌کنید؟

خاطرم هست یک بار در اوج جریان سهمگین ترور شخصیت آقای بهشتی، ایشان از جبهه برگشته و هنوز گرد و غبار جبهه روی عمامه‌شان بود. آمدند و در نماز جمعه، قبل از خطبه‌ها سخنرانی کردند. در حین سخنرانی‌شان فرمودند، «اگر از من پرسند که در این شرایط جنگ روانی و شایعه‌پراکنی چه باید کرد؟

پاسخ خواهم داد: سکوت، سکوت، سکوت.» و این سخن را در زمانی گفتند که امام همه مسئولین را به مصلحت‌اندیشی و سکوت در برابر مخالفین دعوت کرده بودند. در مجموع، آقای بهشتی کسی نبود که به خاطر مصالح شخصی در برابر این شایعات عکس‌العمل نشان دهد. برای او تنها حفظ نظام مهم بود. هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که برخی از افراد و جوانان احساساتی که تحت تأثیر فضای مسموم آن دوران

گفتم، «آقا اینها قوانین طاغوتی است، نباید به آنها عمل شود.» ایشان با جدیت جواب دادند، «اتفاقاً انسانی‌ترین قوانین در دنیا همین قوانین راهنمایی و رانندگی است که برای حفظ جان و من و تو وضع شده و طاغوتی و غیر طاغوتی ندارد.»

مهم‌ترین ویژگی شخصیتی شهید بهشتی، عدم مسامحه ایشان در برابر تخلفاتی بود که آن را مدیریت می‌کردند. در این زمینه خاطراتی را ذکر کنید.

شخصیت تأثیرگذار آقای بهشتی، آمیزه‌ای بود از ابهت و لطافت، یعنی چیزی که موجب می‌شد افراد با انگیزه بالا به دستورات او تسلیم شوند. روزی در آغاز جلسه شورای عالی قضائی، آقای بهشتی با لحنی جدی یکی از دوستان را مورد خطاب قرار داد و به او فرمود، «شما مأموریت دارید که تا پایان جنگ برای حل و فصل مسائل قضایی به فلان منطقه دورافتاده بروید.» آن برادر هم به‌رغم دشواری، این مأموریت را پذیرفت. حدود یک سال بعد آقای بهشتی به شهادت رسید و آن دوست ما به‌رغم اینکه می‌توانست برگردد، به خاطر علاقه خویش به آن شهید عزیز و پیمانی که با او بسته بود تا پایان جنگ تحمیلی، یعنی تا حدود ۶ سال بعد، در آن منطقه ماند و انجام وظیفه کرد.

یک بار هم به ایشان گزارشهایی رسیده بود مبنی بر تخلفات دو نفر قاضی که یکی در شهرکرد و دیگری در سیرجان انجام وظیفه می‌کردند. ایشان به من و شهید شیخ عباس شیرازی مأموریت دادند که در این زمینه تحقیق کنیم و به ایشان گزارش دهیم. پس از تحقیق، تخلف آن دو قاضی مسجل شد و ما هم گزارش را خدمت ایشان دادیم. ایشان با تأکید به من فرمودند، «من دوست دارم این دو قاضی متخلف به شکل علنی محاکمه شوند تا مردم ببینند نظام در برابر مسئولین خاطی گذشت نمی‌کند.» بعد از دستور شهید بهشتی، ما به این دو شهر رفتیم و آن دو را محاکمه علنی کردیم. خاطره دیگری که در این مورد دارم دقیقاً مربوط به صبح روز هفتم تیر ماه سال ۶۰، یعنی صبح آخرین روز حیات این

در اوج جریان سهمگین ترور شخصیت آقای بهشتی، ایشان از جبهه برگشته و هنوز گرد و غبار جبهه روی عمامه‌شان بود. آمدند و در نماز جمعه، قبل از خطبه‌ها سخنرانی کردند. در حین سخنرانی‌شان فرمودند، «اگر از من پرسند که در این شرایط جنگ روانی و شایعه‌پراکنی چه باید کرد؟ پاسخ خواهم داد: سکوت، سکوت، سکوت.»

فعالیت‌های قوه قضاییه به شمار می‌رفت. به دلیل همین تخلف آشکار، مخالفت‌ها با این حکم بالا گرفت تا اینکه فرد مزبور ناگزیر به استعفا شد و به‌رغم اینکه شهید بهشتی با کارکرد آن فرد موافق نبود، طی نامه‌ای از زحمات او تشکر کرد. این مسئله برای من تعجب‌آور بود که چرا ایشان از کسی که کارکرد او را قبول ندارد، سپاسگزاری می‌کند. مسئله را در جمعی که علاوه بر شهید بهشتی، آیت‌الله مشکینی هم حضور داشتند با ایشان مطرح کردم، اما ایشان با جدیت از کار خود دفاع کردند و هیچ‌کدام نتوانستیم یکدیگر را قانع کنیم. تا اینکه شهید بهشتی رو کردند به آیت‌الله مشکینی و فرمودند، «آقا میرزا علی، نظر شما چیست؟» آیت‌الله مشکینی بعد از چند لحظه فکر فرمودند، «به نظر من حق با آقای مروی باشد.» بعد از این اظهار نظر آیت‌الله مشکینی، ایشان با جدیت فرمودند، «ان‌شاءالله جبران خواهم کرد.» و این نشان دهنده این بود که آن بزرگوار به رغم اینکه به کار خودش اعتقاد داشت، برای نظر جمع ارزش زیادی قائل بود. ■



درآمد



پژوهشگر یگانه و عالم کم‌نظیر، مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین علی ابوالحسنی (منذر) هنگامی که در باره شخصیت یا رویداد تاریخی سخن می‌گفت، هیچ نکته حتی کم‌اهمیتی را نیز نادیده نمی‌گرفت و گفتگو با او همواره چون دستیابی به دایره‌المعارف جامعی در باره تاریخ بود. «شاهد یاران» توفیق یافت که در مسواری ریزه خوار اندیشه این محقق گرانسنگ باشد که نمونه‌ای از آن، پیش روی شماست.

به نظر جنابعالی مطرح شدن مدرس به عنوان طراز اول، چه نسبتی با جریان مشروعه‌خواهی دارد و اگر مشروعه‌خواهان برخواست‌های خود تکیه نمی‌کردند، بعدها مدرس به مجلس راه می‌یافت یا نه؟

در پاسخ به این سؤال اساسی، باید چند نکته را در نظر گرفت. به طور کلی در مشروطیت با دو جریان معارض و مقابل با یکدیگر روبرو هستیم که از آنها می‌توان با عنوان جریان «اسلام‌گرا» و «غرب‌گرا» یاد کرد.

مرحوم شهید مدرس، در کجای این میدان قرار

داشت؟

مرحوم مدرس در مشروطه اول، به جناح مشروطه خواه متشرع تعلق دارد و جزو ابواب جمعی مشروطه اصفهان (به رهبری آقا نجفی و حاج آقا نور الله اصفهانی) محسوب می‌شود. مشروطه این شهر به رهبری بزرگانی چون آقا نجفی و آقا نورالله و همکاری امثال مدرس، آمیزه و تلفیقی بود از دو جریان مشروعه تهران (به رهبری شیخ نوری) و مشروطه نجف (به رهبری آخوند خراسانی) که البته نگذاشتند باقی بماند و به جاهای دیگر سرایت کند و در مشروطه دوم و سلطه مشروطه خواهان تندرو و سکولار بر کشور، به زودی کار به جایی رسید که مرحوم حاج آقا نورالله ناچار شد به نجف برود که سفر وی قطعاً در تحول و تعمیق دیدگاه آخوند نسبت به مسائلی که در تهران جریان داشت، مؤثر بود.

مرحوم مدرس در مشروطه اول به این فضا و دیدگاه تعلق دارد و قاعدتاً در جرگه هواداران مرحوم آخوند و طبعاً در مقابل جناح مرحوم شیخ فضل الله نوری قرار می‌گیرد. مرحوم مدرس با زمینه و شرایط مناسبی که شهید نوری با پایمردی خونینش برای تصویب اصل دوم قانون اساسی فراهم کرد، مجال و امکان حضور مقتدرانه در مجلس شورا و از آن طریق، ورود به عرصه سیاست در مرکز کشور را پیدا کرد. جالب است که امام راحل قدس سره، دقیقاً به این نقطه «التقاء» میان مدرس و میراث گرانبار شیخ فضل الله توجه داشته و به شیوایی در بیانات خویش بدان تصریح کرده‌اند. ایشان در پنجمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۶۲) با عطف به تجربه تلخ مشروطیت در ایران، می‌فرمایند، «اگر هر شهرستانی چند نفر مؤثر، افکاری مثل مرحوم مدرس شهید را داشت، مشروطه به طور مشروع و صحیح پیش می‌رفت و قانون اساسی یا متمم آن که مرحوم حاج شیخ فضل الله در راه آن شهید شد،

دستخوش افکار غربی و دستخوش تصرفاتی که در آن شد، نمی‌گردید، اسلام عزیز و مسلمانان مظلوم ایران آن رنج‌های طاقت فرسا را نمی‌کشیدند...» البته مدرس آمد و در مجلس دوم به عنوان «فقیه طراز اول» و دارای «حق و تو» در پارلمان، حضور یافت، اما در مجلس بعدی (مجلس سوم) دید که این زمینه وجود ندارد و چون لیاقتش را ثابت کرده بود، با حمایت آراء عمومی پایتخت، به عنوان وکیل برجسته، وارد مجلس سوم و چهارم و پنجم و ششم شد.

آیا مرحوم مدرس، زمانی که زمینه حضور در مجلس به عنوان «طراز اول» را منتفی دید، اقدامی هم برای جبران این نقیصه اساسی در مجلس مشروطه انجام داد؟

بله. آن مرحوم در مجلس سوم با همفکرانش یک «هیئت علمیه» تشکیل می‌دهد که در حقیقت، قائم مقام هیئت طراز اول است، منتهی مشروطه‌خواهان سکولار امکان ادامه حیات رسمی هیئت طراز اول را به خصوص بعد از فوت مشکوک مرحوم آخوند از بین برده‌اند. این هیئت علمیه که اتفاقاً دو رکن اصلی آن مرحوم مدرس و حاج امام جمعه خوبی (برگزیدگان آخوند خراسانی در مجلس دوم) هستند، قرار است عملاً خلاء هیئت طراز اول را

مرحوم مدرس با زمینه و شرایط مناسبی که شهید نوری با پایمردی خونینش برای تصویب اصل دوم قانون اساسی فراهم کرد، مجال و امکان حضور مقتدرانه در مجلس شورا و از آن طریق، ورود به عرصه سیاست در مرکز کشور را پیدا کرد.

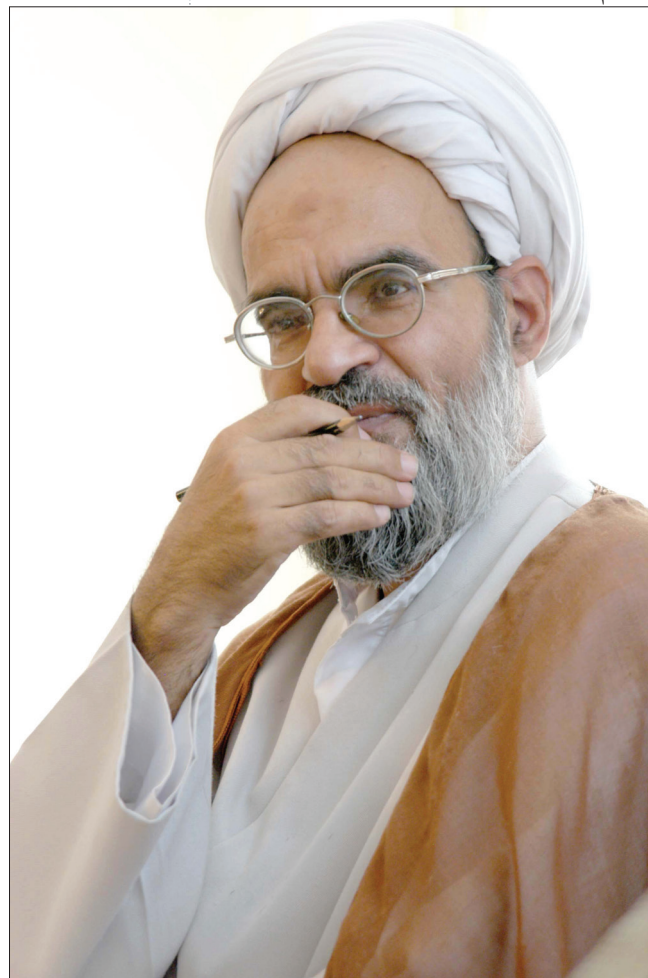
پر کند.

مرحوم مدرس به عنوان یکی از مشروطه‌خواهان متشرع، در مشروطه اول خارج از جناح و جرگه شیخ فضل الله قرار دارد، اما زمانی که به تهران می‌آید و با جناح سکولار تقی‌زاده درگیر می‌شود، دیگر تعارضی با جناح مشروعه‌خواه ندارد، هیچ، بلکه حالا خودش نیز در جبهه آنها قرار می‌گیرد، البته در قالب یک وکیل مشروطه.

مدرس و میراث مشروعه‌خواهان در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین علی ابوالحسنی (منذر)



مدرس با پایمردی شیخ فضل الله به مجلس راه یافت





برخی از مدرس پژوهان مبتدی در سال‌های اخیر، شیوه‌های مدرس را در مواجهه با برخی از افراد را دلیلی بر فرادینی عمل کردن مدرس و تفکیک بین سیاست و شریعت توسط او دانسته‌اند و این ذهنیت به دلیل مورد نقد قرار نگرفتن، رو به رشد است. آیا نفس بهره‌گیری مدرس از افراد مختلف با پیشینه‌های مختلف دلیلی بر فرادینی عمل کردن مدرس است؟ این نتیجه‌گیری از شیوه مدرس را برخی، از جمله ملک الشعرای بهار، نیز ذکر کرده‌اند. او در تاریخ احزاب سیاسی، دقیقاً با همین مضامین از شیوه مدرس یاد می‌کند.

تلقی این‌گونه افراد از مذهب و دین، یک تلقی خاص، محدود و تنگ است. اگر بخواهیم این تلقی را به زبان ساده‌تر و صریح‌تر بیان کنیم، باید گفت از نظر این آقایان، دین یعنی نماز و روزه و دیگر مسائل عبادی خاص؛ اما تعیین «راهنمای عمل» برای مسائل بی‌شمار مربوط به حوزه‌های اقتصاد و سیاست و فرهنگ و جنگ و صلح و دیگر شئون روزمره حیات فردی و اجتماعی بشر، ربطی به دین ندارد و اسلام به هیچ وجه نظام اقتصادی و سیاسی و امثال آن ندارد. «تسامح» نسبی و جهت دار مدرس در انتخاب افراد برای همکاری سیاسی، اولاً ریشه در کمبود عناصر صددرصد شایسته و مطلوب سیاسی در آن مقطع از تاریخ ایران داشت و ما در مباحث فقها در باب «ولایت فقیه» نیز این مضمون را مکرر می‌بینیم که اگر «فقیه جامع شرایط حکم و فتوا» در جامعه حضور داشت، زمام امر مسلمین (مثلاً در پیشبرد و هدایت امر جهاد) به دست او خواهد بود و اگر فقیه پارسا نبود، «عدول مؤمنین» جایگزین فقیه خواهند شد و اگر عدول مؤمنین هم نبودند (از آنجا که مثلاً دفع دشمن متجاوز از مرزها لامحاله نیاز به فرمانده و سرپرست دارد) «فاسق» آشنا با فنون رزم و دارای توانایی اداره امور سپاه، فرماندهی و هدایت افراد را بر عهده خواهد گرفت. ثانیاً همکاری مدرس با این‌گونه رجال، کاملاً مشروطه و جهت دار بود و به همین دلیل هم مدرس (بر سر قرارداد ۱۹۱۹) با دوست پیشینش،

«تدبیر پخته» یک فقیه سیاستمدار برای بهره‌گیری هوشمندانه از عناصر موجود در عرصه سیاست آن روز ایران جهت پیشبرد «اهداف اصلاحی» خویش بود و ریشه دینی و فقهی داشت.

وثوق الدوله، سخت درآویخت، با سلیمان میرزا (که در قضیه مهاجرت، همسفر و هم‌زمش بود) در مجلس چهارم و پنجم، نبردها کرد، با رضاخان پس از هر نزدیکی و تعاملی، دوری و تنافری داشت و حتی حسن مستوفی را (که خاطرش برای مدرس بسیار عزیز بود) یک روز استیضاح کرد و با استیضاح وی، مستوفی از قدرت کناره گرفت. ثالثاً مدرس، تنها با این‌گونه رجال، کار نمی‌کرد و با دیگران نیز، همچون عالمان بزرگ تهران و دیگر نقاط (نظیر حاج آقا جمال الدین نجفی اصفهانی و برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی) و خصوصاً رؤسای متدین و مبارز اصناف بازار تهران، همکاری تنگاتنگ و نزدیک داشت و علاوه بر این، رجال سیاسی را که با آنها کار می‌کرد، جابه‌جا به رعایت بیشتر و بهتر احکام اسلام توصیه می‌نمود، چنانکه ارتباطش با عوام، او را عوام زده نمی‌ساخت.

بدین ترتیب، تسامح مدرس، «تولرانس» مورد نظر آقایان پلورالیست‌ها نبود! «تدبیر پخته» یک فقیه سیاستمدار برای بهره‌گیری هوشمندانه از عناصر

موجود در عرصه سیاست آن روز ایران جهت پیشبرد «اهداف اصلاحی» خویش بود و ریشه دینی و فقهی داشت.

سخن پر مغز مدرس که: «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت است» و نیز: «منشأ سیاست ما، دیانت ماست.» از غایت شهرت، مَثَل سائر شده است و این سخن او نیز از شهرت شایان برخوردار است که می‌گوید، «خداوند دو چیز را به من نداد،



شهید آیت‌الله سید حسن مدرس پس از زور خوردن توسط عوامل رضاخان در بیمارستان

یکی ترس و دیگری طمع و هر کسی با مصالح ملی و امور مذهبی همراه باشد، من هم با او همراهم و الا فلا...». به نظر او، «ما باید قدم‌هایی را که مقتضای حفظ دیانت و حفظ قومیت و حفظ ملیت خودمان است، برداریم و هیچ کاری و هیچ چیزی را مقدم بر این کار قرار ندهیم.» می‌بینید که همه جا بر دین و امور مذهبی تأکید دارد و حتی اسلام را منشأ سیاست و ملیت می‌شمارد. ضمناً به ارج فقه و دیدگاه‌های کارشناسانه فقیهان در شناخت و اجرای احکام مترقی اسلام کاملاً آگاه است. او در «کتاب زرد» خود می‌نویسد، «عقیده دارم تبادل فرهنگی در همه زمینه‌ها بین ممالکی که علمی و عملی و صنعتی دارند، به نحو اکمل و احسن انجام شود. هیچ ملتی از علم و صنعت و علوم معرفه نفس دیگر ملل بی‌نیاز نیست، جز اینکه ممالک دارای علم و صنعت، هرچه هم از ما قوی و اقوا باشند، کوچک‌ترین فهم و درکی از قوانین و اصول دینی ما ندارند. ما مخصوصاً در علوم فقهی و قضاوت و ادبیات از همه ملل به علت کار و همت یک هزار ساله مان پیشرفته‌تریم. علم قضاوت در اسلام آن چنان که در مجموعه قضاء در اسلام به ما رسیده به نحو اکمل می‌تواند حافظ عدالت باشد، منتهی قاضی و قضاوت بدون هیچ گونه تردیدی باید مجتهدین باتقوا و پرهیزگار باشند. مجتهدی که وقتی نسبت به مسئله‌ای علم یقین پیدا کرد، تاریک‌ترین زوایای آن را از نظر دور نداشته و هیچ نیرویی نتواند او را از اجرای عدالت بازدارد.»

عوامل عرفانی ویژه‌ای داشتند

شهید مطهری و مبارزه در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین شیخ علی اصغر مروارید



درآمد

حجت الاسلام والمسلمین علی اصغر مروارید یکی از چهره‌های شاخص مبارزاتی در نهضت امام است که با نگاهی ژرف‌اندیشانه استاد شهید آیت‌الله مطهری و علامه طباطبایی را انقلابیون واقعی می‌داند و از آنان با شور و نشاطی زائدالوصف سخن می‌گوید. جناب مروارید در فروردین ماه ۱۳۸۵ و در ذکر خاطرات خویش از استاد شهید مطهری با ما سخن گفت.



با شهید آیت الله مطهری کجا و چگونه آشنا شدید و چه

خصوصیاتی را در ایشان برجسته دیدید؟
خدمت شما عرض کنم که ما از نظر خانوادگی با ایشان آشنایی داشتیم و جد ما با پدر آقای مطهری رفت و آمد زیادی داشتند. جد ما شیخ علی اکبر مروارید از شخصیت‌های محترم مشهد بودند و با پدر آقای مطهری آشنایی داشتند. خود من هم در فریمان که زادگاه آقای مطهری محسوب می‌شود، در مسجد پدر ایشان منبر می‌رفتم. در ایامی که من در فریمان منبر می‌رفتم، آقای مطهری قم بودند. آن روزی که مد نظر هست، من به منبر رفتم و آقای مطهری استثنائاً فریمان بودند و در مجلس حضور داشتند. وقتی که منبر من تمام شد، خود آقای مطهری منبر رفتند و یادم هست که آیه ۵ سوره بینه را قرائت کردند که «و ما امروا الا ليعبدوا الهه مخلصین له الدين حنفاء و یقیموا الصلوه و یؤتوا الزکوه و ذلک دین القیمه». بنابراین اولین باری که من آقای مطهری را دیدم در منزل پدرشان و با حضور ایشان بود. پدرشان مثل خود آقای مطهری مردی خوش‌چهره و موقر و محبوب بودند و بسیار به من محبت می‌کردند. ایام تعطیل بود. گمانم ماه صفر بود، چون آقای مطهری هم آمده بودند. اگر ایام دیگری بود، ایشان در قم مشغله داشتند و نمی‌توانستند بیایند.

شهید مطهری در حوزه قم چه جایگاهی داشتند؟

حجره ایشان در قسمت شمال شرقی فیضیه بود. بسیار با آقای منتظری مانوس بودند و قبل از این که آقای بروجردی به قم بیایند، آقای مطهری از طلبه‌های فاضل قم بودند. از جمله کسانی که از آقای بروجردی دعوت کردند که به قم بیایند، آقای مطهری و آقای منتظری بودند. مرحوم مطهری، خودشان از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی بودند. من به اشتیاق این که مرحوم علامه طباطبایی را بیشتر ببینم، جای کوچکی را در درکه اجاره کرده بودم و یادم هست که یکی دو سالی هم با آقای مصباح‌زیدی هم‌خانه بودیم. آقای مطهری هم در محافل علمی مرحوم علامه در درکه، شرکت داشتند.

مرتب‌ه ارادت مرحوم مطهری نسبت به آیت‌الله بروجردی تا چه پایه‌ای بود؟

عرض کردم که یکی از علل اصلی آمدن آقای بروجردی به قم، تلاش‌ها و دعوت‌های مرحوم مطهری بود. ایشان

آقای هاشمی و برخی دیگر خیلی با آن تیب سازگاری نداشتند. روحانیون خاصی بودند که به قول مرحوم مطهری، آقایان تجاری که به اینها پول می‌دادند، هر فتوایی را می‌خواستند از آنها بگیرند، می‌توانستند بگیرند. در مجموع آقای مطهری موقعی که در مدرسه سپهسالار یا دانشگاه تهران درس می‌دادند، از طرف طوری بود که وقتی یک روحانی سعی می‌کرد به این گونه مجامع نزدیک شود و در آنجا سخن بگوید، بسیار آزار می‌دید.

آقای مطهری را به لحاظ عرفانی و روحی چگونه دیدید؟

مرحوم شهید مطهری در مجالس گوشه‌ای می‌نشستند و واقعا متذکر و اهل ذکر بودند و مخصوصاً ذکر لاله‌الاله را زیاد می‌گفتند. اهل تهجد و نافله بودند و ارتباط ایشان با مرحوم طباطبایی هم نشان می‌دهد که عوالم عرفانی ویژه‌ای داشتند که واقعا بیان اینها با کلام ممکن نیست.

هجرت آقای مطهری از قم به تهران چه تأثیراتی بر حوزه و دانشگاه داشت؟

قدر مسلم این که من آمدن آقای مطهری از قم به تهران، ضایعه‌ای بود، یعنی اگر ایشان در قم می‌ماندند، به نظر من خیلی بهتر بود و حتی خود من از ایشان شنیدم که می‌گفتند اگر من در قم ماهی صد و پنجاه تومان می‌داختم، آنجا را رها نمی‌کردم و نمی‌آمدم، ولی در حقیقت مجبور شدم و این تعبیر را هم داشتند که من تا وقتی که قم بودم، همه درها را به روی خود بسته می‌دیدم، اما وقتی به تهران آمدم، آن قدر در به روی من باز شد که نمی‌دانستم از کدام یک وارد شوم.

امثال شهید مطهری و علامه طباطبایی انقلابی حقیقی هستند. واقعا اگر کسی مسلمان باشد و با قرآن و احادیث سروکار داشته باشد، نمی‌تواند انقلابی نباشد. مرحوم علامه و مرحوم مطهری اعتقاد داشتند که باید با نظم و ترتیب خاص و حساب شده پیش رفت و در واقع مبانی

قطعاً در جلسات درس آقای بروجردی شرکت داشته‌اند. آقای بروجردی از نظر دقت و علم و تربیت، شخصیت بی‌نظیر و شگفت‌آوری بودند. من درس خارج مرحوم آقای بروجردی می‌رفتم.

از شاگردان مرحوم مطهری چه کسانی را به یاد دارید؟

در قم نمی‌دانم، ولی تهران که می‌آمدند، چند تن از دوستان ما، از جمله آقای سیدرضی شیرازی و آقای محی‌الدین انواری و عده‌ای دیگر درس فلسفه را با ایشان در مدرسه مروی شروع کردند.

شما خودتان چه سالی به تهران آمدید؟

من در سال‌های ۲۸ و ۲۹ از مشهد آمدم. با آقای مطهری در مسجد جامع حاج آقا ضیای استرآبادی که امام جماعت مسجد جمعه بودند و یکی از نماز جماعت‌های نسبتاً جمعیت‌داری بود که تشکیل می‌شد و خانه‌شان همان نزدیکی‌ها بود و بعدها به پامنار آمدند، منبر می‌رفتم. منبرهای ایشان بسیار بالا و ارزشمند بود، ولی از جنبه‌های تحریک و تهییج و رعایت اصول خطابه، ایشان چندان تمایلی به این مسائل نداشتند، چون کسی که اهل فضل و تحقیق است، معمولاً در این زمینه‌ها، میدان‌داری نمی‌کند و اصولاً کارش این نیست.

شهید مطهری در بین روحانیون تهران چه جایگاهی داشتند و سخن ایشان تا چه حد تأثیرگذار بود؟

در تهران عده‌ای بودند که از همان ابتدا نق‌هایی می‌زدند و دوستان ما از جمله آقای مطهری، آقای خامنه‌ای،

این تعبیر را هم داشتند که من تا وقتی که قم بودم، همه درها را به روی خود بسته می‌دیدم، اما وقتی به تهران آمدم، آن قدر در به روی من باز شد که نمی‌دانستم از کدام یک وارد شوم.



خراسان، دوستان از شهرهای مختلف می‌آمدند و ما در آن جا جلساتی داشتیم و در نتیجه تهران، مرکز این جلسات دوره‌ای شد، ولی نام جامعه روحانیت بعدها بر این جلسات گذاشته شد و ما در آن روزها نام خاصی روی آن نگذاشتیم. آقای مطهری هم در آن جلسات تشریف می‌آوردند.

از آن ایام خاطره‌ای دارید؟

بله. ششی که قرار بود فردای آن در قیصریه نماز جماعت عید فطر برگزار شود، اعلامیه‌ها را داده بودیم

آمدن آقای مطهری از قم به تهران، ضایعه‌ای بود، یعنی اگر ایشان در قم می‌ماندند، به نظر من خیلی بهتر بود و حتی خود من از ایشان شنیدم که می‌گفتند اگر من در قم ماهی صد و پنجاه تومان می‌داشتم، آنجا را رها نمی‌کردم و نمی‌آمدم

که همه ما در این مراسم شرکت می‌کنیم. آقای بهشتی گفتند که چون آقای موسوی اردبیلی شرکت نمی‌کنند، ایشان هم نمی‌آیند. آقای مهدوی بیمار بودند و گفتند که نمی‌توانند بیایند. من گفتم، «ما اعلامیه داده‌ایم و باید پشت آن بایستیم و باید بدهیم اعلامیه‌ها را پخش کنند.» آن روز چنان سیل جمعیتی به طرف قیصریه سرازیر شد که همه کسانی که قبلاً از شرکت در مراسم انصراف داده بودند، خود را به قیصریه رساندند. من از همان مسجد مهدی سه راه تهران ویلا که همیشه فعالیت‌های انقلابی و آموزش اسلحه و کارهای بسیاری را در آن اداره می‌کردم، جمعیتی را به راه انداختم و خدا می‌داند که شاید اولین شعارهای مرگ بر شاهی که سر داده شد، از این مسجد بود.

نحوه زندگی ایشان چگونه بود؟

ما وصلت فامیلی داشتیم و از قدیم هم که اجداد ما با هم رفت و آمد داشتند. اوایلی که به تهران آمدند خانه کوچکی در خیابان خراسان داشتند، ولی بعد که به خانه‌ای در خیابان دولت آمدند، زندگی نسبتاً مرفهی بود. ■

در قم که بودیم از همان اوایل جلساتی را با آقایان خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی و دیگران داشتیم و تقریباً کارگردان آن جلسات هم من بودم و بسیاری از نوشته‌های مرا آقای هاشمی می‌گرفتند و نگاه می‌کردند، مخصوصاً که من درباره جهاد خیلی کار می‌کردم. حتی موقعی که زندان بودیم، مرحوم مهندس بازرگان می‌گفت باز آقای مروارید با مبحث جهاد آمد. در نتیجه جلساتی در قم داشتیم که هنوز نام جامعه روحانیت نداشت تا این که من در سال ۴۴ و ۴۵ بود که برای دیدار از امام (ره) به عراق رفتم.

البته پیغام‌هایی آقایان هاشمی و بهشتی داده بودند که بر دم و دو شب به تنهایی با ایشان ملاقات داشتم. همین که برگشتم شیخ محمد آقای تهرانی فوت کرده بود که با مرحوم نواب صفوی خیلی آشنا بود و من در تشییع جنازه‌اش شرکت کردم و وقتی به میدان موسوی رسیدم، ماشینی کنار پای من نگه داشت و مرا دستگیر کردند و به زندان بردند. تیمسار مقدم در زندان به ملاقات من آمد و از من پرسید اگر جای من بودید چه می‌کردید؟ شما به عراق رفته و با آقای خمینی ملاقات کرده‌اید. حالا هم که عاشوراست، پس به ما حق بدهید که تصور کرده باشیم که یک پانزده خرداد دیگری در راه است. بهترین راه این بود که شما را بگیریم و در زندان نگه داریم تا دهه محرم بگذرد. حالا شما آزادید، به شرط اینکه به قم نروید که من البته نپذیرفتم، ولی بعد به این نتیجه رسیدم که دستگیری‌های متعدد من، انصافاً خانواده را زیر فشار قرار داده به همین دلیل به دماوند آمدم و در آنجا سکونت کردم و بعد که تابستان تمام شد به خیابان خراسان آمدم که من در مسجد لرزاده به منبر می‌رفتم. در هر حال در خانه خیابان

فکری انقلاب را بنا نهاد. آقای مطهری مرد دانشمندی بود که پیوسته اطراف قضایا را می‌سنجید و با تدبیر اقدام می‌کرد.

در مورد داستان راستان شهید مطهری خاطره جالبی دارید. آن را نقل کنید.

روایتی هست که روزی رسول خدا (ص) از جایی عبور می‌کردند، دیدند عده‌ای دور سنگی جمع شده‌اند و هر یک سعی دارند آن را بلند کنند تا ثابت شود که قوی‌ترین فرد، کیست. رسول گرامی (ص) فرمودند، «می‌خواهید به شما خبر بدهم که کدام یک قوی‌ترید؟» آنها گفتند، «چه بهتر که شما به ما مدال قهرمانی بدهید.» پیامبر فرمودند، «اگر انسان از کسی خوشش آمد، صفات خوبی را به او نسبت ندهد که در او نیست و همچنین اگر از کسی نفرت داشت، خصلت‌های شنیعی را که در او نیست، به او نسبت ندهد و بر خود مسلط باشد و جز حق، چیزی را نگوید، از همه شما قوی‌تر است.» این روایت را در منزل آقای استرآبادی که من و آقای مطهری منبر می‌رفتم نقل کردم و بعدها که از قم به تهران می‌آمدم و جا نداشتم و به مدرسه مروی می‌رفتم و آقای مطهری هم گاهی می‌آمدند و با آن که استاد بودند و پایه و مرتبت علمی ایشان بر همگان آشکار بود، اما هیچ ابائی از سؤال کردن نداشتند. یک‌بار در مدرسه از من پرسیدند که این روایت را کجا دیده‌ام. من هم گفتم که در کتاب اصول کافی دیده‌ام. ایشان یادداشت کردند و بعد هم در کتاب داستان راستان دیدم که آن را نقل کرده‌اند.

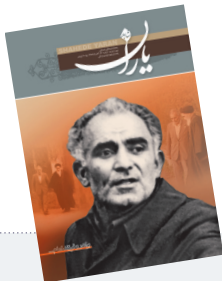
نقش شهید مطهری در حسینیّه ارشاد و انتخاب سخنرانان آنجا چه بود؟

در ابتدای امر یکی از سخنرانان معروف تازه به تهران آمده بود و مجلس او هم گرفته بود، دیدم که آقای مطهری از این بابت که دیگران اشکال می‌گیرند که سخنران مذکور چرا ریش ندارد، ناراحت هستند و معتقد بودند که اگر صحبت‌های آنها متقن باشد، این موضوع را نباید عمده کرد. همین برخورد را هم ایشان با دکتر شریعتی داشت تا بعدها که اشکالات علمی به دیدگاه و مباحث آنها گرفت و به انتقاد پرداخت. انصافاً یکی از کارهای مؤثر و خوب، تأسیس حسینیّه ارشاد بود و آقای مطهری جزو هیئت‌مدیره بودند و به دلیل شأن علمی بالا، بسیار تأثیر گذاشتند.

تأسیس جامعه روحانیت مبارز و نقش شهید مطهری را در آن ذکر کنید.



مدینه منوره، شهید آیت‌الله مطهری در کنار شهید آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله محلاتی، حجت‌الاسلام مروارید، حجت‌الاسلام خسروشاهی، محمد تقی شریعتی و محمود مانیان.



به ساواکی ها گفت: چرا می لرزید؟ من که اسیر شما هستم!

شهید مهدی عراقی و هیئت‌های مولفه اسلامی در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم حبیب‌الله عسگر اولادی

گذشتیم «جبهه مسلمانان آزاده» بود. ما فرمایشات امام را تکثیر می‌کردیم و اعلامیه‌هایی هم می‌دادیم. بعد از این جلسه ما به تهران آمدیم و مجدداً جلساتی در همان هسته خودمان (مؤید) و سپس در شورای مرکزی جبهه مسلمانان آزاده برقرار و مسائل را مطرح کردیم و گفتیم که امام مجدداً ما را به گروه‌های جدیدی معرفی فرمودند و ما باید یک بازسازی جدید بکنیم. با نشست‌هایی با هم، توانستیم جبهه را به یک ائتلاف بزرگ تبدیل کنیم و سامان بدهیم. از اینجا «هیئت‌های مولفه اسلامی» شکل گرفت. ما به یک شورای دوازده نفره رسیدیم که از هر کدام از این مجموعه‌ها، چهار نفر در این شورای مرکزی عضویت داشتند. با فاصله کمی خدمت امام رسیدیم و وضعیت خود را شرح دادیم. این شورای دوازده نفره چهار نفر هم علی‌البدل داشت و از مجموع خودش چهار نفر را هم برای ارتباط با امام انتخاب کرد که این چهار نفر باز تغییراتی کرد. شهید مهدی عراقی، شهید صادق امانی، شهید صادق اسلامی و بنده عضو اصلی بودیم و دو سه نفر هم به عنوان عضو علی‌البدل انتخاب شدند که هر موقع لازم باشد خدمت امام برسند. ما چهار نفر خدمت امام رسیدیم و عرض کردیم ما اوضاع را خطرناک تشخیص می‌دهیم و معتقدیم ممکن است شرایطی پیش آید که ما دستمان به شما نرسد. امام فرمودند شما خودتان چه پیشنهادی دارید؟ عرض کردیم ما در جمع خودمان مشورت کردیم که تعدادی از علما را در نظر بگیریم و به ما معرفی کنید. امام فرمودند من به آقای مطهری و آقای بهشتی اطمینان دارم. آقای انواری هم خوب است. هر وقت به من دسترسی نداشتید، با این آقایان در تماس باشید.

رهبری و دبیرکلی مولفه پس از این ائتلاف بر عهده چه کسی بود؟
ما به عنوان رسمی دبیرکل نداشتیم، چون کارمان مخفی بود و نمی‌توانستیم روی کسی علامت‌گذاری کنیم و

شهید عراقی به شدت عاشق امام بود. شهید عراقی و مرحوم حاج احمد آقا همیشه در دو طرف امام و دو بازوی ایشان بودند. شهید عراقی مثل شمع پای امام می‌سوخت و هیچ چیز در راه فداکاری برای اسلام، انقلاب و امام کم نمی‌گذاشت.

عنوان دبیرکل داشته باشد. مدتی واقعا فرمان کار در اختیار شهید امانی بود، البته اجرائیات بیشتر با شهید عراقی بود، اما اداره کلی در دست شهید امانی بود. پس از شهادت شهید امانی مدیریت با شهید عراقی بود، چه در زندان و چه بعد از زندان و تازمان پیروزی انقلاب فرمان مدیریت مولفه به دست شهید عراقی بود. بعد از انقلاب هم که به دستور حضرت امام (ره) همه ما به عضویت شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی درآمدیم.

پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور همراه با شهید عراقی در زندان بودید. خاطره شبی را که چهار شهید مولفه را برای اعدام می‌بردند چه خاطره‌ای دارید؟

ما وارد یکی از سالن‌های زندان موقت که بعداً اسم آن را کمیته ضد خرابکاری گذاشتند، شدیم و دیدیم این چهار شهید دستشان روی شانه‌های همدیگر است و دارند با هم شوخی می‌کنند. اطراف آنها ۲ دور افسر مسلح، ۲ دور گروه‌بان و استوار مسلح و ۳ دور هم تقریباً سربازان مسلح ایستاده و اینها را محاصره کرده و مثل نگین انگشتری دربر گرفته بودند. وقتی وارد شدیم، حمید ایبکچی که جوان‌ترین ما بود و از نظر عاطفی، وابستگی شدیدی به شهید بخارانی داشت، زد زیر گریه. شهید بخارانی صدای او را شنید و پرسید: «حمید؟ گریه؟ برای ما گریه می‌کنی؟ من از سالی که خودم را شناختم، هر سال در ماه رمضان از خدا شهادت خواستم و امسال هم همین‌طور. برای ما گریه می‌کنی؟» نه تنها جلوی گریه حمید را گرفت، بلکه جلوی همه ما را هم که در آستانه گریستن بودیم، گرفت. شهید عراقی بسیار متأثر بود و به آنها هم گفت که جفا را به من کردند و مرا محروم کردند. چه شد که شما و شهید عراقی به زندان برازجان تبعید شدید؟

من و آقای انواری و شهید عراقی را موقعی تبعید کردند



درآمد

مرحوم حبیب‌الله عسگر اولادی، یار دیرین امام و یاور همیشگی انقلاب به یقین نزدیک‌ترین یار و یاور شهید مهدی عراقی بود که سال‌های زندان را در کنار هم تحمل کردند و پس از پیروزی انقلاب نیز لحظه‌ای از خدمت به انقلاب فروگذار نکردند. این گفت و شنود پرنکته، از جمله مصاحبه‌های «شاهد یاران» با آن مجاهد صادق است.

نحوه آشنائی شما با شهید عراقی چگونه بود؟

من شهید عراقی را قبل از نهضت اسلامی می‌شناختم، ولی اولین جایی که شناخت ما سبب همکاری شد، در بیت حضرت امام و در جریان مدرسه فیضیه بود. شهید عراقی و عده‌ای از یاران در فدائیان اسلام بودند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد و بعد از شهادت مرحوم نواب صفوی، ایشان و آن مجموعه از فدائیان اسلام جدا و تا حدی از اوضاع سیاسی، سرخورده شدند و در کناری، دور هم بودند. ما هم در مجموعه‌ای به نام «هیئت مویذ» گرد هم بودیم و خودمان را از صحنه سیاسی، کنار نگه داشته بودیم و سعی داشتیم از هیئت‌ها و مساجدی که فعالیت سیاسی داشتند، خودمان را کنار نگه داریم.

هیئت مولفه چگونه شکل گرفت؟

ما به طور عادی روزهای جمعه و گاهی اوقات هم وسط هفته به قم و خدمت امام می‌رفتیم. یک بار خود امام دعوت کرده بودند که ما به قم برویم که من بودم و مرحوم شفیق و آقای توکلی بینا و شهید عراقی که به عنوان رابط عمل می‌کرد و خدمت امام می‌رفتیم. در این رفتن‌ها و آمدن‌ها، یک روز که مسائلی را خدمتشان عرض کردیم، فرمودند: «در آن اتاق بمانید و نروید.» ما رفتیم و دیدیم عده‌ای از برادرها آنجا هستند که ما آنها را می‌شناسیم، اما نمی‌دانیم که جزو مجموعه ما هستند یا نه. امام تشریف آوردند و فرمودند: «شما خدایتان یکی است، قرآنتان یکی است، چرا با هم کار نمی‌کنید؟ از حالا با هم کار کنید.» قبل از این جلسه همان‌طور که گفتیم، ما حداقل ۱۸ و حداکثر ۲۸ گروه بودیم، ولی هنوز نمی‌توانستیم نام خود را حزب بگذاریم. می‌گفتیم باید مراحل را طی کنیم و لذا اولین نامی که روی خود



امام (ره) در ۱۵ خرداد ۴۲ دوباره مبارزات را شروع کرد و واقعا مخلصانه‌ترین فداکاری‌ها را نسبت به امام (ره) و نسبت به عزت اسلام و انقلاب داشت و از هیچ چیزی نمی‌هراسید. یکی از خطرپذیرترین چهره‌هایی که من می‌شناختم، شهید عراقی بود و هیچ چیزی را مانع خدمت نمی‌دانست و در تمام سال‌های مبارزه، هر خطری را برای اسلام، نهضت انقلاب و امام به جان می‌خرید. در جریان اعدام انقلابی حسن علی منصور، دستگیری من و ایشان هم‌زمان بود و من صدای او را از بی‌سیم سواکای‌ها می‌شنیدم که با چنان صلابتی می‌گفت: "ترسید، برای چی می‌لرزید؟ من که اسیر شما هستم." شهید عراقی واقعا در امام و ولایت ذوب بود و جرئت فوق‌العاده و

آزردم یکی دو تا انبار کتاب پیدا کردم که کتاب‌ها را آنجا روی هم ریخته بودند. آمدم به شهید عراقی و آقای انواری گفتم: «شما دیگر مرا نمی‌بینید.» گفتند: «چطور مگر؟» گفتم: «انبار کتابی پیدا کرده‌ام و در میان آنها کتاب‌هایی هست که هیچ وقت پیدا نمی‌شود و خدا برای من خواسته که مرا به اینجا فرستاده‌اند.»

در طول این سال‌های آشنایی، چه ویژگی‌های مشخصی را در شهید عراقی دیدید؟

هر کار خطرناکی برای حرکت اسلام خواهی پیش می‌آمد، شانه را زیر بار آن می‌برد و تا لحظه شهادت من می‌توانم بگویم او آماده‌باش کامل بود و به دلیل جرئتش و به دلیل مسئولیت‌پذیری‌اش حتی در درون زندان هم برای رفاه زندانیان خود را به خطر می‌انداخت و شکنجه‌های فوق‌العاده‌ای به خاطر رفاه زندانیان سیاسی و عمومی تحمل می‌کرد. ایشان یک انسان زحمتکش، پرتلاش، متکی به فقه و فقاقت، عاشق امام، مرید امام و مقلد امام بود که در این راه هم بسیار صدمه دید. عراقی در توسل انسانی بسیار متوسل بود. به جرئت می‌توانم بگویم، او مسئولیت‌پذیرترین عضو مؤتلفه اسلامی بود.

شهید عراقی به شدت عاشق امام بود. شهید عراقی و مرحوم حاج احمدآقا همیشه در دو طرف امام و دو بازوی ایشان بودند. شهید عراقی مثل شمع پای امام می‌سوخت و هیچ چیزی در راه فداکاری برای اسلام، انقلاب و امام کم نمی‌گذاشت.

حضرت امام، از شهید عراقی با تعابیری چون «برادر»، «فرزند» و یا به عنوان «دوست قدیم» یاد می‌کنند، تعابیری که خیلی کمتر درباره دیگران از امام شنیده‌ایم. علت اینکه امام تا این حد ایشان را بزرگ می‌داشتند چه بود؟ آیا این تکریم از همان جلسات اولیه وجود داشت یا بعدها به وجود آمد؟
شهید عراقی با شروع نهضت



■ زندان برازجان، مرحوم عسکراولادی در کنار شهید مهدی عراقی و آیت‌الله محی‌الدین انواری

که چهار نفر از جمله سرمدی از زندان فرار کردند. این فرار یک مقدمه پلیسی داشت و اینها را بردند پشت بام و از آنجا سرازیر شدند توی باغ و آنها را داخل باغ گرفتند. بعد ریختند داخل زندان و همه چیز را از ما گرفتند و زندگی را بر ما بسیار سخت کردند. ما هم اعلام اعتصاب غذا کردیم. آقای انواری بیمار بودند و نمی‌توانستند اعتصاب کنند، ولی بقیه ما اعتصاب غذا کردیم. گروه جزنی که سرمدی و بقیه از آن گروه بودند، آنها هم اعتصاب کردند. یعنی همه مسلمان‌ها، هم بعضی از ملی‌گراها و هم کمونیست‌ها اعتصاب غذا کردند. ده روز از اعتصاب گذشت و در این فاصله فقط روزی یک لیوان چای کم‌رنگ با کمی نبات می‌خوریم. البته بعضی از کمونیست‌ها یا ملی‌گراها می‌رفتند و مخفیانه چیزی می‌خورند، ولی ما محکم روی حرف خودمان ایستاده بودیم.

روز دهم رئیس کل زندان‌ها با دو سه تا افسر آمدند و وارد اتاق ما شدند. شهید عراقی، حاج ابوالفضل حیدری، عباس مدرسی فر و بنده و آقای انواری در اتاق بودیم. گمانم اسم رئیس زندان‌ها متین نژاد بود. گفت: «خواست شما چیست؟» گفتیم: «خواست ما زندگی انسانی است.» گفت: «بعد از اینکه می‌خواستید فرار کنید، زندگی انسانی می‌خواهید؟» گفتیم: «فرار به ما چه مربوط است؟ فراری‌ها را که گرفتید.» گفت: «این طور نیست. شما زندانی‌ها همه به هم کمک کردید.» گفتیم: «خلاف به شما گزارش کرده‌اند. خودشان بودند و خودشان هم پای حرفشان ایستاده‌اند.» گفت: «اعتصابتان را بشکنید، خواسته‌هایتان را می‌دهیم.» گفتیم: «ما که ده روز اعتصاب کرده‌ایم، چند روز دیگر هم ادامه می‌دهیم، خواسته‌هایمان را که برآورده کردید، اعتصاب را می‌شکنیم.» رو کرد به آقای انواری و گفت: «شما چرا اعتصاب نکردید؟» ایشان گفتند: «من مریض بودم و نمی‌توانستم.» گفت: «پس شما هم موافق اعتصاب بودید؟» گفتند: «بله.» گفت: «شما به عنوان یک روحانی نباید به اینها می‌گفتید که اعتصاب حرام است و مقابل اینها می‌ایستادید؟» شهید عراقی می‌خواست جواب بدهد که آقای انواری مانع شدند و گفتند: «من اگر بخواهم خلاف‌ها را بشمرم که اول باید خلاف‌های شما را بگویم که چه کارهایی با مردم می‌کنید.» گفت: «عجب! پس شما طرف اینها هستید!» آقای انواری گفتند: «اگر بخواهم حق را بگویم باید طرف زندانی باشم یا زندانبان؟» او پایش را با عصبانیت بر زمین کوبید و رفت. دو سه روز بعد ما سه نفر را خواستند و به برازجان تبعید کردند و کمتر از یک سال آنجا بودیم. انصافا شهید عراقی و آقای انواری روحیه بسیار خوبی داشتند. شناسی که

به دلیل جرئت‌ش و به دلیل مسئولیت‌پذیری‌اش حتی در درون زندان هم برای رفاه زندانیان خود را به خطر می‌انداخت و شکنجه‌های فوق‌العاده‌ای به خاطر رفاه زندانیان سیاسی و عمومی تحمل می‌کرد.

همت کم‌نظیری در اطاعت از فرمایشات امام داشت، غیر از آن عبارتی که شما از امام درباره شهید عراقی نقل کردید، امام جمله دیگری هم دارند که در پیام بعد از شهادت شهید عراقی فرموده بودند: او می‌بایست شهید می‌شد؛ برای او مردن در رختخواب کوچک بود. با این جمله من به یاد خاطره‌ای افتادم. شهید عراقی دو سه روز قبل از شهادت به کمیته امداد در میدان بهارستان آمد. بعد از سلام و احوال‌پرسی آهی کشید و گفت: «عسگری انقلاب پیروز شد، کارها دارد درست می‌شود و من و تو باید آرزوی شهادت را به گور ببریم. دیگر شهادت تمام شد و نصیب من و تو نخواهد شد. همه رفقا با شهادت رفتند، اما من و تو باید در رختخواب حرام شویم.» با سوز این حرف‌ها را می‌زد. و انصافا امام درباره ایشان تعابیر جالبی به کار برد. ■

من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.» آقا مصطفی، هم در حوزه قم و هم در نجف، زبانزد بود.

باشد. یکی از نگرهان‌ها خیال مرا راحت کرد که این طور نبوده و آقا مصطفی آدم عاقلی است و بعد است چیزی همراهش بوده باشد. من و آن نگرهان در شهر بانی قم کنار جوی آبی نشسته بودیم و حاج آقا مصطفی (ره) داخل اتاق بودند. در هر حال آقا مصطفی را به زندان قزل‌قلعه بردند و دو ماهی آنجا بودند.

پس از آزادی از زندان چه کردند و چه فعالیت خاصی داشتند؟

برگشتند قم. برادر رئیس بانک صادرات قم بود. زنگ زد به من که آقا مصطفی آمده و الان وارد شده، ابتدا به حرم و بعد به درس آیت‌الله آسید محمد داماد پدر آقای محقق داماد رفته است. بعد هم که درس تمام شده، با سلام و صلوات ایشان را آوردند خانه. ایشان در منزل اعلام می‌کنند که باید به ترکیه بروند.

حاج آقا مصطفی (ره) در حوزه نجف چقدر شناخته شده بودند؟

ایشان قبل از این که به نجف بروند چهره شناخته شده‌ای بودند و طلاب نجف، ایشان را خوب می‌شناختند. مثلاً اگر با آیت‌الله آقا سید محمود هاشمی شاهرودی که از افاضل نجف هستند صحبت کنید، خواهند گفت که حاج آقا مصطفی (ره) قبل از اینکه به نجف بروند، به عنوان یک مرد فاضل طراز اول شناخته شده بودند. شما با هر کسی که ایشان را می‌شناخته، صحبت کنید هیچ کدام مراتب علمیت و فراست در درس او را، چه در قم و چه در نجف، کتمان نمی‌کنند. با بعضی از اعظام نجف، ایشان دوستی بسیار نزدیکی داشتند.

در جایی که آن وقتها به شکل دیگری بود، ایستادند و از مردم تشکر کردند. تشکیلات آنجا حالا به هم خورده. آن موقعها وارد که می‌شدی، همان کنار منبری بود که علما، از جمله مرحوم آیت‌الله بروجردی، بالای آن درس می‌دادند. منبر به اصطلاح زیرساعت قرار داشت. حاج آقا مصطفی (ره) در آنجا ایستاد و از مردم تشکر کرد و قضایای ۱۵ خرداد گذشت. حضور حاج آقا مصطفی باعث شد که کم‌کم رفت و آمد به بیت امام زیاد شود. حتی بعضیها با اجازه شهربانی و به دستور ساواک می‌آمدند که ببینند چه خبر است. بعضی از اینها کاملاً در قم شناخته شده بودند. منزل من کاملاً روبروی منزل امام بود. حالا اطراف آن خراب شده، ولی آن خانه هنوز برجایش هست. حضرت امام در بازداشت اول، هنگامی که از قیطره برگشتند دو ماهی در همین خانه تشریف داشتند.

به هنگام بازداشت دوم حضرت امام (ره) و تبعید ایشان به ترکیه واکنش حاج آقا مصطفی (ره) چه بود؟

در بازداشت دوم، حکومت درس گرفته بود که دیگر اجازه تحرکی به مردم ندهد، بنابراین به هر وسیله ممکن از بیرون آمدن آنها ممانعت به عمل آوردند تا زمانی که خبر رسیدن حضرت امام (ره) به ترکیه به مردم رسید. من آن موقع معلم هنرستان صنعتی قم بودم. یکی تلفن زد به من و گفت که جزو نگرهانهای حضرت امام در قیطره بوده است. شخصی بود به نام حجازی. حاج آقا مصطفی (ره) به محض شنیدن خبر رفته بود منزل آیت‌الله نجفی مرعشی و در خانه را هم بسته بود. آن نگرهان به من اطلاع داد که یکی دیگر از نگرهانهای قیطره به نام رضوی، کشیک کشیده و وقتی حاج آقا مصطفی (ره) به خانه برمی‌گشته، از پشت بام منزل وارد شده و ایشان را بازداشت کرده است. حجازی گفت که قرار است ایشان را به زندان ببرند و حاج آقا مصطفی (ره) پیغام داده که لباس‌هایش را در بقیع‌ای بگذاریم و برایش ببریم. من به خانه‌شان رفتم و لباس‌ها را از خادمه‌شان، صغری، گرفتم و بردیم و در تمام طول این مدت نگرانیم این بود که نکند کاغذی چیزی همراه حاج آقا مصطفی بوده

پیشینه آشنایی شما با حضرت امام و خاندان محترمشان به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟



حضرت امام (ره) نوزده ساله و مرحوم پدرم شانزده ساله بودند که در اراک با یکدیگر دوست شدند و پس از چهار پنج ماه، دوستشان به قدری عمیق شد که وقتی مرحوم آشیخ عبدالکریم حائری همراه جد من، مرحوم حاج میرزا مهدی بروجردی به قم رفتند که حوزه را تشکیل بدهند و جدم به طلاب اراک نامه می‌نویسند که به قم بروند، پدرم و حضرت امام با یکدیگر سوار بر یک گاری می‌شوند و به قم می‌روند. بعد هم که در آنجا ازدواج می‌کنند و ماندگار می‌شوند. من حدود پنج سال داشتم که آقا مصطفی را شناختم. بچه بسیار بسیار متحرک و به اصطلاح خودمان، بچه شیطانی بود.

نظر امام (ره) در مورد شیوه تحصیل و مراتب علمی حاج آقا مصطفی چه بود؟

اتفاقاً من تمام ماه رمضان سال ۴۵ را به عتبات مشرف بودم و یک شب که فقط من و حضرت امام (ره) بودیم و غیره حضور نداشت، از مسائل مختلف و اوضاعی که در عتبات برای ایشان پیش آمده بود، صحبت کردیم و نهایتاً هم من از ایشان پرسیدم، «وضع علمی آقا مصطفی چگونه است؟» عین عبارت حضرت امام (ره) را نقل می‌کنم که فرمودند، «از آن وقت من در این سن بهتر است.» آقا مصطفی، هم در حوزه قم و هم در نجف، زبانزد بود.

پس از دستگیری اول حضرت امام که حدود یک‌سال طول کشید، اداره بیت بر عهده حاج آقا مصطفی (ره) بود. نحوه مدیریت ایشان را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا خاطراتی در این مورد دارید که چگونه بیت را حفظ کردند؟

حاج آقا مصطفی (ره) در همان روز ۱۵ خرداد آمدند به صحن و در آنجا در قسمتی از صحن نو و ایوان آئینه،

مرحوم دکتر محمود بروجردی غیر از نسبت خانوادگی با شهید آیت‌الله مصطفی خمینی، انس و الفتی دیرینه با او و نیز مرحوم سید احمد خمینی داشت و هر بار که از آنها یاد می‌کرد، بغض گلویش را می‌فشرد. سخنان او در باره فرزند ارشد و ارجمند امام مشحون از نکات بدیع و شنیدنی واز جمله نادر گفت و شنودهای مطبوعاتی آن مرحوم است.

درآمد

شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی و مبارزه درگفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم دکتر محمود بروجردی

هیچگاه ادعای آقا زادگی نداشت





حاج آقا مصطفی (ره) با تمام علمیت و با تمام آقا زادگیش، چه از جانب پدر و چه از جانب مادر که از بزرگان علم و ادب ایران بودند، با آدم‌های معمولی و کم‌سواد، گفت و شنود صمیمانه داشت، طوری که کسانی که او را به‌عنوان آقا زاده می‌شناختند، تعجب می‌کردند

نکته‌ای هست. ما این موضوع را منتقل کردیم به نجف. خدا رحمت کند حاج احمد آقا گفت که خوب نکته‌ای را گرفته‌اید و معلوم می‌شود کاری کرده‌اند.

بعدها درباره شهادت ایشان از کسی چیزی نشنیدید؟ خیلی نباید به احتمالات تکیه کرد. اطلاعات روشن همانی هستند که همه گفته‌اند که سر شب چند نفری آمدند نزد ایشان و صبح که خادمه منزل رفته که صبحانه ببرد، دیده که ایشان به رو افتاده‌اند.

پس از ۲۷ سال که از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) می‌گذرد چه تحلیلی دارید؟

همان تحلیلی که حضرت امام (ره) داشتند که شهادت ایشان از الطاف خفیه الهی بود. مدتی پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره)، اعضای خانواده حضرت امام (ره) به نجف مشرف شدند. بیشتر از ده پانزده روز از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) نگذشته بود. حضرت امام (ره) طبق معمول می‌خواستند که به حرم مشرف شوند و یا نماز بخوانند. خودشان را معطر کرده بودند. عیال من می‌گوید، «آقا چه عطری زده‌اند!» به ایشان می‌گویند، «حضرت امام (ره) روز سوم پس از شهادت حاج آقا مصطفی (ره) هم وقتی می‌خواستند نماز بخوانند، عطر زدند. گویی اتفاقی نیفتاده است.»

و کلام آخر؟

کلام آخر این که حضرت امام (ره) آنچه را که از پیام الهی شنیده بودند، از سوی‌ای جان باور کرده بودند. ■

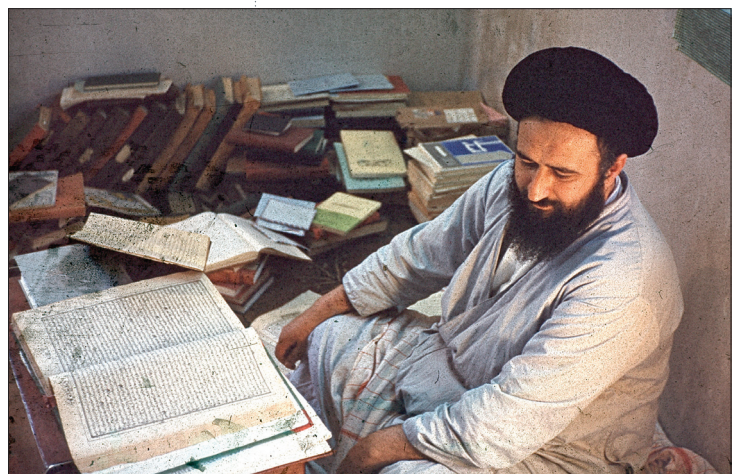
ایشان دیگر از اهل انس با چه کسانی مراد داشتند؟ بسا آقای جعفر مجتهدی که مریدانی هم داشت. حاج آقا مصطفی (ره) می‌گفت، «کجا داری می‌روی؟» گفتم، «تهران.» گفت، «می‌روی، ولی به تهران نرسیده برمی‌گردی.» و اتفاقاً همین‌طور هم شد. تا علی‌آباد رفتیم و برگشتیم. حاج آقا مصطفی (ره) با آقای بهاء‌الدینی و آقای مرتضایی هم بسیار مانوس بود.

چگونه از خیر شهادت ایشان باخبر شدید؟

من دانشکده الهیات که آن موقع در دفتر مرکزی حزب جمهوری بود دوره دکترا می‌خواندم و جاهای دیگر هم درس می‌دادم. از دانشکده آمدم بیرون و به آقای جواد طباطبایی برخورددم، از من پرسید، «قضیه چیست؟» گفتم، «کدام قضیه؟» گفت که چنین اتفاقی افتاده است. آمدیم منزل و به آقای جمارانی تلفن زدیم. ماجرا را ایشان نقل کرد. قبل از پیروزی انقلاب در واقع مرکز دریافت اطلاعاتمان منزل آقای جمارانی بودند. یک جای غیر مخفی، اما در عین حال غیر مرئی که کسی هم مشکوک نمی‌شد و همه راحت می‌رفتند و اطلاعاتها و اعلامیه‌ها از آنجا توزیع می‌شد. با نجف که نمی‌شد تماس گرفت و تا آخر شب طول کشید تا سرانجام عیال بنده با عیال ایشان صحبت کرد.

از مجالس ترحیم ایشان بگوئید.

فردای آن روز ما رفتیم قسم. در مسجد اعظم ختم برگزار شده بود. حرف‌های مختلفی زده شد و مطالب گوناگونی گفته شد، ولی چیزی که دستگاه را خیلی اذیت کرد، کلمه شهادت بود. ساواک اصرار داشت که کلمه شهادت را به کار نبریم و همین نشان می‌داد که پشت این ماجرا،



شهید آیت‌الله سید مصطفی خمینی در منزل شخصی خود در نجف اشرف

نگرش ایشان در ارتباط با بیوت سایر علما چگونه بود و چه عملکردی داشتند؟

از هر جهت که تصورش را کنید خوب بود. بعد از ماجرای ۱۵ خرداد، مرحوم آیت‌الله گلپایگانی ما را دعوت کردند و رفتیم منزلشان و آنجا ماندیم. جالب اینجاست که قبل از وصلت با خانواده حضرت امام (ره)، من و حاج آقا مصطفی (ره) فرصت بیشتری برای گفت و شنود داشتیم. بعدش هر کدام سر خانه و زندگی خودمان بودیم و کمتر موفق می‌شدیم همدیگر را ببینیم. در هر حال مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) هنگام خواب تشک نمی‌انداخت. نمی‌دانم نذر کرده بود یا بر اساس تفکری چنین تصمیمی گرفته بود. آن شب هم روی تشک نخوابید. زمین‌ها هم که آن موقع موزائیک و صاف نبود و آجر بود و پستی و بلندی داشت و بدون تشک واقعا ناراحت کننده بود. در هر حال ایشان با اهل انس مراداتی داشت و احتمالاً به این سبب، چنین ریاضت‌هایی را به خود می‌داد.

بسیاری معتقدند که صمیمیت و رفاقت و حالت تواضع حاج آقا مصطفی (ره) فراتر از رفتارهای متعارف اهل حوزه است. از ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی ایشان نکاتی را ذکر کنید.

حاج آقا مصطفی (ره) با تمام علمیت و با تمام آقا زادگیش، چه از جانب پدر و چه از جانب مادر که از بزرگان علم و ادب ایران بودند، با آدم‌های معمولی و کم‌سواد، گفت و شنود صمیمانه داشت، طوری که کسانی که او را به‌عنوان آقا زاده می‌شناختند، تعجب می‌کردند که مثلاً دارد با کاسب محل، مثل یک قوم و خویش نزدیک احوالپرسی و صحبت می‌کند. او هیچ وقت ادعای آقا زادگی نداشت. ادعای این که آدم فاضلی است، نداشت. ادعای این که در ردیف خودش، شخص اول است، نداشت.

نمی‌دانستم. دیگر چه می‌دانید؟

ایشان سال‌ها با آیت‌الله العظمی فاضل لنکرانی هم مباحثه بودند. مرحوم شهاب اشراقی و این دو نفر هم مباحثه بودند. البته چون در خلوت و جلوت با هم بودند، شاید بسیاری از نکات را نگویند، ولی آقای شبیری زنجانی اهل این حرفها نیستند و اگر فلان امامزاده را هم، سندش را قبول نداشته باشند بالصراحه می‌گویند، مثل اختلافاتی که الان در مورد مسجد جمکران هست و امثالهم. البته به اعتقاد من دامن زدن به چنین مسائلی به نفع جامعه اسلامی نیست و در صفوف مسلمین شکاف می‌اندازد.



گزارش‌های مشروح ساواک نمایانگر گستره مبارزات اوست

شهید سعیدی و پیشگامی در مبارزات در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

خمینی و حوادث ۱۵ خرداد، در ایام تبلیغ - ماه‌های رمضان و محرم و صفر - به شهرهای مختلف ایران و بعضی از کشورهای حوزه خلیج فارس، از جمله کویت به عنوان سفر تبلیغاتی می‌رفت و به «امر به معروف و نهی از منکر» و افشای مفاسد موجود در جامعه و ارائه راه‌حل‌های مطرح شده در اسلام، می‌پرداخت و علاوه بر اینها، بعدها و پس از انتقال به تهران، در «مسجد امام موسی بن

از ویژگی‌های بارز شهید آیت‌الله سعیدی در زندگی اجتماعی و حوزوی، یکی «عدم تظاهر» و دیگری «خلوص و اخلاص» و سومی «صراحت در بیان عقیده» و چهارمی «هدف داری» و سرانجام «تقوی و پرهیزکاری» ایشان بود.

جعفر(ع)» - که امامت جماعتی آن راهم به عهده داشت - و بعضی دیگر از مساجد به سخنرانی می‌پرداخت و در معرفی اسلام راستین و در راستای اهداف نهضت امام خمینی، نقش ویژه‌ای داشت و می‌توان گفت که وی یکی از عناصر اصلی روشنگر اذهان عمومی در تهران و شهرهایی بود که به آنها مسافرت می‌کرد و همیشه و همه جا هم، در معرض پیگرد و بازداشت و زندان بود.

رابطه امام و آیت‌الله سعیدی چگونه بود؟

رابطه امام خمینی با شهید سعیدی، مافوق روابط ایشان با دیگر شاگردان و طلاب فاضل حوزه علمیه قم بود. امام چه در سر درس و چه در دیدارهای عمومی روزانه در منزل ایشان در یخچال قاضی قم، به طلاب فاضل احترام می‌گذاشت و در منازل محقر و کوچک طلبگی‌شان، به دیدار آنها می‌رفت و این یکی دیگر از خصلت‌های نیک امام خمینی بود. تا آنجا که به خاطر دارم، به علت همجواری بودن منزل من با بیت امام در یخچال قاضی، به هنگام عبور از جلوی بیت امام و یا حضور در منزل ایشان در ساعات ملاقات عمومی، مرحوم

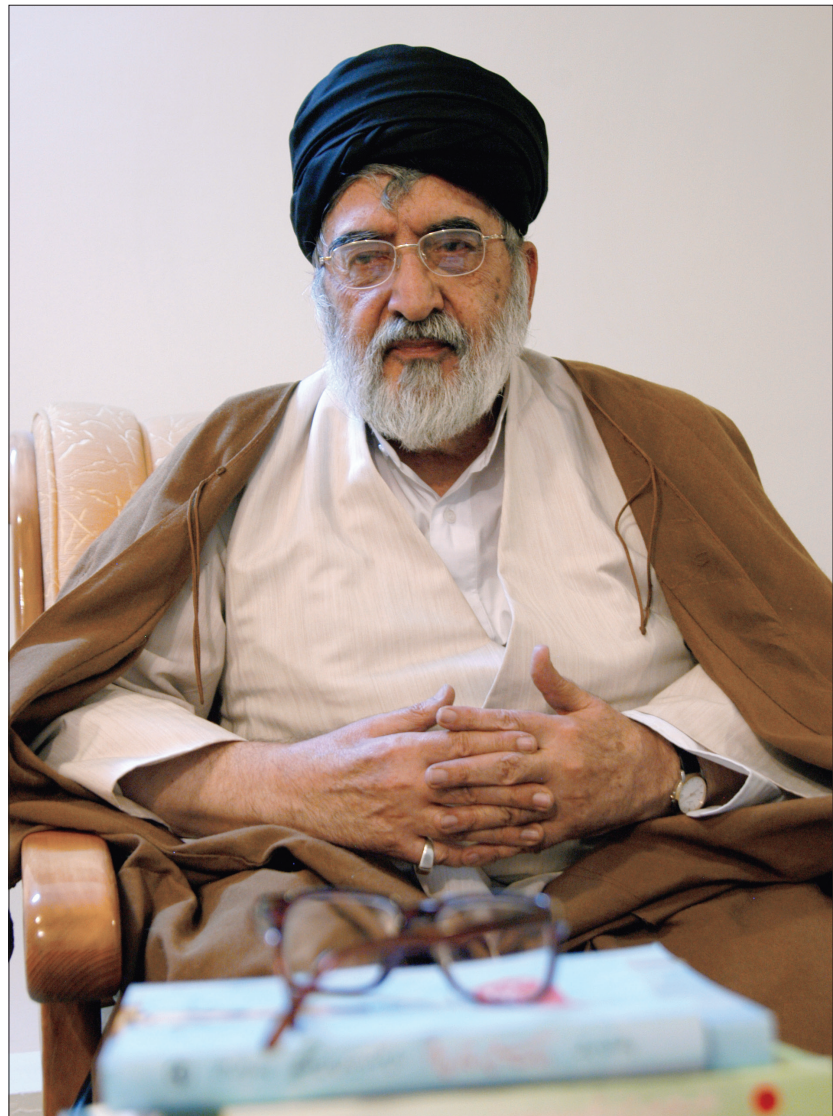
علامه سید محمد حسین طباطبایی که همه روزه در مسجد «مدرسه حجتیه» برگزار می‌شد و من هم در آن شرکت می‌کردم، آشنا شدم. یعنی روزی بر سر درس که نشسته بودم - قبل از آمدن استاد - با سید محترم و موقری که در کنارم نشسته بود، سلام و علیک کردم و طبق معمول «معارفه» به عمل آمد و او آیت‌الله سعیدی بود و بعد هم در درس خارج «اصول» حضرت امام خمینی قدس سره که در «مسجد سلماسی» - کوچه آفازده - تشکیل می‌شد، تقریباً همه روزه ایشان را می‌دیدم. آنگاه که مبارزه و نهضت امام خمینی آغاز

شد، همکاری و «روابط صمیمانه و برادرانه‌ای در زمینه‌های مختلف با ایشان داشتم که این روابط تقریباً به نوعی و نه به طور مفصل یا مستمر، تا شهادت ایشان ادامه داشت.

شهید سعیدی چه ویژگی‌های بارزی داشتند؟

از ویژگی‌های بارز شهید آیت‌الله سعیدی در زندگی اجتماعی و حوزوی، یکی «عدم تظاهر» و دیگری «خلوص و اخلاص» و سومی «صراحت در بیان عقیده» و چهارمی «هدف داری» و سرانجام «تقوی و پرهیزکاری» ایشان بود. داشتن صفات فوق، خود ویژگی خاص روحی و معنوی یک طلبه را نشان می‌دهد و به طور طبیعی، طلبه‌ای که چنین صفاتی داشته باشد، همواره مورد احترام و تکریم بزرگان و فضلا و طلاب قرار می‌گیرد... و مرحوم سعیدی بی‌تردید جزو این گروه از نخبگان حوزوی بود.

حضور ایشان در مبارزه از کی و چگونه بود؟
مرحوم شهید سعیدی، قبل از آغاز نهضت امام

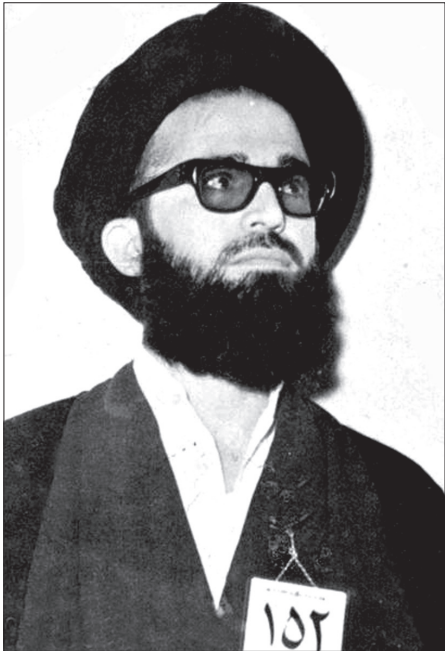


درآمد

شهید آیت‌الله سعیدی از زمره شهدای مظلوم انقلاب است که تا سالیان درباب زندگی وزمانه او، کارپژوهشی درخوری صورت نپذیرفته بود. در میان گفت و شنودهای «شاهد یاران» درباره آن شهید سعید، خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین خسروشاهی که همواره مبتنی بر اسناد ارزشمند است، مکانتی والا داشت و هم اینک نیز میتواند در بازشناسی چهره این شهید بزرگوار بسیار سودمند باشد.

به عنوان سؤال آغازین، شهید آیت‌الله سعیدی را از کی و کجا شناختید؟

من با مرحوم آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی برای نخستین بار در درس تفسیر استاد بزرگوار



نشر اعلامیه و «اقدام علیه امنیت کشور»! بازداشت شد.

خبر شهادت آیت الله سعیدی چگونه در حوزه علمیه قم انتشار یافت و واکنش حوزه چه بود؟
 خبر شهادت آیت‌الله سعیدی به سرعت در قم انتشار یافت و موجب تأسف و تأثر شدید بزرگان و فضلا و طلاب گردید. مجالسی برای بزرگداشت ایشان در بعضی از مساجد قم و بر سر مزارش برگزار شد که این امر خود در آن شرایط بحرانی و حاد، شهادت ویژه‌ای را می‌طلبید. اینجانب و حجت‌الاسلام و المسلمین شادروان علی حجتی کرمانی، بلافاصله پس از آگاهی از این جنایت فجیع، به تهیه و نشر اعلامیه‌ای به عنوان اقدام کردیم که علاوه بر توزیع وسیع در ایران، در اروپا نیز تکثیر و پخش گردید.

چرا نام وی که یکی از شاگردان محبوب امام و از پیشتازان شهادت در انقلاب بود تا این حد مهجور مانده است و چه راهکاری برای گرامیداشت نام ایشان موجود است؟

ذکر و خاطره آیت‌الله سعیدی، به نظر هرگز به فراموشی سپرده نشده و نام ایشان، به عنوان نخستین روحانی و عالم شهید در راه پیشرفت انقلاب پس از تبعید امام خمینی، همیشه جاودانه خواهد ماند و تاریخ معاصر ایران، هرگز ایشان را فراموش نکرده و از یاد نخواهد برد. برای گرامیداشت بیشتر نام و خاطره ایشان، همین انتشار ویژه نامه، اقدام مثبتی است و امید آنکه دوستان و یاران باقیمانده ایشان، با نقل و نشر خاطرات خود، در گرامیداشت ایشان، گام‌های مثبت دیگری بردارند؛ البته تنظیم و نشر آثار، اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های ایشان از سوی بازماندگان محترم، در یک مجموعه مستقل، گام مثبت دیگری در راستای زنده نگهداشتن یاد و خاطره آیت‌الله سعیدی خواهد بود. ■

و سخنرانی‌ها و بیانات ایشان، به دست آورد. این گزارش‌ها، به‌وضوح نشان می‌دهند که شهید سعیدی در بیان حقایق و دفاع از اهداف امام خمینی و تجلیل از ایشان، به‌رغم «تحریم» رژیم شاه، هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای را به خود راه نمی‌داده و به‌رغم بارها دستگیری و توقیف و زندانی شدن، باز به راه خود ادامه داده است و همین امر، موجب حساسیت بیشتر رژیم نسبت به ایشان شده بود.

ماجرای آخرین اعلامیه ایشان چه بود و چرا رژیم تا این حد به آن واکنش نشان داد؟

اعلامیه‌ای که با امضای «حوزه علمیه قم» مورخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ منتشر گردید، به نظر من شاید به قلم مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی بود، چون توسط ایشان در اختیار من قرار گرفت تا مانند اغلب کارهای دیگر، با دستگاه پلی‌کپی موجود در نزد ما، تکثیر گردد؛ ولی این بار شرط آیت‌الله شیرازی آن بود که در «قم» و قبل از تهران، توزیع نشود و اصل دستخط هم مرجوع گردد.

به هر حال به هنگام خواندن اعلامیه، لحن تند آن، به‌ویژه حمله مستقیم به شخص شاه، کمی مرا نگران کرد؛ ولی به هر حال کاری بود که قرار شده بود انجام پذیرد. در این اعلامیه از هجوم سرمایه‌داران یهودی امریکایی به ایران برای تشکیل کنسرسیومی خاص برای در اختیار گرفتن همه منابع طبیعی و ثروت ملی و اقتصاد در بازار ایران - به دستور مستقیم شاه - به شدت انتقاد شده بود.

به هر حال آیت‌الله سعیدی، به علت ارتباط و همفکری با آیت‌الله ربانی شیرازی و بیان محتوای این اعلامیه در مسجد امام موسی بن جعفر (ع)، موجب شد که ایشان به اتهام

نقش آیت‌الله سعیدی در زنده نگهداشتن روحیه انقلابی مردم مسلمان در تهران و شهرستان‌های بزرگ را می‌توان از پیگیری‌ها و مراقبت‌ها و گزارش‌های مشروح «ساواک» درباره تحرکات و سخنرانی‌ها و بیانات ایشان، به دست آورد.

شهید سعیدی را اغلب در آنجا می‌دیدم و این نشان دهنده علاقه و رابطه خوب شهید سعیدی با امام خمینی بود؛ البته خصوصیات و ویژگی‌های این نوع روابط و علاقت طبعاً و قاعدتاً بر همگان روشن نبود و خاص خود آنان بود.

آیا ارتباط شهید سعیدی و امام در دوران تبعید هم ادامه داشت؟

ارتباط شهید سعیدی با امام خمینی در دوران تبعید همچنان ادامه داشت. نامه‌های وی به حضرت امام و پاسخ‌های معظم‌له، نشان دهنده این ارتباط است. در یکی از نامه‌ها که آقای سعیدی آن را به عربی نوشته و برای امام فرستاده بود، از ایشان می‌پرسد: «آیا جناب‌عالی در نجف ماندگار هستید تا ما هم هجرت کنیم و به نجف بیاییم و در خدمت شما باشیم؟» این نامه به دست ساواک افتاد و موجب دستگیری و زندانی شدن ایشان گردید.

نقش آیت‌الله سعیدی در احیای روحیه انقلابی متدینین در دوران خفقان پس از ۱۵ خرداد چه بود؟

نقش آیت‌الله سعیدی در زنده نگهداشتن روحیه انقلابی مردم مسلمان در تهران و شهرستان‌های بزرگ را می‌توان از پیگیری‌ها و مراقبت‌ها و گزارش‌های مشروح «ساواک» درباره تحرکات



■ مرقد مطهر شهید آیت‌الله سید محمد رضا سعیدی در قبرستان راه‌ان‌السلام قم.



سید همه چیز را از خدا می‌داند

روایت یک دوستی طولانی با رهبر حزب الله در گفت و شنود
«شاهد یاران» با حجت الاسلام و المسلمین محمد حسن رحیمیان



درآمد

حجت الاسلام و المسلمین رحیمیان از معدود دوستان دیرین و بس صمیمی سید حسن نصرالله در ایران است و خاطرات فراوانی را از او در ذهن دارد. ایشان چنان به خلوص سید باورمند است که با شور و علاقه‌ای وافر از او سخن می‌گوید و نگاهش به آینده روشن حزب الله، از تک تک کلماتش متجلی است.



امل از طرف دیگر قرار می‌گیرد، بدترین شرایط را سپری می‌کند، ولی تا آخرین نفس مقاومت می‌کند و سرانجام با پیروزی از آن محاصره شدید و جنگی که به او تحمیل شده خارج می‌شود و نهایتاً به جایگاهی می‌رسد که شایستگی رهبری حزب الله را پیدا می‌کند. ملاحظه کنید که ابتدا شیخ صبحی طفیلی دبیرکل حزب الله می‌شود تا حزب الله از همان اولین گام از ناخالصی‌ها پاک و تصفیه شود، درست شبیه به قضیه‌ای که در مورد نهضت آزادی در ابتدای انقلاب ما پیش آمد. این تصفیه لازم بود تا عناصر غیرخالص از جایگاه رهبری حزب الله غریبال شوند، پس از شیخ صبحی، سید عباس می‌آید با آن ویژگی‌های برجسته شخصیتی و با آن اخلاص عجیب. انسانی زاهد، عابد، مهربان، مظلوم و در عین حال انقلابی.

بسیاری به این شبهه دامن می‌زنند که سید حسن از نظر فکری و نظریه‌پردازی، تحت تأثیر افرادی است که از ایران به او خط می‌دهند. چقدر با این تفکر موافق هستید؟

سید حسن نصرالله و تمام عناصر حزب الله، پیوسته خود را مقلد و شاگرد حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری دانسته‌اند و قوام و دوام و پیروزی‌های خودشان را مرهون ولایت فقیه که پرتوی از ولایت مطلقه امیرالمؤمنین و امام زمان (عج) است، می‌دانند. آنچه که من از سید حسن شناختم این است که او از نظر اندیشه و درک سیاسی، غیر از حضرت امام (ره) و مقام معظم رهبری، سرآمد سیاستمداران است. او اطلاعات بسیار گسترده و عمیقی دارد. در شناخت دوست و دشمن و جریان‌های مختلف نظیر ندارد. ایشان در داخل لبنان قطعاً قوی‌ترین چهره سیاسی است و در جهان اسلام هم بی‌نظیر است.

شما پس از پیروزی اخیر حزب الله، با سید دیداری طولانی داشتید. سید حسن چه گفتی‌هایی را از پشت پرده جنگ برای شما گفت؟

ایشان می‌گفت جنگ که شروع شد دو هدف بیشتر در ذهن ما نبود: ماندن حزب الله و سلاح حزب الله. البته من فکر می‌کنم این مطلب به خاطر این بود که اصل جنگ را اسرائیل برای نابود کردن حزب الله و طبعاً سلاح حزب الله به راه انداخت. اما وقتی جنگ تمام شد دیدیم که بیش از ده هدف استراتژیک حاصل شده است.

کم می‌آید. شما باید دست کم ده صفحه بنویسی.» گفت، «می‌نویسم.» و در زمان بسیار کوتاهی، بدون این که یک کلمه قلم‌خوردگی داشته باشد و یا حتی یک جمله را بالا و پایین کند، ده صفحه نوشت که ترجمه و در پاسدار اسلام چاپ کردیم. به هر حال نبوغ او از جهت بیان و نگارش آنچه که می‌خواهد بگوید و انسجام فکریش از همان آغاز، امری مبرهن و روشن بود و بسیاری از دوستان از او به عنوان نابغه حزب الله نام می‌بردند. این مطلبی که می‌گویم مربوط به ۲۲ سال قبل است.

درباره فرآیندی که سید حسن نصرالله طی کرد تا بدین جایگاه رسید، توضیح بیشتری بدهید.

آدمی باید صاحب ویژگی‌های بارزی باشد و فرآیند خاصی را هم طی کند تا به جایی برسد که بتواند ایفاگر چنین نقش‌هایی باشد. سید حسن باید طلبه شود، نجف را ببیند، قم را ببیند، از آغاز شکل‌گیری حزب الله در آن نقش اساسی داشته باشد و بعد به شکلی طبیعی و پلکانی بالا بیاید. ابتدا مسئولیتی را در بعلبک و سپس در بیروت به عهده می‌گیرد. در آنجا استعدادها و توانایی‌هایش شکوفا می‌شوند، سپس به مقام بالای اجرایی حزب الله می‌رسد، در محاصره جنبش امل قرار گیرد، حدود شش ماه در اقلیم‌التفاح در محاصره اسرائیلی‌ها از یک طرف و

جناب‌عالی از سالیان دور با جریان حزب الله و چهره‌های شاخص رهبری آن ارتباط داشته‌اید. به طور مشخص آغاز این آشنایی و ارتباط از کجا بود و چگونه به این وسعت و عمق رسید؟

طبیعی بود که حضور بنده در دفتر امام (ره) که مرکز حضور و تردد بسیاری از چهره‌ها و رهبران نهضت‌های آزادیبخش بود، موجب می‌شد که ما به دلیل کاری که در دفتر داشتیم با همه آنها آشنا و به مرور زمان صمیمی‌تر بشویم. با توجه به عمق پیوند رهبران جریان تازه تأسیس حزب الله با حضرت امام (ره) و ارتباط فکری، اعتقادی و عاطفی آنها، این عزیزان در ایران و دفتر حضرت امام (ره) برای ملاقات با ایشان یا انجام سایر اموری که به نحوی به دفتر مربوط می‌شدند، زیاد رفت‌وآمد می‌کردند و طبعاً این حضور موجب افزایش ارتباط و آشنایی ما می‌شد.

آشنایی شما با سید از چه زمانی آغاز شد و ایشان را واجد چه ویژگی‌هایی می‌دانید؟

آشنایی و دوستی ما به اوایل دهه ۶۰ و حدود ربع قرن پیش می‌رسد. از همان روزهای نخستین، سید حسن به عنوان قوی‌ترین، ممتازترین، با استعدادترین و باهوش‌ترین فرد در میان مجموعه چهره‌های حزب الله، مشخص بود، یعنی هر کسی که با او برخورد داشت، در همان جلسه اول متوجه می‌شد که سید حسن از هوش بسیار سرشاری بهره‌مند است. یادم هست در آن سال‌ها روزی به دفتر امام آمد و من از او خواستم که برای نشریه پاسدار اسلام مصاحبه‌ای انجام دهد. اخوی ما هم آنجا بود و ضبطی را آورد. سید حسن گفت، «من برایتان می‌نویسم.» معمولاً انسان موقعی که یک ساعت صحبت می‌کند، وقتی تبدیل به نوشته می‌شود، ده بیست صفحه‌ای می‌شود، ولی هنگام نوشتن مطلب، در یک ساعت دو سه صفحه بیشتر نمی‌شود نوشت. گفتم، «آقا! مطلب

آشنایی و دوستی ما به اوایل دهه ۶۰ و حدود ربع قرن پیش می‌رسد. از همان روزهای نخستین، سید حسن به عنوان قوی‌ترین، ممتازترین، با استعدادترین و باهوش‌ترین فرد در میان مجموعه چهره‌های حزب الله، مشخص بود



می شود این تناسب می شود ۱ بر ۲ یا کمتر، پس معلوم می شود که همه چیز تابع ایمان است به این ترتیب که سرانجام یک نفر از نیروهای دشمن از پس ۲ نفر نیروهای شما برمی آیند. اما در لبنان چه اتفاقی افتاد؟ روزگاری شمشیر و نیزه و جنگ تن به تن وجود داشت، اما اینجا ارتش اسرائیل مجهز به انواع و اقسام سلاحهای مدرن و پیشرفته بود و حزب الله جز سلاح سبک و موشک چیزی نداشت. آن وقت اینها با این تجهیزات اندک، ۱۶۳ تانک مرکاوا را می زدند. آنها جز از دو نقطه که آن هم روستاهای سنی نشین و مسیحی نشین بودند، یک قدم نتوانستند در مناطق شیعه نشین جلو بیایند. یک ژنرال مصری که در جنگ ژوئن ۶۷ و اکتبر (رمضان) ۷۳ از فرماندهان بوده است می گوید، «عده ای می گویند که این جنگ پنجم یا هفتم یا چندم اعراب با اسرائیل است. من می گویم که اصولاً اعراب تا این جنگ با اسرائیل جنگی نکردند. جنگ شش روزه که اسرائیل صحرای سینا و جولان و کرانه غربی را گرفت، جنگ نبود، چون اولاً شش روز طول نکشید و شش ساعت طول کشید و اسرائیل در همان ساعات اولیه ماشین جنگی اعراب را از کار انداخت و بعد هم پیشروی کرد و سربازان مصر هم از کانال سوئز عبور کردند، سناریوی آمریکایی بود تا از سادات قهرمان بسازند که بعدها بنشیند و قرارداد کمپدیوید را امضا کنند. در هر حال تنها جنگی که علیه اسرائیل انجام گرفته، همین جنگ ۳۳ روزه بوده و این نشان می دهد که اگر کسی واقعاً بخواهد علیه یهودیان صهیونیست بجنگد، آنها اهل جنگ نیستند، چون به شدت می ترسند و بسیار مادیگرا هستند. این مسئله ای است که قرآن هم بارها بر آن تأکید می ورزد که قوم یهود بر دو چیز حریصند: یکی مال و یکی جان و لذا هر چیزی که این دو را تهدید کند، اسباب تفرق و پراکندگی آنها می شود، کما این که در جنگ اخیر معلوم شد که چطور با کمترین تهدیداتی که از سوی حزب الله بر آنها وارد آمد، خان ومان خود را رها کردند و گریختند. ■

رسید. حتی در جنگ ژوئن یعنی جنگ ۶ روزه که صحرای سینا و ارتفاعات جولان و کرانه غربی و بیت المقدس به اشغال اسرائیل درآمد بی جهت به جنگ ۶ روزه معروف شده است. اصل جنگ بیش از ۶ ساعت نبود که اسرائیل ماشین جنگی هر سه کشور را مصر، سوریه و اردن را از کار انداخت. ما مازاد بر ۶ ساعت اول اسرائیل مشغول پیشروی و اشغال و تثبیت مواضع خود بود. حتی در جنگ اکتبر هم که به ظاهر خط «بارلو» شکسته شد، سناریوی تعیین شده برای قهرمان ساختن از انور سادات بود تا زمینه کمپ دیوید و محتوای ننگین و پیامدهای ذلت بار آن فراهم شود. در واقع جنگ حزب الله اولین جنگ واقعی با اسرائیل بود که به رغم گذشت ۴۰ سال از جنگ ژوئن و دهها برابر شدن امکانات و تجهیزات آن در مقابل سه کشور عربی و کشور مانند مصر ۶۰ میلیونی که خود ابر قدرت جهان عرب می دانست و اتحاد جماهیر شوروی یعنی ابر قدرت شرق پشتیبان همه جانبه او بود و نه در مقابل لبنان ۴ میلیونی بلکه در مقابل یک حزب و مقاومت و رزمندگان اندک که مصداق فته قلیله هستند، شکست خوردند.

نیروهای حزب الله چند نفر بودند؟
۵۰۰ نفر نیروی رسمی، ۵۰۰ نفر بسیجی از میان اقشار مردم عادی مثل بقال، دانشجو و امثالهم، منتهی نیروهای رسمی حاضر نبودند جایشان را با نیروی ذخیره عوض کنند و می گفتند ما تا به آخر ایستاده ایم. در اینجا بد نیست مقایسه خارق العاده ای را متذکر شویم. قرآن می فرماید که بیست انسان با ایمان با ثبات می توانند بر ۲۰۰ نفر غالب شوند، یعنی ده برابر. ایمان که ضعیف

او اکنون به عنوان محبوب ترین چهره جهان عرب و اسلام شناخته شده و شهرت و محبوبیت جهانی یافته است. اما همچنان همان سید حسن قبل از پیروزی ها و بلکه همان سید حسن زمان طلبگی است. او اصلاً خود را نمی بیند و مقلد امامی است که گفت، «خدا خرمشهر را آزاد کرد.» او هم می گوید، «و ما النصر الا من عبدالله.» اصلاً برای خودش نقشی قائل نیست و همه چیز را از خدا می داند.

سید حسن از جریان جنگ ۳۳ روزه چه خاطراتی را برای شما نقل کرد؟

من یادآوری کردم که عراقیها باتسليم در برابر آمریکا طبق آمار اعلام شده تاکنون بیش از ششصد هزار نفر کشته داده اند و هنوز هم کشورشان در اشغال آمریکاست و حزب الله و ملت قهرمان لبنان هزار کشته دادند و هم پوزه آمریکا و هم پیمانانش را به خاک مالیدند و هم طعم تلخ ترین شکست تاریخساز را به اسرائیل و صهیونیستها چشانند و این نشان می دهد که تنها راه، راه مقاومت است و پیروزی آن هم

عراقیها باتسليم در برابر آمریکا طبق آمار اعلام شده تاکنون بیش از ششصد هزار نفر کشته داده اند و هنوز هم کشورشان در اشغال آمریکاست و حزب الله و ملت قهرمان لبنان هزار کشته دادند و هم پوزه آمریکا و هم پیمانانش را به خاک مالیدند و هم طعم تلخ ترین شکست تاریخساز را به اسرائیل و صهیونیستها چشانند.

قطعی است و این درس بزرگی است که حزب الله و همه جهانیان داد که با کمترین نیرو و امکانات و حتی با کمتر از یک هزارم عده و عُده می توان قدرتهای پوشالی را به خاک ملذت نشانند. به این مناسبت سید گفت که یکی از ژنرالهای بازنشسته یکی از کشورهای درگیر با اسرائیل نزد من آمد و گفت من شخصاً از فرمانده های رده اول در جنگ ژوئن ۱۹۶۸ و اکتبر ۱۹۷۳ بوده ام. او ثابت کرد که تا قبل از جنگ ۳۳ روزه هیچ جنگی با اسرائیل در کار نبوده است. در همین جنگها این اسرائیل بود که یک سويه حمله می کرد و بدون آنکه طرفهای مقابل عملیات واقعی جنگی انجام دهند اسرائیل به اهداف خود می



۱۳۵۷. دیدار علامه سید حسن نصرالله با حجت الاسلام والمسلمین رحیمیان در دفتر ایشان. در تصویر حجت الاسلام والمسلمین شیخ یدالله رحیمیان (پدر آقای رحیمیان) نیز دیده می شود.



درآمد

سال‌ها مبارزه در دوران ستمشاهی، تحمل زندان‌ها و شکنجه‌های طاقت‌سوز، فعالیت در سازمان‌های آزادی‌بخش و آموزش مبارزان ایرانی در خارج از کشور تنها گوشه‌ای از شخصیت پر تلاش و پرتلاطم شهید محمد منتظری است که در این گفتگو تنها مجال پرداختن به گوشه‌هایی از زندگی سراسر مبارزه او میسر شد.

جلوه‌هایی از سلوک مبارزاتی شهید منتظری در گفت‌وگو و شنود «شاهد یاران» با حجت‌اسلام والمسلمین محمد رضا ناصری

حتی نزدیکانش در حق او ظلم کردند



و مختصری قرار دادیم که در آوردن آنها شهید منتظری هم نقش داشت. هدف از تأسیس این کتابخانه‌ها این بود که طلبه‌های جوان و فرزندان علما از آن کتاب‌ها استفاده کنند تا با اوضاع و احوال انقلاب و تهران آشنا شوند.

آیا از فعالیت‌هایی که شهید منتظری در کشورهای دیگر انجام می‌دادند، اطلاعی دارید؟

شهید منتظری سفرهایی به لبنان، افغانستان و هندوستان داشت و همه این سفرها را با گذرنامه‌هایی که خودش با همکاری عده‌ای از دوستان تهیه می‌کرد، انجام می‌داد. ایشان با طلبه‌های شیعه که در افغانستان بودند جلسه می‌گذاشت و با آنها صحبت می‌کرد. می‌توانم بگویم پایه‌گذار انقلاب حرکت اسلامی در افغانستان بود و جرقه‌های این حرکت را با فعالیت‌هایش زد. نطفه‌های حرکت‌های مذهبی و انقلابی‌ای که در افغانستان انجام می‌شد، در نجف توسط شهید منتظری شکل گرفت، چون این تربیت‌شدگان محمد منتظری بودند که به افغانستان رفتند و در آنجا برنامه‌ریزی و مبارزه کردند. البته در افغانستان در زمان ظاهر شاه حرکاتی آغاز شد که مسائل و قضایای مربوط به خودش را داشت و بعد هم تبدیل به رژیم مارکسیست، کمونیستی شد. خود ایشان هم سفرهای زیادی به افغانستان می‌کرد. شهید منتظری ضمن سفرهایی که برای چاپ اعلامیه‌ها و آشنایی با مبارزان به لبنان داشت با مبارزان دیگری که از ایران به آنجا آمده ارتباطاتی را برقرار کرده بود. ایشان به پاریس هم می‌رفت و با دوستان انجمن اسلامی آنجا همکاری می‌کرد و با افراد زیادی که آنجا بودند جلساتی می‌گذاشت و آنها را هدایت می‌کرد و ضمناً اعلامیه‌ها را به آنجا هم می‌برد. شهید منتظری یکی دو جلسه از جلسات تحصن در کلیسای فرانسه را نیز با همراهی اعضای انجمن اسلامی زمینه‌سازی کرد. وقتی امام در فرانسه بودند، شهید منتظری خدمتشان

شب به منزل ما می‌آمد، دو مرتبه و آن هم تند در می‌زد و همگی از نحوه در زدنش متوجه می‌شدیم ایشان پشت در است. چون شهید منتظری معمولاً لباس مبدل به تن داشت، می‌بایست لباسش را عوض می‌کردیم و به او قبا و عمامه می‌دادیم. مواقعی که موهایش کمی بلند می‌شد، با ماشین اصلاح می‌کردیم و شهید منتظری بلافاصله پس از پوشیدن قبا و عمامه، صبح به نجف می‌رفت و با امام تماس می‌گرفت و فعالیت‌هایش را دنبال می‌کرد. بعضی مواقع قبا و عمامه را پیش کسی می‌گذاشت و برای ادامه کارهایش جای دیگری می‌رفت. ما هم باید می‌رفتیم و آن شخص را پیدا می‌کردیم تا لباس‌ها را از او بگیریم. معمولاً هم موفق نمی‌شدیم.

یک بار در فرودگاه بغداد به ایشان مظنون شدند و دستگیرش کردند و برایش مشکلاتی ایجاد شد که با کمک دوستان حل شد. به خاطر دارم یک بار که به عراق آمده بود، مطالعات زیادی درباره نهج‌البلاغه داشت و به دوستان هم می‌گفت: «درس بخوانید و مطالعه کنید، چون وقتی نهضت پیروز شد و ما به ایران رفتیم احتیاج به علم و برنامه‌ریزی داریم و همه باید آگاه و عالم باشند.» یعنی چنین برنامه‌ریزی‌هایی هم می‌کرد. با توجه به اینکه نجف محیطی منحصر به فرد بود، ما در آنجا کتابخانه‌هایی را تشکیل دادیم و در آن کتاب‌های انقلابی

به دوستان هم می‌گفت: «درس بخوانید و مطالعه کنید، چون وقتی نهضت پیروز شد و ما به ایران رفتیم احتیاج به علم و برنامه‌ریزی داریم و همه باید آگاه و عالم باشند.»

از چه زمانی با شهید محمد منتظری آشنا شدید؟ چگونه شخصیتی داشت؟

من از سال ۴۲، ۴۳ با شهید منتظری آشنا شدم. این مربوط به زمانی بود که پس از جریان‌های ۱۵ خرداد و قضایای بعدی از تهران به قم رفتم و با دوستانی که در زمینه تکثیر و توزیع اعلامیه‌ها و سایر مسائل مبارزاتی فعالیت داشتند از جمله شهید منتظری برخورد کردم. ما در قم با ایشان کمتر ارتباط نزدیک داشتیم، زیرا پس از آنکه امام به ترکیه و بعد نجف تبعید شدند، چون پرونده‌های ما هم رو می‌شد، مجبور شدیم مدتی بعد مخفیانه به عراق برویم. یکی از مبارزانی که در این جریان‌ها ناچار شد به صورت قاچاقی و مخفیانه از ایران خارج شوند و به نجف بروند شهید منتظری بود که در نجف به ایشان آقای سمیعی می‌گفتم.

آیا شهید منتظری به قصد مبارزه به نجف آمده بودند یا در آنجا تحصیل هم می‌کردند؟

ایشان گاهی اوقات آن اوایل که آمده بود، در کلاس‌های درس و بحث شرکت و مطالعه هم می‌کرد، اما اغلب وقتش صرف فعالیت‌های مبارزاتی می‌شد. وقتی شهید منتظری به نجف آمد، فعالیت‌های مختلفی را آغاز کرد. ایشان نزد امام می‌رفت و با حضرت امام صحبت‌هایی می‌کرد و سپس به مدارس می‌رفت و با طلبه‌های افغانی و طلاب جاهای دیگری جلسه می‌گذاشت. حتی با طلبه‌های عراقی برای شکل‌گیری و سامان دادن به کارهایشان صحبت می‌کرد. ما همراه سایر دوستان تشکلی به نام «روحانیون مبارز خارج از کشور» ایجاد کردیم که شهید منتظری (به اصطلاح آقای سمیعی) در آن تشکل هم حضور داشت. منزل ما در کوچه‌ای بود که در آن کوچه بازاری قرار داشت. با توجه به اینکه شهید منتظری دائماً در تحرک بود و به جاهای مختلف می‌رفت و به عبارتی شب و روز نمی‌شناخت، وقتی آخر



مخالفت علیه آنها ادامه می‌داد. در مورد شهید منتظری بسیار توطئه می‌کردند.

راجع به نوع ارتباط شهید منتظری با حضرت امام پس از انقلاب چه نظری دارید؟

شهید منتظری با حضرت امام روابط خوبی داشت و به منزل ایشان رفت و آمد و با ایشان صحبت و مشورت می‌کرد. به نظر می‌رسید بعضی مواقع نظر شهید منتظری با سایر نیروهای انقلابی متفاوت بود، مثلاً در آن مقطع ایشان پیشقراول مخالفان دولت موقت بود. امام گرچه به توصیه عده‌ای، اشخاصی چون مهندس

شهید منتظری با حضرت امام روابط خوبی داشت و به منزل ایشان رفت و آمد و با ایشان صحبت و مشورت می‌کرد. به نظر می‌رسید بعضی مواقع نظر شهید منتظری با سایر نیروهای انقلابی متفاوت بود، مثلاً در آن مقطع ایشان پیشقراول مخالفان دولت موقت بود.

بازرگان را بر سر کار گذاشتند، اما هیچ‌گاه از مواضع و حرکت‌هایشان راضی نبودند و ضمن سخنرانی‌شان در مدرسه فیضیه از مردم به دلیل این موضوع عذرخواهی کردند و گفتند: «من در اینجا انقلابی عمل نکردم.» امام از شجاعت شهید منتظری خوششان می‌آمد.

آنچه درباره ویژگی‌ها و خصوصیات شهید منتظری به نظر تان می‌رسد بفرمایید.

ایشان بسیار ساده، بی‌پیرایه، خوب و مخلص بود. با وجودی که اواخر زندگی‌اش عده‌ای حتی نزدیکانش، بعضی حرف‌ها را به ایشان نسبت می‌دادند و در حقش ظلم می‌کردند و تحمل آن حرف‌ها هم برای شهید منتظری و ما دشوار بود، ولی او مبارزی بی‌توقع، کم‌معونه، مقاوم، پایدار، خستگی‌ناپذیر و پرتحرک بود. آنچه در مورد شهید منتظری به خوبی مشهود بود این بود که ایشان یک جا ثابت نبود و آرام و قرار نداشت. یعنی مدتی در جایی فعالیت می‌کرد و موجب حرکت‌هایی می‌شد، سپس به جای دیگری می‌رفت و فعالیت‌هایش را ادامه می‌داد و نهضت را دنبال می‌کرد. بحمدالله عاقبتش هم به خیر شد و همان‌طور که همواره می‌خواست، به درجه رفیع شهادت نایل شد و مقامات عالی را نصیب خود کرد.

چگونه از شهادت ایشان مطلع شدید؟

هنگام فاجعه هفت تیر در یزد بودم و آخر شب نزدیک سحر باخبر شدم. نمی‌دانستم شهید منتظری هم آن موقع در دفتر حزب حضور داشته است. از طرفی نگران شهید بهشتی و سایرین بودیم. بعد که متوجه شدم شهید منتظری هم آنجا بوده، بسیار ناراحت شدم و قبول آن برایم دشوار بود. سریعاً صبح خودم را به تهران رساندم. ■



تصمیم گرفته بودیم همراه دوستان به آنجا برویم، حضرت امام به محمداقا فرمودند که فلانی‌ها نیابند، مصلحت نیست. چون ایشان پیش‌بینی کرده بودند ممکن است دوستان را دستگیر کنند که همین‌طور هم شد. امام محکم بر سر حرفشان ایستادند و گفتند: «نه! اینها نباید بیایند و آنجا یک فکری کنید.» بعد هم دیدیم پیش‌بینی ایشان صحیح بود و مصلحت نبود ما چند نفر به پاریس برویم، چون احتمال داشت ضمن هماهنگی با دستگاه شاه ما را دستگیر کنند و تحویل دهند.

آیا پس از انقلاب هم با شهید منتظری ارتباط داشتید؟

اوایل انقلاب بله، ولی پس از مدتی به دستور حضرت امام برای استقبال آیت‌الله صدوقی به یزد رفتم. از آن زمان با شهید منتظری ارتباط نداشتم. البته قبل از شهادتش گاهی که به تهران می‌آمدم، سری هم به ایشان می‌زدم و ایشان ناراحت بود و می‌گفت: «شما تا ایران آمدید امام را رها کردید و هر کدام به جایی رفتید. دور و بر امام را خالی کردید تا اینها اطراف امام را بگیرند.» از مرحوم بازرگان و امثال ایشان ناراحت بود و هر چه به ایشان می‌گفتم: «آرام باش!» قبول نمی‌کرد و به

می‌رسید و در آنجا هم فعالیت‌هایی از جمله ضبط مطالب و سخنرانی‌ها را انجام می‌داد. در فرانسه هر جا که لازم بود با لباس رسمی رفت و آمد می‌کرد، ولی در انجام فعالیت‌هایش لباس مبدل به تن داشت تا شناسایی نشود. سمعی یکی از اسامی مستعارش بود. البته با در اختیار داشتن گذرنامه‌های مختلف، اسامی متفاوتی هم داشت که متأسفانه در خاطرم نیست. در مجموع زیاد فعالیت می‌کرد و برای فرستادن کارها با مبارزان تهران ارتباطاتی داشت. قرارهایی هم با مبارزان در کشورهای دیگر می‌گذاشت و با آنها در ارتباط بود. در حقیقت شهید منتظری رابط بسیار قوی، بزرگ و خوبی برای انقلاب بود و در این زمینه نهایت تلاشش را می‌کرد. لازم به ذکر است پس از انقلاب هم مانند قبل از انقلاب در مورد نهضت‌های آزادی‌بخش با افراد بسیاری ارتباط و رفت و آمد داشت و با آنان گفتگو می‌کرد.

شما به ارتباط شهید منتظری و ملاقات‌هایش با حضرت امام اشاره کردید. معمولاً در این دیدارها چه می‌گذشت و ایشان از ارتباط با امام دنبال چه بود؟

شهید منتظری ضمن این دیدارها گزارش کارها و فعالیت‌هایش و همین‌طور اخبار ایران را به امام می‌داد. امام هم سفارش‌هایی می‌کردند که مثلاً در چه زمینه‌ای چه فعالیت‌هایی انجام شود. شهید منتظری از امام دستوراتی می‌گرفت. گاهی اعلامیه‌ها و نامه‌هایی را از حضرت امام برای جوانان و دوستانی که در انجمن‌های اسلامی خارج از کشور فعالیت می‌کردند، می‌گرفت و ارتباطات انقلابی را برقرار می‌کرد و بعضی مواقع هم عده‌ای از دوستان را نزد حضرت امام می‌برد.

به نظر شما آیا حضرت امام از فعالیت‌های شهید منتظری راضی بودند؟

امام ضمن عنایت و دقت به مواردی که فعالیت لازم نبود، اشاره می‌کردند که حداقل بعضی از آنها باید به سبک و شیوه دیگری انجام شود. مثلاً راجع به جلسه تحصنی که قرار بود در پاریس برگزار شود و همگی

وقت بعد از آنکه احمد آقا به نجف اشرف آمد، حاج آقا مصطفی شهید شد و از آن به بعد، احمد آقا نقش مهم‌تری را به عهده گرفت و حل همه مشکلات و مسائل بیت امام با او بود. بعد هم که قضیه رفتن به پاریس پیش آمد و دائماً در خدمت پدر بود.

استعداد عجیبی در درک مطالب داشت و خیلی به مطالعه و مباحثه اهمیت می‌داد. بسیار مرتب و منظم بود و همیشه سر وقت در جلسه درس حاضر می‌شد. به فلسفه و عرفان علاقه زیادی داشت و کتاب «الکبری فی المنطق» را نزد امام خوانده بود.

همیشه می‌گفت بعد از قرن‌ها با همت حضرت امام و به کمک مسلمانان و شهدا اتفاقی به نام انقلاب اسلامی افتاده که سابقه نداشته و ما باید همه چیزهای شخصی مان را کنار بگذاریم و همه چیزمان را فدا کنیم که نظام پابرجا بماند. هر حرکت و حرفی را که سدی جلوی این انقلاب ایجاد کند، خیانت می‌دانست و در این چهارچوب، چه در محافل خصوصی و چه در مجامع علنی، حرفش همیشه همین بود که ما نباید حرفی بزنیم یا کاری بکنیم که این نظام لطمه ببیند. این انقلاب به رهبری امام و همت همه اقشار به پیروزی رسیده و نباید خللی به آن وارد شود. همیشه می‌گفت، «خدا را شکر می‌کنم که توانستم خدمتگزار امام و انقلاب باشم.»

در دوره انقطاع چه شد که کوشک نصرت را انتخاب کرد؟

قرار بود که پس از فوت حضرت امام، آرامگاه ایشان در آنجا باشد، ولی وقتی آرامگاه ایشان در جای دیگری بنا شد. زمانی که حاج احمد آقا آنجا بود هیچ چیز نبود. بعد که ایشان آمد، کم‌کم چاه زدند و شروع به کشت و کار کرد.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان در آن مقطع بگویید.
خیلی خوش‌مشرّب بود و روح بسیار لطیفی داشت.

یک حالت عرفانی پیدا کرده بود. می‌خواست آرامشی پیدا کند. حالت انقطاعی از دنیا پیدا کرده بود. مصاحبانش در کوشک نصرت، آقای شیخ الاسلام بود و آقای دکتر طباطبایی و شیخ دیگری هم بود.

بروم وسط عزادارها سینه بزنم. آقا شیخ فضل‌الله می‌آمد کوشک، برایش روضه می‌خواند و سید احمد واقعا از دیدنش خوشحال می‌شد. ایشان بعد از فوت احمد آقا هم او را خواب می‌بیند که حالش خیلی خوب است. ایشان راه می‌افتد که برود. حاج احمد آقا می‌پرسد، «کجا می‌روی؟» می‌گوید، «می‌خواهم بروم وضو بگیرم.» می‌گوید، «هر وقت یاد من می‌کنی برایم قل هو الله احد بخوان.» به کربلا هم که رفته بودند، خواب ایشان را دیده بودند که گفته بود، «آشیخ فضل‌الله! خودم کمکت می‌کنم.» حاج احمد آقا خیلی به ایشان علاقه داشت.

جریان کوشک نصرت رفتن خود را بگویید.

یک حالت عرفانی پیدا کرده بود. می‌خواست آرامشی پیدا کند. حالت انقطاعی از دنیا پیدا کرده بود. مصاحبانش در کوشک نصرت، آقای شیخ الاسلام بود و آقای دکتر طباطبایی و شیخ دیگری هم بود. سه چهار نفر بودیم. گفت می‌خواهم بروم، شما هم بیایید. موقعی که حاج احمد آقا به نجف آمد، در درس حضرت امام با هم می‌رفتیم. درس اصول حاج آقا مصطفی را هم می‌آمد و ما از آنجا با هم آشنا شدیم. درس فقه حضرت امام را هم با هم مباحثه می‌کردیم. چند



در سالیان واپسین زندگی یادگار امام، نوعی گرایش به عرفان عملی را در ایشان مشاهده می‌کنیم. از دیدگاه شما زمینه‌های این گرایش کدامند؟

با درود به روح پر فتوح استاد بزرگوار، حضرت امام و یادگاران گرامش، در پاسخ به شما باید عرض کنم که بخشی از این تمایل ارثی بود، یعنی حضرت امام هم در تمام ادوار حیاتشان، به ویژه در دوران جوانی، اهل سیر و سلوک بودند و آثاری که از ایشان مانده، چاشنی بسیار قوی عرفانی دارند و همچنین نقل قول‌هایی که برخی از دوستان نزدیک و صاحب سر ایشان کرده‌اند، همین موضوع را نشان می‌دهند. علاوه بر این، مرحوم احمد آقا واقعا مغموم بود و دوری از پدر، او را آزار می‌داد. همین مسئله هم تا حدی زمینه‌ساز عزلت‌گزینی و انقطاع ایشان از اغیار شده بود.

چیز دیگری که از کردار ایشان نمایان بود، احساس رحلت قریب الوقوع از این دنیا بود، یعنی سخنانی می‌گفت و رفتاری می‌کرد که گوئی به او الهام شده که عمری طولانی ندارد و همین موجب شده بود تا این مدت باقیمانده را برای تهذیب هر چه بیشتر نفس و مراقبه و محاسبه اختصاص دهد.

دائماً می‌گفت که دارم می‌روم و شوخی می‌کرد که خودش می‌دانسته. حاج عیسی، خادم امام نقل می‌کرد که مرحوم احمد آقا گفته بود، «حواست به بچه من باشد.» علی‌شان کوچک بود. به خیلی‌ها این حرف را گفته است. به دوست مشترکمان، حاج شیخ فضل‌الله شیخ الاسلام گفته بود، «آشیخ فضل‌الله! اگر از من چیزی می‌خواهی بخواه که سال دیگر مرا نمی‌بینی.» ایشان جواب داده بود، بنده صالح خدا بود. گاهی هم که یک حرفی می‌زد، می‌فهمیدم که سال‌ها توی دلش مانده بود. اعتقادانش محکم بود. خالص بود. به امام حسین (ع) عشق می‌ورزید. می‌گفت دلم می‌خواهد

درآمد

سالیان طولانی موانست و دوستی با یادگار امام، وی را در زمره محرم‌ان راز وی در آورده و خاطراتش، به‌ویژه از سال‌های پایانی حیات حاج سید احمد خمینی رابه یکی از شنیدنی‌ترین خاطره‌ها تبدیل ساخته و شخصیت عرفانی وی را به‌خوبی آشکار ساخته است. حجت الاسلام و المسلمین سید محمد سجادی که یکی از معدود ره یافته‌گان به خلوتگاه «کوشک نصرت» بود، برای آغازین بار خاطراتش را با «شاهد یاران» باز گفت.

جلوه‌هایی از سلوک عرفانی یادگار امام در گفت و شنود «شاهد یاران» با حجت الاسلام و المسلمین سید محمد سجادی

گوئی به او الهام شده بود که عمر طولانی ندارد





بود. پنده خدا می آمد خانه ما، خوابش نمی برد. شبها اصلاً نمی خوابیدیم. نکته‌های جالب و قشنگی را نقل می کرد. یک شب چهار ساعت مختار نامه بر ایمان گفت. کل جریانات مختار را خیلی قشنگ بر ایمان تعریف کرد. ماشاءالله خیلی بلد بود.

از نظر احاطه بر علوم حوزوی در چه سطحی بود؟

مجتهد بود. گاهی که مسائلی مطرح می شد، دقت نظر بالایی داشت. عرض کردم که یک دوره هم اصول با مباحثه می کردیم. درس حاج آقا مصطفی هم می آمد. به نظرم در مسائل سیاسی از آقا مصطفی تیزتر بود، چون در ایران بود و بعضی از مسائل را زودتر متوجه می شد.

این دو برادر چه تشابهاتی با هم داشتند؟

هر دو همه چیزشان را فدای حضرت امام می کردند و ایسن هم لطف خدا بود. معمولاً بچه‌ها این طور از کار در نمی آیند. شاید خیلی‌ها متوجه نباشند که احمد آقا چقدر نقش داشت در حفظ سلامتی و امنیت و جان امام، مخصوصاً در جماران همان طور که آقا مصطفی در ترکیه و نجف بود، او هم بعد از شهادت برادرش عهده‌دار این وظیفه بود.

آخرین باری که ایشان را دیدید چه موقع بود؟

ایشان وقتی آمد کوشک، یک پاسدار زیر بغل راستش را می گرفت و یکی زیر بغل چپش را. نمی توانست بدون کمک بلند شود و از پله‌ها بالا بیاید. وقتی دو ماه ماند آنجا، موقعی که رفتیم جماران دور حوض می دوید و من نمی توانستم به ایشان برسم. این قدر حالشان خوب شد. من نمی دانم چطور ناغافل این طور شد.

آخرین باری که ایشان را دیدم، بعد از افتتاح سد پانزده خرداد آمد خانه ما. دو سه ساعتی بود و رفت و دیگر او را ندیدم. خیلی خسته بود. در مورد فوت او انسان احساس می کرد که زمین و زمان گریه می کند. اغلب مردم موقع شنیدن خبر فوت او بی اختیار اشک می ریختند. دوستان و نزدیکانی هم که او را می شناختند، این ضایعه برایشان غیر منتظره بود. او به راستی با صبر و مقاومتی مثال زدنی، بسیاری از مشکلات انقلاب را به تنهایی به دوش کشید و فقدان او، ثلمه‌ای بود که می توان گفت، «لا یسدّها شیء» ■

عادی و ساده زندگی می کرد و الحق که لحظه‌ای خودش را گم نکرد و خوب از پس امتحانات زندگی برآمد.

به نظر شما شخصیت حاج احمد آقا تا چه حد تحت تأثیر شخصیت حضرت امام (ره) بود؟

خیلی زیاد، نمونه بارز آن طرفداری از طبقه مستضعف بود. حضرت امام همیشه هشدار می دادند که نکند مسئولین و دولتمردان از حال مستضعفین غافل شوند و فقرا و ضعفا را فراموش کنند. او نیز درست مثل حضرت امام، دلش برای مستضعفان می تپید و در موضع گیری‌هایش طوری بود که منافع آنها را حفظ می کرد.

سیره و منش حاج احمد آقا را بعد از رحلت حضرت امام چگونه تحلیل می کنید؟

بعد از رحلت حضرت امام (ره) همه دنیا می گفتند باید فاتحه انقلاب را خوانند. اوضاع ایران به هم می ریزد و اختلاف‌ها بروز می کنند و بحران‌های سیاسی یکی بعد از دیگری پیش می آیند، ولی حاج احمد آقا با حمایت بی چون و چرای خود از رهبری انقلاب و بیان این جمله در همه محافل که، «من همان خطی را که رهبری ترسیم کند، دنبال می کنم و اگر کسی خلاف ایشان رفتار کند، تحمل نخواهم کرد.» در واقع تکلیف همه را معلوم کرد. او هیچ چیزی را بالاتر از نظام مقدس جمهوری اسلامی نمی دانست و اگر نظر مخالف سیاسی هم داشت، ابراز نمی کرد تا تعارضی پیش نیاید. هرگز روی نظر مخالف خود پافشاری نمی کرد و اظهار نظری نمی کرد که جامعه را متشنج کند. اگر هم نظر مخالفی داشت، هیچ وقت روی آن تکیه نمی کرد که باید عملی شود.

دائماً به فکر عالم باقی بود و می خواست اوج بگیرد، خیلی کار مهمی بود. انسان هر چه در دنیا دارایی دارد، اشتغالاتش بیشتر می شود. مقام، قدرت، امکانات مادی را کسی که دارد و رها می کند، قدرت فوق‌العاده‌ای دارد.

هر وقت که به قم می آمد، هفته‌ای یک شب هم خانه ما بود. مثل یک خانواده بودیم. خیلی خودمانی و صمیمی

واقعاً در آن یک سال، خیلی به ما خوش گذشت. هرگز این قدر به ما خوش نگذشته بود. محضر خوبی داشت. اخلاق خوبی داشت. خیلی از محضرش استفاده می کردیم. واقعاً برای ما الگوست. او در نشست و برخاست با دوستان هیچ حالتی از تکبر و تبختر نداشت. همیشه همان شخصیتی را داشت که حضرت

دائماً به فکر عالم باقی بود و می خواست اوج بگیرد، خیلی کار مهمی بود. انسان هر چه در دنیا دارایی دارد، اشتغالاتش بیشتر می شود. مقام، قدرت، امکانات مادی را کسی که دارد و رها می کند، قدرت فوق‌العاده‌ای دارد.

امام فرموده بودند که، «نباید پست و مقام و میز و این جور چیزهای موهوم، وقت شما را بگیرد.» ذره‌ای خودپسندی در وجودش راه نداشت. رفتارش طوری بود که همه مردم را به خود جلب می کرد.

مرحوم حاج احمد آقا مجموعه صفات ارزنده بود، ولی من دو صفت را در او خیلی دوست داشتم. یکی صداقت بود، یکی امانت. وقتی انسان زندگی او را در قبل و بعد از انقلاب بررسی می کند، متوجه می شود که این دو صفت در تمام اعمال او دیده می شود و این را هر کسی که با ایشان آشنایی داشت، تأیید می کرد. بار امانتی را که به دلیل نزدیکی به حضرت امام بر دوش گرفته بود، با نهایت صداقت و امانت به دوش می کشید. او گنجینه اسرار نظام بود و لذا هر لحظه زندگیش، یک امتحان دشوار بود که خوشبختانه از همه آنها با سربلندی بیرون آمد. معمولاً آدم‌هایی که در کنار شخصیت‌های سیاسی مهم قرار می گیرند، شیوه زندگیشان با مردم عادی فرق می کند. اما حاج احمد آقا با وجود آن جایگاه و به خصوص اعتمادی که امام به ایشان داشتند، بسیار





به دلیل حمایت از امام، مظلوم واقع شده بودند

مکانت علمی شهید آیت الله قاضی طباطبائی در گفت و شنود «شاهد یاران»
با آیت الله محسن مجتهد شبستری

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان به نکاتی اشاره بفرمائید.

شهید قاضی بسیار انسان مؤدب و خلیقی بودند و با همان حسن برخورد داشتند. بسیار صبور و مقاوم بودند و تبعیدها و زندان‌ها و از آن پس تهمت‌ها و ناسزاها تغییری در رفتار ایشان پدید نیاورد. شجاعت و صراحت لهجه ایشان نظیر نداشت و در سخنرانی‌ها از بیان هیچ حقیقتی ابا نداشتند. مصداق کامل «و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» بودند.

برخی معتقدند شهادت آیت الله قاضی طباطبائی یک موج بیدادگری را در آذربایجان به راه انداخت. عده‌ای هم بر این باورند که هر چند چنین بود، اما صدمه‌ای که از فقدان ایشان به عنوان یک عنصر وحدت بخش پیش آمد، بیش از آن بیداری بود. تحلیل شما از این موضوع چیست؟

این موضوع تنها به شهید قاضی بر نمی‌گردد. شهدای هفتم تیر، شهدای ۸ شهریور، شهدای دیگر محراب آیت الله مدنی، آیت الله دستغیب، آیت الله صدوقی، آیت الله اشرفی اصفهانی و دیگران. فقدان همه اینها واقعا صدمه به انقلاب و اسلام بود و جای خالی آنها را دشوار بتوان پر کرد. اینها فقهایی بسیار مؤثری در جامعه بودند و نقش هدایتی آنها را کسی نتوانست

شهید قاضی فقیه مسلم بودند. علاوه بر فقاہت، ایشان زمان آگاه بودند، یعنی اوضاع جهان را خوب می‌دانستند و کاملاً به مبارزاتی که علمای قبل از ایشان داشتند، آگاه بودند و در صحبت‌ها و سخنرانی‌هایشان غالباً به این نکات اشاره می‌کردند

ایفا کند، از این جهت شهادت آنان ضربه بود. فقدان شهید قاضی نیز مانند سایر بزرگان از یک بعد خلاقانه را ایجاد کرد و ثلمه‌ای را در جهان اسلام پدید آورد که هیچ چیزی آن را جبران نمی‌کند، ولی از این نظر که تشییع جنازه آنها موجی را ایجاد کرد که منافقین حساب کار دستشان آمد و این تکریم و تجلیل و تشییع جنازه و عزاداری‌ها و به سر و سینه زدن‌ها و اظهار ارادت‌ها سبب تثبیت انقلاب و بیشتر بر ملا شدن ماهیت پلید نفاق، گروه فرقان و گروهک‌های امریکائی نمی‌شد، بنابراین باید بین این دو نکته تفکیک قائل شد که شهادت ایشان از سوئی خلاقانه را ایجاد کرد، اما از سوی دیگر رحلتشان هم مثل حیاتشان برای اسلام عزت بخش بود. ■

امام هم به ایشان بسیار علاقمند بودند. تبریز در آن روزها شرایط خاصی داشت. در آذربایجان همه مقلد امام نبودند و مقلد مراجع دیگر بودند. عده‌ای هم با آنکه تظاهر می‌کردند که در نهضت شریک هستند، ولی در عمل با رهبری امام موافق نبودند. ایشان تنها فردی بود که از امام پیروی می‌کرد و رهبری انقلاب را در تبریز و آذربایجان به عهده گرفته بود، بنابراین انقلابیون اصیل که تا آخر هم همین‌طور ماندند، نه اینکه در اوایل انقلابی بودند و بعد فاصله گرفتند. انقلابیونی که از آغاز نهضت بودند و تا آخر هم انقلابی ماندند، رهبری اینها با مرحوم شهید قاضی (رضوان الله علیه) بود. از اول از امام پشتیبانی داشت و تا به آخر هم در خط امام و مسیر امام بود. همین برای ایشان در بین علمای آذربایجان مقیم تبریز، امتیاز خاصی بود و به همین دلیل با ایشان مخالفت‌هایی می‌شد و مظلوم واقع شده بودند.

من در آن زمان در تبریز نبودم، ولی شنیده‌ام که وقتی ایشان وارد مجلسی می‌شدند، خیلی‌ها از جا بلند نمی‌شدند و ادای احترام نمی‌کردند و به ایشان جا نمی‌دادند. اما ایشان وقار خاصی داشتند و هیچ واکنشی نشان نمی‌دادند، بلکه برعکس به آنها احترام می‌کردند. موضع‌گیری‌های شهید قاضی در برابر مسائل، مطابق الگوی امام بود. اگر مراجع دیگر دولت را مورد انتقاد قرار می‌دادند، امام مستقیماً به شاه حمله می‌کردند و می‌گفتند ام‌الفساد، دربار سلطنتی است. آقای قاضی هم همین روحیه را داشتند و لذا رژیم مکرراً ایشان را از این شهر به آن شهر تبعید و زندانی کرد که لابد شرح آنها را می‌دانید.

در مورد درجات علمی و فقهی شهید آیت الله قاضی نکاتی را بیان فرمائید.

شهید قاضی فقیه مسلم بودند. علاوه بر فقاہت، ایشان زمان آگاه بودند، یعنی اوضاع جهان را خوب می‌دانستند و کاملاً به مبارزاتی که علمای قبل از ایشان داشتند، آگاه بودند و در صحبت‌ها و سخنرانی‌هایشان غالباً به این نکات اشاره می‌کردند. از دیگر ویژگی‌های ایشان قلم خوبشان است، مخصوصاً به زبان عربی بسیار زیبا می‌نوشتند. از تالیفات ایشان یکی هم در مورد اربعین حضرت حسین (ع) است که تحقیق بسیار جامعی درباره این حادثه مهم تاریخ اسلام است. همین قدر بگویم که اگر مبارزات و فعالیت‌های سیاسی، وقت ایشان را به خود اختصاص نمی‌داد، به عنوان یک صاحب قلم محقق، آثار علمی فراوانی را از خود به یادگار می‌گذاشتند.

منزل آقای قاضی پایگاه انقلابیون بود و خود ایشان رهبری نهضت را در آذربایجان به عهده داشتند و همین امر موجب می‌شد که ایشان فرصت کافی برای عرضه آثار علمی بیشتر پیدا نکنند.



درآمد

بیان شأن و مکانت شهید آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبائی از زبان کسی که خود از علمای بزرگ آذربایجان و آشنا به مراحل گوناگون زندگی آن شهید بزرگوار است، هنگامی که با دقت علمی در هم می‌آمیزد، این گفتگو را واجد ارزش‌های تاریخی فراوان و قابل استناد می‌سازد.

آشنائی شما با شهید آیت الله قاضی به چه زمانی بر می‌گردد؟

شهید آیت الله سید محمد علی قاضی طباطبائی رضوان الله علیه از خانواده‌های اصیل آذربایجان و از دودمان‌های بسیار شریف و اصیل، معلم خلاق، از استوانه‌های عرفان و فضیلت، از مفاخر علمی و از علمای مجاهد و مبارز تبریز بودند. من مکرر خدمت ایشان رسیده بودم. تحصیلات ایشان در نجف بود و بعد به تبریز آمدند. من در قم تحصیل می‌کردم و هنگامی که ایشان به قم تشریف آوردند، در منزل علامه طباطبائی بودند و ما هم مطلع شدیم و به دیدنشان رفتیم. ایشان بسیار به بنده لطف داشتند و می‌فرمودند: «چرا کم به تبریز می‌آئید؟ دست کم تعطیلات را ببینید». من عذرهایی را که داشتم عرض کردم، ولی به خاطر تاکیداتی که کردند، هر وقت به تبریز می‌رفتم، سعی می‌کردم بیشتر خدمت ایشان بروم. لطف خاصی به ما داشتند.

تحلیل شما از نقش شهید آیت الله قاضی در ایجاد وحدت در آذربایجان و حمایت از انقلاب چیست؟ ایشان سهم منحصر به فردی در انقلاب آذربایجان داشتند. لابد توجه دارید که آن موقع مراجع تقلید از نظر پیشروی و پیشستازی در انقلاب در یک سطح نبودند. امام از همه جلوتر بودند و اعلامیه‌ها و رهبری‌هایشان وضع خاصی داشت، ولی مراجع دیگر آن طور نبودند. ایشان با امام ارتباط فراوانی داشتند و



همراهی و مصاحبت دائمی با شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب در طی سالیان دراز، خاطرات مرحوم آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب را مشحون از نکات ارزشمند فراوان می‌سازد که در واکاوی زندگی این شهید بزرگوار و دوران پر فراز و نشیب زندگی او برای پژوهندگان تاریخ معاصر بسیار مفید تواند بود. آنچه پیش روی دارید آخرین مصاحبه آن بزرگوار است که با «شاهد باران» انجام پذیرفت.



درآمد

جستارهایی در منش فردی و اجتماعی شهید آیت‌الله دستغیب در گفت و شنود «شاهد باران» با مرحوم آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب

دغدغه همیشگی ایشان حکومت الهی بود



بردند، البته ایشان مرا ندیدند. از واکنش شهید نسبت به برگزاری جشن هنر شیراز که واقعه مهمی بود برایمان بگویند. جشن هنر شیراز زیر نظر مستقیم فرح اداره می‌شد و از این جهت بسیار قابل اهمیت بود و اینها سعی می‌کردند به بهترین وجه آن را اجرا کنند. در سال ۵۶ در ماه مبارک رمضان در خیابان سعیدی نمایش مفضحانه‌ای به نام خوک‌ها و این مزخرفات را در پاساژی اجرا می‌کردند و جمعیت فراوانی هم جمع می‌شد. فردای نخستین روز، آقا در مسجد جامع و در شب جمعه که جمعیت عجیبی جمع می‌شد، فریاد زد که یا جلوی این هتاک‌ها را بگیرید یا خودمان این کار را خواهیم کرد. ایشان فرمود اگر نمایش عمل جنسی در ملاء عام هنر است، پس خوک و سگ و خر از همه هنرمندترند. از استناداری پیغام دادند که شما کوتاه بیایید، ما خودمان جلوگیری می‌کنیم مبادا در شهر آشوب شود. اما برنامه برای دومین روز هم اجرا شد. آقا در سخنرانی مبسوطی اتمام حجت کردند که اگر یک بار دیگر این برنامه تکرار شد، وظیفه مردم است که بریزند و بساط اینها را به هم بریزند و هر اتفاقی هم که پیش بیاید، مسئولیتش با مامورین است و من از همین حالا آنها را مجرم معرفی می‌کنم. دستگاه فوراً شورای امنیت استان را تشکیل داد و برنامه را تعطیل کرد. این مسئله مثل توپ در سراسر کشور صدا کرد، چون برنامه مستقیماً زیر نظر فرح پهلوی اداره می‌شد و پشتوانه آن هم ظاهراً بسیار محکم بود، اما یک سید یک لاقبا این طور در برابر این قدرت ایستاد و کسی هم جرئت نکرد نفس بکشد. ببینید قدرت دینی و مذهبی چه می‌کند. اینها هم مصلحت را در این دیدند که فوراً تعطیل کنند و کردند. شهید دستغیب به پشتوانه همین

از این ناراحتی که آثار ضربات این نانجیب‌ها، بعد از گذشت یک سال هنوز بر بدن مخدرات است.» حاضرین مجلس صدای گریه‌شان بلند شد. تأثیری را که ناراحتی امام بر اعضای مجلس گذاشت و خیلی‌ها را به گریه انداخت، هرگز فراموش نمی‌کنم. پس از اینکه شما را بازداشت کردند و به تهران بردند، چه شد که توانستند شهید را بازداشت کنند؟

دو روز که از ماجرای دستگیری ما گذشته بود و ما در زندان انفرادی عشرت‌آباد تهران و در سربازخانه، در سلول انفرادی بودیم. روز سوم بود که من صدای سرفه آشنایی را شنیدم. صدای پدرم بود که ایشان را به آنجا آورده بودند. پس از اینکه صدای سرفه پدرم را شنیدم به سربازی که آدم خوبی بود، گفتم: «ایشان پدر من است و از حال من با خبر نیست. به ایشان اطلاع بده که من اینجا هستم.» خلاصه در زندان عشرت‌آباد سرباز پیغام را برد و بعد جواب آورد که آقا فرمودند: «به پسر من بگو ناراحت نباش. من هم سالم هستم و این جور نمی‌ماند، وضع درست می‌شود. موقت است، تحمل کن، صبر کن.» و ما آرامش پیدا کردیم. یکی دو مرتبه هم از سوراخ سلول دیدم که ایشان را برای تجدید وضو آوردند و

آقا در سخنرانی مبسوطی اتمام حجت کردند که اگر یک بار دیگر این برنامه تکرار شد، وظیفه مردم است که بریزند و بساط اینها را به هم بریزند و هر اتفاقی هم که پیش بیاید، مسئولیتش با مامورین است.

از دوران کودکی خود، از والد گرامی تان چه خاطراتی را در ذهن دارید؟

تربیت ایشان همراه با محبت بود و مخصوصاً نسبت به دخترها بیش از بچه‌های پسر مهربانی می‌کرد. در زمینه تربیت اسلامی هیچ کوتاهی نداشت. در زمینه درس و مشقمان هم ملاحظاتی داشت و با این امر بیگانه نبود. هنگامی که خطا می‌کردیم، ابتدا خود را کاملاً ناآگاه جلوه می‌داد و تغافل می‌کرد که طرف، جری نشود و با مهربانی تذکر می‌داد. فوقش موقعی که می‌خواست تنبیه کند، می‌گفت: «خیلی جاهل شدی!» این نهایت تنبیه ایشان بود. نسبت به مادرمان واقعاً ملاحظت خاصی داشت. مادر ما در حوادث زندان و تبعید پدر ما خیلی صدمه دید و پدرمان سعی می‌کرد حتی الامکان جبران کند.

از ملاقات شهید با امام در سال ۴۳ خاطراتی را نقل کنید.

در سال ۴۳ که پدرم در تبعید و زندان بودند. امام پیغام فرستاده بودند پس از آزادی، قم که تشریف می‌آورید، نزد من بیایید. من در خدمت ابوی بودم. وقتی ایشان جریان سال گذشته را برای امام تعریف کردند و فرمودند که هنوز آثار ضربات این رنج‌ها بر روی بدن اعضای خانواده‌ام، از مادرم، خواهرم، همسرم و بچه‌ها باقی است و سر پسر من را شکستند، قدری گریستند، سپس برای حاضرین در خانه صحبت کردند. موقعی بود که از طرف مجلس فرمایشی آن زمان، می‌خواستند به شاه لقب دادگستر بدهند. امام فرمودند: «می‌خواهند به این مردک لقب دادگستر بدهند. این از دادگستری است که بریزند خانه سید اولاد پیغمبر (ص) و این جنایات را انجام بدهند؟ چیزی که مرا بسیار متأثر کرده است این است که به مخدرات حرم جسارت کرده‌اند. من



آن روز بدون معطلی از پله‌ها پائین رفت، لحظه‌ای جلوی در خروجی ایستاد، شال سبزش را بر کمر محکم کرد، یک دست را به سینه گذاشت و با دست دیگر به آسمان اشاره کرد و به قول پاسداران منزل آیه استرجاع را خواند که: «انا لله و انا الیه راجعون» و نیز «لا حول ولا قوه الا بالله».

آقا از اندرونی بیرون بیایند. یکی از پاسدارها گفت که آقا تشریف بردند. به سرعت از منزل بیرون آمدم و از پیچ دوم کوجه ایشان را دیدم. چند قدم بیشتر با ایشان فاصله نداشتم و صدای زنی را شنیدم که اصرار می‌کرد نامه‌ای را به ایشان بدهد، اما ناگهان صدای مهیبی بلند شد، آتشی جلوی چشم دیدم و صورتم سوخت و دیوار روی سرم خراب شد. در آن لحظاتی که اغلب افراد با دیدن آن منظره اختیار از دست داده و حتی در بیمارستان بستری شدند، من توانستم بر اعصاب خود مسلط شوم و موقعیت را درک کنم و تکلیف فعلی خود را بفهمم.

به سرعت به طرف منزل دویدم. جمعیت هجوم آورده بود و مردم سؤال پیچ کردند. پدر و نیز فرزند عزیز و رفقای ارزشمندم را از دست داده بودم، اما این حادثه قبل از هر چیز موجب آشوب می‌شد و من باید جلوی این آشوب را می‌گرفتم. به سرعت به خانه خود رفتم، لباسم را عوض کردم و با عجله، خود را به صحن شاه‌چراغ رساندم. جمعیت منتظر و سراسیمه بود. اذان را داده بودند و هنوز آن بزرگوار نیامده بود. از پله‌های جایگاه بالا رفتم و با لطف الهی بر اعصابم مسلط شدم. ابتدا سوره والعصر را خواندم و با آرامش خبر شهادت شهید و دیگران را به اطلاع مردم رساندم. ■

ما را از اندیشه در امور اخروی غافل کند.

از روز شهادت ایشان چه خاطره‌ای دارید؟

آن روز حدود ساعت ۱۱ طبق معمول نزد ایشان رفتم و دیدم قیافه ابوی گرفته است. علت را جویا شدم، اما ایشان سعی کرد خود را عادی جلوه دهد. پس از تجدید وضو، شهید محمدعلی جباری، محافظ ایشان آمد و گفت ماشین آماده است. آقا لباس پوشید و کلید اتاق مخصوصش را به من داد تا در را قفل کنم و همین یکی دو دقیقه تأخیر باعث شد من که همواره سعی می‌کردم همراه ایشان باشم، عقب افتادم. ایشان معمولاً از پله‌های اندرونی پائین می‌رفت و اندکی توقف می‌کرد و از خانه بیرون می‌رفت، اما آن روز بدون معطلی از پله‌ها پائین رفت، لحظه‌ای جلوی در خروجی ایستاد، شال سبزش را بر کمر محکم کرد، یک دست را به سینه گذاشت و با دست دیگر به آسمان اشاره کرد و به قول پاسداران منزل آیه استرجاع را خواند که: «انا لله و انا الیه راجعون» و نیز «لا حول ولا قوه الا بالله». در اتاق را بستم و پائین آمدم و منتظر ماندم که



آیت‌الله سید محمد هاشم دستغیب به اتفاق پدر و آیت‌الله شیخ مجدالدین محلاتی در یکی از راهپیمایی‌های انقلاب

ایمان و اعتقاد از چنین قدرتی برخوردار بود که حتی توانست برنامه کذائی جشن هنر را تعطیل کند.

هنگامی که رژیم با حرکتی ناشیانه، تاریخ شمسی را به تاریخ شاهنشاهی تبدیل کرد، ایشان در سخنرانی آتشینی تاریخ شاهنشاهی را تاریخ گبری و غیراسلامی و حرام اعلام کرد و به کسانی که این تاریخ را روی سنگ قبرهای بستگان خود می‌نوشتند، گفت: «مگر شما مسلمان نیستید؟ چرا روی سنگ قبرهای بستگانتان تاریخ گبری می‌نویسید؟» این سخنرانی به قدری آتشین بود که ماموران با گاز اشک‌آور به مسجد حمله کردند و شیشه‌های شبستان مسجد را شکستند و عده‌ای را زخمی کردند. آن شب یک کودک هم در مسجد کشته شد و مردم شیراز در کوچه و خیابان‌ها نخستین شهید را تقدیم انقلاب کردند. از فردای آن روز مردم با میخ و چکش تاریخ شاهنشاهی را از روی سنگ‌قبرها پاک کردند و هر نشریه و اعلامیه‌ای را که با این تاریخ می‌دیدند، واکنش نشان می‌دادند.

شهید همچنین به شهرهای مختلف سفر می‌کرد تا با سخنرانی‌های افشاگرانه خود مردم را تهییج کند که در مقابل رژیم مقاومت کنند. من خودم در سفرهای شهید به فسا، مرودشت و گوار در خدمتشان بودم و شور و هیجان مردم را مشاهده کردم. از جمله این سفرها که رعب و وحشت عجیبی در دل دستگاه طاغوت انداخت، حضور مسلحانه عشایر در فیروزآباد و اعلام وفاداری آنها بود.

آخرین بار کی و چگونه دستگیر و زندانی شدند؟

در سال ۵۷ پس از جریان ۱۷ شهریور تهران و اعلام حکومت نظامی در ۱۲ شهر کشور، از جمله شیراز، ماموران شبانه به منزل آقا ریختند و با اینکه ایشان بیمار و بستری بود، به دستور رئیس شهربانی ایشان را به آنجا بردند و سپس از ترس واکنش مردم بلافاصله به تهران فرستادند. من در زندان کمیته به دیدن ابوی رفتم و دیدم که خیلی ضعیف شده‌اند. گلایه داشتند که از حیث دارو مضایقه می‌کنند. پس از ۴ ماه ایشان دو باره به شیراز بازگشتند و مردم با راهنمایی‌های ایشان به راه‌پیمایی‌ها و اعتصابات خود ادامه دادند.

از نحوه انتخاب شهید به امامت جمعه شیراز و نیز ویژگی‌های خطبه‌های ایشان

به نکاتی اشاره کنید.

پس از اقامه نماز جمعه در تهران، مردم شیراز طوماری تهیه کردند و به قم فرستادند و حکم امامت جمعه با دستخط امام برای ابوی فرستاده شد. ایشان در خطبه‌های نماز جمعه همواره مردم را به ملازمت تقوا و انجام واجبات و ترک محرمات تشویق می‌کرد و آنان را از اخلاق اسلامی آگاه می‌ساخت و تذکرات لازم را در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی می‌داد و در عین حال گوشه‌زد می‌کرد که اشتغال به این امور نباید

از نقش پدرانه شهید آیت الله صدوقی و شیوه های تربیتی ایشان چه خاطراتی دارید؟

من اولاد هفتم خانواده و آخرین فرزند و تنها پسر خانواده بودم، ولی حاج آقا در اظهار محبت نسبت به من و خواهرانم طوری رفتار نمی کردند که من تصور کنم ویژگی خاصی در خانواده دارم. رأفت و مهربانی ایشان و نیز بُعد تربیتی ایشان بسیار بارز بود و ابعاد تربیتی را بیشتر با عملشان به ما می فهمانیدند نه با گفتارشان. در مورد احترام به افراد دیگر و به بزرگ ترها بسیار مقید بودند و ادبی را که نسبت به همه افراد، به خصوص نسبت به روحانیون داشتند، با عمل خود به ما نشان می دادند. همیشه بالحنی آرام و غیر مستقیم حرف هایشان را می زدند و به همین دلیل حرفشان تأثیر زیادی داشت. عطوفت و مهربانی ایشان شامل همه می شد. وقتی افرادی مراجعه و مشکلاتشان را مطرح می کردند، ایشان حتی الامکان تلاش می کردند مشکل او را حل کنند و به خصوص روی بیماری و مشکلات خانوادگی، بسیار حساس بودند. واقعیت این است که یک روحانی باید ملجاء، پناه و پدر همه باشد و ایشان این گونه بودند. از آن طرف هم اگر ایشان احساس می کردند کسی نسبت به معتقدات، نسبت به ائمه معصومین (ع)، نسبت به حضرت زهرا (س) کوچک ترین بی مبالاتی در حرف زدن کرده، شدیداً برخورد می کردند و عصبانی می شدند.

امنیت سرمایه داری در یزد، بیش از شهرهای دیگر بوده است. آیا این نحوه برخورد برای ایشان تبعاتی نداشت و فشارهایی را بر ایشان تحمیل نمی کرد؟

ایشان برای خودشان چهارچوب مشخصی داشتند که همان چهارچوب شرع و احکام اسلام بود. بعد از انقلاب بعضی از تندروی ها بود و به ویژه جوانان نسبت به بعضی از رفتارها انتقاد داشتند، اما ایشان روشی را در پیش گرفتند که حتی یکی از کارخانه های یزد هم تعطیل نشد که هیچ

در یزد افزایش تولید هم داشتیم. حاج آقا رسماً اعلام کردند که هیچ کس تحت هیچ عنوانی، حق ایراد سخنرانی در کارخانه ها و کارگاه های تولیدی را ندارد، مگر اینکه از ناحیه من معرفی شود. به این ترتیب تشنج و اخلاگری در استان یزد متوقف شد. از آن طرف سرمایه دارها را هم یله و رها نکردند و کسانی را که بر اساس احکام شرع اثبات می شد که سرمایه ای ناصحیح گرد آورده اند، اموالشان گرفته شد. حاج آقا در کنار حمایت از سرمایه داران درستکار، برخورد های قاطعی هم با سرمایه اندوزی نادرست داشتند، ولی به دلیل درایت و بصیرت ایشان، با وجود جو ملتهب اول انقلاب، کارها به نحو مناسبی در یزد دنبال شدند.

در زمینه مسائل اقتصادی و کار و کاری، نظریاتشان طوری بود که معمولاً از طرف صاحب نظران هم مورد قبول بودند. ایشان موقعی که در قم تحصیل و سپس تدریس می کردند و مدیریت حوزه در اختیارشان بود، در کار تولید و کشاورزی و دامپروری هم فعال بودند و در عباس آباد در نزدیکی دلپجان، زمینی را اجاره کرده بودند و در نزدیکی های قم هم کشاورزی و دامپروری می کردند و سعی داشتند از وجوهات شرعی استفاده نکنند. عمده کارهایی که حاج آقا انجام می دادند از کمک ها و خیرات و وجوهات بود و اموال شخصی نداشتند. ایشان ارتباطات گسترده مردمی داشتند و افراد با میل و علاقه، اموالشان را هر چند اندک به دست ایشان می سپردند که در راهی که صلاح می دانستند خرج کنند. ایشان از لحاظ مصرف سهم امام هم دید گسترده ای داشتند. مثلاً بسیاری از آقایان از سهم امام در ساخت مدرسه، حمام و مسجد استفاده نمی کردند، ولی ایشان اجازه می دادند که از سهم امام صرف این کارها بشود و تشویق هم می کردند. در ساخت مسجد هم پیشقدم می شدند و کمک می کردند. من زیاد شاهد بودم که ایشان سهم امام را در ساخت

مسجد، حمام، مدرسه و امور خیر صرف می کردند. شهید صدوقی با تحصیل علوم جدید مخالفی نداشتند؟

نه تنها مخالفی نداشتند، بلکه اصرار داشتند که من حداقل زبان انگلیسی را باید خیلی خوب یاد بگیرم، البته موافق نبودند که یک طلبه، درس دیگر را اصل بگیرد و درس طلبگی را فرع، ولی معتقد بودند که ما باید در کنار درس حوزوی، درس دیگری را هم بخوانیم، به همین دلیل من تادیلم به صورت متفرقه درس دبیرستانی را هم خواندم.

ایشان از لحاظ مصرف سهم امام هم دید گسترده ای داشتند. مثلاً بسیاری از آقایان از سهم امام در ساخت مدرسه، حمام و مسجد استفاده نمی کردند، ولی ایشان اجازه می دادند که از سهم امام صرف این کارها بشود و تشویق هم می کردند.

دید بسیار وسیعی داشتند. ژست روشنفکری یا ژست ولایت مداری نداشتند، اما حقیقتاً روشنفکر و ولایت مدار و ذوب در امامت و ولایت بودند و به واقع معتقد بودند. فعالیت های سیاسی و مبارزاتی شهید صدوقی از سال ۴۲ تا ۵۷ به چه نحو بود؟

پس از آبان ۴۳ که امام دستگیر و تبعید شدند، خفقان سنگینی بر تمام کشور حکمفرما شد و هیچ کس جرئت اینکه نام امام را بالای منبر ببرد، نداشت، ولی آیت الله صدوقی ارتباطات گسترده ای به خصوص در زمینه رساندن وجوهات به امام داشتند که اتفاقاً رژیم هم نسبت به این قضیه خیلی حساس بود. ایشان به گونه های مختلف سعی

همیشه بالحنی آرام و غیر مستقیم حرف هایشان را می زدند

شهید آیت الله محمد صدوقی در قامت یک پدر در گفت و شنود «شاهد باران» با مرحوم حجت الاسلام و المسلمین محمد علی صدوقی



درآمد

شخصیت جامع الاطراف شهید آیت الله صدوقی و آثار پربرکت زندگی ایشان، هنگامی که از زبان فرزند ارشد ایشان مرحوم حجت الاسلام محمد علی صدوقی توصیف می شود، با دقت، صمیمیت و سادگی خاصی همراه است. از همین روی این گفت شنود در میان مطالب متنوع «شاهد باران» درباره سومین شهید محراب، بازتابی نمایان و درخور یافت.

زیاد، در منبرها بحث‌های سلسله‌وار را دنبال نمی‌کردند و منبرهایشان حالت جنگ‌گونه داشت و بیشتر مسائل روز را مطرح می‌کردند. اصولاً به ادعیه فوق‌العاده معتقد و بسیاری از آنها را حفظ بودند. صبح‌ها که برای نماز می‌رفتند، بیش از یک ساعت راه می‌رفتند و در آن فاصله دعا می‌خواندند. یادم نیست که قبل از رفتن به منبر، چندان مقید به مطالعه باشند، حتی در ماه رمضان‌ها هم که منابر ایشان دو سه ساعت طول می‌کشید، به‌راحتی درباره مسائل گوناگون صحبت می‌کردند و بیان‌شان برای هیچ کس خسته‌کننده نبود. حتی در این اواخر که بیماری قندشان شدید شده بود و دچار تکرر ادرار شده بودند، گاهی بالای منبر که بودند عبا و عمامه را می‌گذاشتند و برای تجدید وضو می‌رفتند و جالب اینجاست که مردم از سرجایشان تکان نمی‌خوردند تا ایشان برمی‌گشتند و معلوم بود که به رودربایستی ایشان نمی‌نشستند و منبرهای به این طولانی برایشان جذاب بود. مردم با ایشان حالت یگانگی و سادگی عجیبی داشتند. شاید برای دیگران قابل قبول نباشد که وسط منبر حتی بخوانند بروند و آب بخورند، ولی ایشان به‌قدری با مردم صمیمی بودند که به‌راحتی می‌رفتند و تجدید وضو می‌کردند و برمی‌گشتند و قضیه خیلی هم طبیعی بود. هدف ایشان از نگارش نامه به سران کشورهای دیگر

چه بود و باز خورد آن چه بود؟ ایشان در این موارد با ما صحبتی نمی‌کردند، ولی کلاً از شیوه ایشان این‌گونه استنباط می‌کنم که این کار را براساس ادای تکلیف انجام می‌دادند.

واکنش ایشان نسبت به شهادت شهدای محراب چه بود؟

می‌گفتند همین روزها نوبت من هم می‌رسد و در واقع، مسئله برایشان بدبختی بود.

از آخرین دیدارتان با شهید صدوقی بر ایمان بگوئید.

دیدار من با حاج‌آقا کمی فاصله پیدا کرد، چون من نماینده مجلس و ساکن تهران بودم. ما چون مقلد امام بودیم و



شناختی این برداشت را داشتند و ثاباً با توجه به اینکه اشاره کردید که شهید صدوقی ذوب در ولایت بودند، چگونه در این مقطع نظری خلاف نظر امام را اعلام کردند؟

ایشان برخورد بسیار تندی با موضع‌گیری‌های دولت موقت داشتند و در مورد بنی‌صدر هم اساساً با ریاست جمهوری او موافق نبودند و در ملاقاتی که در پاریس با بنی‌صدر داشتند، برداشت مثبتی از او نداشتند و در او خصوصیتی را یافته بودند که شاید نتوان دلایل منطقی برایش آورد، ولی حاج‌آقا قیافه‌شناسی و چهره‌شناسی خاصی داشتند که من در دیگران ندیده بودم. یادم هست که یکی از افرادی که در دوره دولت موقت مسئولیت خیلی بالائی هم داشت، جلسه‌ای با حاج‌آقا داشت و صحبت

کرد. حاج‌آقا وقتی بیرون آمدند گفتند: «من سراندرپای وجود این آدم را ضدیت با روحانیت دیدم.» گفتیم: «آقا این‌طور نیست»، ولی بعدها موارد مکرری را از او دیدیم و متوجه شدیم که اعتقادی به روحانیت ندارد. براساس همین آدم‌شناسی بود که حاج‌آقا در مورد بنی‌صدر و بازرگان مصاحبه‌های تندی داشتند.

روش ایشان برای اقامه نماز جمعه چه بود؟

ایشان مقید به غسل جمعه بودند، چون یکی

از مستحبات موکد است. در روایتی دیدم که حضرت رسول (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرموده بودند اگر پول هم برای تهیه آب برای غسل جمعه نداری، غذای آن روزت را بفروش و آب تهیه کن. حاج‌آقا بسیار مقید به غسل جمعه بودند. ایشان حافظه بسیار قوی داشتند و محفوظاتشان از آیات، احادیث، ادعیه و داستان‌های شیرین تاریخی فوق‌العاده بود، ولی با وجود معلومات

ایشان برخورد بسیار تندی با موضع‌گیری‌های دولت موقت داشتند و در مورد بنی‌صدر هم اساساً با ریاست جمهوری او موافق نبودند و در ملاقاتی که در پاریس با بنی‌صدر داشتند، برداشت مثبتی از او نداشتند

داشتند که این حمایت را از امام داشته باشند، مکاتباتی را با امام انجام می‌دادند که متأسفانه نتوانستیم آنها را نگه داریم. یکی از مراکز عمده ضبط و ثبت و پخش اعلامیه‌های امام، یزد بود. در این مورد توضیح بیشتری بدهید.

شاید اولین یا عمده‌ترین جای نشر اطلاعیه‌های امام، یزد بود. رویه هم این‌گونه بود که در نجف اطلاعیه‌ها را برای تیمی که در پاریس بودند می‌خواندند. گروه‌هایی که معمولاً در اطراف بنی‌صدر آنها را برای ما می‌خواندند و ما هم بلافاصله به صورت دستنویس یا تایپ در می‌آوردیم. اوایل خیلی برای تکثیر آنها مشکل داشتیم تا بعد که یکی از یزدی‌های متمول مقیم تهران یک دستگاه زیراکس تهیه کرد و به شکلی به ما رساند و ما در زیرزمین خانه تعبیه کردیم و کارمان راحت شد. حاج‌آقا خیلی احتیاط نمی‌کردند. یادم هست یک بار رفته بودم قم یا جای دیگری و به‌هرحال یزد نبودم و اعلامیه‌ای از حضرت امام آمده بود که ضبط و تایپ کرده بودند، اما چون من نبودم، به جای امروز، فردا چاپ شده بود. حاج‌آقا شب بالای منبر به همه خبر داده بودند که این اعلامیه دیروز رسید، ولی ببخشید چون محمدعلی نبود، امروز تکثیر شد و دیر شد!

در قضایای بنی‌صدر و بازرگان، شهید صدوقی از قبل از انقلاب با اینها ارتباط و از آنها شناخت داشتند. در دورانی که امام هنوز از این دو حمایت می‌کردند، آیت‌الله صدوقی انتقاداتشان را از آنها صراحتاً بیان می‌کردند و قبل از انتخاب بنی‌صدر هم گفته بودند که من تمایلی به انتخاب او ندارم. اولاً بینش ایشان نسبت به این دو از کجا نشأت می‌گرفت و روی چه



ایشان تهران را بلاد کبیره می‌دانستند و ماه رمضان بود، من ده روز در مجلس قصد اقامت کرده بودم. بعد از ظهر آن روز بود که حاج احمد زنگ زد. البته برداشت من از صحبت‌های ایشان این نبود که حاج‌آقا شهید شده‌اند و خیلی عادی گفتند نظر امام این است که شما بروید و احوالی از آقا بپرسید. من بلیت هواپیما گرفتم و وقتی به یزد رسیدم، متوجه موضوع شدم. ■

خلوص شهید قدوسی را در دیگری ندیدم

شهید قدوسی و مدیریت مدرسه حقانی در گفت و شنود «شاهد یاران» با
حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان



کردند و توانستند بر بسیاری از بحران‌های درونی فائق آیند و بسیاری از نیروهای راکه در دادستانی انقلاب نفوذ کرده بودند، تصفیه و نیروهای متدین و وابسته به انقلاب و نیروهای راکه نسبت به امام خلوص بیشتری داشتند، منصوب و جایگزین نیروهای سابق کنند و این به خاطر روحیه تشکیلاتی و سازمانی آیت‌الله قدوسی بود. شاخص‌ترین ویژگی که از آیت‌الله قدوسی در ذهن‌تان می‌آید چیست؟

خلوص. من در تمام مدت عمرم با بزرگان، شخصیت‌ها، روحانیون و کسانی که با آنها سر و کار داشتم، هیچ کس را خالص‌تر از آقای قدوسی نیافتم. از آنهایی بودند که باید بگویم فکر و ذکر و عمل و حتی نفس کشیدنشان برای خدا بود.

شما بعد از انقلاب چه نوع رابطه‌ای با آقای قدوسی داشتید؟

اوایل دادستانی کل آقای قدوسی به عنوان مسئول روابط عمومی و بررسی مطبوعات دادستانی کل بودم و بعد از آن به عنوان مسئول شهرستان‌های دادستانی کل آقای قدوسی را داشتم.

توصیه پذیری ایشان چگونه بود؟

آقای قدوسی به هیچ عنوان تحت تاثیر هیچ کس قرار نمی‌گرفتند. خیلی از مصادیق این قضیه را به یاد دارم که نمی‌شود گفت. بسیاری از شخصیت‌ها توصیه‌هایی داشتند و آقای قدوسی سفت و سخت بر موازین خودش ایستاد و به حرف هیچ کس گوش نمی‌کرد.

دیدگاهشان در مورد تسخیر لانه جاسوسی و رابطه‌شان با بچه‌های فاتح آنجا چگونه بود؟

آقای قدوسی هم در صحبت‌هایشان و هم در عمل، به شدت حمایت می‌کردند، مخصوصاً آقای سیف‌اللهی که یکی از شاگردان ایشان بود و در لانه جاسوسی حضور داشت، با آقای قدوسی روابط حسنه‌ای داشت و رفت‌وآمد داشتند و گزارش‌هایی را از آنجا برای ایشان می‌آورد.

ظاهراً این باید همان گروهی باشد که یازده نفر از علما بودند که گروهی به نام «هیئت اصلاح حوزه علمیه» را تشکیل داده بودند، منتها مجموعه برداشت طلبه‌های مدرسه حقانی از آیت‌الله قدوسی این بود که ایشان یک شخصیت انقلابی و از شاگردان امام و مورد توجه ایشان است. آیا این گروه را می‌شود تشکیلاتی دانست که شهید بهشتی از تشکیلات در نظر داشتند؟

شهید بهشتی چه از نظر خصلت و چه از لحاظ تجربه، با آیت‌الله قدوسی متفاوت بود. آیت‌الله بهشتی سیاسی‌تر، اجتماعی‌تر و جهان‌دیده‌تر بود، اما جنبه حوزوی آیت‌الله قدوسی بیشتر بروز و ظهور داشت. البته نباید این دو نفر را باهم قیاس کرد. شهید بهشتی اعتقاد داشتند که نیروهای مذهبی حتماً باید دارای سازمان و حزب باشند. آیت‌الله قدوسی هیچگاه وارد حزب یا سازمانی نشدند، هر چند مجموعه کار ایشان بر مبنای تشکیلات و سازمان و سازماندهی بود، یعنی اعتقاد به ساختار داشتند، به همین جهت هم مدرسه حقانی بر مبنای ساختاری شکل گرفت که دارای مدیریت و معاونت‌های مخصوص بود که هر کدام جایگاه و تعریف خاصی داشتند. بعد از انقلاب هم که به عنوان دادستان انقلاب منصوب شدند، واقعا دادستانی انقلاب را از آن لجام گسیختگی و بی‌تشکیلاتی خارج کردند و انسجام و هماهنگی بسیار قدرتمندی را ایجاد

آقای قدوسی به هیچ عنوان تحت تاثیر هیچ کس قرار نمی‌گرفتند. خیلی از مصادیق این قضیه را به یاد دارم که نمی‌شود گفت. بسیاری از شخصیت‌ها توصیه‌هایی داشتند و آقای قدوسی سفت و سخت بر موازین خودش ایستاد و به حرف هیچ کس گوش نمی‌کرد.



درآمد

روایت‌ها و تحلیل‌های حجت‌الاسلام و المسلمین روح‌الله حسینیان در واکاو رویدادها و شخصیت‌های تاریخی، ممارست دائم ایشان در مطالعات تاریخی است، به‌ویژه که شهید قدوسی سمت استادی نیز بر ایشان داشتند و آشنایی دیرین آنها بعدها در اثر همکاری در قوه قضائیه قوام بیشتری یافت و به شناختی جامع و موشکافانه بدل شد.

شروع آشنایی شما با شهید قدوسی به مدرسه حقانی برمی‌گردد یا قبل از آن هم با ایشان آشنایی داشتید؟

من از بدو ورودم به مدرسه حقانی با ایشان آشنا شدم. اولین باری که به مدرسه رفتم برای امتحان بود، چون مدرسه حقانی امتحان ورودی داشت و یک مصاحبه که شخص آیت‌الله قدوسی انجام می‌دادند. امتحان کتبی توسط آیت‌الله جنتی برگزار شد و بعد از آنکه در امتحان کتبی قبول شدم، مصاحبه حضوری با آیت‌الله قدوسی داشتم و اولین برخورد من از آن لحظه مصاحبه حضوری شروع شد.

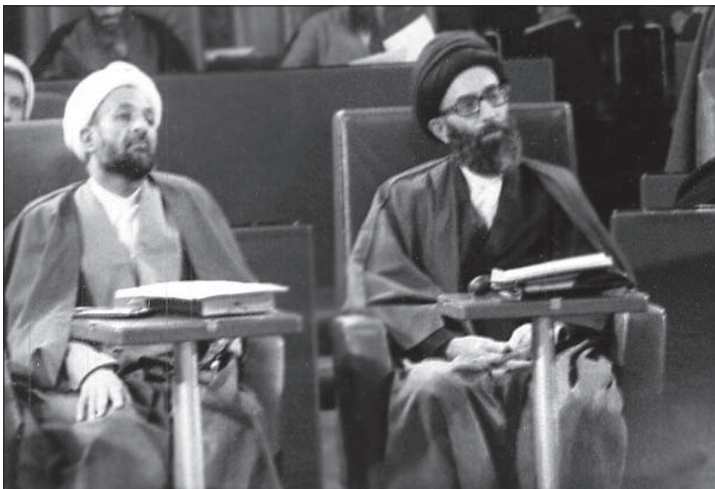
در مصاحبه چه چیزهایی را محور بحث قرار می‌دادند؟

آقای قدوسی روان‌شناسی خاصی داشتند. وقتی که با افراد مصاحبه می‌کردند، شخص را مورد ارزیابی قرار می‌دادند تا ببینند اصلاً این شخص به درد طلبگی می‌خورد یا نه و اگر به درد طلبگی می‌خورد، مناسب مدرسه حقانی هست یا نه. ایشان بر اساس این دو محور با داوطلبان مصاحبه می‌کردند.

آیت‌الله قدوسی در دوران مدیریتشان در مدرسه حقانی، با فعالیت سیاسی مخالف بودند؟

آقای قدوسی شخصاً یک آدم سیاسی بودند و به همان دلیل هم با فضلالی سیاسی حوزه‌ی علمیه قم که اگر اشتباه نکنم یازده نفر بودند، از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، آیت‌الله امینی، آیت‌الله ربانی شیرازی جلسات مشترکی داشتند و تدارک تشکیلات سیاسی را می‌دیدند و به همین خاطر ایشان دستگیر شدند و مدتی در زندان بودند. شخصاً آدم سیاسی بودند، لذا یک فرد سیاسی نمی‌تواند با سیاسیون مخالف باشد، به همین دلیل بسیاری از کسانی که تحت تعقیب بودند و پیوسته ساواک به دنبالشان بود، مثل علی جنتی، آقا زاده آیت‌الله جنتی، آقای قدوسی از او حمایت می‌کرد. اتفاقاً یک بار را به یاد دارم که ساواک برای دستگیری علی آقای جنتی به مدرسه حقانی هجوم آورد و این آقای قدوسی بودند که او را با زیرکی خاصی از مدرسه فراری دادند و نگذاشتند دستگیر شود.

از حلقه یا گروهی مخفی که در آن زمان فعالیت داشتند و افراد مختلفی در آن عضو بودند، از جمله آیت‌الله قدوسی نام برده می‌شود. بسیاری از اعضای این گروه از اساتید مدرسه حقانی بودند. آیا فعالیت‌های این گروه، در جمع مدرسه، نماد و بروزی هم داشت؟



آقای قدوسی بین ما برخوردی پیش آمد. یکی از دادستان‌های شهرستانی کاری را انجام داده بود و من او را توبیخ کردم. آقای قدوسی در حضور جمع گفتند: «آقای حسینیان! چرا بدون مشورت با من با دادستان برخورد

بارها خدمت امام می‌رسیدند و یک نظری داشتند و امام چیز دیگری می‌فرمودند و وقتی برمی‌گشتند، کاملاً معلوم بود که نظر امام را بر نظر خودشان ترجیح می‌دادند.

کردید؟» گفتیم: «من مسئول امور شهرستان‌ها هستم و وظیفه‌ام حکم می‌کرده که با او برخورد کنم.» آقای قدوسی مقداری تند شدند که: «نخیر، شما بدون مشورت با من حق نداشتید این کار را انجام دهید.» به من برخورد و قهر کردم و به شاهرود رفتم. دو یا سه روز در آنجا بودم که یکمرتبه رادیو خبر شهادت آقای قدوسی را اعلام کرد. من بلافاصله به دادستانی کل زنگ زدم و گفتم: «آیا از آقای فخار خبر دارید؟» گفتند: «بله، دنبال هستیم، اما متواری شده است.» من فردا صبح حرکت کردم و به تهران آمدم و با دوستان، جنازه آقای قدوسی را از سردخانه تحویل گرفتیم و به بهشت زهرا (س) بردیم و از آنجا تشییع کردیم و به قم رفتیم و تدفینشان کردیم.

به نظر شما علت اینکه منافقین به این تحلیل رسیدند که باید ایشان را ترور کنند، صرفاً در ادامه ترور مسئولین بود یا جایگاه ایشان برایشان مهم بود و می‌خواستند که ایشان حذف شود.

خب ایشان دادستان کل انقلاب بود و از طرفی دادستانی کل انقلاب هم مسئولیت برخورد با نفاق را بعد از اعلام فاز نظامی به عهده داشت. نقش مهم در این قضیه به عهده دادستانی انقلاب بود. در مجموع آقای قدوسی از یاران امام محسوب می‌شدند و واقعا مصداق اتم "إذا مات العالم ثلث فی الإسلام ثلثة لا یسدها شیء" بودند. هم شخصیت حقیقی آقای قدوسی و هم شخصیت حقوقی و هم مدیریت و رهبری برخورد با منافقین، موجب شد آنها چنین تصمیمی بگیرند و ایشان را متاسفانه به شهادت برسانند. ■

وقتی راجع به فخار با ایشان صحبت کرده بودند، آقای قدوسی همین احتیاطات را کرده بودند که متاسفانه منجر به شهادت ایشان شد. ایشان در تشخیص موضوع و اینکه از مصادیق باید اطمینان کامل داشت، باز همان احتیاط را داشتند.

رابطه آقای قدوسی با امام چگونه بود؟

رابطه مرید و مرادی. بارها خدمت امام می‌رسیدند و یک نظری داشتند و امام چیز دیگری می‌فرمودند و وقتی برمی‌گشتند، کاملاً

معلوم بود که نظر امام را بر نظر خودشان ترجیح می‌دادند. از جمله مسائلی که من یادم هست این بود که وقتی از خدمت امام برگشتند، فرمودند: «من امروز رفتم و راجع به آقای قطب‌زاده با امام صحبت کردم و گفتم آقا این قطب‌زاده به درد رادیو تلویزیون نمی‌خورد. این اصلاحات است، فقط به درد این می‌خورد که یک زنجیری به دست بگیرد آن را بگرداند و یک تصنیف هم بخواند و سینمایی را اداره کند.» امام فرمودند: «آقای قدوسی! اگر بنا باشد به خاطر نواقص افراد، آنها را کنار بگذاریم، همه را باید کنار گذاشت. کیست که نقص نداشته باشد؟» ایشان می‌گفتند: «امام حرف درستی زدند. ما همه‌مان نقص داریم، منتها نقص‌ها فرق می‌کنند. گاهی اوقات ما به دلیل وابستگی به دنیا، نفسمان از شخصی‌ها بیشتر است، منتها به چشم‌مان نمی‌آید.» دیدم آن چنان تحت‌تأثیر امام قرار گرفته که واقعا تفکر و اندیشه‌شان راجع به مدیریت‌ها تغییر پیدا کرده است. آقای قدوسی با امام چنین رابطه‌ای داشتند، در عین حال اگر انتقادی به نظرشان می‌رسید، صریحا به امام می‌گفتند.

باز یکی از خاطراتم این است که در آن زمان در قم وضع مدارس و دبیرستان‌ها کمی آشفته بود. ایشان خدمت امام رسیده بودند. امام پرسیده بودند: «آقای قدوسی! از وضع قم چه خبر؟» آقای قدوسی جواب داده بودند: «وضع قم خوب است به شرطی که نوه شما بگذارد.» امام هم پرسیده بودند: «مگر او در آنجا کاری می‌کند؟» شهید قدوسی گفته بودند: «بله، وضع دبیرستان‌ها را به هم می‌ریزد.» امام فرموده بودند: «همان‌طور که با بقیه برخورد می‌کنید، با او هم برخورد کنید.» یعنی آقای قدوسی حتی با امام هم رودربایستی نداشتند و نظرشان را مطرح می‌کردند، ولی تابع نظر امام هم بودند و گاهی نظر امام، مبنای نظری آقای قدوسی را تغییر می‌داد.

چه بعدی از فعالیت‌های ایشان بعد از انقلاب به نظر شما کمتر گفته شده است؟

به نظر من زیاد روی آقای قدوسی کار نشده است و ایشان مظلوم واقع شده‌اند و کاری برای شناسایی شخصیت ایشان انجام نشده است. از شهادت ایشان چگونه متوجه شدید؟

تقریباً دو روز قبل از شهادت

رویه ایشان در زمینه برخورد با گروهک‌ها چطور بود؟ قبل از اینکه در تهران برخورد مسلحانه‌ای رخ دهد، منافقین فعالیت‌های مسلحانه‌ای را در مشهد و جاهای دیگر انجام داده بودند. آیا ایشان آنها را محارب می‌شناختند یا اجازه مبارزه برای آنها قائل بودند؟

قبل از اینکه سازمان مجاهدین کار نظامی را شروع بکنند، فقط گروه‌هایی مثل چریک‌های فدائیان خلق در اول انقلاب خرمن‌های گندم مردم را آتش می‌زدند. آقای قدوسی نسبت به این مسائل بسیار سختگیر بودند و توصیه‌شان این بود که به هیچ عنوان کوتاه نیایید. بعد از شروع جریان فاز نظامی منافقین، آقای قدوسی در این مسائل تندتر شدند. یادم هست بلافاصله بعد از شروع فاز نظامی، در سپاه پاسداران برای رؤسای دادگاه و دادسراهای انقلاب، سمیناری را ترتیب دادند و ایشان سخنرانی و تاکید کردند که اینها محارب هستند و باید به عنوان محارب با آنها برخورد کنیم. ایشان در برابر هر اقدامی که خطر براندازی نظام را در بر داشت، شدت عمل به خرج می‌دادند.

این رویه برخلاف روحیه احتیاط مآبانه ایشان در مسئله مصادره نبود؟

البته ایشان در همین مسئله هم می‌گفتند که برای اثبات اتهام باید دقت شود، اما اگر محارب بودن و مفسد بودن کسی ثابت شد، نباید کمترین تردیدی به خود راه داد.

ایشان در مورد شبکه نفوذ چه نگاهی داشتند؟ شاید بتوان گفت اصلی‌ترین ظهور شبکه نفوذ در فاجعه هفت تیر و دومین گام جدی‌شان هشت شهریور و سومین اقدام هم شاید در مورد خود ایشان باشد.

ایشان در عین حال که در مورد منافقین بسیار سختگیر بودند، همان احتیاط‌هایی را که در مورد مسائل مالی و مصادره اموال داشتند، اعمال می‌کردند. کسی که آقای قدوسی را ترور کرد، جدا متهم بود که وابسته به سازمان هست. یادم هست که حدود یک هفته یا ده روز قبل از شهادت ایشان خدمتشان رسیدیم و گفتم: «آقای قدوسی! ما احتمال قوی می‌دهیم که آقای فخار از منافقین است و باید اخراجش کنید.» آقای قدوسی فرمودند: «شما در مورد این موضوع مطمئن هستید؟» گفتم: «مطمئن که نیستیم، ولی از شواهد و قرائن بر می‌آید که باید دستگیر و تهدید شود تا بالاخره معلوم شود که وابسته هست یا نیست.» ایشان فرمودند: «آقای حسینیان! آقای فخار تازه ازدواج کرده. کاری را که به صحت آن یقین نداریم، نباید انجام بدهیم.»

منظور تان محمود فخارزاده است؟

در بین دوستان به فخار معروف بود. دوستان دیگر هم



شهید آیت‌الله قدوسی در کنار پدر همسرش علامه سید محمد حسین طباطبایی

در اثر شهادت طلبی‌ها به امروز رسیده‌ایم

ربع قرن انس با زندان، از زندان قصر تا زندان اوین در گفت و شنود «شاهدیاران» با هاشم امانی



حضور می‌یافت، برای ترور او و یا شهید نصیری، آمادگی داشتیم، اما بعدها این امر منتفی شد. شما برای جواز شرعی این حرکت هم اقدامی کرده بودید؟

چون ارتباط با امام که در تبعید بودند وجود نداشت و شهید بهشتی و سایرین که نماینده ایشان بودند، در حدی بودند که فتوا بدهند، از آنها فتوا گرفته شد. البته در مورد کسانی چون حسن علی منصور با آن جنایت‌ها، برای ترورشانی نیازی به فتوا نبود. من در جایی خواندم که حسن علی منصور برای آمریکایی‌ها از شاه هم مهم‌تر بود.

چه زمانی دستگیر کردند؟

بنده در ۹ بهمن ماه دستگیر شدم. ابتدا شهید بخارایی دستگیر شد و از کارتی که در جیبش پیدا کردند، توانستند او را شناسایی کنند. به خانه محمد بخارایی مراجعه می‌کنند و در آنجا از ارتباطات او سؤال می‌کنند و مطلع شدند که با حاج صادق امانی ارتباط دارد. بقیه را نیز دستگیر کردند. من از آن شب به خانه نرفتم، تا اینکه از یک قرار تلفنی که با کسی گذاشتم توانستند من را در محل قرار ملاقات دستگیر کنند. ضداطلاعات هم من را گرفت. بعد از این ماموران تا ۲۱ روز در خانه ما حضور داشتند، چون موفق نشده بودند حاج صادق را بگیرند و می‌ترسیدند ترور دیگری صورت بگیرد.

قصر بردند.

جریان دومین زندان شما چه بود؟

در فاصله سال‌های ۳۴ تا ۴۰ اختناق شدیدی بر ایران حاکم بود. این فضا تا زمان ارتحال آیت‌الله العظمی بروجردی ادامه داشت. سپس بحث مرجعیت پیش آمد و نام مراجع بزرگی نیز مطرح شد. جمعیت موفته اسلامی جمعیتی توانا و موثر بود. در رمضان ۱۳۴۳، در مسجد جامع تهران، طی ۳۰ شب مراسمی را برگزار کردیم که واقعا مردم از آن استقبال کردند. اولین کسی که آن زمان در ایام ماه مبارک رمضان در مراسم ما در مسجد جامع سخنرانی کرد، حاج اصغر مروارید بود و سپس از سخنران‌های

دیگر استفاده شد. سال بعد این مراسم تا هفدهم ماه مبارک رمضان ادامه داشت، اما رژیم با حمله به مسجد جامع و دستگیری چند تن از دوستان ما، برنامه را تعطیل کرد. دو روز بعد از تعطیلی این مراسم بود که منصور را ترور کردیم.

چه شد که اعدام انقلابی حسنعلی منصور در دستور موفته قرار گرفت؟

حاج صادق می‌گفت دیگر این صداها فایده ندارد، باید صدا از گلوله بلند شود. بعد حاج صادق، توسط اندرزگو و عراقی با بخارایی ارتباط پیدا کرد و مسئولیت تهیه اسلحه بر عهده من قرار گرفت. در هیئت‌های موفته تصمیم گرفته بودیم دولتمردان را ترور کنیم و این منحصر به منصور نبود. به عنوان مثال در مسجد مجد که اسدالله علم گاهی در آنجا

چون ارتباط با امام که در تبعید بودند وجود نداشت و شهید بهشتی و سایرین که نماینده ایشان بودند، در حدی بودند که فتوا بدهند، از آنها فتوا گرفته شد. البته در مورد کسانی چون حسن علی منصور با آن جنایت‌ها، برای ترورشانی نیازی به فتوا نبود



درآمد

لحن صادقانه و ساده او که عمری را در راه مبارزه با رژیم ستمشاهی سپری کرده به هنگام یادآوری خاطرات زندان و روحیه شهادی مؤتلفه سرشار از نکات بدیع و شیرین است و تصویر روشنی از آن قهرمانان سال‌های سیاه خفقان در برابر دیدگان مخاطب می‌نشانند.

از چه زمانی وارد عرصه مبارزات سیاسی شدید؟ ما از بچگی فشارها و خفقانی را که در زمان رضاخان علیه اسلام و مبارزین وجود داشت، با تمام وجود درک کرده بودیم. پدر مرحوم ما، چه وقتی در همدان بود و چه در تهران، درد سیاسی داشت و حتی زمانی که کسی معمولاً روزنامه نمی‌خواند، ایشان روزنامه مطالعه می‌کرد و از همین طریق نیز ما با وضعیت کشور آشنا می‌شدیم.

پس از تبعید رضاخان و ورود متفقین، به نهضت‌های اسلامی که با رژیم و اجانب مبارزه می‌کردند؛ بپیوندیم. در راس نهضت‌هایی که در آن زمان تشکیل شد، حرکت آیت‌الله کاشانی بود. البته افراد دیگر هم بودند. از دیگر نهضت‌ها حاج سراج ناصری بود که اتحادیه مسلمین را ایجاد کرد. حاج رضا فقیه‌زاده و شریعتمداری بودند. در همان زمان بنده به همراه مرحوم حاج احمد شهاب و شهید عراقی، عضو رسمی فدائیان اسلام بودیم. بعد از فدائیان در مجمع مسلمانان مجاهد فعالیت می‌کردم و صندوقدار این مجمع بودم. در عین حال امور مالی فدائیان اسلام را نیز اداره می‌کردم.

گویا اولین زندانی شدن شما هم به همان دوران باز می‌گردد.

بله، زمانی که شهید نواب صفوی را بازداشت کردند، برادران گفتند که برویم و در زندان متحصن شویم تا نواب آزاد شود. بنده به همراه پنجاه و چند نفر دیگر در نزدیکی زندان تحصن کردیم. ملاقات‌ها در حیاط زندان انجام می‌شد. وقتی که ما وارد شدیم و زمان ملاقات تمام شد، عده‌ای در داخل ماندیم. در زندان را قفل کردند و نزدیک به یک ماه، زندان دست ما بود تا اینکه یک شب آمدند و زد و خورد خیلی شدیدی پیش آمد که تا ساعت ۲ نصف شب ادامه داشت و همه ما، جز حاج احمد شهاب را که حالش خیلی بد بود، به زندان شماره ۳



در کنار دستگیری شاخه نظامی، شاخه سیاسی و فرهنگی را نیز به دلیل ارتباط با ما دستگیر کردند و برای آنها از جمله شهید لاجوردی، شهید صادق اسلامی و توکلی بینا یک تا دو سال محکومیت بریدند. دادگاه محاکمه‌ها، اصلاً شباهتی به دادگاه کسانی که قرار بود اعدام شوند، نداشت. همه ما بشاش و خوشحال بودیم و در بعضی مواقع حتی دادگاه را به سخره می‌گرفتیم. در این دادگاه، چهار شهید عزیزمان حکم اعدام گرفتند، اما در دادگاه دوم که صلاحی ریاست آن را به عهده داشت، من و شهید عراقی نیز به لیست اعدامی‌ها اضافه شدیم. صلاحی ادعا می‌کرد که دادگاه اول به ما آسان گرفته است و به خیال خود می‌خواست سخت‌گیری کند. در این دادگاه آیت‌الله انواری به ۱۵ سال، مرحوم حاج احمد شهاب ۱۰ سال و حمید ایپکچی به ۵ سال حبس محکوم شدند، لکن به دلیل فعالیت گسترده علما در بیرون، حکم ما به حبس ابد تغییر یافت. به حکم نیز اعتراض نکردیم.

شما پس از انتقال به زندان شماره ۳ با مارکسیست‌ها هم برخورد داشتید. برخورد آنها با شما که اقدام مسلحانه کرده بودید چگونه بود؟ مارکسیست‌ها چندان از مسلمانان انتظار فعالیت مسلحانه با رژیم را نداشتند و جنگ مسلحانه را تنها حق خود می‌دانستند و برای مبارزان مسلمان ارزشی قائل نبودند، ولی با حضور ما و تعدادی دیگر از مسلمانان، آنها دچار نگرانی بسیاری شدند. در زندان شماره ۳ نیز ما را خیلی اذیت می‌کردند. بعد هم ما را به زندان شماره ۴ منتقل کردند. در این زندان شهید عراقی و سایرین را به برازجان تبعید کردند و ما در همان جا ماندیم.

در همین زندان مدتی هم شما با مجاهدین خلق می‌جاور بودید. برخورد آنها با شما که از آنها پیشکسوت‌تر بودید، چگونه بود؟

در سال ۱۳۵۰ اعضای مجاهدین خلق از جمله مسعود رجوی، عطایی و موسی خیابانی را نیز به زندان شماره ۳ قصر آوردند. آنها خیلی سعی می‌کردند با ما همراه شوند، ولی ما آنها را بین خود راه نمی‌دادیم. بعد از تغییر ایدئولوژی مجاهدین، علمای زندان از جمله آقای منتظری و انواری علیه اینها فتوا دادند.

بعد از این زندان نیز ما را به کمیته مشترک ضد خرابکاری بردند. اوضاع آنجا واقعا وحشتناک و زجرآور بود. بعد از مدتی ما را به اوین انتقال دادند و در آنجا با تعداد زیادی از دوستان مانند آقای بادامچیان، هرنیدی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در یک بند بودیم که به بند علماء معروف شد. زندان ما ادامه پیدا کرد تا در تاریخ ۱۳۵۵/۸/۲۰ آزاد شدیم و کمی بعد از ما شهید عراقی و ۶۰-۷۰ نفر دیگر هم به‌طور جمعی آزاد شدند.

شما محکوم به حبس ابد بودید. چه شد که رژیم شما را آزاد کرد؟

می‌گفتند ما همه کسانی را که برای حکومت اختلال ایجاد کرده‌اند یا می‌خواهند بکنند، شناسایی کرده‌ایم و دیگر هر عملی علیه رژیم متفی است؛ به همین خاطر دلیلی ندارد این افراد را که زندانی بودن آنها در خارج از کشور نیز انعکاس مناسبی ندارد، نگه داریم. ما را صدا کردند و گفتند که وسائلتان را جمع کنید. من و یک گروه حدودا بیست نفری بودیم در آذر ۱۳۵۵ آزاد شدیم. بقیه ۶۰ نفری می‌شدند. عراقی و عسکراولادی و انواری و حیدری و ... را در ۱۴ بهمن آزاد کردند.

برای شما که نزدیک به ۱۳ سال در زندان به سر بردید، خانواده چه نقشی ایفا کرد؟

من سه فرزند داشتم که تمام وظیفه نگهداری و پرورش اینها بر عهده همسر بود. همسر بنده در این دوران با صبوری، شرایط را تحمل و امور را اداره می‌کرد. البته

سرپرستی بچه‌های من و شهید حاج صادق بر عهده حاج آقا سعید و حاج آقا هادی امینی، برادرهایم بود، چون همه ما با هم در یک حیاط به صورت مشترک زندگی می‌کردیم. خانواده ما هیچ زمانی گله نکردند و در تمام این مدت، حامی ما بودند. نفرت از طاغوت آن چنان در بین ما زیاد بود که به این مسایل فکر نمی‌کردیم و هدفمان تنها مبارزه با رژیم و براندازی آن بود

و اگر همین الان به سال‌های مبارزه برگردم، دوباره همین مسیر را طی می‌کنم و هیچگونه پشیمانی نسبت به کارهایم ندارم.

از ملاقات‌هایتان هم خاطره‌ای را در ذهن دارید؟ اولین ملاقات مربوط به قبل از اجرای حکم بود که

از پشت پنجره و به اندازه چند کلمه انجام گرفت، اما در زندان عادی ملاقات‌های بهتر و بیشتری صورت گرفت.

در زندان بحث علمی هم داشتید؟ چه دوره‌هایی را گذراندید؟

ادبیات عرب، صرف و نحو، مبادی‌العربیة که چهار جلد بود، از نظر فقه دو کتاب شرح لمعه، اصول معالم، اصول مظفر، منطق مظفر، انگلیسی هم یک دوره اسنشل و دستور زبان به‌طور کامل و ...

مدرکی به شما ندادند؟

خیر، در زندان مدرک نمی‌دادند. ما با آقای احمدزاده که خیلی علاقمند بود، منطق می‌خواندیم و با سید نورالدین طالقانی، تفسیر مجمع‌البیان می‌خواندیم.

چرا بعد از انقلاب مسئولیتی را نپذیرفتید؟

من کار و زندگی به هم‌ریخته‌ای داشتم. گفتم که بقیه هستند و کارها را انجام می‌دهند. برادرم حاج آقا سعید، بیشتر در عرصه بود. مثلا در زمان انقلاب در زیرزمین خانه‌مان اسلحه داشتیم، جوانان می‌آمدند، مقداری به آنها آموزش می‌دادیم. این قبیل کارها که تمام شد، برای کاندید شدن برای کمیته امور صنفی، حاج آقا سعید گفتند: «شرکت کن.» و من گفتم: «نه شما خودت شرکت کن.» با او مشورت می‌کردیم، ولی مسئولیت مستقیم داشتیم.

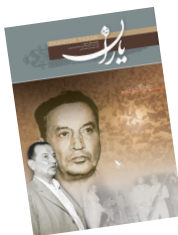
اگر بازگردیم به سال ۴۲، آیا باز هم همین مسیر را می‌روید؟ آیا از اینکه بخش زیادی از زندگی شما در زندان گذشته است، پشیمان نیستید؟

نه، این چه حرفی است؟ نمی‌دانید مملکت چه وضعی داشت. خانه ما در کوچه گذرقلی بود یک باغچه بود که مال یک عرق فروش بود و جاهل‌های محل همیشه آنجا بودند و مزاحم زن و بچه مردم می‌شدند. سرکوچه ما، عرق فروشی و شیرکش‌خانه



۱۳۴۳. هاشم امینی در کنار سایر شهیدان در دادگاه اعضای مؤتلفه اسلامی.

بود و عصرهای جمعه، همه کارگرا مست می‌کردند و توی کوچه‌ها و خیابان‌ها، در کافه‌های لاله زار، هر شب دعوا و چاقوکشی بود و ... اوضاع بدی بود. در اثر این کوشش‌ها و شهادت‌طلبی‌ها به اینجا و شرایط امروز رسیده‌ایم. ■



به دستور امام، طلبه‌ها تمام نمازهایش را خواندند

طیب حاج رضائی، زمینه تحول و نقش او در قیام ۱۵ خرداد در گفت و شنود «شاهد یاران» با محسن رفیق دوست



سر ایشان راه می‌رفت و از ایشان محافظت می‌کرد. البته چه این وضع و چه وضع بعدی او حاکی از شعور بالائی نبود. او در روز ۲۸ مرداد سوار جیبی شده و از میدان خراسان راه افتاده بود و شعار می‌داد: «زنده باد شاه خائن، مرگ بر مصدق پیر خردمند!» ما بچه بودیم و من ۱۳، ۱۴ سال بیشتر نداشتیم. یادم هست دنبال ماشین او می‌دویدیم و مسخره‌اش می‌کردیم.

طیب هم در روز ۲۸ مرداد و حتی تا سال‌ها بعد هنوز موضع سال ۴۲ را نداشت. یادم هست که فتح‌الله فرود شهردار تهران بود. جبهه ملی در خیابان فخرآباد که الان اداره برق و یک خانه قدیمی است و آن روزها متعلق به یکی از طرفداران جبهه ملی و اسمش خانه ۱۴۳ بود، میتینگ داشت. فتح‌الله فرود به طیب ماموریت داده بود که بیاید و این میتینگ را به هم بزند. من آن موقع از جوانان جبهه ملی بودم و در مقابلش عده‌ای را جمع کردم و نگذاشتیم این کار بشود. رفتم و طیب را آوردم به یک زیرزمین و در زیرزمین را بستیم تا میتینگ برگزار و تمام شود.

شما می‌پذیرید که طیب در ۲۸ مرداد به دلیل انگیزه مذهبی آمده بود؟

انگیزه مذهبی مسئله دیگری است. بهتر است بگوئید شناخت طیبی، نه شناخت مخالفت با کمونیسم یا شناخت مذهبی و دینی. وضعیت طیب در ۱۵ خرداد ۴۲ را توضیح می‌دهم و می‌گویم که چگونه حرّ و بعد هم شهید شد. چون من تقریباً یکی از آخرین شاهدان آن روز هستم.

آن روز صبح زود حدود ساعت ۶،۵/۵ در حجره‌مان ایستاده بودم که تلفن حاجی زنگ خورد، یکی گوشی را برداشت و گفت تلفن تو را می‌خواهد، رفتم گوشی را برداشتم و دیدم آقایانی که هنوز هم نمی‌دانم که بود، به اسم کوچک مرا صدا زد و گفت: «محسن! خبر داری

وقتی طیب به شهادت رسید، امام به طلبه‌های قم دستور دادند که همگی یک روز برایش روزه بگیرند و برایش نماز بخوانند. خود بنده شاید ده برابر روزه‌هایش، برای او روزه گرفتم.

آقا را گرفته‌اند؟ و قطع شد. همان موقع به خانه مرحوم آسید تقی خاموشی زنگ زد. ایشان هم گفت: «آره، من هم شنیده‌ام که آقا را گرفته‌اند.» بعد معلوم شد آن کسی که

تفاوت سنخ آنها چه بود؟

در صنف ما تعداد کمی آدم مذهبی مطمئن که مردم به آنها رجوع می‌کردند، وجود داشت. پدر من مرید حاج شیخ علی اکبر برهان و سید جلال‌الدین دری بود. یادم هست هفت ساله که بودم بعد از ظهرهای جمعه جلسه‌ای برگزار می‌شد و روحانی معروفی به نام سید جلال‌الدین دری می‌آمد و صحبت می‌کرد. معمولاً جوان‌ها و دانشجو‌ها به آن جلسات می‌آمدند. در طول سال «هیئت بنی‌زهر» و «انجمن نشر معارف علوی» که پدر مرحوم دکتر شریعتی در آن صحبت می‌کرد، گاهی در منزل ما تشکیل می‌شد. همین طور هم «انصارالحسین». شش هفت سال قبل از انقلاب هم که مرحوم دکتر بهشتی از آلمان برگشت، یکی از جلسات ثابت شنبه‌شب‌های ایشان، چهار هفته در سال در منزل پدر من و چند هفته در منزل خود ما بود.

طیب آدم قوی‌جثه‌ای بود. او حتی دو دانگ باسکول دم در میدان را هم با گردن کلفتی گرفت. در جنوب تهران چند نفر از جمله طیب، حسین رمضان یخی، ناصر جگرکی، امیر انگوری، جلال مهدی قصاب و... گردن کلفت و سردمدار یک محله بودند و هر چند وقت یک بار با هم دعوا می‌کردند و کارد و کاردکشی داشتند و یکی مجروح می‌شد و سر از مرخصخانه در می‌آورد و یکی هم به زندان می‌رفت. از نظر سیاسی هم در کودتای ۲۸ مرداد به طیب و شعبان بی‌مخ لقب تاج‌بخش دادند، چون این دو علیه مصدق اقدام و همه لات و لوت‌ها را جمع و به نخست‌وزیری و این جور جاها حمله کردند. شعبان بی‌مخ قبل از اینکه شاهی بشود، محافظ آیت‌الله کاشانی و دکتر فاطمی بود و عکسش موجود است. آیت‌الله کاشانی خیلی ریزنقش بود و شعبان هیکل گنده‌ای داشت. من خودم یادم هست که آیت‌الله کاشانی از حرم حضرت عبدالعظیم (ع) بیرون آمده بود و پشت

درآمد

سرگذشت حیرت‌انگیز شهید طیب حاج رضایی از نگاه محسن رفیق دوست، که خود عمری را در راه مبارزه با رژیم ستمشاهی سپری کرده، سرشار از نکات بدیعی است که گوشه‌هایی از زندگی آن، در گفت و شنود حاضر بیان شده است. از همین روی، یادمان «شاهد یاران» برای طیب در مقطع انتشار، فراوان مورد استقبال اهالی تاریخ پژوهی قرار گرفت.

از چه مقطعی با مرحوم طیب آشنا شدید و او را چگونه انسانی یافتید؟

الان بیش از ۴۵ سال از شهادت طیب می‌گذرد و من در این مدت همواره او را «حرّ» دانسته‌ام، حری که به یک فرمان امام، تمام نمازهایش را طلبه‌ها خواندند و روزه‌هایش را گرفتند! وقتی طیب به شهادت رسید، امام به طلبه‌های قم دستور دادند که همگی یک روز برایش روزه بگیرند و برایش نماز بخوانند. خود بنده شاید ده برابر روزه‌هایش، برای او روزه گرفتم.

من طیب را از نوجوانی می‌شناختم، چون پدر من و طیب همکار بودند و هر دو در میدان تره‌بار، بارفروش بودند. حجره پدرم هم ده بیست حجره با حجره مرحوم طیب فاصله داشت. حجره طیب دم در میدان بود و ما هر وقت می‌خواستیم وارد میدان بشویم، ایشان را می‌دیدیم. دوست و رفیق نبودیم، ولی آشنا بودیم، چون پدر من از سنخ دیگری بود و مرحوم طیب از سنخ دیگری.

شهید طیب حاج رضایی



البته در همان دوره‌های مشهدی گری هم من ندیدم طیب ضعیف‌کش باشد. اگر هم باج می‌گرفت از گردن کلفت‌ها می‌گرفت. داش مشهدی و لوتی مسلک بود. طیب عاقبت به خیر و با احترام در حرم حضرت عبدالعظیم (ع) دفن شد و خود بنده هر وقت به زیارت می‌روم، تقید دارم که حتماً سر قبر طیب بروم و فاتحه‌ای بخوانم و بگویم طوبی علیک. امام برای هر کسی نمی‌گفتند که همه طبه‌ها برایش نماز بخوانند و روزه بگیرند.

خبر اعدام طیب در میان بازار، مردم و علما چه بازتابی داشت؟

در طول بازجویی‌ها، خبرها بیرون می‌آمد که طیب و حاج اسماعیل و حاج علی نوری دارند مقاومت می‌کنند. روزهای آخر که به ملاقات آنها رفته بودند، حاج اسماعیل گفته بود من ۳۸ سال از خدا عمر گرفته‌ام، حالا فرض کنید ۲۲ سال دیگر هم زنده باشم و در این ۲۲ سال ۲۰ تا حلب روغن و ۲۰ تا گونی برنج هم بخورم، کجا می‌توانم چنین مردنی گیر بیاورم؟ و لذا با شناخت پای چوبه‌دار رفته بود. ما می‌شنیدیم که اینها دارند مقاومت می‌کنند و حاضر نیستند به امام تهمت بزنند و دروغ بگویند و از همان روزهای گفتیم که اینها شهید می‌شوند. متدینین ختم‌های زیادی گرفتند. خود امام هم گفته بودند که از طیب و حاج اسماعیل تجلیل شود، لذا بعد از آن مقاومت‌ها باید در باره طیب به عنوان «حر» انقلاب اسلامی گفت. واقعاً مردانگی کرد و شهید شد.

طیب به لطف خدا مورد احترام همه همکارانش هم بود و از او به عنوان فردی صالح یاد می‌کردند. اگر مستحقی به او مراجعه می‌کرد و او می‌توانست برایش کاری کند، دریغ نمی‌کرد و به ضعف رسیدگی می‌کرد. ■

قضیه ۱۵ خرداد ۱۵ سال حبس به او دادند. در جریان ۱۵ خرداد یک عده را گرفتند که در آن جریان بودند و چند نفری از جمله طیب، حاج اسماعیل و حاج علی را هم گرفتند که در این قضیه نبودند. طیب در بنگاه او تکیه می‌بست و هر سال دسته راه می‌انداخت و خودش هم جلوی دسته حرکت می‌کرد. علم بسیار بزرگی هم داشت. این علم و کتل هم برای خودش قصه‌ای داشت. هر هیتی علمی درست می‌کرد و سعی داشت از علم دسته دیگر بزرگ‌تر باشد و سر این قضیه رقابت می‌کردند. طیب در ماه‌های محرم و صفر و رمضان هیچ کار خلافی نمی‌کرد. آن سال، سال به‌خصوصی بود که شهید عراقی با او ارتباط گرفت و طیب حتی به علم و در تکیه‌اش هم که بسته بود، عکس امام را زده بود. بعد هم عکس را برداشتند. طیب کسی نبود که به نفع شاه با روحانیت در بیفتد و من معتقدم ارادت او به امام حسین (ع) و اینکه هر سال در نزدیکی ایام محرم همه کارهای خلاف را تعطیل می‌کرد و تکیه می‌بست و سینه می‌زد و روضه می‌خواند و گل به سر خودش می‌مالید و پابره‌نه حرکت می‌کرد. همین ارادت به امام حسین (ع) دری شد که طیب از آنجا وارد بهشت شد.

بعدها از واپسین روزهای حیات طیب و شکنجه‌های او چه اطلاعاتی به دست آوردید؟

بعد از انقلاب یک روز به من خبر دادند که یکی از کسانی را که در میان افراد دستگاہ بوده و از جریان دستگیری طیب و بازجویی‌هایش خبر دارد، دستگیر کرده‌اند. رفتم به دیدنش. پیرمردی بود و نفهمیدم اعدام شد یا نشد. از وضعیت طیب از او پرسیدم، گفت: «ما هر چه طیب را می‌زدیم و شکنجه می‌دادیم، فقط یک کلمه می‌گفت که من با امام حسین (ع) در نمی‌افتم. ما باز کتکش می‌زدیم و می‌گفتیم صحبت از امام حسین (ع) نیست. این خمینی است که از اجانب پول گرفته، باز می‌گفت من با امام حسین (ع) در نمی‌افتم.»

در خاطرات بستگان طیب هم آمده که روزهای آخر که به ملاقاتش می‌رفتند، گفته بود اگر هر ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱ بیاورید و جلوی من سر ببرید، من با امام حسین (ع) در نمی‌افتم. اینکه پیغمبر اکرم (ص) در باره امام حسین (ع) فرموده‌اند: «ان‌الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاة»، طیب در کشتی امام حسین (ع) سوار بود و امام حسین (ع) هم نجاتش داد.

به من زنگ زده، همین تلفن را هم به یکی دیگر از رفقا که مثل ما و از طرفداران امام و در میدان سبزی بود، زده بود. پائین‌تر از انبار گندم، میدانی بود که به آن میدان سبزی می‌گفتند. به حاج علی حیدری هم تلفن شده بود که آقا را گرفته‌اند. خود من رفتم روی کامیونی ایستادم و فریاد زدم که: «آهای مردم! مرجع تقلید را گرفتند.» مردم راه افتادند. من آدمم با دوچرخه بروم که دیدم طیب به تیرک شیریوانی تکیه داده است. فریاد زد: «پسر میرزا عبدالله! داری کجا می‌ری؟ دارن مردم رو می‌کشن. نرو.» او در روز ۱۵ خرداد اصلاً کاری به قضیه نداشت و نه به عنوان موافق نه به عنوان مخالف کاری نکرد. از میدان عده‌ای راه افتادند و سید مجتبی طالاری، عباس کاردی، اسماعیل خلیج و عده‌ای را که بعداً بازداشت کردند، در تظاهرات بودند که مشهورهای آنها را گرفتند و زندان‌های طولی‌المدت به آنها دادند. ولی طیب حاج‌رضایی و حاج اسماعیل رضایی اصلاً آن روز توی این قضیه نبودند.

کمی هم در باره حاج اسماعیل رضایی صحبت کنید.

وقتی دستگیرش کردند ۳۸ سال داشت. یک دختر و یک پسر هم بیشتر نداشت. او یکی از بارفروش‌های متدین بود که توسط خود من و آقای شجونی، مقلد امام شده بود و اهل هیئت و از مریدان حاج شیخ جواد فومنی بود. اصلاً از روز ۱۳ تا ۱۷، ۱۸ خرداد تهران نبود. ملک بزرگی در گرگان داشت و در آنجا زراعت می‌کرد و به آنجا رفته بود.

ویژگی بارز طیب چه بود؟

طیب با هر وضعیتی که داشت، یک اعتقاد مخصوص به خودش داشت و آن هم این بود که قبل از محرم هر کار غیرموجهی را که داشت تعطیل می‌کرد و تکیه می‌بست. تا این اواخر در بنگاه حاج علی نوری تکیه می‌بست. در

هر سال در نزدیکی ایام محرم همه کارهای خلاف را تعطیل می‌کرد و تکیه می‌بست و سینه می‌زد و روضه می‌خواند و گل به سر خودش می‌مالید و پابره‌نه حرکت می‌کرد. همین ارادت به امام حسین (ع) دری شد که طیب از آنجا وارد بهشت شد.



شهیدان طیب حاج رضایی در حاج اسماعیل رضایی لحظاتی پیش از اعدام

از اولین کسانی بود که علیه بنی صدر موضع گیری کرد

جلوه هایی از پیش و منش سیاسی شهید دکتر سید حسن آیت در گفت و شنود «شاهد یاران» با دکتر احمد توکلی



درآمد

دکتر احمد توکلی از چهره هایی است که در سالیان آغازین تاسیس نظام اسلامی، در موقعیت ها و مسئولیت هایی گوناگون حضور داشته و در نتیجه می تواند در شناخت شخصیت های مؤثر در انقلاب، به نکات ارزشمندی اشاره کند. او در این گفتگو، در باره شخصیت شهید دکتر سید حسن آیت، خاطراتی شنیدنی نقل کرده است. امید آنکه مقبول افتد.

نحوه آشنائی شما با مرحوم شهید آیت چگونه بوده است؟

من با مرحوم شهید آیت در قبل از انقلاب از نزدیک دوستی نداشتم و در مجلس اول بود که با ایشان چهره به چهره آشنا شدم. البته من به واسطه یکی از دوستان نزدیک به نام آقای هادی ایمانی خوشخو که از شاگردان شهید آیت بود، با کارها و تلاش های ایشان به نفع انقلاب اجمالاً آشنا بودم و بعد هم در مجلس با ایشان همکاری شدم.

از پیروزی انقلاب تا رفتن به مجلس عمده وقت من در بهشهر گذشت. با سیاسیون هم عمدتاً در زندان آشنا شده بودم. در مجلس، شهید آیت هم بود که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری بود و این حزب هم در مجلس تقریباً اکثریت داشت. کسانی هم مثل ما بودند که هر چند عضو آن نبودند، ولی به آن سمپاتی داشتند و با حزب کار می کردند.

اگر فعالیت حزبی نداشتید، پس در چه قالبی همکاری می کردید؟ و در ضمن، آیا شما عضو سازمان مجاهدین اسلامی بودید؟

نه، نه عضو حزب بودم و نه در سازمان مجاهدین انقلاب عضویت داشتم؛ ولی با هر دو کار می کردم. مجاهدین انقلاب اسلامی جلساتی داشتند و من چون به آنها خوش بین بودم، در آن جلسات شرکت می کردم. از آن جلسات، دو نفر نماینده مجلس و عضو مجاهدین انقلاب بودند. یکی آقای الویری بود و دیگری آقای فضل علی نماینده گرمسار که بعد هم یک دوره نماینده تویسرکان شد.

در اواخر ۵۹ و اوائل ۶۰ جلسه ای از حدود ۶۰، ۷۰ نفر اعضای مجاهدین انقلاب و حزب جمهوری یعنی کسانی که می توانستند در مجلس کاری از پیش ببرند در زیرزمین مدرسه رفاه تشکیل می شد و شهید آیت در این جلسات نقش مؤثری داشت، چون اطلاعاتش خیلی خوب بود. اوایل آقای بهزاد نبوی از گردانندگان اصلی بود. بعد آقای الویری بود و آقایان فدائی و اسلامی.

برنامه زیرزمین مدرسه رفاه چه بود؟ آن جلسه برای نحوه مقابله با بنی صدر و حمایت از

محکمی داشت.

از قضیه ای که به نوار آیت معروف شد، چیزی به خاطر دارید؟

من آن موقع نوار را گوش کردم. حرف های درست در آن زیاد داشت. افشای آن نوار و جوسازی بنی صدر به نظر دوستان آیت یک خطای سیاسی تلقی شد، ولی با وجود آن جوسازی های شدید، ایشان خیلی قرص و محکم سر حرفش ایستاد و انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است. اگر او آدم ضعیف النفسی بود، آن جوسازی ها برای منزوی کردنش کاملاً کافی بود، ولی خودش را نباخت و ایستاد. مدت نمایندگی او کوتاه بود، با این همه اتفاقات زیادی در اطرافش روی داد. دار و دسته بنی صدر روی شهید آیت متمرکز شده بودند و فکر می کردند اگر او را بزنند، شورای مرکزی حزب جمهوری آسیب می بیند، مضافاً بر اینکه خودش هم رقیب سرسختی بود، بنابراین با زدن او، در واقع با یک تیر دو نشان می زدند، هم خود او را از میدان بیرون می کردند، هم حزب را می زدند.

آن چیزی که در شخصیت شهید آیت برای من جالب بود، از میدان در نرفتنش بود. مقاومت، صبر و روحیه تهاجمی منطقی و عجیبی داشت. اهل فحش و بد و بیراه گفتن نبود، بلکه مستند حرف می زد. صفات برجسته ای داشت و اهل سخیف حرف زدن نبود، مستدل و جذاب حرف می زد. حیف شد که خیلی زود ایشان را از دست دادیم.

آقای الویری همکار شما در مجلس اول از مدافعین آیت بود و در جلسه اعتبارنامه آیت به او رأی مثبت داد؛ حالا همین فرد بعد از ۲۸ سال در مصاحبه ای مدعی می شود که تلاش آیت در مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی برای تصویب ولایت فقیه یک

رجائی برنامه ریزی می کرد. در آنجا مرحوم آیت بسیار فعال بود. در صحن مجلس هم چون نظر منفی نسبت به مصدق وجود داشت و بنی صدر هم خود را یکپا مصدقی می دانست، از اول نسبت به بنی صدر بدبینی وجود داشت. شهید آیت جزو اولین کسانی بود که علیه بنی صدر موضع گیری کرد. من هم جزو اولین گروه بودم. به تعبیر بنی صدر، من اولین کسی بودم که علیه او نطق کردم، به همین خاطر در جلسه حکمیت که می خواست مرا به عنوان وزیر کار بپذیرد، همین نکته را به عنوان ایراد بر من مطرح کرد و گفت تو اولین کسی بودی که در مجلس علیه من نطق کردی.

مرحوم شهید آیت آدم صریحی بود. یادم هست یک روز قرار بود لایحه بودجه در مجلس بررسی شود. آن روزها طبق آئین نامه، وقت صحبت در باره بودجه حد نداشت و زمان نامحدود بود. آقای آیت در نطق بودجه اش توی نخ بنی صدر رفت و از طریق بودجه و تحت لوای آن بنی صدر را نقد کرد و خلاصه کیسه تمیزی به تن بنی صدر کشید! در زیرزمین مدرسه رفاه هم موضع گیری های قرص و

با وجود آن جوسازی های شدید، ایشان خیلی قرص و محکم سر حرفش ایستاد و انگار نه انگار که اتفاقی افتاده است. اگر او آدم ضعیف النفسی بود، آن جوسازی ها برای منزوی کردنش کاملاً کافی بود، ولی خودش را نباخت و ایستاد.



آقای هاشمی کلاً یک شخصیت دینی - سیاسی بوده و هست و البته چون صاحب‌نظر است، محقق است که نظر خود را ابراز کند. من از این جنبه به ایشان احترام می‌گذارم؛ البته بسیاری از نظراتش را هم قبول ندارم، چون خودم را صاحب‌نظر می‌دانم.

دولت آقای هاشمی هم با این طور فکرهای تند و تیز قاطع که صف‌بندی می‌کند، خوب نبود یا لاقلاً میانه‌ای نداشت. دولت آقای خاتمی هم که اصلاً خوب نبود، چون مذاقش غربی بود. خب! چه کسی می‌خواست از آیت تجلیل کند؟ دولت‌های حاکم، تجلیل‌کننده آیت نبودند و مذاقشان با مذاقی مثل آیت سازگار نبود. می‌ماند بنیاد شهید که نمی‌دانم چه موضعی داشتند، عذر داشتند؟ غفلت کردند؟ و یا هر دلیل دیگری، نمی‌دانم.

شما دلیل مطرح شدن شهید آیت پس از ۲۸ سال را در چه می‌دانید؟

شرایط و اقتضائات متفاوتند. الان دولتی سر کار است که لاقلاً به زبان و یک جاهایی هم به عمل، از ارزش‌های انقلاب دفاع می‌کند. در این فضا وقتی یک دعوائی مثل دعوی انتخابات مطرح می‌شود و کسانی بر خلاف منافع ملی عمل می‌کنند که آیت با آنها مخالف بود، آن وقت آیت در اینجا سندی می‌شود برای اینکه این آدم‌ها از اول هم مشکل داشتند؛ پس استناد به آیت قیمت پیدا می‌کند.

و سخن آخر؟

آیت پافشاری داشت که به تاریخ وفادار بماند. شما هم این طور باشید. من کتابی در مورد مصدق از آیت خواندم که استنادات خیلی قوی داشت. من چون محقق تاریخ نیستم، نمی‌توانم قضاوت نهائی بکنم، ولی این کتاب خیلی به من چسبید. تندترین قضاوت را نسبت به مصدق دارد، ولی سند رو می‌کند. البته ممکن است محقق دیگری بتواند جواب این اسناد را با اسناد دیگری بدهد. من چون تحقیقی برخورد نکرده‌ام، قضاوت نمی‌کنم، ولی کتابش برای من خیلی جذاب بود.

نکته آخر اینکه در حزب هم جریانی که با شهید آیت همراه نبود، غالب شد و نهایتاً هم به انحلال حزب کشید، پس حزبی نبود که از او تجلیل کند. خود آدم هم که دار و دسته نداشته باشد، در نتیجه مغفول واقع می‌شود. ■

ممکن است تعافلی صورت گرفته باشد. آیت شخصیتی نبود که برای همه قابل تحمل باشد، چون در تاریخ و حقوق بسیار صریح‌اللهجه بود. این جور آدم‌ها معمولاً خیلی طرفدار ندارند. اکثر مردم با این جور آدم‌ها مخالفند و فقط عده کمی طرفدار پر و پا قرص دارند. دافعه و جاذبه این افراد قوی است. البته مرحوم آیت هم برخورد گرمی نداشت. البته خشن و تندخو نبود، اما در برخورد جذاب و تودلبرو هم نبود. در مجلس هم دار و دسته نداشت. شاید این عوامل در این سکوت بی‌تأثیر نبوده باشند. او تحت لوای حزب کار جمعی می‌کرد و مؤثر هم بود.

آیا این نگاه خیلی خوش‌بینانه نیست؟ ما شهید زیاد داده‌ایم، ولی هیچ کدام به اندازه شهید آیت فراموش نشدند.

من اصراری ندارم که بگویم حتماً تعافلی صورت گرفته است. عرض کردم که آیت دار و دسته‌ای نداشت، پس چه کسی می‌خواست برای او کار کند؟ دولت موسوی که حتماً این کار را نمی‌کرد. دولت هاشمی هم که بعید بود برای این کار خیلی انگیزه داشته باشد.

آقای هاشمی بعد از شهادت آیت، در مجلس خطابه غرائی ایراد و به او ابراز علاقه و احساسات کرد.

علاقه غیر از این است که ما یک فکری را تسهیل کنیم تا جولان پیدا کند، به دلیل اینکه آقای هاشمی به مصدق بدبین نبود. یک بار آقای خامنه‌ای با آقای هاشمی رفته بودند خدمت امام. امام فرموده بود: «من بعضی وقت‌ها حرف‌هایی می‌زنم، ولی شما پیگیری نمی‌کنید.» ای آقایان عرض کرده و دند: «مثل چی؟» امام فرموده بود: «مثل همین که در مورد مصدق گفته بودم که او مسلم هم نبود.» آقای هاشمی گفته بد: «شما یک حرف‌هایی می‌زنید که هیچ کس تا به حال نزده است.» امام فرموده بود: «حالا که من زده‌ام و شما هم شنیده‌اید. چرا کاری نکردید؟»

حرکت تاکتیکی بود، نه از روی اعتقاد، چون آن زمان، عموماً طرفدار امام بودند و می‌خواستند برای خودش وجهه‌ای ایجاد کند.

بعید است. اعتقاد یک امر درونی است. آدم اگر می‌خواهد بگوید که کسی به امری اعتقاد ندارد، باید شواهد ذکر و مدارک ارائه کند. در ضمن کسی که نفی می‌کند، باید دلیل داشته باشد.

مخالفت شما با موسوی چگونه شکل گرفت؟

وقتی مهندس موسوی برای نخست‌وزیری به مجلس معرفی شد، ما اصلاً او را نمی‌شناختیم؛ یعنی نمی‌دانستیم خط فکریش چیست، لذا منفعل شدیم، چون این سومین فردی بود که به مجلس معرفی می‌شد و اگر قبول نمی‌شد، خیلی برای حزب و دیگران بد می‌شد؛ بنابراین من هیچ موضعی نگرفتم، نه دفاع کردم، نه تخطئه. به نظر من شاید رأی مثبت هم داده باشم و ایشان نخست‌وزیر شد.

بعدا که من وزیر کار شدم، در ظرف ۷،۶ ماه با هم بر سر مسائل فقه شیعه، طرز قانون‌گذاری، دیدگاه اقتصادی، آزادی مورد قبول اسلام، اختلافات مبنائی پیدا کردیم.

آیت پافشاری داشت که به تاریخ وفادار بماند. شما هم این طور باشید. من کتابی در مورد مصدق از آیت خواندم که استنادات خیلی قوی داشت. من چون محقق تاریخ نیستم، نمی‌توانم قضاوت نهائی بکنم، ولی این کتاب خیلی به من چسبید

یک سال و نیم به این شکل با هم کار کردیم که بعد به استعفا می‌کشید. من موسوی را یک بار در زمان بنی صدر که به عنوان وزیر خارجه معرفی شده بودم، دیدم. بنی صدر ما ۴ نفر - من به عنوان وزیر کار، موسوی وزیر امور خارجه، نوریخس وزیر اقتصاد و بهزاد نبوی وزیر مشاور - را نپذیرفت. کار به حکمیت کشید و آیت‌الله انواری و آیت‌الله یزدی حکم شدند. ما ۴ نفر به اضافه رجائی به دفتر بنی صدر رفتیم. من موسوی را برای اولین بار در آنجا دیدم. مواضع خارجیش خوب بود. تا قبل از ۲۲ خرداد هم مواضع خارجی بدی نداشت، ولی نهایتاً از کوزه همان برون تراود که در اوست.

چرا در این قریب به ۳۰ سالگی کسی یادی از مرحوم آیت نمی‌کرد؟



از چه زمانی و چگونه با شهید صیاد شیرازی آشنا شدید؟

آغاز آشنایی من با ایشان به روزهای اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی برمی گردد. انقلاب اسلامی تازه به ثمر نشسته بود. در اولین روزهای اسفند ماه سال ۵۷، ما با عده‌ای از دوستانمان که نگران رویدادهای بعد از پیروزی انقلاب بودیم به دنبال نیروهای متعهد و متدین در ارتش می‌گشتیم و با تهیه فهرست‌هایی از افراد وفادار به انقلاب، در صدد تماس با آنها بودیم. در آن زمان فهرستی از اصفهان به ما پیشنهاد شد و از جمله کسانی که اسمشان در آن فهرست دیده می‌شد، برادرمان، شهید صیاد شیرازی بود که به عنوان یک افسر متدین و نیروی ارزنده مطرح شد. پس از چند ماه و بعد از اینکه برای دولت موقت مشکلاتی پدید آمد، در کردستان نیز حادثه حمله دمکرات‌ها به سنج و مهاباد اتفاق افتاد. در آن زمان بنی‌صدر نقش فعالی در نیروهای مسلح بر عهده داشت و در واقع تعیین‌کننده فرماندهان مناطق برای مقابله با حوادث کشور بود. تلاش بر این بود که در منطقه کردستان شخصی که هماهنگی بیشتری با بچه‌های سپاه پاسداران داشته باشد و نیز دارای روحیات متناسب با بچه‌های بسیجی باشد، به کار گرفته شود تا بدین ترتیب، سپاه و ارتش با یکدیگر به صورت متحد عمل کنند و از عهده مسائل منطقه برآیند. دوستانمان در سپاه به دلیل برخورداری از پسندیده‌ای که برادرمان، شهید صیاد شیرازی از خود نشان داده بود، ایشان را به ما معرفی کردند.

ایشان پس از تضادهایی که با بنی‌صدر و اطرافیان او پیدا کرده بود، به سپاه آمده و مدت دو ماهی بود که در اداره عملیات سپاه پاسداران مشغول فعالیت بود. اولین ملاقات

بنده با ایشان از همان جا انجام شد. این ملاقات هم به این شکل اتفاق افتاد که عده‌ای از دوستان گفتند یکی از برادران حزب الهی ارتش در اداره عملیات، مشغول به کار شده و توصیه نمودند که با ایشان ملاقاتی داشته باشیم. بدین منظور به اداره عملیات رفتم و ایشان را در حالی دیدم که روی کالک عملیاتی نشسته و منطقه کردستان را با ماژیک مشخص می‌کنند. قرار بود ایشان به عنوان فرمانده منطقه شمال غرب منصوب شود که البته به مخالفت بنی‌صدر روبرو شد. او معتقد بود که اینها صیاد شیرازی را به من تحمیل می‌کنند. بنی‌صدر در نامه‌ای که به یکی از روحانیون قم نوشته بود با این عنوان که پاسداران می‌خواهند افسر جوانی را به من تحمیل کنند، شکایت می‌کند. متن این نامه در حال حاضر موجود است. بالاخره نیروهای انقلابی، مقاومت بنی‌صدر را شکستند و او را قانع کردند که صیاد شیرازی را به عنوان فرمانده منطقه شمال غرب معرفی کند. پس از آن بود که ایشان در موقعیت جدید با بچه‌های بسیج و سپاه ارتباط تنگاتنگ کرد و رابطه ما با ایشان بسیار نزدیک شد. بنی‌صدر که کنار رفت، امام(ره) فرماندهی کل قوا را شخصا به عهده گرفتند. من هم در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ فرمانده سپاه شدم و یکی دو ماه بعد، در حالی که عملیات پیروزمندانه ثامن‌الائمه تازه انجام شده بود یکدیگر را در اهواز پیدا کردیم. پس از آن شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد.

پس از آنکه شما فرمانده سپاه و ایشان فرمانده نیروی زمینی ارتش شدید، این ارتباط چه شکلی یافت؟

بعد از آن من و شهید صیاد شیرازی با توافق و هماهنگی با یکدیگر، عملیات‌هایی را با نام کربلا از کربلا، یک تا کربلا، ۱۴ تنظیم کردیم و این طرح خود را در شورایی عالی دفاع که آن زمان مرجع تصمیم‌گیرنده بود، برای دوستان عنوان کردیم. دوستان از اینکه دو جوان آمده بودند و طرح آزادی بستان، شوش، دزفول، اهواز و خرمشهر را ارائه می‌کردند، تعجب می‌کردند و باور نمی‌کردند که چنین طرح‌هایی قابل اجرا باشند، زیرا بیش از یک‌سال از شروع جنگ می‌گذشت و هیچ عملیات موفقی به جز عملیات ثامن‌الائمه صورت نگرفته بود. چندین عملیات ایران نیز

من هم در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ فرمانده سپاه شدم و یکی دو ماه بعد، در حالی که عملیات پیروزمندانه ثامن‌الائمه تازه انجام شده بود یکدیگر را در اهواز پیدا کردیم. پس از آن شهید صیاد شیرازی فرمانده نیروی زمینی ارتش شد.

با شکست مواجه شده بود؛ به همین جهت برادرانمان در شورایی عالی دفاع بسیار خوشحال و خرسند بودند و موافقت خود را با انجام طرح‌های فوق اعلام کردند. هر چند من نابوری را در چهره آنها مشاهده می‌کردم. بنده و شهید صیاد شیرازی از همان عملیات طریق القدس، قرارگاه مشترکی را که تا آن زمان وجود نداشت درست کردیم. ارتش و سپاه هیچ‌کدام نمی‌خواستند زیر نظر دیگری کار کنند و این موضوع تبدیل به معضل مهمی شده بود. حتی مسئولین کشور هم دقیقاً نمی‌دانستند این معضل را چگونه مرتفع کنند. البته در دوران بنی‌صدر این مشکل تشدید شده بود.

در این قرارگاه مشترک، فرماندهی با ارتش بود یا سپاه؟ پس از اینکه شهید صیاد شیرازی فرماندهی نیروی ارتش را به عهده گرفتند، به اتفاق یکدیگر طرح جدیدی را نیز به نام «فرمانده مشترک» را ارائه کردیم. بر اساس این طرح از رده بالا تا رده لشکر، هر قرارگاهی دو فرمانده داشت. یکی از سپاه و دیگری از ارتش، به گونه‌ای که طرح‌های عملیاتی به امضای هر دو فرمانده ارتش و سپاه می‌رسید. مثلاً در قرارگاه کربلا و نجف، روال به همین منوال بود و در واقع این مدل، یک مدل جدید بود. البته برخی با این طرح با شک و بدبینی برخورد می‌کردند و می‌گفتند مگر می‌شود فرماندهی دوتا باشد؟ تاکنون در تمام دنیا سابقه نداشته که جنگی را دو نفر با یکدیگر فرماندهی کنند؛ اما اولین عملیات با موفقیت انجام و بستان در عملیات کربلا ۱ با این روش جدید فرماندهی، آزاد شد. عده‌ای معتقد بودند عملیات‌های بعدی با شکست مواجه خواهند

خاطرات دکتر محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران در طول هشت سال دفاع مقدس سرشار از ناگفته‌های بدیع است و هنگامی که در باره شهید صیاد شیرازی سخن می‌گوید، به نکاتی اشاره می‌کند که امکان دستیابی به آنها در گفتگوهای دیگری ممکن نیست. او نسبت به صیاد همچنان همان حسی را دارد که در هنگام برنامه ریزی برای عملیات‌های دفاع مقدس داشت.

درآمد



شهید صیاد شیرازی و وحدت ارتش و سپاه در گفت و شنود
«شاهد یاران» با دکتر محسن رضایی

امام دست‌های ما را در میان دست‌های هم قرار دادند





کشور رفته بودند. تعدادی نیز مسائلی برایشان به وجود آمد؛ بنابراین افسران جوانی مانند ایشان، در صحنه حاضر شدند و زمام ارتش ایران را به دست گرفتند. البته اینها در پی انجام اصلاحاتی بودند، تا ارتش قدیمی را به یک ارتش اسلامی و مکتبی مبدل کنند. بدین منظور برادرمان صیاد شیرازی به همراه شهدای بزرگوار چون شهید کلاهدوز، شهید بابایی، شهید نامجو و سایر دوستان عزیزی که هم اکنون مشغول فعالیت در ارتش

هستند، نقش مهمی را در اصلاح و تحول ارزنده و اساسی ایفا کردند. که البته نقش ایشان در این خصوص، نقش مهم و بالندهای بود.

نقش ایشان را در فتح خرمشهر و عملیات بیت المقدس تا چه میزان اساسی و موثر ارزیابی می کنید؟

ایشان در عملیات آزادسازی خرمشهر نقش موثر و بسیار مهمی را ایفا کرد. تصمیم گیری های ایشان به هنگام اجرای عملیات، به ویژه در مراحل پایانی بسیار موثر و حساس بود. در این عملیات هر یک از برادران ارتش و سپاه، به صورت جداگانه طرحی را ارائه و هر کدام هم به نوبه خود از طرح مورد نظرشان دفاع کردند. پس از آن بنده با برادرمان صیاد شیرازی، دو نفری نشستیم و یک تصمیم متحد و واحدی را اتخاذ کردیم و هیچ گونه اختلافی هم در این خصوص بین ما وجود نداشت. اگرچه در اجرای آن با سختی های شدیدی مواجه بودیم و بارها مشکلاتی نیز بوجود آمدند، اما با کمک ایشان، توفیقی در کار به وجود نیامد. تا اینکه شب سوم خرداد، یعنی بعد از ظهر دوم خرداد فرا رسید. فرماندهان ارتش و سپاه گردهم آمدند و بحث های اختلاف انگیزی نیز مطرح شد. باز هم هر دو با تصمیم گیری خود به گونه ای با برادران ارتش و سپاه برخورد کردیم که همگان تصور می کردند که ما دو نفر

شد، اما عملیات بعدی، عملیات پیروزمندانه فتح المبین بود که آن هم با موفقیت کامل انجام شد. پس از آن هم در یکی از عملیات های آزادسازی خرمشهر (بیت المقدس) با همان مدل فرماندهی پیروزی حاصل شد. برادرمان صیاد شیرازی، در حقیقت به دلیل برخورداری از روحیه انقلابی بالا، توانست خودش را با نیروهای انقلابی تطبیق دهد. از طرفی به واسطه برخورداری از آمادگی های کلاسیک نظامی و شناخت و درک صحیح از ارتش، توانست ضمن فرماندهی خوب خود، تکیه گاه مستحکمی را در ساختار و وحدت نیروهای مسلح به وجود آورد. بدین ترتیب نیروهای مسلح توانستند جنگ سختی را در کنار یکدیگر پشت سر بگذارند. گاهی اوقات، حدود یک ماه از صبح تا شب و از شب تا صبح با یکدیگر کار می کردیم. برخی مواقع چند ساعت ایشان بیدار بودند و من استراحت می کردم و چند ساعت ایشان استراحت می کردند و من بیدار بودم. من خود شخصا شاهد پشتکار، فداکاری و بیدار ماندن های شبانه ایشان بودم.

برخی معتقدند شهید صیاد شیرازی پیمانگزار ارتش نوین و متناسب با ایدئولوژی انقلاب بوده است. تحلیل شما در مورد این دیدگاه چیست؟

برادرمان صیاد شیرازی تحول عظیمی را در ارتش به وجود آوردند. عده ای از امرای ارتش که باقیمانده حکومت پهلوی بودند، ارتش را رها کرده و به خارج از

منافقین سالها مترصد آن بودند تا ایشان را مورد تهاجم و ترور قرار بدهند و این گونه نبود که ناگهانی تصمیم گرفته باشند، منتهی امکان آن مهیا نمی شد. این بار در کسوت یک کارگر و انسانی که نیاز به کمک دارد، وارد می شوند و البته آن روحیه شیرازی اجازه نمی داد تا او با فرد مذکور به شکل مشکوک برخورد کند.

یک روح هستیم در دو بدن، تا اینکه خرمشهر آزاد شد و ما وارد خرمشهر شدیم.

یکی از خاطراتی که در خصوص جناب عالی و سپهبد شهید صیاد شیرازی زیاد شنیده شده مربوط به زمانی است که امام راحل دست این شهید بزرگوار را در دست شما قرار دادند. کمی راجع به آن روز و آن خاطره بگوئید.

بله، این خاطره ای که اشاره کردید مربوط به زمانی می شود که بعد از عملیات رمضان و تحمل سختی های کار، خدمت امام رسیدیم. پس از اینکه گزارشاتمان را خدمت امام (ره) ارائه کردیم، ایشان دست های ما را گرفتند و در میان دستهای هم قرار دادند. برای لحظه ای احساس کردیم که دست هایمان بین دست های امام قرار گرفته اند، به گونه ای که تا روزها و شاید هم هفته ها هم گرمی دست های امام را احساس می کردیم. هرگاه به یکدیگر می رسیدیم، به یاد آن خاطره می افتادیم و فکر می کردیم که این حرکت امام چه پیام و مفهومی داشت. در آن جلسه این صحبت امام که تو کلتان به خدا باش، از شکست نترسید، از چیزی نترسید و شما پیروز خواهید بود، روح تازه ای به ما بخشید. و در تصمیم گیری های مهم عملیات های بعدی ما مبنای مهمی قرار گرفت و پیشرفت های قابل توجهی نیز در کارهایمان به وجود آورد.

به نظر شما چرا گروهک تروریستی منافقین، سالها پس از اتمام دفاع مقدس، نسبت به ترور ایشان اقدام کرد؟ از آنجائی که شهید صیاد شیرازی علاوه بر مسائلی که گفته شد، در کنار مبارزه اش با ضد انقلاب و تجزیه طلبان، با منافقین هم همواره در جنگ و درگیری بود، لذا آنها یکی از دشمنان شناخته شده ایشان بودند. آنها در همان اوایل هم همواره قصد داشتند ایشان را ترور کنند و حتی در کردستان و سایر نقاط هم به او حمله می کردند که البته ایشان همواره با موفقیت از حلقه محاصره به در می آمد. لذا منافقین سالها مترصد آن بودند تا ایشان را مورد تهاجم و ترور قرار بدهند و این گونه نبود که ناگهانی تصمیم گرفته باشند، منتهی امکان آن مهیا نمی شد. این بار در کسوت یک کارگر و انسانی که نیاز به کمک دارد، وارد می شوند و البته آن روحیه عاطفی، اخلاقی و مردمی شهید صیاد شیرازی اجازه نمی داد تا او با فرد مذکور به شکل مشکوک برخورد کند. این فرد نیز ناجوانمردانه و هنگامی که ایشان مشغول خواندن نامه می شود، برادرمان صیاد شیرازی را با اسلحه مورد تهاجم قرار می دهد و به سر و صورت او شلیک می کند.





آوینی به مثابه یک راه حل است

معنای هنر در اندیشه شهید سید مرتضی آوینی در گفت و شنود
«شاهد یاران» بامر حوم دکتر محمد مددپور



امثال آن. این در فیلم‌های هالیوود و سینمای غرب کاملاً مشهود است؛ حتی در تلویزیون خود ما این مطلب پیدا است؛ مثلاً فیلم «بدون دخترم هرگز» این خیانت را انجام می‌دهد و ما هم در بعضی فیلم‌های خودمان مرتکب همان خیانت و یا بهتر بگویم جنایت می‌شویم؛ فرهنگ ایرانی در این گونه فیلم‌ها، فرهنگ یک سرزمین فلک‌زده، بدبخت، بیچاره، بی‌شخصیت و بی‌هویت ترسیم می‌شود.

این‌هایی که برای جشنواره‌ها فیلم می‌سازند، نگاه خودشان هم به ایران نگاه منفی است. در واقع اصولاً اینها ضد مردم ما هستند و روحیه ضد مردمی دارند؛ چرا که مردم را پست و حقیر می‌دانند. بنابراین فرضیه، باید مردم را ترک کرد. دموکراسی مدنظر اینها دموکراسی پوپولیستی یا پدر سالارانه یا دموکراسی توده‌ای است. می‌گویند دموکراسی زمانی به وجود می‌آید که احزاب شکل بگیرد؛ مردم اصلاً آدم نیستند و این نخبگان سیاسی هستند که سرنوشت مردم را تعیین می‌کنند. فیلم مستی اسب‌ها از این گونه است. شما چند نفر از ایرانی‌ها را سراغ دارید که این فیلم را دیده باشند؛ شاید افرادی که تایتانیک و گلا دیاتور را دیده‌اند بیش‌تر از تماشاگران چنین فیلم‌هایی باشند. به هر حال سینمای دنیا یک طرف قدرت و توانمندی و برتری غرب را نشان می‌دهد و یک طرف توحش جهان سوم‌ها و عقب ماندگی‌ها آنها را به معرض نمایش می‌گذارد. حتی فیلم‌هایی که الان در تلویزیون نشان داده می‌شود، غالباً همان تفکر را دارد. در جنایت‌های این فیلم‌ها، تروریست‌ها یا سیاه پوست‌ها یا آدم‌های عقب مانده. تازه تروریست‌ها

باشد، این نیاز به همتی فوق العاده دارد. اگر من بخواهم از یک برکه آبراهی به سوی گلستان و باغ خودم باز کنم، باتوجه به شرایط زمین و... زحمت و ریاضت می‌خواهد. به هر حال، سینمای کنونی جهان یک هنر تصرفی است و به وجود آمدن آنچه مدنظر شهید آوینی بود به یک همت عالی نیاز دارد که این در عالم کنونی بسیار استثنایی است.

سینمای صادر شده از غرب به جهان اسلام همان چیزی که آنها می‌خواستند و ما هم همان را که مد نظر غربی‌ها بود دریافت و فیلمسازی و... را شروع کردیم. آیا چنین بحثی با واقعیت تطابق دارد؟
بله، سینمای جشنواره‌ای ما اکثراً در همین عوالم سیر می‌کند و اصلاً هدف غربی‌ها و نگاهی که آنها به سینمای ما دارند، چنین نگاهی است. فیلم‌هایی مانند بادکنک سفید، کیسه برنج، سفر به کیش و... اگر یک نفر از ایران به اروپا سفر کند، به این مسأله پی می‌برد که آن‌ها فکر می‌کنند ما یا تروریست هستیم یا آدم کش و

این‌هایی که برای جشنواره‌ها فیلم می‌سازند، نگاه خودشان هم به ایران نگاه منفی است. در واقع اصولاً اینها ضد مردم ما هستند و روحیه ضد مردمی دارند؛ چرا که مردم را پست و حقیر می‌دانند. بنابراین فرضیه، باید مردم را ترک کرد.



درآمد

شهید مرتضی آوینی به‌نوعی برجسته‌ترین نماد هنر تصویری دینی در دوران انقلاب است. در این گفتگو مرحوم دکتر محمد مددپور، پژوهشگر دقیق و موشکاف تحلیل ارزشمندی از شخصیت «سید شهیدان اهل قلم» ارائه داده است. روان استاد مددپور آرمزیده باد.

به گفته شهید آوینی سینما ماهیتاً بیش‌تر با کفر سازگاری دارد تا اسلام؛ این گفته تا چه حد می‌تواند مورد استناد قرار گیرد؟

ذات اومانیسیم و رویکرد بشرمدارانه انسانی به تولد تکنولوژی در قرن هفدهم میلادی منجر گردید؛ اما تفکر تکنیکی در قرن دوازدهم، سیزدهم متولد شد. تجارت، تفکر و هنر تکنیکی؛ هنری که اساس آن سیطره بر عالم و تصرف آن است. این همان اومانیسیم است که من می‌خواهم به عنوان یک سوژه جهان را بگیرم و در تصرف خودم به میل خودم دریاورم. اصلاً علوم امروز برای تصرف کردن است. در گذشته مسأله اصلی هماهنگی با طبیعت بود اما امروز، تصرف در طبیعت است؛ مثلاً بادگیرهای یزد براساس هماهنگی با طبیعت ساخته شده اما امروزه کولر گازی به وجود آمده و در واقع طبیعت را تحت سلطه خویش درآورده است. سینما هم همین طور؛ یک هنر تکنولوژیکی است و این که بخواهید چیزی را که ذاتش تصرف است با عالم دیگر پیوند بزنید، عملی نیست؛ مثل مخلوط آب و روغن. اما پرسشی که به وجود می‌آید این است که آیا می‌توان پدیده سینما و عالم اسلامی را به هم پیوند داد؟ که این را شهید آوینی تعبیر به سینمای اشراقی می‌کرد. هماهنگ شدن با عالم یعنی همان چیزی که در تفکر اسلام مردم به آن دعوت شده‌اند. هماهنگی با حقیقت عالم که خود دو جلوه دارد: یک جلوه جمالی و دیگری جلوه جلالی. یک جلوه شیطانی و قهری است. خداوند گفته نروید سراغ آن ملک من است. الملک لله کسی حق ندارد شراکت کند در این ملک. اما ملک الاهی هم دو صورت دارد. قتل مکن، کشتار مکن، دزدی نکن، دروغ مگو. اینها هم به وجه حقیقی، به حق حقیقی، بر می‌گردد. باطل‌هایی هستند که به آنها می‌گویند باطل‌های مضاف؛ اصلشان حقیقت است مثل شیطان. شیطان بی حقیقت نیست؛ اما حقیقت این است که بشر منع شده از روی آوردن به آن؛ والا شیطان در برابر خداوند از عالم بندگی خارج نیست و تحت سیطره الاهی قرار دارد. ملک ملک خدا است. حالا سینمایی به وجود بیاید که با آن عالم اسلامی و دینی تناسب داشته



هم به کوشش فراوانی نیاز دارد. بعد که مسلط شدید به تکنیک و به سینما رسیدید، یک گام دیگر نیاز است و آن بالاتر رفتن از عالم تکنولوژی است. اول باید به تکنولوژی مسلط شد و سپس از آن فاصله گرفت. کسی که با تکنیک آشنا نیست، نقدش هم موجه نیست. حالا می شود این عالم را دور زد و این هم بدون کوشش میسر نیست. هر انسانی می تواند به سهم خودش در تکوین و شکل گیری نظام سینمای اسلامی نقشی مهم داشته باشد. در واقع چون اولیا غایب هستند نمی توان گفت دیگر کاری نمی شود انجام داد. ولی شناسان و کسانی که نشانه هایی از هنر و هنرمندی حقیقی را درک کرده اند وجود دارند. بالاخره یک طلب و تمنا می باید باشد؛ نشانه هایی از حرکت باید باشد و با این حرکت ها نتایج هم حاصل خواهد شد.

شاید به نظر برسد هر چیز مستندی از قبیل سینمای مستند، نوشته مستند و... تاریخ مصرفی دارد و به زمان خودش مربوط می شود؛ مثلاً به ۱۰ سال قبل و پس از آن دیگر مصرف ندارد؛ نه جذابی برای شنیدن دارد و نه دیدن. نظر شما راجع به این موضوع چیست و به عنوان مصداق، آیا روایت فتح هم چنین مجموعه ای است؟

چون آوینی ساحت غیبی و قدسی جنگ را می دید و یک اسطوره سازی برای جنگ کرده بود؛ این برنامه برای خانواده ها زنده بود و خودش را در آن اثر می دیدند. کاری که آوینی کرد این بود و آن قدر تفکرش اعتلا پیدا کرده بود که به چنین عوالم روحانی می اندیشید؛ همان کاری که حافظ بنا ادبیات ما انجام می دهد و در واقع آن شکل مادی شعر به روحانی اعتلا می یابد و این خودش سیر و سلوک است و جهشی است برای رسیدن به آن ساحت معنوی و حقیقی. سینمای اشرافی و معنوی بدین گونه تحقق می یابد؛ سینمایی که مبتنی بر حق بینی و حق شناسی باشد، چنین است. در این عالم علائم، نشانه ها و نمادهایی برای حرکت وجود دارد؛ حال این همت انسان است که بقدر بتواند خودش را اعتلا بخشد. ■

تمام پیدا کند؛ اما این فیلم سازی که تصرف در فیلم می کند حتی در مستند آن، دیگر مستند نیست. ایشان در آینه جادو و مجموعه مقالات خویش مفاهیم مورد نظر را بیان کرده است.

در ایران یک چیزهایی هست که نماد مقاومت است مانند فلسطین. یک عده می گویند: آقا این فلسطینی ها که اعتقاد درستی ندارند یا بدحجاب هستند و... اما جواب این است که فلسطینی ها بالاخره نمادی از ستیز و مبارزه با ظلم هستند. همین خودش یک نقطه مثبت است. به هر حال، نوعی هنر اسلامی است.

از منظر آوینی، راه حل مبارزه با این مشکل چیست؟ راه حل شهید آوینی خودش است؛ یعنی همان طریقتی که او رفته نازل ترین صورتش همان مقاومت اسلامی در مقابل جهانی شدن و بیهودی شدن و اومانستی شدن جهان است، هر جا شما دیدید که گامی می تواند به سوی بهشت باشد، باید آن را کمک کرد. به نظر من، اگر کسی یک جنایتی را به تصویر بکشد و در آن تصویر تصرف نکند، می شود هنر اسلامی. اصلاً اسلام چیز پیچیده ای نیست؛ مثل آب خوردن است. کافی است طلب و تمنای نفسانی را کنار بگذاریم. حتی در دل تکنیک باید کوشش کرد این را به سوی حقیقت برد. مهار تکنیک به جوهره عظیم نیاز دارد. خود به خود با معنوی شدن انسانی، تکنولوژی هم دگرگون خواهد شد. مسأله معنوی شدن انسان است. مسأله این است که در گذر زمان باید با معنوی شدن انسان، تکنولوژی هم معنوی شود. این کار بزرگ با یک سال و دو سال درست نمی شود؛ با انسان های سبکبال هم نمی شود. کسانی را نیاز دارد که بر خلاف رودخانه جهانی شنا کنند. شهید آوینی چنین عالمی داشت. ما اکنون به هزاران آوینی نیاز داریم.

همان طور که اشاره کردید، گزینش راه آوینی و طی این مسیر چاره کار است. اما مخاطبان سینما عامه مردم هستند. آیا عامه مردم نمی توانند مشکلی در این زمینه به وجود بیاورند و مانع پیشرفت کار شوند؟ این سیر مخاطب خود را پیدا خواهد کرد. بالاخره یک اقلیتی پیدا می شود که به این امر توجه کند. و این چیزی نیست که تصور کنید یک دفعه بباید فیلم حقیقی بسازید و مردم هم بیایند طرفدار شما بشوند. اینها چیزهایی است که در عمل، در عالم واقع باید مشاهده شود. در این زمان، این عامه مردم هستند که اسطوره سازی می کنند. فورد و هیچکاک برایشان اسطوره سازی نشده است و آدم های عادی اند؛ اما آوینی اسطوره سازی شده است.

ما تا زمانی که یک سری متخصص به خارج اعزام نکردیم تا تکنیک خودروسازی را یاد بگیرند نتوانستیم در زمینه خودروسازی پیشرفت کنیم؛ حالا شاید پس از چند سال تلاش توانسته ایم یک خودروی ملی تولید کنیم. به نظر شما، آیا در سینما هم چنین چیزی یعنی اعزام افرادی برای کسب تخصص لازم است؟ آیا این با جو فرهنگی موجود در جامعه ما سازگاری دارد؟ البته کسانی هم که تا به حال رفته اند شاید به ورطه غیر اسلامی سقوط کرده اند؟

همان طور که گفتیم، افرادی هستند که یک نفس قدسی به آنها رسیده و یک مقاومت هایی در درونشان شکل گرفته است. بالاخره در جهان زحمات زیادی برای تکنولوژی کشیده شده است. به معرفت تکنیکی رسیدن

چه کسانی هستند یعنی مخالفین تروریستند؟ سینمای داخلی هم وجه غالبش همان تفکر است. خوب از این سینما نمی توان انتظار داشت تحت عنوان سینمای اسلامی و معنوی تحقق پیدا کند. اما آیا واقعاً تحقق چنین امری ممکن است؟ جواب مثبت است؛ بله، به شرطی که انسان خودش را در آن عالم معنوی و در آن مسیر قرار دهد و این نیاز به همتی عظیم دارد که بیاید از این عالم خارج شود و داخل یک عالم غیر تکنیکی بشود و تکنیک را با آن عالم هماهنگ کند؛ این به کوشش فوق العاده نیاز دارد.

با توجه به این که یک فیلمساز وقتی فیلم می سازد، بالاخره نظراتش را به فیلمی که می سازد القا خواهد

چون آوینی ساحت غیبی و قدسی جنگ را می دید و یک اسطوره سازی برای جنگ کرده بود؛ این برنامه برای خانواده ها زنده بود و خودش را در آن اثر می دیدند. کاری که آوینی کرد این بود و آن قدر تفکرش اعتلا پیدا کرده بود که به چنین عوالم روحانی می اندیشید

کرد، به نظر شما، چرا شهید آوینی - به رغم این که شاید می توانست فیلم سینمایی بسازد - دنبال مستندسازی رفت؟

نمی توانیم نفی یا اثبات کنیم که شهید آوینی می توانست فیلم سینمایی یا داستانی بسازد؛ ولی تصور او این بود که فیلم مستند را می توان تصرف کرد و بهتر است. البته فیلم های داستانی را که نزدیک به عوالم مستند خودش بود، تأیید می کرد. حال چرا این دولت، دولت مستعجل بود، نمی دانم. سؤال این جا است که چرا متأخرین نیامدند یا نتوانستند آوینی ها را بسط دهند. به هر حال، سینمای اسلامی که ما تعبیر می کنیم یعنی انسان بتواند حقیقت را بدون این که در آن تصرف کند، نمایش بدهد. نظر شهید آوینی این بود که هنرمند در جایی قرار بگیرد که نور حقیقت در فریم های فیلم او ظهور و بروز



چه ویژگی‌هایی در شهید لاجوردی برای شما جالب بود؟

شهید لاجوردی صبوری خاصی داشت و در میان دوستان ما از این جهت ممتاز بود. علاوه بر این بسیار فهیم بود و مسائل را بسیار دقیق درک می‌کرد، یعنی در درس و درک مسائل اجتماعی، جزو دو سه نفر اول جمع ما بود. معلومات حوزوی او هم در حد بالا بود. در زندگی شخصی، بسیار ساده و فروتن بود و با همه اقشار مردم می‌جوشید. از نظر علمی هم بسیار عمیق و دقیق و در میان شاگردان آقای شاهچراغی، ممتاز بود. از لحاظ کاری در طول نزدیک به چهل سال مؤانست و در مقاطعی که معاونت اجرایی ایشان را به عهده داشتیم، انسانی به پر کاری ایشان ندیده‌ام. شیوه‌های مدیریتی ایشان بی نظیر بود.

شیوه مبارزاتی شهید لاجوردی چگونه بود؟

شهید لاجوردی با صبوری و تحمل و بردباری همراه با بینش سیاسی و اجتماعی فوق‌العاده بالا واقعا ساواک را عاجز کرده بود. هنگامی که او را دستگیر کردند و به زندان بردند، اولین کسی بود که منافقین را شناخت. می‌گفت: «اینها هر جا از نظر تاکتیکی اقتضا کند، نماز می‌خوانند و اگر اقتضا نکند، نماز نمی‌خوانند.»

شهید لاجوردی در برخورد با جریان نفاق و در مقابل رده‌های بالای فکری و نظریه پردازان جریان نفاق قائل به شدت عمل بود. این شیوه محصول چه طرز فکری بود؟

شهید لاجوردی در ارتباط با جریان نفاق و ضد انقلاب بینش خاصی داشت. اطلاعاتی که شهید لاجوردی از دوره زندان با خود آورد، بسیار ارزنده بود و در واقع به خاطر تجربه و صبر و درایت او بود که سازمان منافقین و جریانات گوناگون نفاق متلاشی شدند.

از رفتار ایشان با زندانیان سیاسی بگوئید.

با نیروهای جوان در زندان بهترین برخوردها را داشت. به

من می‌گفت که ما امشب کل زندانی‌ها را می‌بریم حسینیه. در اوین حسینیه‌ای داشتیم که حدود چهار هزار نفر جا می‌گرفت. حدود هزار و پانصد نفر زن و باقی مرد را به آنجا می‌بردیم. ایشان در گوشه‌ای می‌نویسید و می‌گفت، «من امشب دادستان نیستم، بلکه با شما رفیق هستم. بیایید حرف‌هایتان را بزنید. هر مطلبی دارید بگوئید. حتی اگر به دادستان هم اهانت بکنید، اشکال ندارد، چون من امشب لاجوردی هستم.» بعد می‌گفت یک صندلی و بلندگو هم بگذارند آن طرف سالن و می‌گفت، «بروید حرف‌هایتان را بزنید، من جواب می‌دهم.»

این برخورد پدران و مهربان و شیرین تأثیر عجیبی روی جوان‌ها می‌گذاشت و کسانی که شاید حتی شش ماه می‌شد که کوچک‌ترین اطلاعاتی نداشته بودند، فردای آن شب می‌آمدند و با کمال رضایت، اطلاعات خود را می‌دادند. سید گاهی تا ۲ بعد از نیمه شب با آنها صحبت می‌کرد. برنامه می‌گذاشت و آنها را به گردش و نماز جمعه می‌برد. سید با بیان و منطقی‌های با اعضای گروه فرقان صحبت می‌کرد، به طوری که اگر قبیل از ارتکاب به این جنایات با او روبرو شده بودند، ابتدا دست به این کارها نمی‌زدند. سید خیلی از فرقانی‌ها را آزاد کرد و بسیاری از آنها به جبهه رفتند و شهید شدند. من در میان آنها کسانی را می‌شناسم که جزو نیروهای انقلابی، متدین و خدمتگزار به نظام شد و اینها اثر مدیریت و ارشاد فرهنگی شهید لاجوردی است.

شهید لاجوردی در عین حال که با افرادی که احساس می‌کرد توبه پذیر هستند با نهایت رأفت برخورد می‌کرد، در مقابل کسانی که قصد برگشت نداشتند، قاطعیت و جدیت بی‌نظیری داشت. برخی از مسئولین با این نحوه برخورد شهید لاجوردی مخالفت می‌کردند و بر کناری اولیه ایشان هم عمدتاً ناشی از همین اختلاف بود.

شهید لاجوردی نامه‌ای به امام نوشت که من نمی‌توانم شناختی را که از منافقین دارم به شورایی‌های قضایی بفهمانم، لذا این شورا پذیرای مطالب و اطلاعات من در باره سازمان منافقین و گروهک‌های ضد انقلاب نیست. اینها از من نمی‌پرسند که چرا مملکت ناامن است و فقط از من می‌پرسند که چرا برخورد می‌کنی؟ منشاء اختلاف هم همین بود که شهید لاجوردی انتظار داشت از او بپرسند که چرا مملکت این قدر ناامن است که مردم به صرف اینکه عکس امام را در مغازه‌شان گذاشته‌اند، کشته

شهید لاجوردی در ارتباط با جریان نفاق و ضد انقلاب بینش خاصی داشت. اطلاعاتی که شهید لاجوردی از دوره زندان با خود آورد، بسیار ارزنده بود و در واقع به خاطر تجربه و صبر و درایت او بود که سازمان منافقین و جریانات گوناگون نفاق متلاشی شدند.

می‌شوند. شورایی‌های قضایی به دنبال مسائل دیگری بود. شهید لاجوردی به امام نوشت که فرموده‌اید اگر نمی‌توانم با شورایی‌های قضایی کار کنم، این موضوع را خدمتتان منعکس کنم، لذا اشتیاق دارم خدمتتان برسم و جریان را بگویم. سید خدمت امام می‌رسد و توضیح می‌دهد، امام می‌فرمایند، «برو و بایست و به شورایی‌های قضایی بگو که من گفته‌ام.» ایشان بیرون می‌آید، ولی این موضوع را به شورایی‌های قضایی نمی‌گوید و بعد آن برخورد با او می‌شود و از کار کنار گذاشته و مدتی طولانی خانه‌نشین می‌شود. وقتی حضرت آیت‌الله یزدی به ریاست قوه قضاییه منصوب شدند، من رفتم خدمتشان و این جریان را برایشان گفتم. ایشان فرمودند، «آقای قدیران! آقای لاجوردی را بیاور من ببینم.» آقای لاجوردی را بردم دفتر ایشان و جریان را توضیح دادم. آقای لاجوردی سرش پایین بود و باز سکوت کرد. آقای یزدی به ایشان فرمودند، «شما باید ببینید و مسئولیت زندان و امور تربیتی آنجا را به عهده بگیرید.» آقای لاجوردی، آقای یزدی را قبول داشت و سکوت کرد و بعد هم حکم را پذیرفت، با این حال آقای یزدی رفتند و از مرحوم حاج احمد‌آقا، موضوع آن جلسه و سخنان امام سؤال کردند و به ایشان گفتند قدیران چنین چیزی می‌گوید که امام چنین حرفی را به آقای لاجوردی فرموده‌اند، اما او از امام خرج نکرده و خودش را زیر ضربات شورایی‌های قضایی قرار داده است. از شیوه‌های شهید لاجوردی با گروهک‌ها و توبه کنندگان خاطره‌ای دارید؟

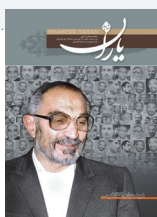
بعد از شهادت آقای لاجوردی، کسانی که با کمک و رأفت این بزرگوار از زندان‌ها آزاد شدند و به کسب و کار و زندگی‌شان برگشتند، وقتی خبر شهادت ایشان را شنیدند، بسیار متأثر شدند و تشییع جنازه آقای لاجوردی مملو از این جوان‌هایی بود که از زندان آزاد شده بودند. هنگامی که

شناخت مرحوم حاج احمد قدیران از شهید لاجوردی شناختی دیرپا و همه‌جانبه بود، از همین روی، از زندگی این مبارز خستگی‌ناپذیر نکاتی را بیان می‌کرد که امکان دسترسی به آنها در جای دیگری نبود و می‌توانست کنجکاوای هر پژوهشگر علاقمند به تاریخ انقلاب را ارضا کند. روحش با یار دیرین محشور باد.

درآمد



شهید سید اسدالله لاجوردی و مواجبه با نفاق نقابدار در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرحوم احمد قدیران



سید بایست گرمی امام کار میکرد



چنین امامی، با این سابقه انقلابی و گذشته روشن افتاده. شما در کجای دنیا چنین رهبری را می‌شناسید و باز هم با او بر سر معاندت و مبارزه هستید؟ شهید لاجوردی با هر کسی که صحبت می‌کرد، همین که به چشم‌هایش نگاه می‌کرد، می‌فهمید او چه کاره است. در داخل زندان شهید با کیانوری و احسان طبری ساعت‌ها صحبت و احسان طبری را دگرگون کرد. اینها اهل قلم بودند. به آنها اتاق خوبی هم داده بودند که در آن می‌نشستند و می‌نوشتند.

سعادت‌ی قصد کشتن شهید لاجوردی را داشت و به همین دلیل فردی را اجبر کرده بود که سید را بزند. از نحوه برخورد شهید لاجوردی با او خاطراتی را نقل کنید

سعادت‌ی قبل از اینکه به سازمان مجاهدین وصل شود، پیکاری و از آن چپ‌های خبیث کتیف بود. سعادت‌ی حدود ۲۰ جلسه محاکمه داشت و خیلی طفره می‌رفت. آقای گیلانی رئیس دادگاه بود. شهید لاجوردی دقیقاً می‌دانست سعادت‌ی چه کاره است.

درباره نحوه مدیریت شهید لاجوردی هم نکاتی را ذکر کنید

شهید لاجوردی مدیریت قوی و منحصر به فردی داشت که اگر بشود آن را پیاده کنیم، الگوی خوبی برای مدیران کشور است. انسان بسیار صرفه‌جویی بود. یکی از پارامترهای قدرتمند مدیریت این است که یک مدیر به سیستم تحت امر خود اشراف داشته باشد. شهید لاجوردی این گونه بود. ما وقتی در ساعت ۶:۵ صبح مارش صبحگاه می‌زدیم، می‌دیدیم ایشان بیرون صبحگاه ایستاده. موقعی که نیروها تقسیم می‌شدند و سرپست‌هایشان می‌رفتند، می‌آمد و با ما دست می‌داد و خسته نباشید می‌گفت. سرکشی به بخش‌ها، شعبات، رسیدگی به پرونده‌ها و همه امور را با نهایت دقت انجام می‌داد. مسئولین شعبات در ارتباط با او، محو شخصیتش بودند. بسیار صمیمی و مهربان بود. تسلط و اشراف او بر محیط کار و پیگیری امور و رفع مشکلات در او بی‌نظیر بود. هر کسی که مشکلی داشت، سید تا جایی که می‌توانست آن را رفع می‌کرد. ■

و از درون خود آنها و افکارشان، اضداد آنها را بیابد و ریشه‌شان را بزند. امیر انتظام خیلی خوب می‌دانست که شهید لاجوردی ریشه همه گروه‌های نفاق و برانداز را خواهد زد. این کینه از آنجا به دلش مانده بود. اینها می‌دانستند که قدرت تفکر و بیان سید خیلی بالاتر از آنهاست و به همین دلیل هم از او شهید کینه به دل داشتند. بینش سیاسی امر بسیار مهمی است و اینکه طرف دهانش را باز کند، شما بفهمی چه کاره است. سید این جور بود. دو تا کلمه که با کسی حرف می‌زد، می‌فهمید با چه جریانی ارتباط دارد.

حزب توده بعد از انقلاب، خود را همسوی با امام و مخالف با نهضت آزادی نشان می‌داد. از نقش شهید لاجوردی در به بن‌بست کشاندن اینها مطالبی را ذکر کنید

شهید لاجوردی با همه به شکلی بسیار صمیمانه و صادقانه صحبت می‌کرد و می‌گفت: «انقلابی به رهبری



۱۳۶۱. زندان اوین، مرحوم احمد قدیریان در کنار شهید سید اسدالله لاجوردی و اسدالله جولایی.

تعدادی از آنها به جبهه می‌رفتند و شهید می‌شدند، سید به من می‌گفت فلائی بود که رفت و در مراسم آنها شرکت می‌کرد. خروجی‌های زندان به این شیوه، خیلی زیاد بودند. شهید لاجوردی روزهای جمعه برای خانواده‌های زندانی، مراسم می‌گذاشت. او حتی از استراحت روزهای جمعه خود می‌گذشت و در فضای سرسبزی که به خانواده‌های زندانی‌ها اختصاص داده بود، در کنار آنها می‌نشست و با آنها ناهار می‌خورد و به درد دل‌هایشان گوش می‌داد و به آنها قول می‌داد که درست می‌شود و فرزندشان آزاد خواهد شد، اما دشمن به قدری گسترده و عمیق کار می‌کرد که بعضی‌ها که حتی انقلابی هم هستند، حرف‌های عجیبی در باره لاجوردی می‌زدند. رأفت و برخورد مصلحانه سید به قدری بالا بود که بسیاری از زندانی‌ها و خانواده‌هایشان از سازمان کنار کشیدند و خروجی آنها خیلی زیاد بود و جمعیت کثیری که برای تشییع جنازه سید آمد، نشانه‌ای از کثرت دوستداران ایشان بود.

علت کینه امیر انتظام به شهید لاجوردی چه بود؟ ما در انقلاب مثل شهید لاجوردی که این قدر بینش عمیق

شهید لاجوردی با هر کسی که صحبت می‌کرد، همین که به چشم‌هایش نگاه می‌کرد، می‌فهمید او چه کاره است. در داخل زندان شهید با کیانوری و احسان طبری ساعت‌ها صحبت و احسان طبری را دگرگون کرد.

سیاسی داشته باشد، کم داشتیم. شهید لاجوردی همین که کسی را می‌دید، می‌فهمید که او چه مشکلی دارد و دردش چیست. شهید لاجوردی می‌دانست که نهضت آزادی‌ها دارند به تدریج، امام را کنار می‌زنند. امیر انتظام دقیقاً می‌دانست که شهید لاجوردی دارد ریشه نهضت آزادی، حزب توده و همه گروه‌ها را می‌زند. در اوایل انقلاب در حدود ۵۷ گروه و سازمان داشتیم که شهید لاجوردی، با برنامه‌ریزی دقیق توانست در آنها نفوذ کند



جاذبه و قدرت سازماندهی سید کم نظیر بود

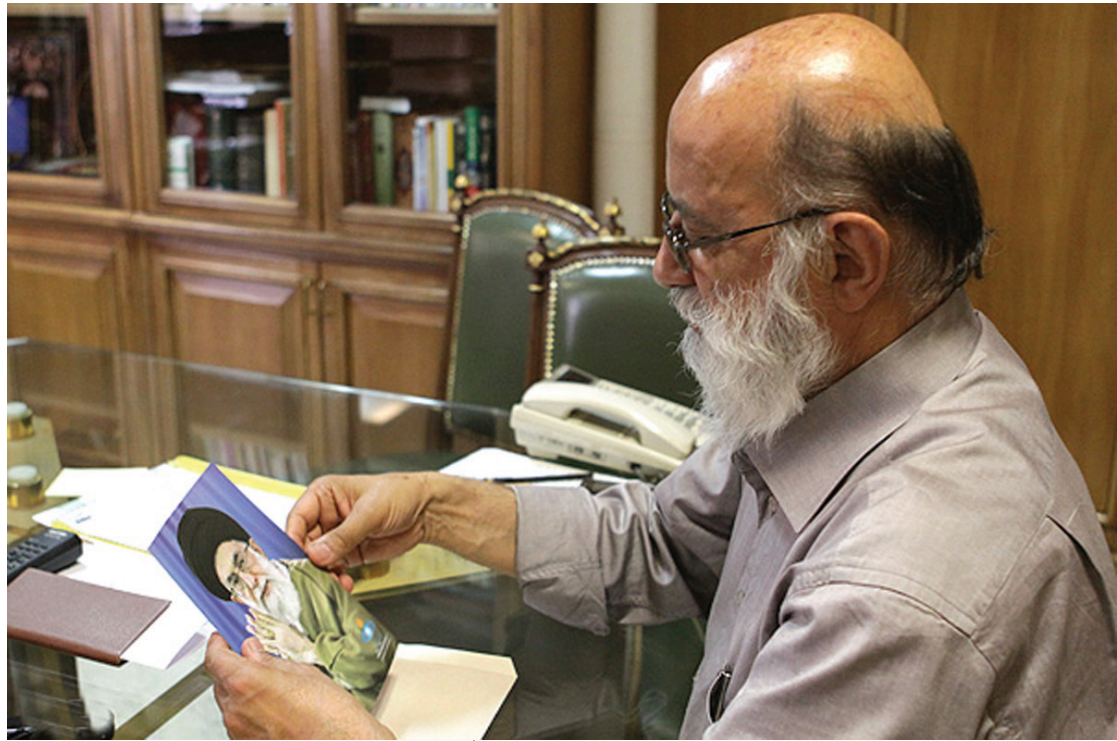
شهید سید مجتبی هاشمی در عرصه جنگ‌های نامنظم در گفت و شنود «شاهد یاران» با مهندس مهدی چمران

دکتر چمران به طور کلی ارتباط سازمانی و ارگانیک با شهید هاشمی نداشت. ستاد جنگ‌های نامنظم تشکیلات کاملاً سازمان یافته‌ای در اهواز داشت و ما اصلاً کسی را به عنوان معاون نداشتیم. شهید دکتر چمران فرمانده ستاد جنگ‌های نامنظم بود. آنها یک رییس ستاد داشتند که تا مدت‌ها امیر سرلشگر محمد سلیمی بود که تا سه روز بعد از عملیات هویزه، یعنی حدود بیست دی‌ماه که مجروح و مجبور شد به بیمارستان و بعد به تهران برگردد، این مسئولیت را داشت. البته آن موقع درجه سرهنگی داشت. بعد هم که آقای سلیمی رفت، من بدون حکم، مسئولیت او را ادامه دادم و بعد از شهادت دکتر هم به همین صورت ادامه پیدا کرد. دکتر چمران برای کسی حکم نمی‌زد و معاونی هم نداشت. شهید هاشمی جنگ‌های چریکی مستقلی از دکتر چمران داشت. همان طور که در غرب کشور هم گروه جنگ‌های نامنظم مردمی وجود داشت و مستقل فعالیت می‌کردند. اینها با شهید چمران ارتباط رسمی و ارگانیک نداشتند؛ اما شهید چمران به این افراد خیلی علاقمند بود و بچه‌های چریک خودساخته را بی‌اندازه دوست داشت.

از بازدیدها بستان از خط فدائیان خاطره‌ای در ذهن دارید؟

چند بار از هتل کاروانسرا بازدید کرده و در مسیر نیز بچه‌های فدائیان را دیده بودم. در خود آبادان و جاهایی که مستقر بودند، عموماً با مشکلات و سختی‌ها و کمبودها و ... آنها مواجه می‌شدیم و تا آنجا که می‌توانستیم دلداری و روحیه می‌دادیم و مواردی را که می‌توانست روحیه قوی آنها را بیشتر تقویت کند، مطرح می‌کردیم. آن موقع نیروهای مردمی و داوطلب و حتی خود سپاه سعی می‌کردند در کنار نیروهای نظامی باشند و آنها را تقویت کنند. نیروهای نظامی به این تقویت نیاز داشتند. دیدن مردم که بدون هیچگونه چشمداشتی، همه هستی و جان خود را در طبق اخلاص گذاشته و برای دفاع آمده بودند، انگیزه بیشتری به نیروهای مردمی می‌داد تا بتوانند تلاش کنند. مثلاً حفظ خط بهمنشیر توسط نیروهای فدائیان اسلام، به اتفاق امیر کهری فرمانده توپخانه، به صورت مشترک انجام شد. امیر کهری انگیزه بالایی داشت و با شجاعت تمام ایستاده بود و دفاع می‌کرد. آمدن این نیروها در کنار او خیلی موثر بود، علی‌الخصوص که همه قسمت‌های ارتش هم از کمبود نیرو رنج می‌برد. دوره سربازی را یک سال کرده بودند و کارهای دیگری را

روحه‌اش این طور بود که باید به هر طریق و هر شکلی در مقابل دشمن ایستاد و بدون اینکه نظامی باشد و یا دستگاه و سازمانی از او حمایت کند، صرفاً به خاطر وظیفه شرعی و مکتبی و میهنی از تهران بلند شد و با عده‌ای از داوطلبان، چه از گروه فدائیان اسلام و چه دیگر داوطلبان به آبادان رفت و ایستاد و مقاومت کرد.



تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم در روزهای آغاز جنگ تحمیلی یکی از اقدامات کم‌نظیر در دفاع از کشور بود و به گفته بسیاری از صاحب‌نظران بدون این اقدام موثر، چه بسا تداوم سپردفاع میسر نمی‌شد. سخنان مهندس مهدی چمران در باره یکی از چهره‌های شاخص جنگ‌های نامنظم، یعنی شهید سید مجتبی هاشمی یار دیرین شهید دکتر مصطفی چمران، سرشار از نکات شنیدنی است.

درآمد

آشنائی شما با شهید سید مجتبی هاشمی از کی و چگونه آغاز شد؟

من چندین بار به جبهه رفتم و در هتل کاروانسرا و سپس در آبادان و صحنه مقاومت و روزهای نخستین دفاع مقدس با ایشان آشنا شدم. قبل از جنگ از شهید هاشمی شناخت نداشتیم و تصور می‌کنم شهید چمران هم همین طور بود. این تصاویری هم که از شهید دکتر چمران و ایشان منتشر شده، مربوط به حضور دکتر چمران در خطوط مقدم جبهه با شهید سید مجتبی هاشمی است. بعداً که شهید چمران به اهواز بازگشت، در باره کانال‌هایی که آنها تا زیر پای دشمن کنده بودند و از آنجا حتی صدای عراقی‌ها را هم می‌شنیدند، صحبت و از حماسه‌آفرینی‌های آن گروه و خود سید مجتبی هاشمی تعریف کرد. بسیار از این اقدام شهید و عملکرد آن گروه، خوشحال بود، البته مشکلاتی را هم مطرح می‌کرد.

شهید سید مجتبی هاشمی چه ویژگی‌های شخصیتی‌ای داشت؟

ایشان جاذبه خاصی داشت و می‌توانست جوانان را جذب کند. همچنین از قدرت سازماندهی و ساماندهی

نیروها و افراد و از روحیه شهادت طلبی و مقاومت در برابر دشمن برخوردار بود. روحیه‌اش این طور بود که باید به هر طریق و هر شکلی در مقابل دشمن ایستاد و بدون اینکه نظامی باشد و یا دستگاه و سازمانی از او حمایت کند، صرفاً به خاطر وظیفه شرعی و مکتبی و میهنی از تهران بلند شد و با عده‌ای از داوطلبان، چه از گروه فدائیان اسلام و چه دیگر داوطلبان به آبادان رفت و ایستاد و مقاومت کرد. خط در اختیار سید مجتبی هاشمی و یارانش بود. شهید چمران در باره آنها می‌گفت که این بچه‌ها با شجاعت تمام و با خلاقیت و ابتکار، کارهای عجیب و دلهره آوری انجام داده‌اند، از جمله اینکه کانال‌هایی را کنده و تا زیر پای دشمن رفته بودند، به طوری که حتی صدای صحبت آنها را می‌توانستند بشنوند و آنها را تحت مراقبت شدید داشتند و با امکانات کم و نیروهای داوطلب مردمی که در آنجا مستقر کرده بودند، از خطوطشان دفاع می‌کردند. شهید چمران در کنار آنها از جبهه‌های مختلف دیگر هم بازدید کرده بود و احساس تقدیر و رضایت از آنها داشت.

آیا شهید سید مجتبی هاشمی از شهید دکتر چمران حکمی برای جنگ نامنظم گرفته بود؟



او سبیل فردی بود که مبارزه و مقاومت و دفاع کرده و در برابر صدامیان جنگیده و در روزهای وانفسا و خطرناکی که کسی نبود، بخشی از آبادان را حفاظت کرده و با غیرت و حمیت و شجاعت خود یادگارهایی را بر جای گذاشته بود.

بود. آمده بودند که با ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز همکاری بکنند. به ایشان گفتم که شرایط این گونه است و خود این ستاد هم قرار است با بسیج هماهنگ شود و الان دیگر جای اینکه چنین تشکیلاتی شکل بگیرد، نیست. ایشان سلاح و مهمات را در اختیار ما گذاشتند. ما یک انبار اسلحه دقیق و حساب شده و منظم داشتیم که اگر یک سلاح هم می آمد یا می رفت، ثبت و ضبط می شد و حتی سنسگر زیرزمینی برای حفظ آنها داشتیم که اگر بمباران شد، مهماتمان از بین نرود. تجربه‌ای در لشکر ۹۲ داشتیم که بمباران شد و همه سلاح‌هایشان از بین رفت و بعد از آن ما یک انبار بتونی زیرزمینی در شمال اهواز به نام زرگان ساختیم که انبار مهمات ما بود. ایشان اسلحه‌ها را به آنجا تحویل داد و خودش به تهران بازگشت.

به نظر شما ترور ایشان نزدیک به ۳ سال و نیم پس از پایان فرماندهی بر جنگ‌های نامنظم و در حالی که از ترورهای منافقین نیز به شدت کاسته شده بود، چه علتی داشت؟

قاعدتاً آنها از هر کسی که در انقلاب به عنوان یک نیروی محرک و تالشگر و معتقد کار می کرد، کینه به دل می گرفتند. به خصوص وقتی که به دامن صدام پناه بردند، دیگر رسماً دشمن نیروهای رزمنده ما محسوب می شدند. من احساس می کنم برای اینکه بر دیگران تأثیر بگذارند، کسانی را که در جبهه حضور داشته و جنگیده بودند، می کشتند تا جنگ روانی برای مردم ایجاد کنند تا به جبهه‌ها نینبوندند. حتماً شنیده اید، کسانی که در جبهه‌ها یا حتی یک مورد در اصفهان هواپیماهای عراقی را زده بودند، پس از مدتی ترور شدند. اینها دستوری و حساب شده بود تا چنین ضربه‌ای بزنند. دیگر برایشان امروز او مهم نبود که چه می کند. او سبیل فردی بود که مبارزه و مقاومت و دفاع کرده و در برابر صدامیان جنگیده و در روزهای وانفسا و خطرناکی که کسی نبود، بخشی از آبادان را حفاظت کرده و با غیرت و حمیت و شجاعت خود یادگارهایی را بر جای گذاشته بود. او سبیل و نمونه بود و طبیعتاً باید او را می زدند تا به خیال خود در دیگران وحشت و رعب ایجاد کنند. ■

هم انجام داده بودند که به توطئه بودن یا نبودنش کاری ندارم، اما سبب شده بود پادگان‌ها همه دچار کمبود نیرو شوند. در آن روزها تصویب کرده بودند هرکسی به شهر خودش برود. مثلاً یک نفر که افسر زرهی خوزستان بود و شهرش قوچان بود، به شهر خود رفته بود که واحد زرهی نداشت و تانک لشکر ۹۲ بدون خدمه مانده بود. ۶۰، ۷۰ تا از نفربرهای زرهی پی. ام. پی. وان کرمانشاه خراب شده بود و کار نمی کرد. البته یک عده از نیروهای مکانیک مردمی به کمک نیروهای متخصص آمدند و آنها را تعمیر کردند.

در همین موقع هم ارتش صدام حمله کرد. در چنین شرایطی حضور نیروهای مردمی خیلی موثر بود. تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی از دزفول به اهواز آمده بود تا به آبادان برود. قرار شد این تیپ بیاید سوسنگرد تا همراه با نیروهای مردمی شهید چمران، سوسنگرد را آزاد کنند و بعد به ماهشهر بروند. تانک‌های اینها به جای ۱۲۰ عدد، چهل و چند تا بود. فرمانده آنها هم سرهنگ جواد بود. تیپ ۳ نیز که در جاده سوسنگرد مستقر بود، در یکی از گردان‌هایش افسر بسیار رزمنده و شجاعی بود به نام سرگرد فردوسی که می آمد و از شهید چمران خواهش می کرد که تعدادی از نیروهای داوطلب را بگیرد و به گردانش ببرد تا در کنار سربازان بچنگند تا هم به نیروهایش روحیه بدهند و هم کمبود نیرویش را جبران کنند. این نیروها در کنار نیروهای ارتشی، هم از آنها می آموختند و کمبودهای همدیگر را جبران می کردند و هم تقویت روحی یکدیگر بودند. این بسیار کار ارزنده‌ای بود و هر جا این نیروهای مردمی و نیروهای نظامی هماهنگ می شدند، می توانستند کارایی خود را ارتقا دهند و تجربه بسیار خوبی هم بود.

کمی بعد از شهادت شهید دکتر چمران، گروه‌های چریکی جمع شدند. گویا شهید هاشمی بر تداوم این نوع جنگ اصرار داشتند. آیا شهادت شهید چمران بر این امر موثر بود؟

شهادت شهید دکتر چمران در ۳۱ خردادماه ۱۳۶۰ بود. تا حدود همراه اگر اشتباه نکنم، من هم با مقام معظم رهبری که ایشان هم از پایه گذاران جنگ‌های نامنظم بودند، در ارتباط بودم و ستاد جنگ‌های نامنظم را در کنار دوستان جلو می بردیم. بعد دعوتی شد و به شورای عالی دفاع رفتم و مشورت کردند و تصمیمی گرفته شد. این جلسه البته یک بار در زمان حضور شهید رجایی که ایشان تازه به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند، تشکیل شد و در همان جلسه هم به ایشان تبریک گفتیم. جلسه دوم بعد از شهادت شهید رجایی و به هنگام



شهید سید مجتبی هاشمی در کنار مهندس مهدی چمران

اطراف گارد و سربازها ریختند. از هفته شهریور خاطره‌ای دارید. که عمیقاً بر زندگی شما تاثیر گذاشته و تا امروز به یادتان مانده باشد؟

دوستی به اسم احمد سمیعی داشتم که با هم مجروحان را با یک موتور به درمانگاه بهادری در خیابان کرمان می‌رساندیم. احمد موتور را می‌برد و من عقب می‌نشستم و فرد مجروح را نگه می‌داشتم.

ساعت دو بعد از نیمه شب بود که پرده پنجره اتاق حضرت امام تکان خورد و چند دقیقه بعد یک نفر آمد و برایم پتو آورد و خلاصه من رفتم داخل اقامتگاه امام و ماندگار شدم.

بار سوم یا چهارمی که مجروح بردیم، آنجا اعلام کردند که به شدت به خون احتیاج دارند. من ماندم که خون بدهم و احمد رفت که مجروح بیاورد که دیگر برگشت. من تا مدت‌ها بهت‌زده بودم و نمی‌توانستم بر خودم مسلط شوم. بعد از هفته شهریور در کدام رویداد انقلاب حضور داشتید؟

من از هفت ماه قبل از این رویداد در دانشکده پل والرئ، مون پلیه فرانسه جامعه‌شناسی می‌خواندم. در نزدیکی هفته شهریور به تهران آمدم و نزدیک به یک ماه در تهران بودم.

یعنی عملاً فاصله بین هفته شهریور و ورود حضرت امام را در فرانسه بودید.

تظاهرات تا سوعا - عاشورا را هم تهران بودم و بعد

و مهارت روزنامه‌نگار بالا می‌رفت و مباحث هم از نگاه‌های مختلف مطرح می‌شدند و امکان تفسیر و بحث بیشتری فراهم می‌شد. الان خبرنگاری شده مقاله‌نویسی و گاهی اوقات هم رونویسی. آن چیزی که نشریه‌ای را از نشریه دیگر متمایز می‌سازد، خبرنگاران آن هستند. الان متأسفانه همه خبرنگارها چشمشان به این است که مثلاً خبرگزاری ایرنا یا ایسنا یا بقیه چه می‌گویند، عیناً همان را نقل قول می‌کنند. تازه همین خبرنگارها هم مطالبشان را از منابع دولتی می‌گیرند و خیلی کم پیش می‌آید که خبرنگاری در صحنه حضور داشته باشد، در حالی که آن زمان، یکی از مواردی که روزنامه‌ها به آن پز می‌دادند این بود که خبرنگار ویژه داشتند.

از چه زمانی به شکل جدی درگیر اخبار و مسائل انقلاب شدید؟

از تظاهرات قم.

آنجا بودید؟

خیر، ولی پیگیر وقایع بودم.

در کدام حادثه حضور داشتید؟

هفته شهریور. منزل ما همان حوالی بود.

از خاطرات هفته شهریور بگوئید.

قرار بود مردم در میدان ژاله جمع شوند و مراسم یادبودی برای عده‌ای که قبلاً آنجا شهید شده بودند گرفته و بعد هم تظاهرات آرامی انجام شود، بی‌خبر از این که شب قبل به ماموران دستور داده شده بود که به تظاهرکنندگان حمله کنند.

آیا شما شاهد آن حمله و تیراندازی‌ها بودید؟

هم شاهد بودم و هم با کمک دیگران ناچار بودیم مجروحان را از صحنه خارج کنیم و به بیمارستان و درمانگاه برسانیم. اولین کسانی را که دیدیم کشته شدند، از خیابانی بود که از میدان شهدا به طرف میدان بهارستان می‌رود و ناگهان از کوچه‌ها و خیابان‌های

چه شد که عکاسی را انتخاب کردید؟

عکاسی را به دلیل روزنامه نگار بودن انتخاب کردم. حدود هفته هیجده سالگی عکاسی را شروع کردم و با راهنمایی اساتیدی چون آقای دانیالی و بدون رفتن به دوره یا کلاس خاصی، آن را یاد گرفتم.

در روزنامه نگاری، وجه ادبی قضیه برایتان جذاب بود یا وجه تصویری؟

هر دو. من در عین حال که خبر را تهیه می‌کردم و می‌نوشتیم عکس آن را هم می‌گرفتم. من با اطلاعات و قبل از آن با مجله فردوسی کار می‌کردم. اولین عکس‌هایی که گرفتم از جدامخانه مشهد همراه با گزارش بود و در فردوسی چاپ شد. من در مجله فردوسی، در دوره‌ای مطلبی می‌نوشتیم با عنوان گذری و نظری. آن موقع من هفته‌سالم بود، منتهی آنها نمی‌دانستند، چون نوشته‌هایم را برایشان پست می‌کردم. حدود یک سالی که آنجا کار کردم و آقای اصغر انتظاری که در مجله اطلاعات هفتگی مسئول جدول و قصه‌نویسی بود، مرا با آنجا آشنا کرد و تشویق شدم که بروم اطلاعات. کلاس یازدهم بود. کارم را با سرویس حوادث شروع کردم. صبح‌ها می‌رفتم دادگستری، چون منبع خبری ما آنجا بود یا کلاتری. آن روزها همراه عکاس خوبی به اسم محمود محمدی می‌رفتم یا با آقای یدالله ذبیحیان یا بعدها با آقای مرتضی خاکی.

روزنامه کیهان و اطلاعات رقابت بسیار جدی و حتی می‌شود گفت گاهی اوقات بی‌رحمانه‌ای با هم داشتند. اگر حادثه‌ای روی می‌داد و خبرنگاری یکی از این دو تا زودتر می‌رسید و خبر را به روزنامه‌اش می‌رساند، خبرنگارهای روزنامه دیگر جریمه می‌شدند. این کار سطح حرفه‌ای بودن خبرنگارها را بالا می‌برد. خبرنگار واقعاً باید هوشیار می‌بود و به سرعت خود را به محل حادثه می‌رساند. به این ترتیب خلاقیت

دیدار با امام در نوفل‌لوشاتو شاید عجیب‌ترین و خاطره‌انگیزترین خاطره زندگی وی باشد. رسول صدرعاملی که یک خبرنگار یا دانشجوی ساده بود، تنها با سماجتی شیرین توانست در دل یک شب سرد زمستانی به آن فضای پرمهر راه یابد و تصاویری به یادماندنی از آن یگانه دوران را در دل تاریخ ثبت کند.

درآمد



باده‌ها و بادمان‌هایی از روزهای آفتابی نوفل‌لوشاتو در گفت‌وگو و شنود «شاهد یاران» با رسول صدرعاملی

امام مثل هیچ کس نبود

روزنامه‌نگاری بخوانید.

دقیقا. نمی‌دانم این را می‌دانید که اولین خبرگزاری رسمی را فرانسوی‌ها درست کردند؟ بنابراین طبیعی بود آنجا از این نظر، از انسجام و قدرت خوبی برخوردار باشند. امام جایی آمده بودند که قلب خبر دنیا بود. اگر ایشان براساس برنامه‌های قبلی به ترکیه یا جای دیگری رفته بودند، بعید بود که از نظر پوشش خبری و تاثیر اخبار انقلاب، چنین گستردگی و وسعتی اتفاق بیفتد. نمی‌گویم انقلاب پیش نمی‌آمد که سرنوشت حتمی آن جریان، همین بود، ولی به این روانی و انسجام اتفاق نمی‌افتاد.

اولین بار امام را کجا دیدید؟

در نوفل لوشاتو در یک نمای عمومی و در میان افرادی که به آن خانه می‌رفتند و همان شب تصمیم گرفتم به هر قیمتی که شده آنجا بمانم. همه دست به دست هم داده بودند که مرا بفرستند بروم، ولی خودم عزمم را جزم کرده بودم که بمانم.

چطور توانستید بمانید؟

آغاز فصل زمستان بود. هر روز ساعت نه و ده صبح یک اتوبوس از پاریس ایرانی‌ها را می‌آورد نوفل لوشاتو و ساعت چهار بعد از ظهر برمی‌گشت و دیگر به هیچ وجه وسیله‌ای برای رفتن نبود. هر چه به من گفتند برو، نرفتم و همان‌جا در کوچه در مقابل اقامتگاه امام روبروی پنجره ایشان ماندم. عصر شد غروب و غروب شد شب و شب شد نصف شب. هوا بسیار سرد بود و من داشتم می‌لرزیدم، ولی از سرجام تکان نخوردم.

آفرین به این همه همت!

ساعت دو بعد از نیمه شب بود که پرده پنجره اتاق حضرت امام تکان خورد و چند دقیقه بعد یک نفر آمد و برایم پتو آورد و خلاصه من رفتم داخل اقامتگاه امام و ماندگار شدم.

چه می‌کردید؟

ما یک عده‌ای بودیم که اخبار همه روزنامه‌های دنیا در باره انقلاب را باید جمع و ترجمه و خلاصه می‌کردیم و خدمت امام می‌دادیم. بچه‌هایی که از ایتالیا، آلمان، انگلیس و جاهای دیگر آمده بودند، مقاله‌های مربوط به همان زبان و من هم مقاله‌های فرانسوی را ترجمه می‌کردم و بعد من همه را خلاصه می‌کردم و خدمت امام می‌بردم.

خودتان؟

چند بار هم خودم بردم.

از حسن‌تان در اولین برخورد نزدیکی که با امام داشتید صحبت کنید.

الان اگر انسان بخواهد از احساس آن زمان خود بگوید خیلی متظاهرانه می‌شود.

به هیچ وجه این طور نیست. بدیهی است که انسان در تقابل با یک انسان بزرگ، احساسات ویژه‌ای دارد.

تمامی عظمت امام را از جمله‌ای که در هواپیما در پاسخ به سؤال خبرنگاری که پرسید، «احساس شما چیست؟» ایشان گفتند، «هیچ» می‌توان فهمید. امام با همین یک کلمه نشان دادند که هیچ حس خاصی ندارند جز یک هدف. جز به قول خودشان انجام تکلیف، ایفای مسئولیت. ■



در اتاقم را بستم و آمدم پایین و خودم را رساندم به پاریس و همان‌جا بودم تا وقتی که امام رفتند نوفل لوشاتو و من هم راه افتادم و رفتم.

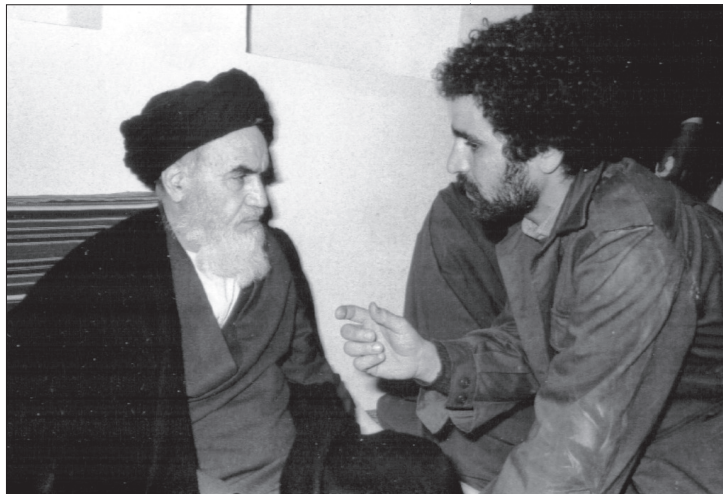
شما به عنوان یک جوان با چنین رویداد مهمی روبرو شده‌اید. با نگاه دقیق یک هنرمند بگوئید حس اولیه شما چه بود؟

حس اولیه من این بود که می‌خواستم به هر قیمتی آنجا باشم و خیلی‌ها مخالفت می‌کردند. طبیعی هم بود، چون جای زیادی نداشتند. محل اقامت امام خیلی جای کوچکی بود و یک ویلای نسبتاً بزرگ‌تری هم روبروی آن اقامتگاه بود که همراهان امام در آنجا اقامت داشتند.

چه خبر بود؟

من چنان مات و محو شرایط بودم که باور کنید تا مدت‌ها متوجه نمی‌شدم چه خبر است. یک مرد انقلابی به جایی آمده بود که قرار بود هیچ نوع همراهی و همکاری با او نشود، غافل از این که آن دهکده کوچک، قلب تپنده تمام اخبار جهان خواهد شد. تمام خبرگزاری‌های بزرگ دنیا در آنجا نماینده داشتند. کلاس خبرنگاری بود.

فرصتی عالی برای شما که می‌خواستید



■ دی ۱۳۵۷. نوفل لوشاتو، رسول صدرعاملی در گفت‌وگو با امام خمینی

برگشتم فرانسه.

از آن روز عکس گرفتید؟

گرفتم، ولی باور کنید چیزی ندارم و همه را به روزنامه اطلاعات تحویل دادم که الان در آرشیو آنجا هست.

در آن روزها دیگر چه کسانی حضور داشتند؟

آقای جعفر دانیالی و آقای جهانگیر رزمی بودند که به شکل حرفه‌ای عکاسی می‌کردند و فقط همین کار را انجام می‌دادند، ولی من چون رشته‌ام روزنامه‌نگاری بود، مثل آنها منحصراً عکاسی نمی‌کردم، بلکه هم می‌نوشتیم و هم عکاسی می‌کردم.

شما مقطعی از انقلاب را شاهد و ناظر بوده‌اید که دیگران یا نبوده و یا حضور کم‌رنگی داشته‌اند، بنابراین حوادث ایران را از نگاه آنان بررسی می‌کنیم و شما را به خاطرات ورود حضرت امام به پاریس ارجاع می‌دهیم. بگوئید چگونه خبردار شدید که ایشان به فرانسه خواهند آمد؟ کجا بودید و چه کردید؟

من در مون‌پلیه در جنوب فرانسه بودم که تا پاریس هفت ساعت با قطار راه بود. قبلاً با آقای صالحیار سردبیر اطلاعات صحبت کرده بودم و با اصرار ایشان قرار شد که به پاریس بروم. خلاصه در اتاقم را قفل کردم و راه افتادم.

حضرت امام ابتدا مدتی در پاریس در طبقه هفتم یک مجتمع آپارتمانی اقامت داشتند و کسانی که می‌آمدند اذیت می‌شدند. امام گفتند جایی تدارک دیده شود که مردم راحت باشند و ضمناً جای خلوتی هم باشد. به این ترتیب قرار شد که به نوفل لوشاتو بروند.

شما چه کردید؟



به من وعده شفاعت داد

شهید سید علی اندرزگو در سفر مبارزاتی به سوریه در گفت و شنود «شاهد یاران» با مرزیه حدیدیچی (دباغ)



داشت، اسلحه را آوردم و سالم تحویل محمد منتظری دادم. ایشان گفت که آقای اندرزگو می خواهد یک بار دیگر شما را ببیند. ما یک ملاقات دیگر داشتیم و ایشان با حالت بغض تشکر می کردند که من این مأموریت را قبول کردم و این وسائل را آوردم و بعد گریه کردند و گفتند، «اگر حضرت زینب(س) در آن دنیا از من پذیرفت، حتماً از حضرتش می خواهم شما را هم مورد لطف قرار دهند که کمک کردید ما این وسایل را به دست بیاوریم. ما هدف بسیار بزرگی در ایران داریم.» البته من بعدها نفهمیدم که آیا توانستند در ایران با آن مسلسل، کاری انجام بدهند یا نه و آیا نقشه شان لو رفت یا نرفت؟ ضمن صحبت های ایشان به من گفتند که اگر هم برای فرزندان دلتان تنگ شده است، آنجا و در حضور حضرت زینب(س) و با داشتن چنین الگوی عظیمی، قطعاً به خودتان اجازه نمی دهید که بی صبری کنید.

ایشان با متانت و بردباری و صبر و حوصله زیاد صحبت می کردند و نسبت به مسائل اعتقادی نیز بسیار عمیق

صغرا می کردند و دوباره پیدا می شدند. موقعی که از زندان آزاد شدم، در سوریه یک روز شهید محمد منتظری آمدند و گفتند، «شیخ را که می شناسی؟» گفتم، «بله ارادت هم خدمتشان داریم.» گفتند، «آمده اند سوریه. اگر می خواهید ایشان را ببینید، آدرس این است.» آدرس را دادند. در یکی از خانه های امن بودند. رفتم آنجا و تقریباً یکی دوساعتی خدمتشان بودم. شخصیت آرام و توجه و اعتقاد ایشان، عجیب بود. گاهی انسان در کنار شخصیت انقلابی و مبارزاتیش، یک جور آرامش و وقاری دارد که این خودش یک بحثی است. گاهی هم در کنار این آرامش و متانت، مجموعه ای از مسائل عمیق اعتقادی هم در انسان وجود دارد. ایشان بحث ها و صحبت هایی درباره مسائل ولایی و تبعیت از حضرت امیر(ع) و انتظار فرج آقا امام زمان(عج) کردند که برای من خیلی شیرین بود. با اینکه ما با آقایان علما دمخور بودیم، اما صحبت های ایشان خیلی تأثیر گذار بود. آقای محمد منتظری بعد از جلسه از من پرسیدند که شیخ را دیدید؟ گفتم بله و با ایشان صحبتی هم داشتیم. آقای منتظری گفت، «ایشان آمده اند و یک عدد مسلسل می خواهند. ما مسلسل را از یکی از شهرک های لبنان تهیه کرده ایم و دست آقای جلال الدین فارسی است. شما مأموریت دارید که بروید و آن را با چهار صد پانصد فشنگ بیاورید سوریه که ما جاسازی کنیم و ایشان ببرند.» من با توجه به حالتی که از ایشان دیده بودم، دلم می خواست کاری برایشان انجام بدهم که رضایتشان جلب شود. الحمدلله خداوند لطف کرد و توفیق داد و با وجود مسائل و مشکلات جانبی که

ایشان بحث ها و صحبت هایی درباره مسائل ولایی و تبعیت از حضرت امیر(ع) و انتظار فرج آقا امام زمان(عج) کردند که برای من خیلی شیرین بود. با اینکه ما با آقایان علما دمخور بودیم، اما صحبت های ایشان خیلی تأثیر گذار بود.



درآمد

یاد و نام شهید سید علی اندرزگو چنان نشاطی را در خانم دباغ برانگیخت که خستگی ناشی از بیماری دیرپا و جراحی قلب را به فراموشی سپرد و با صمیمیت و لطف خاصی در باره آن چریک تنها و اسطوره یگانه سخن گفت. برای این یار دیرین انقلاب، برقراری و شفای عاجل آرزومندیم.

از نحوه آشنایی خود با شهید سید علی اندرزگو نکاتی چه خاطره ای دارید؟

قبل از دستگیری دوم، ایشان با کسی در خیابان آب منگل قرار داشت و باید چیزی را ردوبدل می کردند که من هم در آن دخالت مسئولیتی داشتم. در خیابان آب منگل یک مغازه سبزی فروشی بود و من باید به عنوان خانمی که می خواست سبزی بخرد، به آنجا می رفتم و مسئولیت را انجام می دادم. یکی از بچه های را که قبلاً گرفته بودند، از این قرار خبر داشت و ظاهراً آن را لو داده بود. آن جوانی که قرار بود با شهید اندرزگو ملاقات کند، جوانی ۲۶، ۲۷ ساله بود. من سر پیچ خیابان آب منگل چند نفر پلیس را دیدم. البته آنها ساواکی بودند که لباس پلیس پوشیده بودند. آقای اندرزگو ششم جیبی داشتند. من در مورد محمد منتظری همیشه گفته ام که در خیلی از قضایا تک بودند. آقای اندرزگو هم چنین شخصیتی داشتند. خیلی آرام بودند و در مواقع خطیر تصمیم گیری های بسیار به جا و صائبی داشتند و کارهایشان را خیلی هوشمندانه و درست انجام می دادند. نمی دانم آن روز چطور متوجه شدند که اوضاع مناسب نیست، ولی سرقرار که آمدند به طرف این آقا نرفتند و از آن طرف کوچه، بدون اینکه کوچک ترین عکس العملی نشان بدهند، به کوچه دیگر پیچیدند و رفتند. آن مرد جوان یکی دو قدمی این طرف و آن طرف نرفته بود که او را به رگبار بستند. خیلی منظره فجیعی بود.

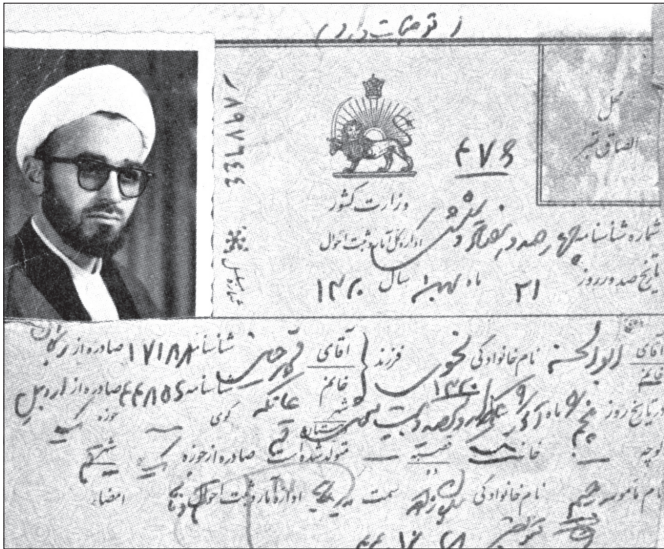
شما شاهد این لحظه بودید؟

بله و فوق العاده هم ناراحت شدم. چادر رنگی هم سرم بود، چون مثلاً رفته بودم خرید. خلاصه سرو صدا و شلوغ شد. من هم سبزی دستم بود و پیچیدم توی یک کوچه و از کوچه شترداران رفتم به طرف منزل، ولی آن جوان را که به آن شکل دیدم که کشتند، حالم خیلی بد شد. این که برنامه شان با شهید اندرزگو چه بود؟ نمی دانم.

چه سالی بود؟

اواخر ۵۰ یا اوایل ۵۱. زمانی بود که منافقین در زندان شروع کرده بودند به تغییر ایدئولوژی دادن و اینکه اسلام نمی تواند جوابگوی همه مسائل باشد و این جور حرف ها. بعد از آن جریانات، خود من هم دستگیر شدم. به هر حال با دوستان خیلی صحبت از ایشان نبود، چون یکبار غیبت

یکی از شناسنامه‌های جعلی شهید سید علی اندرزگو که به نام «ابوالحسنی نجوی» صادر شده است.



بودند. ما خودمان به لبنان رفتیم و مجموعه‌ای از آموزش‌ها را دیدیم، ولی ایشان وقتی آمد آنجا و به یکی از کمپ‌ها رفت، برای این بود که به شکل عملیاتی هم کارها را یاد بگیرد، و گرنه از نظر تئوریک، همه را بلد بود. یکی از دوستان می‌گفت که ایشان داشته سرقرار می‌رفته که متوجه شده قرار لورفته. بلافاصله بچه‌ای را از خانمی که کنار دستش بوده، می‌گیرد و روی کولش می‌گذارد و شروع می‌کند با آن خانم صحبت کردن. تصورش را بکنید چقدر مهارت و آمادگی فکری و آموزشی می‌خواهد که چنین کاری را بکنی و واکنش غیر منتظره‌ای هم از سوی طرف مقابل انجام نگیرد. حالا این آموزش را یک وقت خود انسان با مطالعه و تحقیق به دست می‌آورد، یک وقت هم دیگران به او آموزش می‌دهند.

در سفر آخری که ایشان به لبنان آمدند، آموزش‌هایی هم دیده بودند. شما از چند و چون این آموزش‌ها خبر دارید؟

خیر، چون هر کدام مسئولیت‌های مجزایی داشتیم. خانم‌ها می‌آمدند و آموزش‌هایی را می‌دیدند و با برایشان تحلیل‌های سیاسی می‌شد، ولی آقایان به شکل دیگری بود. ذکری از محمد منتظری کردید. ظاهراً شهید اندرزگو در اصلاح‌ذات‌البین منسحبین از گروه محمد منتظری و بقیه، نقشی هم داشت. شما در آن جریان چه نقشی داشتید؟ ایشان وقتی آمدند لبنان، بنده و آقای غرضی و محمد منتظری و آقای آلاپوش و آقای تقدیسیان و امام جمعه یکی از شهرهای اصفهان، ۱۸ نفر بودیم. ۱۷ نفر برادرها بودند و من که یک جا زندگی می‌کردیم. دو تا اتاق از یک فلسطینی اجاره کرده بودیم. با کمک جعفر دماوندی و آقای سراج الدین موسوی که مسئول حراست بیت امام بود، آنجا را گرفته بودیم و همه فلسطینی‌ها خیال می‌کردند

بودند و شناخت بسیار جامعی داشتند و نسبت به مسائل مذهبی، بسیار پایبند بودند. من با افراد مختلف از گروه‌های گوناگون، زیاد برخورد داشته‌ایم، حتی با ستاره سرخی‌ها و مخصوصاً در خارج از کشور و به ویژه انگلستان بحث‌های زیادی داشتیم. درست است که به حسب ظاهر مبارزات چریکی به چپ‌ها منتسب می‌شود، اما من به دلیل کارها و فعالیت‌هایی که کرده‌ام، خودم را یک چریک می‌دانستم

مشروطیت، این نهضت از نجف شروع شد به دست علماء در ایران هم با دست علماء بود که این استبداد سخت که هر کاری می‌خواهد بکند، هر کس را بکشد... در مقابل این مشت استبداد، علماء قیام کردند

و هیچ کدام از آنها را هم قبول نداشتیم. ایشان وقتی درباره مسائل مختلف صحبت می‌کردند، از جمله تغییر ایدئولوژیک منافقین، به شدت ناراحت بودند و می‌فرمودند یهودی‌های زمان حضرت رسول (ص) که در برابر ایشان ایستادند، شرافشان از اینها بیشتر است. آنها علناً می‌گفتند که ما یهودی هستیم و نمی‌خواهیم مسلمان شویم و زیر بار شما هم نمی‌رویم و با شما می‌جنگیم، ولی اینها حتی ظاهراً هم نمی‌گویند که تغییر ایدئولوژی داده‌اند.

به نظر شما، شهید اندرزگو، این مهارت‌ها را چگونه کسب کرده بود؟ استعداد شخصی بود یا ارتباطات خاصی بود؟ چون در حوزه که این چیزها را آموزش نمی‌دهند.

تصور می‌کنم به خاطر مطالعه زیاد بود. چه ایشان و چه محمد منتظری را هیچ وقت نمی‌دیدم که کتاب دستشان نباشد، آن هم کتاب‌های پلیسی. گاهی به محمد منتظری می‌گفتم ضرورتی نمی‌بینید که غیر از کتاب پلیسی چیزی بخوانید؟ همیشه دستش کتاب‌های ترجمه شده پلیسی بود. فکر می‌کنم تمام این مهارت‌ها را از مطالعه به دست آورده

من مادر اینها هستم. برادرها برای آموزش مبارزینی که به آنجا می‌آمدند، کارهایشان تفکیک شده بود. یکی می‌رفت برای آموزش سیاسی و مسائل داخل ایران و خارج از ایران و برای مثال، مسائل چپی‌ها را تحلیل می‌کرد. یکی دو تا هم مبارزین را به اردوگاه‌ها می‌بردند و آموزش نظامی می‌دادند. وقتی شهید اندرزگو آمدند، من دو جلسه دو روز و نیمه خدمت ایشان بودم. بقیه مسائلشان با برادرها بود و از این مسائل خبر ندارم. شاید اگر با برادر سراج یا آقای علی جنتی صحبت کنید بتوانند در این زمینه کمک‌کننده باشند. البته ما دعویابی با محمد منتظری و باقی داشتیم که آیت‌الله جنتی برای اصلاح و حل مشکلات آمدند. انسان وقتی به پشت سر نگاه می‌کند، یعنی ماها که بعضی از کارهای عجیب و غریب را کردیم، وحشت برش می‌دارد. واقعاً نمی‌دانم چون پیر شده‌ام این طور است یا نه؟ فکرش را که می‌کنم مثلاً همان روزی که داشتیم اسلحه را برای آقای اندرزگو می‌آوردیم، رفتن من به خانه جلال‌الدین فارسی که همه می‌دانستند در کار خرید و فروش سلاح است و آن خانمی که کمک کرد که اسلحه را باز کرد و تکه تکه به شکم بستند، فکرش را که می‌کنم می‌بینم در مرز لبنان و سوریه که آقایان را بازدید بدنی می‌کردند، اگر اتفاقاً خانم‌ها را هم بازدید بدنی می‌کردند، کما اینکه دو هفته بعد از این جریان، شنیدیم که خانم‌ها را هم بازدید بدنی می‌کنند، چه بلایی سرم می‌آید؟ الان ما کجا بودیم؟ چه می‌شد؟ یا آن روزی که همین دعویابی را که گفتم آقای جنتی تشریف آوردند و حال من بد شد و صاحب هتل مرا برده بود بیمارستان، اگر محمد منتظری نمی‌آمد و مرا از بیمارستان فراری نمی‌داد و لو می‌رفتیم، در سوریه چه اتفاقی ممکن بود بیفتد؟ انسان این روزها که فکرش را می‌کند می‌بیند خیلی شاید کارهایمان عاقلانه نبود، ولی بعد می‌بیند چون عشق کنار این کارها بود، باعث می‌شد که انسان خیلی چیزها را نبیند.

خبر شهادتشان را چگونه شنیدید و چه حسی داشتید؟

گمان می‌کنم سوریه یا لبنان بودیم که خبر شهادتشان را شنیدیم. به نظرم این جور می‌آید که داخل حرم حضرت زینب(س) بودیم و چند تا از برادرها نشستند و قرآن خواندند. خوشا به سعادتشان، خوشا به سعادت آنهايي که رفتند. شاید اگر بودند، خیلی از مشکلاتمان بهتر حل می‌شد، اما خودشان راحت شدند. نماندند و خیلی چیزها را که ما دیدیم و می‌بینم، ندیدند.



محله چنبر تهران، شهید سید علی اندرزگو در مراسم غروسی خود، در جمع برخی دوستان و اطرافیان.

درآمد

فرزند شهید نواب صفوی در آستانه پیروزی انقلاب از امریکا بازگشت و با شروع جنگ تحمیلی به جبهه رفت تا در کنار شهید دکتر مصطفی چمران با دشمن یعنی بجنگد. خاطرات او از این سردار بزرگ بسیار شنیدنی است. او برای آغازین بار این خاطرات را با «شاهد یاران» باز گفت.

شهید دکتر چمران و مدیریت جنگ های نامنظم در گفت و شنود
«شاهد یاران» با فاطمه نواب صفوی

رهبری فرمودند: دکتر را از برادر م بیشتر دوست دارم



در روزهای آغازین جنگ تحمیلی من در لبنان بودم و سریعاً خودم را به ایران رساندم. سراغ دکتر را گرفتم که گفتند در خوزستان است. با سرعت خودم را به ایشان که در استانداری خوزستان مستقر بودند، رساندم و گفتم که مایلم در کنار سایر برادران در دفاع کشور سهمم باشم. ایشان فوراً دستور دادند تا اسلحه لازم را در اختیار من قرار دهند و سپس به بنده و تعدادی از برادران مأموریت «تک‌زنی» را دادند. شکل انجام این مأموریت اینگونه بود که ما در موضعی که دشمن داشت هرازگاهی به صورت پراکنده، به سوی مواضع دشمن شلیک می کردیم. این باعث می شد که تا حدی جرئت پیشروی از آنها گرفته شود. علاوه بر این چند ماه بعد کار تهیه گزارش از خطوط را به من محول کردند که انجام

ایشان بسیار نزدیک شود.
شهید چمران درباره شخصیت شهید نواب صفوی چه می گفتند؟

ایشان به من می گفتند، «من پدر تو را بسیار دوست دارم. در ایامی که فدائیان اسلام را اعدام کردند و در قبرستان مسگر آباد تهران به خاک سپردند، من با اینکه نوجوان بودم هر روز نزدیک غروب، به رغم اینکه آن محوطه تحت نظر مأموران بود، از یک نقطه که کمتر مورد کنترل آنها بود، به داخل قبرستان می رفتم و تا مدت ها بر سر مزار آنها می نشستم و گریه می کردم». البته ایشان در مقطعی که لبنان بودند از زبان امام موسی صدر نکات زیادی درباره پدرم شنیده بودند زیرا امام موسی صدر از دوستان پدرم در قم بودند و پدر ایشان آیت الله سید صدرالدین صدر نیز از جمله حامیان پدرم و فعالیت های فدائیان اسلام بود.

نوع همکاری شما با شهید چمران و مأموریت های محوله از سوی ایشان به شما در ایام جنگ تحمیلی چگونه بود؟

ملاک ایشان در بها دادن به افراد و محول کردن مسئولیت به آنان، تنها توانائی و استعداد ایشان بود نه جنسیت. خاطرم هست قبل از آغاز جنگ برای شرکت در جشن روز ملی لیبی به این کشور دعوت شده بودم. البته من به لحاظ اینکه سران این کشور در مسئله ربودن امام موسی صدر مورد اتهام بودند، تمایلی به رفتن نداشتم، اما دکتر چمران مرا به این سفر ترغیب کردند و گفتند اگر بتوانی در دیدار با قذافی تا حدی مسئله ربودن امام موسی را پیگیری کنی بسیار خوب است و بعد هم با توجه به اینکه چندین مرتبه با امام موسی صدر به لیبی سفر کرده بودند، اطلاعاتی را در مورد وضعیت سیاسی و فرهنگی این کشور به من دادند. این در حالی بود که کسی جرئت نمی کرد مأموریت سخن گفتن با قذافی در مورد مسئله امام موسی صدر را به یک مرد بدهد چه برسد به من که یک زن بودم. مشهور شده بود که اگر کسی با قذافی سخن بگوید جان به در نمی برد. اما ایشان با اطمینان این مسئله را به من محول کردند که بحمدالله با موفقیت هم انجام شد.

سرکار چگونه با شهید دکتر چمران آشنا شدید؟

من و همسر در سال ۱۳۵۶ در آمریکا تحصیل می کردیم و به موازات آن هم با انجمن های اسلامی فعال در آنجا همکاری داشتیم. به یاد دارم که در یکی از سمینارهایی که توسط همین انجمن ها برگزار گردید، یکی از سخنرانان پیرامون فعالیت های «حرکه المحرومین» در جنوب لبنان و نقش امام موسی صدر و دکتر چمران در شکل گیری آن مجموعه و تداوم فعالیت های آن سخن گفت و من برای اولین بار نام دکتر را آنجا شنیدم. در سال ۵۷ و در آستانه پیروزی انقلاب که به ایران بازگشتیم، ایشان هم از لبنان به ایران آمدند و من با علاقه و دوردور، فعالیت های ایشان را دنبال می کردم تا اینکه جریان کردستان پیش آمد و با توجه به شوری که در آن مقطع برای حضور در عرصه های مختلف کمک به انقلاب در من و بسیاری دیگر وجود داشت، به سوی کردستان رفتیم. خاطرم هست قبل از رسیدن به کردستان، یکی از عناصر نظامی از دکتر چمران به شدت بدگویی می کرد و مثلاً می گفت او در لبنان بسیاری از فلسطینی ها را کشته یا تار و مار کرده است. سخنان این فرد موجب شد تا نسبت به دکتر ذهنیتی منفی پیدا کنم و اولین دیدار حضوریم با ایشان که در آن برهه فرماندهی نیروهای نظامی را در کردستان داشتند، به سردی برگزار شود و در مجموع رغبت چندانی به همکاری با ایشان در خودم احساس نکردم.

دو ماه بعد مسافرتی به لبنان داشتیم که همسر دکتر هم همراه من بودند. من در مدت حضور در جنوب لبنان، علی الخصوص در محدوده تشکیل حرکه المحرومین، واقعاً به کذب بودن سخنانی که در مورد عملکرد دکتر در جنوب لبنان از آن فرد شنیده بودم، پی بردم و این را از الطاف خدا می دانم. کاملاً مشهود بود که مردم جنوب، علی الخصوص کودکان یتیم جنوب لبنان پس از امام موسی صدر، به دکتر به چشم یک پدر و حامی رؤف نگاه می کنند. شاید اغراق نباشد اگر بگویم که برخی از آنها ایشان را تا سر حد پرستش دوست داشتند. به هر حال رفع آن ذهنیت منفی در جریان این سفر و نیز دوستی نزدیک با همسر محترم ایشان موجب شد که ارتباط من با

پس از یکی از عملیات ها یکی از رزمندگان به یک اسیر عراقی سیلی زده بود. ایشان به قدری از عمل این فرد برآشفته و ناراحت شد که اگر کسی نمی دانست تصور می کرد یکی از سربازان تحت امر خودش، سیلی خورده است.

این کار توسط یک زن سنت شکنی بود. ایشان یکی از مصادیق جمع اضداد بود. پس از یکی از عملیات ها یکی از رزمندگان به یک اسیر عراقی سیلی زده بود. ایشان به قدری از عمل این فرد برآشفته و ناراحت شد که اگر کسی نمی دانست تصور می کرد یکی از سربازان تحت امر خودش، سیلی خورده است. من بارها می دیدم که وقتی بسیجی ها با ظاهر خاکی و آشفته از خط مقدم باز می گشتند، دکتر با یک دنیا محبت، آنها را در آغوش می گرفت. واقعاً برای حفظ جان بچه ها برای دکتر خیلی اهمیت داشت و در تاریخ جنگ تحمیلی می بینیم عملیات هایی که زیر نظر ستاد جنگ های نامنظم انجام شده، همه با حداکثر موفقیت و حداقل تلفات بوده است.

۱۳۵۸. نماز جمعه تهران، شهید دکتر چمران به اتفاق آیت‌الله مهدوی کنی در اقتدا به آیت‌الله خامنه‌ای



بارزترین ویژگی‌های شخصیتی دکتر چمران به نظر شما کدامند؟

خصائل و صفات حمیده ایشان به حدی است که واقعاً انتخاب مشکل است. امام من سعی می‌کنم که به چند مورد اشاره کنم. اولین ویژگی، جاذبه قوی و فوق العاده ایشان بود. گذشته از افراد معمولی که به خودی خود در اولین دیدار شیفته ایشان می‌شدند، حتی برخی از دشمنان و بدخواهان دکتر در ملاقات با او ناخواسته جذب ایشان می‌شدند. حتی من شاهد بودم که برخی از بزرگان نسبت به او از صمیم دل ابراز علاقه می‌کردند. خانم دکتر نقل می‌کردند که: یک بار که در اوایل جنگ آقا (مقام معظم رهبری) به جبهه تشریف آورده بودند، صبح سر سفره در حضور دکتر و برخی دیگر از فرماندهان و رزمندگان فرمودند، «من ایشان (دکتر چمران) را از برادرم بیشتر دوست دارم.» همسر ایشان در ادامه نقل کردند که من بعد از این جریان از دکتر سؤال کردم، «واقعاً آقای خامنه‌ای شما را از برادر بیشتر دوست دارند؟» دکتر گفتند، «بله، لطف ایشان به من بسیار بیشتر از یک برادر نسبت به برادر است.»

ویژگی دیگر ساده زیستی به مفهوم واقعی کلمه است. نیاز به ذکر ندارد که وقتی فردی همچون دکتر، جان خود را که ارزشمندترین سرمایه هر فرد است آنگونه در لبنان و ایران در طبق اخلاص می‌گذارد، طبیعی است که گرایش و تعلق به مظاهر دنیا ندارد. ایشان در شرایطی که وزیر دفاع بود در طبقه کوچک یکی از ساختمان‌های متعلق به نخست وزیر سکونت داشت. به یاد دارم عصر یکی از روزهای ماه مبارک رمضان وقتی به منزل ایشان رفتم، دیدم که برای افطار تنها غذایی که در آن خانه وجود دارد، نان و پنیر و هندوانه است! دیگر ویژگی بارز سلوک رفتار ایشان، روحیه همسان انگاری خود با سربازان و بسیجیان ساده، در مقام نبرد با دشمن بود. به وضوح روشن بود که چیزی که دکتر را کسل می‌کند برخی جلسات توجیهی و برنامه‌ریزی در پشت جبهه

بگویید.

دکتر یک بار در آمریکا ازدواج کردند که مادر همسرشان روحیه و مشرب عرفانی خاصی داشت و ایشان به لحاظ همین ویژگی علاقه خاصی به این خانم داشتند. از ازدواج اولشان صاحب فرزند شدند که یکی از آنها در زمان اقامت دکتر در لبنان در استخر خفه شد و از دنیا رفت که موجب تأثر شدید ایشان شد. وقتی دکتر به لبنان آمدند و مستقر شدند خانمشان هم مدتی با ایشان در لبنان ماندند، اما با توجه به شرایطی که در لبنان داشت نتوانستند دوام بیاورند و به آمریکا برگشتند وقتی ایشان به دکتر

گفته بودند که چرا به فکر فرزندانمان در آمریکا نیستید؟ دکتر در پاسخ گفته بودند که، «تمام بچه‌های یتیم جنوب لبنان فرزندان من هستند و من تفاوتی میان این بچه‌ها و فرزندان خودم قائل نیستم.» بعد از چندی هم آن خانم از دکتر جدا شد. مدتی بعد ایشان به توصیه امام موسی صدر با خانم «غاده جابر» که اهل جنوب لبنان بودند ازدواج کردند.

درباره ویژگی‌های رفتاری ایشان در محیط خانواده باید بگویم مهم‌ترین خصیصه ایشان عدم تحمل کاری به همسرشان بود. ایشان هیچگاه به همسرش تکلیف نکردند که حتماً باید از لبنان به ایران بیاید یا اینکه در ایران همراه ایشان به جبهه برود و تمامی این کارها را همسرشان با رغبت و علاقه شخصی انجام دادند. هرگاه در منزل بودند بخش قابل توجهی از کارهای منزل را خودشان انجام می‌دادند. مثلاً به یاد دارم یک بار که به منزلشان رفتم دیدم که ایشان مشغول شستن ظروف خانه هستند.

همسرشان نقل می‌کردند هنگامی که می‌خواستند با دکتر ازدواج کنند خانواده‌شان که از ثروتمندان جنوب لبنان و از مخالفین این ازدواج بودند، به دکتر گفته بودند که: آیا شما می‌دانسی که دختر ما خدمتکار دارد و قبل از اینکه از خواب بیدار شود، خدمتکار صبحانه‌اش را آماده کرده و بعد از بیدار شدن اتاقش را مرتب می‌کند؟ دکتر گفته بود که من ممکن است نتوانم برای دختر شما خدمتکار بگیرم تا این کارها را انجام دهد، اما قول می‌دهم که خودم همیشه قبل از بیدار شدن ایشان صبحانه‌اش را آماده کنم و اتاقش را هم مرتب کنم و تا پایان عمر هم به این عهد خودشان پایبند بودند. ■

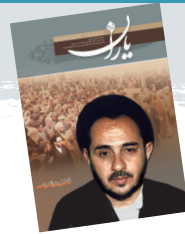


۱۳۵۸. بهشت زهراي تهران، شهید دکتر چمران به همراه همسرش غاده جابر

خصیصه ایشان عدم تحمل کاری به همسرشان بود. ایشان هیچگاه به همسرش تکلیف نکردند که حتماً باید از لبنان به ایران بیاید یا اینکه در ایران همراه ایشان به جبهه برود و تمامی این کارها را همسرشان با رغبت و علاقه شخصی انجام دادند.

است و همیشه لحظه شماری می‌کرد تا این جلسات تمام شود و او بتواند با رساندن خود به خطوط مقدم، همپای تمام رزمندگان بجنگد. حتی روزهایی هم که نبرد با شدت جریان داشت دکتر علاقه‌ای به نشستن در مقرهای فرماندهی نداشت و همان روزها هم قدم زنان و یا با ماشین به خطوط سرمی زد و با بچه‌ها ملاقات می‌کرد.

قدری از سلوک رفتاری شهید چمران در خانواده



از چه زمانی شهید هاشمی نژاد را شناختید؟

در ابتدا درود و رحمت به روح شهید هاشمی نژاد می‌فرستم، چون ایشان به گردن من حق دارند و عذرخواهی می‌کنم که خاطره قابل‌گفتنی در این باره ندارم. آشنائی من با آقای هاشمی نژاد از دوران کودکی بود. ایشان دوستی نزدیکی با برادرانم بالاخص تقی خاموشی داشتند. شهید هاشمی نژاد به همراه آقای ابطی - که با هم نسبت فامیلی داشتند - دائماً به منزل ما رفت و آمد می‌کردند. بسیار به هم نزدیک بودند و همیشه در قم، تهران و مشهد با هم بودند، ولی بعداً بینشان جدائی افتاد. آن زمان در قم بودند و هر وقت به تهران سفر می‌کردند، به منزل ما می‌آمدند. از آنجا که پدرم در مشهد بودند، به آنجا رفتم و از همان دوران آشنائی من با شهید هاشمی نژاد شکل جدی‌تری به خود گرفت. همان طور که می‌دانید شهید هاشمی نژاد به همراه آقای ابطی در «کانون بحث و انتقاد دینی» در مشهد فعالیت داشتند. آقای هاشمی نژاد به من پیغام دادند که ضبط صوت و نواری به کانون بفرستید و از این طریق صحبت‌ها و مباحث کانون را ضبط کنید. آقای طاهائی (همسر) - که اسم کاملشان سید جلال‌الدین طاهائی است - جمعه‌ها ضبط صوت را همراه با نوار به جلسات کانون می‌بردند و مباحث بیان شده در جلسات را ضبط می‌کردند. گوش دادن به نوارهای ضبط شده باعث شد تا به بسیاری از سئوالات و شبهات من پاسخ داده شود، به همین دلیل است که می‌گویم شهید هاشمی نژاد خیلی حق به گردن من دارند. ایشان در مشهد به منزل ما رفت و آمد داشتند و در ضمن به من سفارش کردند که به همسر جدیدشان درس بدهم، این شد که خانم و بچه‌ها هم به منزل ما می‌آمدند و من به همسرشان زبان عربی یاد می‌دادم. خلاصه این رفت و آمدها رابطه خانوادگی من با شهید هاشمی نژاد را شکل داد.

آیا ارتباط شهید هاشمی نژاد با حاج آقا تقی خاموشی حول محور مسائل مذهبی بود یا مسائل سیاسی؟

آن زمان مسائل سیاسی زیاد نبود. پس این مسائل به قبل از سال ۱۳۴۲ مربوط

می‌شود؟

بله. آن زمان هر سه جوان بودند و وجود آنها برای برادرم انگیزه‌ای ایجاد کرده بود که به قم برود و درس حوزوی بخواند. برادرم به پدرم خیلی اصرار کرد تا اجازه دهند که در قم مشغول تحصیل شود اما پدر اجازه ندادند. بعدها که مسئله انقلاب در کشور مطرح شد، رفت و آمد و دوستی آنها با هم انگیزه سیاسی به خود گرفت.

مسئله شما از سفرهای حاج آقا تقی خاموشی به مشهد باخبر می‌شدید. آیا سفرهای ایشان به مشهد به دلایل مختلف (مثلاً سفرشان به خاطر ماجرای حسن علی منصور) با شهید هاشمی نژاد هم ارتباط داشت یا خیر؟

اطلاع چندانی ندارم، اما می‌دانم برادرم در سفرهایش به مشهد با شهید هاشمی نژاد بی‌ارتباط نبود، چون زمانی که به مشهد می‌آمد با تمام افراد سیاسی در ارتباط بود و هیچ‌گاه آرام نمی‌نشست.

فراتر از ارتباط خانوادگی، سایر ابعاد ارتباطی و آشنائی شما با شهید هاشمی نژاد چه بود؟

علاوه بر رفت و آمدهای خانوادگی، در بعد سیاسی و اجتماعی هم خدمت ایشان بودیم. من از شهید هاشمی نژاد دعوت می‌کردم تا به مدرسه نرجس بیایند و برای طلاب سخنرانی کنند، ایشان هم دعوت مرا می‌پذیرفتند و همیشه هم سخنرانی‌های خوب و بحث‌های مفیدی را برای طلاب می‌کردند. سئوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که بعد از تصویب لوایح انجمن‌های ایالتی - ولایتی، یکی از بحث‌هایی که پیش آمد مشارکت زنان در انتخابات بود. در این میان علما از جمله شهید هاشمی نژاد با این مسئله مخالفت کردند. در پی این مخالفت‌ها این تلقی به وجود آمد که علما با حضور و مشارکت زنان در جامعه مخالف هستند.

این مسئله با حضور شهید هاشمی نژاد در مدرسه نرجس و سخنرانی برای بانوان مغایرت دارد. در این باره توضیح بدهید.

شهید هاشمی نژاد همیشه با حضورشان در مدرسه نرجس

من از شهید هاشمی نژاد دعوت می‌کردم تا به مدرسه نرجس بیایند و برای طلاب سخنرانی کنند، ایشان هم دعوت مرا می‌پذیرفتند و همیشه هم سخنرانی‌های خوب و بحث‌های مفیدی را برای طلاب می‌کردند.

به پاسخگویی سئوالات می‌پردازند. حتی گاهی اوقات در منزلمان از ایشان به‌طور خصوصی دعوت می‌کردیم. آقای هاشمی نژاد هم به منزل ما می‌آمدند و به سئوالات از باب رجوع به‌طور خصوصی پاسخ می‌دادند.

با این اوصاف شهید هاشمی نژاد با حضور زن در جامعه مخالف نبودند؟

خیر به هیچ وجه. مصداق این مطلب این است که در سال اول انقلاب زمانی که افراد برای مجلس کاندید می‌شدند، ایشان با من تماس گرفتند و گفتند که، «شما را به عنوان کاندید انتخاب کرده‌ایم، اما از همقطارها و مردم می‌ترسیم که مبادا اذیت کنند.» در زمان طاغوت شاید در جریان باشید که زنان با شرایط اسلامی در جامعه حضور پیدا نمی‌کردند، بلکه بدون رعایت حجاب و با برخی انحرافات در جامعه حضور داشتند و رنگی از جلوه‌های دینی در حضور زنان دیده نمی‌شد، به همین دلیل شهید هاشمی نژاد با لوایح انجمن‌های ایالتی - ولایتی مخالفت داشتند، ولی زمانی که انقلاب شد حضور زنان رنگ اسلامی به خود گرفت و در نتیجه شهید هاشمی نژاد بعد از انقلاب نه تنها با حضور زنان مخالفت نبودند، بلکه زنان را به مشارکت در امور



تلاش‌های ارزشمند شهید هاشمی نژاد در ارتقای سطح فرهنگ و روحیه انقلابی در زنان جامعه از جمله نکاتی است که در زندگی این شهید متفکر و زمان‌آگاه کمتر بررسی شده است. گفت و شنود حاضر با مرحومه سیده فاطمه سید خاموشی، در باره این جنبه از شخصیت اوست.

درآمد

شهید هاشمی نژاد و مشارکت اجتماعی زنان در گفت و شنود «شاهد یاران»
با مرحومه سیده فاطمه سید خاموشی

مشوق زنان برای حضور در عرصه اجتماعی بودند

۱۳۵۸. مراسم غبار رویی حرم رضوی (ع)، شهید هاشمی نژاد در کنار آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله حاج میرزا جواد آقا تهرانی



من در حزب فعال بودم و در ابتدا مسئولیت بخش زنان با من بود. فقط به خاطر دارم که دستور برای حرکت‌ها و انجام فعالیت‌ها در بخش زنان حزب از جانب شهید هاشمی نژاد صادر می‌شد.

طلاب سخنرانی می‌کردند و صحبت‌هایشان هم بسیار مفید و غنی بود.

آیا به همسرشان هم سفارش می‌کردند که به مکتب نرجس بیایند؟

همسر دوم شهید هاشمی نژاد همراه بچه‌ها به منزل ما می‌آمدند و من به ایشان عربی درس می‌دادم. ایشان علاقه خاصی به من داشتند و مایل بودند که با من در ارتباط باشند. بعد از به شهادت رسیدن آقای هاشمی نژاد من از همسرشان دعوت کردم که در مکتب تدریس کنند و ایشان هم دعوت مرا پذیرفتند و در مکتب مشغول به تدریس شدند. فکر می‌کنم تاریخ درس می‌دادند، اما بعد از اینکه خط فکری‌شان عوض شد، دیگر پیش ما نمی‌آمدند. به‌طور کلی برخورد شهید هاشمی نژاد نشان می‌داد که با حضور زنان در جامعه کاملاً موافق هستند. هیچ وقت به من نمی‌گفتند که فقط خانه بمانید و به کارهای منزل برسید.

فعالیت‌های بخش زنان در حزب جمهوری اسلامی در چه سطحی قرار داشت و شامل چه حرکت‌هایی می‌شد؟

من در حزب فعال بودم و در ابتدا مسئولیت بخش زنان با من بود. نوع فعالیت‌ها را دقیقاً به یاد ندارم. فقط به خاطر دارم که دستور برای حرکت‌ها و انجام فعالیت‌ها در بخش زنان حزب از جانب شهید هاشمی نژاد صادر می‌شد.

گویا همسر شما مدتی در زندان وکیل آباد با شهید هاشمی نژاد بودند. به خاطر رفت و آمدی که به زندان داشتید، آیا از حضور شهید هاشمی نژاد

اجتماعی تشویق می‌کردند. در واقع آقای هاشمی نژاد با اصل فعالیت زنان در جامعه مخالف نبودند، بلکه نحوه حضور زن در اجتماع برایشان مهم بود. همان طور که گفتید شهید هاشمی نژاد در مجالس پرسش و پاسخ شرکت می‌کردند. معمولاً در این جلسات پیرامون چه سئوالاتی مطرح می‌شدند و آیا پیرامون مسائل اعتقادی مربوط به سال‌های قبل از انقلاب (مثل مسئله مارکسیسم) هم سئوالاتی مطرح می‌شد؟

بله. در این زمینه هم سئوالاتی مطرح می‌شد و شهید هاشمی نژاد هم به سئوالات پاسخ می‌دادند.

آیا ماجرای راه‌پیمایی ۱۷ دی که به مناسبت سالروز کشف حجاب به راه افتاده بود، حرکت خودجوشی از جانب بانوان بود و این تصمیم‌گیری فقط در مکتب نرجس و بین خانم‌ها صورت گرفته بود یا اینکه روحانیون از جمله شهید هاشمی نژاد هم در شکل‌گیری این راه‌پیمایی نقش داشتند؟

تا جایی که به خاطر دارم تصمیم‌گیری در باره راه‌پیمایی در میان بانوان انجام گرفت. البته آن زمان ساواک مکتب نرجس را تعطیل کرده بود و این برنامه‌ریزی‌ها در منزل انجام می‌شد. تصمیم بر این بود که جمعی از خانم‌ها به خیابان بریزند. با هم‌ردیف‌ها و همقطارها تصمیم گرفتیم که اگر ساواک کسی را دستگیر کرد، بقیه خانم‌ها برای آزادی دستگیر شدگان تحصن کنند. طبق برنامه خانم‌ها به خیابان ریختند و یکی دو ساعت بعد مأمورین عده‌ای را دستگیر کردند، در نتیجه طبق قرار قبلی، یک روز و یک شب در منزل آیت‌الله شیرازی تحصن کردیم. در زمان تحصن عده‌ای از روحانیون هم به منزل آیت‌الله شیرازی آمدند. البته دقیقاً به خاطر ندارم، اما احتمال قوی می‌دهم که شهید هاشمی نژاد هم همراه سایر روحانیون در تحصن شرکت کردند. با برگزاری آن تحصن، مأمورین آن خانم‌ها را آزاد کردند. به‌طور کلی برنامه‌ریزی برای راه‌پیمایی توسط بانوان انجام شد، اما در ماجرای تحصن عده‌ای از علما همکاری داشتند.

بعد از پیروزی انقلاب چه تعاملاتی بین مکتب نرجس و شهید هاشمی نژاد برقرار بود؟ همان طور که گفتیم ایشان در مکتب نرجس برای



۱۳۵۹. شهید هاشمی نژاد در ابتدا به آیت‌الله واعظ طوسی در حرم رضوی (ع)



البحوث والدراسات. ولولا بذل هذه الجهود ربما كانت زوايا مستترة من تاريخنا المعاصر قد بقت غير مكتشفة. وأيضاً مما قامت به "شاهد ياران" هو تسجيل و تدوين المذكرات بصورة منهجية وموضوعية. بمعنى أنها حول أية شخصية أو أي موضوع كانت تناقش النقاط الهامة في مذكراته أو النقاط الخلافية من مختلف الجوانب والزوايا وكانت الشهيرة تبذل كل الجهد لإيضاح حقيقة الأمور. وهذا الجهد ما كان منحسراً بشهداء الثورة أو الجمهورية الإسلامية فقط وإنما شمل أيضاً رموز الشهداء لمختلف مناطق العالم. إن "شاهد ياران" بكل الأحوال ماضية في جهودها، مستمرة في الطريق الصعب والقيم في نفس الوقت بكل هدوء وطمأنينة بعيدة عن أي ضوضاءات سياسية واجتماعية والأساليب الصحفية الغير مرغوبة لتترك مخزوناً قيماً تذكاريًا لكتابة تاريخ هذا البلد مستقبلاً أملين أن تخطوا بخطواتها بدقة وموضوعية علمية وعملية وأن تؤدي رسالتها الثقافية في توضيح زوايا تاريخنا المعاصر الغامضة. نظراً إلى التغييرات التي طرأت على ذائقة المجتمع الصحافية في العقد الأخير، حاولت "شاهد ياران" أن تكون طبعها مميزة ومداعبة للنظر ولحسن الحظ كانت اعداد الـ ١٠٠ من النشرة موضع نظر نخبة المجتمع وملفتة لهم بدءاً من قيادة الثورة الى سائر المسؤولين من مختلف المناصب. كما أن المؤرخون ومنحدرو التاريخ بمختلف توجهاتهم ومنظارهم كانوا أيضاً من قراء "شاهد ياران".

مدير التحرير

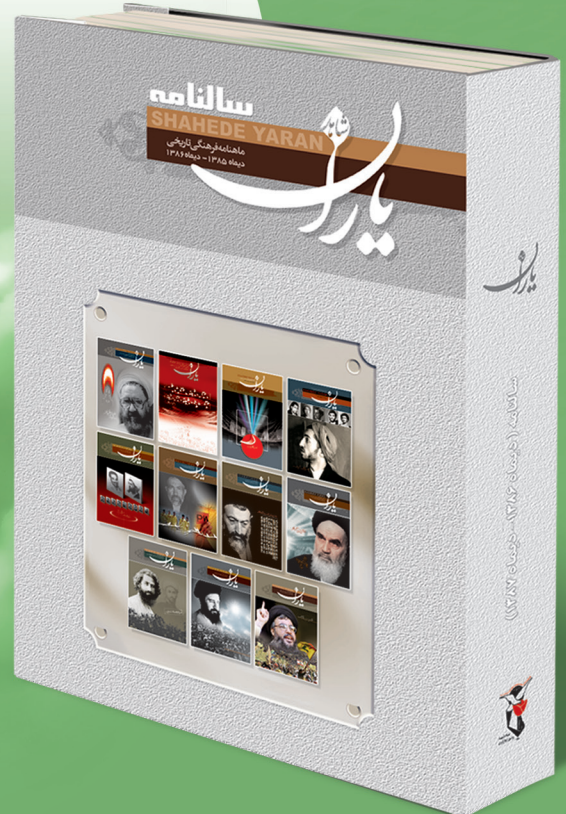
إن مؤسسة الشهيد وشؤون مضحو الثورة الإسلامية طيلة فترة نشاطها كانت دائبة في أن تقوم بخطوات مؤثرة في نشر ثقافة التضحية والشهادة. إن إصدار شهرية "شاهد ياران" جاء ليحقق هذا الهدف السامي. ويبدو من الضروري الان وعلى اعتاب إصدار العدد ١٠٠ من "شاهد ياران" أن نلقي نظرة إجمالية إلى مسيرة إصدار هذه الشهرية وأهدافها.

المهمة الأولى التي "شاهد ياران" وحدثها واجبة عليها هي أن تكون منصة لتسجيل ذكريات مضحو تاريخ الثورة الإسلامية و ما لم يقال عنهم بغض النظر عن التوجهات ليتم تسجيلها وتحفظ كي لا تندثر باثر الشيخوخة ويطورها النسيان.

وهذه هي ميزة نشرية "شاهد ياران" المعروفة عند من يعرف هذه الشهرية وتشهد الجميع على ذلك بأن التوجه أنف الذكر كان معتمدا لدى الشهرية إذ وجهت دعوات لمختلف الأشخاص بتنوع توجهاتهم كي يسردوا ذكرياتهم ولم تدخل القضايا اسيسية والجهوية المرحلية في هذا الأمر. واستمرارية نشرية "شاهد ياران" إلى العدد ١٠٠ على مر مختلف الحكومات بتوجهاتهم المتعارضة في بعض الأحيان هو خير دليل لإثبات هذا المدعاء.

وغيرها من الإنجازات التي حققتها الشهرية أنها استطاعت أن تقنع الكثير من الوجوه التي إما كانت غير راغبة بالحديث عن ذكرياتها أو كانت تفتقر قدرة الكتابة و المقدرة القلمية لتدون مذكراتها. فاستطاعت "شاهد ياران" أن تقنع هؤلاء باخراج ذكرياتها و عرضها على أهل

بمناسبة إصدار العدد ١٠١ من شهرية
شاهد ياران



Prologue



During the services of the Foundation of the Martyrs and Veterans Affairs, this foundation has always been trying to spread the culture of Martyrdom and sacrifice. Publishing the monthly magazine of Shahed -e-Yaran has also been in line to achieve these goals. Now, at the anniversary of ۱۰۰th circulation of the publication of this magazine, having a preview on the procedures and goals of this magazine seems to be necessary

The initial mission of Shahed-e-Yaran is to provide and to record the memories and untold stories of revolution history veterans with different attitudes to record their memories before we lose them due to their aging or loss

Observing this scheme is one point that most of the people who are familiar with Shahed-e yaran admit. Shahed-e-Yaranhas has invited different figures with different attitudes to say their memories and has not cared their political and in ۱۰۰ factional trends. The circulation of the magazine up to different governments confirms this idea too

The other achievement of Shahed-e-Yaran is to convince those figures who do not desire to say their memories or cannot write them to provide the researchers with their memories and untold stories. In case this effort did not happen, some hidden aspects of recent history would be undiscovered

Another move of Shahed-e-Yaran

is to record the memories in a systematic and subject oriented way. In other words, Shahed-e-Yaranhas discussed important or dispute issues of each personality or subject from different point of views and endeavored to clarify the facts and realities. These efforts have not been limited to the martyrs of the revolution and Islamic Republic of Iran but also it has covered distinguished figures from other parts of the world

According to the changes in media taste of the society in recent decade, Shahed-e-Yaranhas tried to publish the magazine in a rich and Eye -catching form. Fortunately, Society elites from Supreme leader of the revolution up to other authorities in different posts have admired the magazine as well as historians and narrators of the history with different attitudes and views

In any way, Shahed- uaran would do its best to continue its uphill but precious way in a safe and calm path avoiding journalist obscene techniques to preserve a precious reservoir for future history writing of Iran

We hope this monthly magazine could take scientific and practical steps in this way and accomplish its cultural mission in clarifying the ambiguous aspects of the recent history

Editor in chief

Few indications on the anniversary of the ۱۰۰th circulation of Shahed - Yaran magazine

Many thanks to Allah for this, ...



Welcome Shahed Magazines

<http://www.shahedmag.com/official/shahed/archive.asp?magID=5237>



معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

انتشارات شاهد

صفحه اول ● شاهد جوان ● شاهد نوجوان ● شاهد کودک ● شاهد ایران ● تماس با ما ● اشتراک مجلات

شماره 100 بهمن 1392



پاییز

شناسنامه

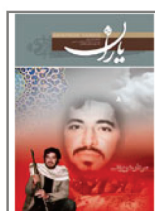
آخرین شماره

شماره‌های پیشین

اشتراک



شماره 99 دی 1392



شماره 98 آذر 1392



شماره 97-96 (شماره پیاپی 97) آبان 1392



شماره 95-94 (شماره پیاپی 95) مرداد و شهریور 1392



شماره 93-92 (شماره پیاپی 93) خرداد و تیر 1392



شماره 91-90 (شماره پیاپی 91) فروردین و اردیبهشت 1392



شماره 89-88 (شماره پیاپی 89) بهمن و اسفند 1391





سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ایستگاه مطالعه

کتاب‌های ایستگاه مطالعه برای مطالعه جناب عالی است. لطفاً پس از مطالعه جهت استفاده دیگر شهروندان به یکی از ایستگاه‌های مطالعه و یا کتابخانه‌های تحت پوشش نهاد عودت دهید.



محل بازگرداندن کتاب



www.imketab.ir

همیشه با ایستگاه مطالعه



کتاب، همیشه، همه جا
با ایستگاه مطالعه

www.imketab.ir



مدرسه



کتابخانه



مسجد



خودرو



قطار



اتوبوس

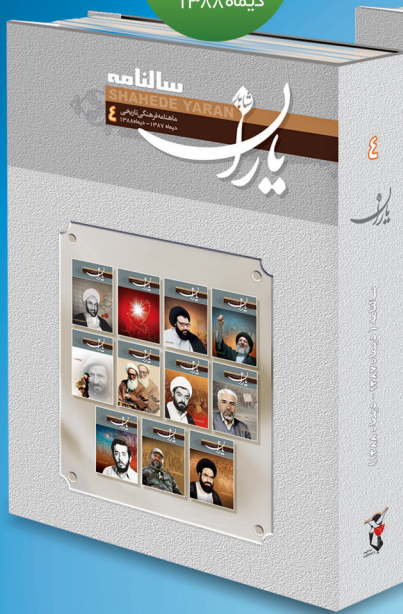


با مراجعه به ایستگاه‌های مطالعه مستقر در اماکن عمومی کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و مطالعه نمایید.

دیماه ۱۳۸۵
اسفندماه ۱۳۹۱

سالنامه‌های نفیسی شاهد یاران

شماره ۴
دیماه ۱۳۸۷
دیماه ۱۳۸۸



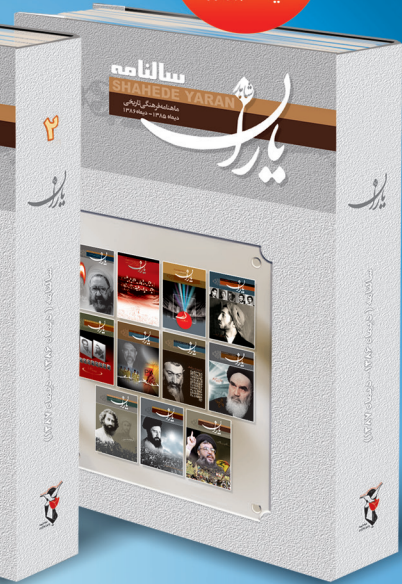
شماره ۳
دیماه ۱۳۸۶
دیماه ۱۳۸۷



شماره ۲
دیماه ۱۳۸۵
دیماه ۱۳۸۶



شماره ۱
دیماه ۱۳۸۵
دیماه ۱۳۸۶



شماره ۷
فروردین ۱۳۹۱
اسفند ۱۳۹۱



شماره ۶
دیماه ۱۳۸۹
اسفند ۱۳۹۰



شماره ۵
دیماه ۱۳۸۸
دیماه ۱۳۸۹



Email: yanan@shahedmag.com

نشانی: تهران / خیابان آیت الله طالقانی / خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی) / شماره ۳

صندوق پستی ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵ تلفن ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ دورنگار ۸۸۳۰۹۲۴۹

علاقمندان می‌توانند برای
تهیه سالنامه به فروشگاه‌های
نشرشاهد مراجعه کنند.